

مجموعه عبد البرانی

در ذراعت و فلاح و باغبانی و غیره

مشتمل بر چهار کتاب

دو کتاب اول و دوم تالیف سید ساد

از دو شخص معروف

۴۲۳۵۱۲۰

کتاب سیم در قواعد پیوندنی بدستور جدید و فنی

ترجمه یکی از مفسرین ایرانی که در فنی کشاورزی و فلاح

کتاب چهارم در شا الزراعه

تالیف فاضل هندی در سنه ۹۲۱ هجری

که حضرت عبدالغنی معروف به نجم الدوله

این مجموعه را محض خدمت بملت و انتشار معارف ایرانی در امور فلاح و زراعت

جمع آوری و تصحیح برآمد بعد از وسیع جرائم این نسخه ها منحصر در فرد بود و تعداد

نداشت تا از روی مطالبه تصحیح و تکمیل شود و بعضی لغات از شرح نمود و چنانچه

تقریباً بعضی نواقص در این صدها مدتی شاید بکلی از میان میرفت

حقوق تصحیح محفوظ

(حسن) طهران ۱۳۲۳ (عباس)



مجموعه علو ما بر لبه
در زراعت فلاحه باغبانی و غیره
مثل چهار کتاب
کتاب اول
در
علم فلاحه و زراعت

تألیف

شخص عالم و عامل و ستیاجی

کریم الدین غازی خان
حدود مقصد همی
کریم الدین غازی خان معروف بجمالدوله

بقدر وسیع تصحیح نموده

و منتشر ساخته

حق طبع محفوظ

۱۳۲۳



کتاب الفوائد
در بیان احوال و کیفیات
و در بیان احوال و کیفیات
و در بیان احوال و کیفیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِشَيْءٍ تَوَكَّلْ

مسبب اینست که حضرت خداوند
جهان پروردگار عالمیان و در
فراوان بر جمله پیغمبران تجسیم محکم
مسطبق و اهل بیت
اما بعد این نواید بر یکپایه اشیا
ان کتاب نار و اخبار و نقل کرده میشود
تا خلاصی را باشد که از این بهره حاصل
کرد و در جمله از قایل در بنای قلعه
حالی نخواهد بود و الله المستعان
منه التوفیق
در کیفیت حفظ نخها و نخها
که ان را باید کش اول باید که نخها را از
نگاه دارند و بعضی باشد که از ابو

کتاب الفوائد
در بیان احوال و کیفیات
و در بیان احوال و کیفیات
و در بیان احوال و کیفیات

خاک نمیدارند نگاه دارند و اگر کرد
و بعضی بپندارند موش را به بدن بزنند
کرد چه دندان موش در ده چنان کند
در موش از نکند و بعضی نخها را از حرارت
امتاب نگاه باید داشت مانند نخ نو
و نخهای خورده که بجز از امتاب نبود
و باطل کرد و زود بد

در بیان از که این نخها
گذاشتن یکبار نخ بر بد

گوئیم در نخها یکبار از نخ زود بد و من
است من اولان که تا نخ ان نکارد بد
دیگر بتوان نشانند مانند رخت زود
و جوز و سفال و خند من دوم ان که با
وجود یکبار از نخ کشه باشند که خواهند
که بی نخ نشانند و ان نشانند رخت
سبب و امر و فالو که از نخان به بیرون می
واز در نخها آنچه مرداشته باشند از موش
در سن لیکن بعضی اسان بعضی د شوار و بدو
چون بعضی بیند که سهل زدست دهند
و اخبار کنند و نخ ان نگاه دارند مگر با
کی که با سرن افتد و بکار مانند نخ سبب

در کیفیت معرفت انکوار

احوال درخت انکوار که معروفست برز و کیفیت
و پرودن مناسب چون در هر چه بان غلظت
این رخت از همه درختها دازمتر تواند شد
چنان که در بینها بر سر همه درختها میرود
و باشد که از رخت بلخی دیگر و در چنان که

انکوار
که در بدین

سه هزار گز و بیش بود و اگر کسی پرورش
 کند و شاخهای آن برید بسیار از پیشتر دراز
 شود و این درخت را خاصیت آنست که هر چند
 دراز تر شود بر بیشتر دهد و باغوت تر باشد
 و شاخ نیز بیشتر دهد و ثاب تر باشد و غذا
 چندان بر دارد که نفرد و رخت را کفایت باشد
 هم شاخهای بسیار از آن بیرون آید و بر بیشتر
 چنانچه مانع بر کنیم بر مبالغه حمل کنند و از
 اینست که در بعضی بلاد چینه می بندند و اگر
 در آن قائم بود چراغ را زبادت کنند
 چینه می بندند و هر چند بلند تر باشد
 بر او بیشتر باشد و قوت و ثبات و جانی
 بیش بود و خوشه های آن بزرگ تر باشد
 و هر چند چاه از روفت نشاندن دراز تر باشد
 بهتر بود و قیاس همدان و شهر سداباد
 چاه می چسبند و در زوایای
 پر و رند نامیده میشود و بعد از آن خلل میکند
 و در آن چاه می آویزند و سر و آبر چاه بر دیوار
 می بندند و ساقان را بری باخت چینه و لعل
 بر می آورند تا بالای چاه و آنرا بخار و دوش میدهند
 و بلند میشود تا برام خانه ها و سراها می برند

انکور شیرین میشود و هر چند انواع میوه ها
 بخار و شیرین میشود لیکن چون تخم کرم
 باشد بخارات زیاد کرد و مزاج آن بر زبان
 و چون سرما باشد شیرین نشود و از سردی
 سرمای بغایت بپنجواهییم چنان که زمینهای
 شمال و اقلام سرد کرم را بغایت چنان که در
 ولایت زنجان و هندوستان بلکه آنچه
 با عدل بود بهتر است مثل زمینهای عراق
 و خراسان و از و با چنان مجرب است که هر انکور
 که در زمین معالک باشد بر تر باشد و هر
 بر زمین بلند تر باشد شیرین تر بود و کرمها
 و سر ماد در زمین معالک اثر بیشتر کنند که در
 زمین بلند بسیار که در زمین بلند سرما
 و کرمها مغرب شود و در زمین معالک جمع
 و الله اعلم
فانک و آنست که آن شاخ ناله که بر زمین
 کنند که بقوت تر و با نشاط تر باشد و سبکها
 آن هم نزدیک تر بود چه آنچه سبک او دراز
 بود بر او رینا شد و اگر شاخ ناله دو ساله
 بهتر از یک ساله باشد چه بقوت تر و بر او دراز
 و ریشه که از آن بچند بقوت و محکم تر بود و آن
 را چنان می برند که در زمان شاخ و دوش
 باشد و آن مانند چوکانی باشد و انکور که
 که باشد از شاخ کهن بود تا آنرا بر زمین
 آن باغوت تر باشد و زود بزرگ تر شود و
 او بر تر بود
 در مکرر باشد که شاخ ناله از باغات بزرگ
 نه از کهنه و غرض از نود و ساله و سه ساله
 بلکه از هفت ساله تا سی ساله نواست و زیاد
 از این کهنه باشد و کمتر از این هنوز ضعیف
 و از باغات معمولی بزرگ بود و این اندک
 دهد اما کانی که بسیار ناله نشاند چاه
 آنست که آن هر ناله بلکه نشاند باشد برود
 ایام آنرا پیوند کند با انواع بیکو
اما پیوند ناله کردن
 میگوینم ناله را پیوند توان کرد و بهترین
 پیوندان بود که هم در آن وقت که ته جماد
 ساله با پنج شش ساله باشد پیوند کنند که
 جوان باشد و شاخ بر دیگر که اصل آن
 در برین برند و پیوند بران کنند تا بیک
 و هم چنان باشد ناله درختی را که کشت و از
 کرمها و سرما زود منادی کرده و نیز چنان

که ناله را هواره شاخهای نرنگه با رنگی که
 و اگر بر شاخها بالا پیوند کنند لاشک بود
 بریدن آن را باید برید و اگر نیکو نهند و
 اصل نباشد و باد و سالی که سرخ باشد سر
 بنند و خشک شود و چون چوب بود باطل
 شود لاجرم در سالان پیوند کردن بهتر است
 و مع هذا اگر از بن ناله خالی بیرون کنند و
 پیوند بران کنند بهتر باشد بجهت آنکه چون
 کرد و از بن ناله ماند ناله و از بن بر ناله باز
 جوان و نویسر و ناله و پیوند باطل شود
 و اگر در پیشه با صحرایی که خود رسنه باشد
 با پیوند کنند نیکواید و زود بر برد هدا
 حال نباشند و اگر در پیشه ها و صحرایا که خا
 رسنه باشد خار و اخلال از ساق بیرون دارند
 و در آن موضع که در زیر کل بوده ناله پیوند
 آنکود نیکو دهد و آن را آب و عمارات نباید
 الا آنکه بیل بزنند تا بهتراید و اگر درخت
 پیشه مشر و غیر مشر در بن برید و با ناله پیوند
 کنند بیکدیگر و آنکود بهد هر یک بحسب طبیعت
 از درخت و هر یک در طعم و مزه که شیرین
 خدایت تفاوتی باشد احتیاط باید کرد ناله ها

مختلف اللون باشد و بر پیشه دهد و زود
 را بنیاد و باغوت را باشد
در معرفت ریخت انجیر و کبک
 نشانند در درختان و پیوند و عمارت و هر چه
 بان معلوم دارد از مسافران هر کس باقی بماند
 نموده شدن که در بعضی لایب که تمام سر
 انجیر میباشد مانند آن که در سبیل و بلاد
 و ریخت و بعضی لایب که تمام سر است انجیر
 و در بعضی لایب که ماوراء النهر و خوارزم
 خوب میباشد مولف کتاب ماوراء النهر که
 کرد و بر نرنگه سر در استان و لایب که
 چوب انجیر او در م و در نرنگه هرگز انجیر
 نبوده نشانند و از نرنگه های خوب جدا
 شد و بیجا کشند و انواع انجیر هست و در
 انجیر بسیار هست انواع آن و اختلاف آن هم
 در رنگ و هم در شکل و هم در طعم و هم در
 خاصیت ظاهر چنان که بعضی سبزه و بعضی
 و بعضی زرد و بعضی سفید و بعضی زنگاری
 ختایی باشد و هر یک از این رنگها نیز متفاوت
 الاحوال و چون خواهد که انجیر بر نرنگه های مختلف
 از نرنگه درخت حاصل آید بموجبی که شرح آن بد

و بعضی دیگر سبیل
 سبیل

کنگر و د شیرین شود و مشهور است که در
 مصر بواسطه آن که زمین او بجا نیست و بیکواست
 انار می رسد و اگر انار در آن باشد
 شود و عمارت آن چنان باید کرد که اول
 زمین از آنجا خط باید کرد و در آن تمام
 انار عمارت تمام بیاید و هر سال باید زدن و زدن
 انداختن و آب تمام دادن و هم چنان که سرما
 زدن دارد که مانع از آن دارد و بعضی انار
 که آب نصف وی سوخته شد باشد اگر
 افتاب بجهت آن که از بول خالی ماند و سابه
 بناید افتاب روی آن کند و از آن کی بود
 و این چنین انار دانه های می خورده و طعم
 باشد و معهود است که انار در میان درخت
 نوت بنشیند چنان که در بعضی اوقات
 از وی در افتاب بعضی رسیده باشد و انار
 در وی میگرد و در آن تمام نکند چنان که بود
 و باید که درخت انار را بپزند و شاخهای
 آن که زاده باشد بپزند تا نوت بالا کشد و از
 نفس درخت نیز آن شاخ که بر ندارد ببرند
 و کسانیکه بر آن واقف باشند دانند و بول
 عمارت کل درخت انار پراستن بود و در وی که

کل
 کنند

کل کردن را بیل باید زد و مطلقا آب نباید زد
 سیوند و بر این دیگر پیوند کنند و از درخت
 نوت و فی که انار برسد و انار خواه در کرم
 خواه در سرد بپزند تمام سرمان خورد شیرین
 نشود و چون خواهند که شاخ انار بنشیند
 مطلقا از آنچه در حوالی جوانیان رسیده
 نباید نشاندن و بیاید شکستن و بکار دنیا
 بریدن چون شکست بهن بکشد و بهن
 ان بود که یک پینه آن در کود خوانند و
 گمانه بنشیند و اگر درخت انار در میان
 خاک کنند و بنار بپزند کنند بهن باشد که
 صاحب کباب میگوید که بجز کرده ام که جو
 شاخ انار از ولایت دوری ارندان را در
 ر یک نمناک میگرد و انفاق می افتاد که
 چهار ماه در میان ر یک نمناک می ماند
 که بنشیند همان کل انار می آورد پس معلوم
 که اگر ناپسندید و در یک نمناک بدارند
 و در بهار بکار بندند و بر بدهد و بپزند
 معلوم شد که آنچه در میان خاک می باشد
 بپزند و بهن باشد و بجز بر اهل ما و او
 هم بر این وجه باشد که بپزند و بپزند
 بر این وجه باشد که از این شاخ درخت دیگر

سیوند و بر این دیگر پیوند کنند و از درخت
 دیگر که پیوند انار را شاید درخت مورد
 درخت نوت و درخت مرغ و بعد از آن
 درخت سبب درخت کلاهی است و دیگر
 درختها بکشد لیکن در هر یک تفاوت باشد
در معرفت و بیان درخت سبب
 و کشت نشاندن پرورده و شاس پیوند و
 عمارت آن سبب پیوند دارد و انواع سبب
 است و هر نوعی از آن است که حساب هر
 هر که پیوند بکارد تفاوت بسیار دارد و بعضی
 از سبب باشد که هم چنان که پیوند و سرخ باشد
 اندرون و هم سرخ باشد و بعضی از سبب
 پیاده گویند و آن را درخت بغایت کوچک
 و هرگز بلند نشود بمقدار درخت کل بود
 جوانان را ساق زبانه بنود از این هر شاخ
 تا سرش کوفه باشد و مدتی بر آن بنامد و بعد
 آن چون شکوفه بریزد هر چند سبب
 بود از ابتدا تا آخر پیوند سبب بر آن بمباند
 سببهای کوچک بود و عظیم خوشبوی و خوش
 طعم بود و بعضی سبب رو لایه کران و تر
 کنند باشد و اگر انواع سبب بر شماریم

تعلیل
 بپزند

مطلوبه انجامد درخت سبب مطلقا درخت
 سیر بهر از کرم سیر و اندر رختای سیر
 آنچه در سیر و مرغزار بیابان سیر
 باشد درخت سبب افت بیابان کرم بود که
 بهار کاه برد رختان باز دیدی ابد و بزل
 مجبور و کرم بران بینهد و سبب از صغیر
 شد میریزد و خصوصاً در سالها که نمناک
 باشد پیشتر باشد و در بعضی لایات پیشتر
 خادش کرد و چون از افق در اصفهان پیشتر
 میباشد از درخت دادان شهر پیشتر
 می رود و احوال آن بهر میدانند بجز پیشتر
 کرده اندند اول که بدار و چه میکنند که در اول
 که آن کرم باز بدی می آید و بانی ناخندان
 که در پای درخت می خند و بران نزد بان میباشد
 و باره بینکته بر میدانند و بر ساقهای درخت
 بنالند تا آن کرم و کرم پالت میکنند چنان که
 هر روز چند درخت پالت کنند و کرم بزرگ شود
 شد که برکت درخت بخورد و واقف رسانند و آن
 تدبیر در هیچ ولایت دیگر نمیکنند و چون این
 افت پیدا شود و میگذارد تا بکلی نمرود
 تلف میشود و چون خواهند که سبب نشانند

بچرا از این چرخ از چرخه باشد بر این میدان
 و نشانند و هر چند بجز کرم ایم شاخ تازه
 سبب میگیرد و یک چون با بچ بود بهر با
 و اگر با بچ بیاید است ندهد کرم و بچ نیز با
 نشانند و اگر که خواهند که درخت سبب بیاید
 بکار دلت تدبیر از شاخ که شاخ از سبب بکار
 تا اگر بعضی خطا شود بعضی بگیرد و بکلی نماند
 دیگر است که تخم سبب بکارند و آن را در پای
 کارند و در زار و آلا و در نزد و هر چه
 بکارند که آن تخم ضعیفست و نزد بدن خود
 باطلست و بجز سبب که تخم امرو و سبب به
 د سوار و بدود بر و بیابان کشند ایم و بعد از
 بکمال سینه و بنویسند و هر تخم را سینه که
 صلابت و غیره برود سوار و بدالبر از
 ز سبب که ز بل بیابان خورد باشد و برود
 شد مثل تره ها تا بکلی نماند که بوی سبب
 بغوث و معوری آن عشق بان زمین رسیده
 شود و چون سبب رختان می بیند بکارند
 یک سال چنان بزند میشود که در دو سال
 نقل میتوان کرد و توان نشانند و اگر بکلی نماند
 ساله شود بعد از آن نقل کنند بهر باشد و یک

وجه دیگر از کشتن تخم آنکه هر درخت کوچه
 که شاخهای آن بر زمین نزدیک باشد و هر چند
 و آن چنان باشد که در پای درخت کوی فرود
 راه بران کوی کشاید و آن خوب ها را بر زمین
 چنان که اگر در زیر تخم بینند بر لای آن چهار
 خند و بر لای از سینه و بر لای آن یکی باشد
 خوشه داشته باشد چه بر همان شکل که بینند
 خوشه آن همان شکل بود و از سینه را کرافت
 دانست و حال که بر سران باشد و سبب شکست
 بر سران باشد تا چون سیر و نا بد و از سینه
 آن سبب شکست سیر و نا بد و همه در هم بود
 و یکی شود و در دو سال هم یکی شود و آن
 که گفته شده روی باشد و اگر کسی چند جود
 عرض مذکور در کوی کار و چون برود و
 ساله شود و جدا جدا بران را در هم بچرد
 سران را بر زمینان بر بندد تا از هم نرود و چون
 دو سال شود همه یکی شود و اگر آن را غرض
 حاصل آید و بوقت جود کشتن احتیاط باید
 کرد که در و باه باز نباید چه رو با عظیم دوست دارد
 و اگر یک رو باه باز باید بشود که طبعیت رو با
 باشد نمناک با همان را که در آن حوالی باشند

خرد مد و بافتن شب بیاید و نمناک
 بیرون آورد چنان که یکی نمناک و از صغیر
 معوق را بیابان بجز کرم و بهر بران باشد که
 در وقت بکارند که نزدیک بود که رفت بیاید
 تا بر سران افتد و نباید شود و الا چون
 بسیار در موضع کشته باشند چنانکه باید که
 نگاه دارند شب چند موضع دام باید نگاه
 و درخت جود چون درختی بر رکت و ساقه
 بسیار دارد در باغات تا بکلی نماند چه با
 را بران دارد معهود است که آن را در نزد
 باغ کلند تا ساقه بعضی سیر و باغ و بعضی
 در بین دیوار اندازد و بهر درخت جود
 نشانند آن بود که کوی را که زمین را عصب
 بر کار و اطراف بنهاد و در آن نشانند تا عاله را
 ساقه بتواند کرد و زبان نکند و محافظت
 کند تا چنانچه باطن خراب نکند و چون بر رکت
 احتیاج هیچ عادت نداشته باشد دیگر آنکه
 از حوالی املاک ایشان دره ها و کوی و پشته
 که هیچ کار دیگر نباید باشد هر جایی که کوی
 فرورند و چند جود در آن کارند و چند سال
 احیاناً آن را بجهت بدهند و اگر زمین سنگ

معنی بخوابد

در این کتاب احتیاج باب در این نیز بود بچند
سال بپرازد و این ملک به هزار باغات بود
ان را هیچ خرچی نیاید نبات همه بسیار
باشد و هموار از آن جوز و هیزم فراوان
شود و از باب را که درخت جوز بسیار باشد
ماده کاوی بود که هرگز نمیرد و علف نمخورد
هر سال جوز افتد جوز بد همد که دروغان
مقابل دروغ ماده کاوی باشد و استماع
افتاد که چون جوز را چنان بشکند که مغز او
مضوی و کوی نیاید در فردی چینه کد
بکارند بطریقی موصوف شود که ان را جوز
کاغذی گویند چنان که انگشت بران نمند نرم
در میان درخت و میان نبات
و پروردن و مناسب پیوند و عمارت آن
به را بچسبان ای گویند که ان را نبات ماده آن
درختان میوه دار باید داد و چون درخت
به آب که باید شمران کو چک و خشک بود
وان دو نوع بود شیرین و ترش و ان هر یک
نیز انواع بسیار باشد و شیرین در همه و لا
نباشد و اگر دانه پات ترش باشد و چون
بر طبیبان واقف نباشند یا اگر باشند چنان

بیل

سبب میباشند و نم از چون بکارند بر
 و احوال کشتن آن مانند تخم سبب میسرود و بر چوبی که
 شرح داده شد در به و سبب باید نیز همان
 توان نشانند و هر چند که آب بیشتر خورد میوه
 آن بهتر باشد و پیوند او باید مشک و صندل
 درخت کنند آب بپا کند و با وجود آن که
 آب بسیار بخورد هیچ آن بسیار مزین فرو نمیرود بلکه
 نزدیک روی زمین باشد بدان سبب که آب کثرت
 باید زود از کف کند
در معرفت احوال شفا لوی مکین
 و پروردان و مناسب پیوند و انواع عمارت آن
 درخت شفا لوی انواع بسیار است بعضی آن
 که با استخوان حبیبی باشد و آن را شفا لوی
 کاغذی گویند و در هر و لایق با اصطلاحی در
 قوی بنام دیگر گویند و هر یک از این هر دو
 نوع باز انواع بسیار باشد و بهجت آب و روغن
 و هوای هر و لایق مختلف شود و درخت
 شفا لوی بسیار خواهد و الا نیکو نباید
 جزین موضعی که از ایشان است در زاهدان
 و در آن صر در بسیار است چه شفا لوی و خشت
 کوچک است و آن را سبب بسیار نباشد و چون

درخت شفا لوی بر کار مرزهای نرم دارد و
 از هم میباشند و پادشاه سبب نکند بلکه نرم
 سودمند باشد و تازه دارد و سبزی از
 افتاب این مانند و چون زاهدان با جامه
 تمام و آب بسیار خورد شفا لوی آن بغایت
 نیکو بود خصوصاً احتیاج کرده باشند و از تخم
 نیکو نشانده با پیوند کرده و آب نوع دیگر
 شفا لوی است که از سفر یک گویند و بوی
 آن عظیم خوشبو بود و آن نیز هم کاردی و هم
 کاغذی باشد بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی
 سفید و بعضی ملع اگر شفا لوی نرم از آب
 از تخم نیکو و بعد از دو سال هم در زیر زار باشد
 نشانده احتیاج پیوند کردن نباشد و اگر
 از چنین درختی در هم چنین موضعی که ذکر
 رفت پیوند کنند بهتر بود و مشهور و مبین
 که درخت شفا لوی گواه عمر باشد و بچند سال
 معدود از بار بار آید و خشک شود این
 باید که هر وقت از پی هم باز نشانند و نگذارند
 که مرتفع شود و مکن دامپیرند چون بر تخم
 و در بعضی مواضع پیدا کنند که شفا لوی را
 توان کردن و نگاه توان داشتن بدان سبب

دوخ

24

کاردی کو بند و معجزه که
استخوان پنجید و با سندان
شفا نوی

نکند و در بعضی مواضع شفا لوی کاغذی
 استخوان پیرون کنند و بجای آن غرض خود
 کنند و چون خشک کرد و غلیظ شود بیکو باشد
 آن باشد که از همه نوع شفا لوی بر آن باز
 و دوسه روز در انخاب بگذارد و بعد از آن
 سابه تمام خشک کند بجا بگذارد و خوب
 شود

در بیان رخسار و کیفیت آن
 نشانند و هر روز در شاسب پیوند و انواع
 هارمان میگویند امروز در انواع بسیار است
 و در هر نوعی متفاوت و از هر نوعی از آن با
 متفاوت و آن بجه کندان حوالی که در شهر کرده
 باشد از ریشهای آن بجه پیر و نابد و چون
 خواهند که بنشانند و تخم آن را نیز چوبه بگا
 بر بند و چون هارمان بابد سبک سال از آن بکن
 بلند شود و لیکن تخم آن بابد که در زمین
 معوضه زرد کارند و آنرا بجه بگویند که
 گویند که من بپاکشتم و در آن سال زرد شود
 دیگر رسد و بنوسید و بوجی که در درخت
 سبب ذکر شده بجه و پیوند و تخم و بگویند که
 و باز نشانند بهمان موجب باشد که در درخت

زهره میر است
 سبب در رخسار
 کینه

بجای بر کنند و بنشانند

بیشتر کنند چنان است الان و انفع زباید
 بود و طبیعت هم آورد و اسهال پاک نکند
 چنان که بابد معدن از زبان دارد و الودر و لا
 گرم سیر و سرد سیر بگیرد و در زمینهای بد که
 هر درختی بگیرد در درخت بگیرد و زردی
 ابد و الوی سرد سیر تمام بلند شود و استخوان
 و سوار و بد مکرر در زمین که عظیم بافت باشد
 و پرورده و معوضه باشد و آن بجه عظیم کند
 خواهند که بنشانند چنان که بابد که در نشانند
 و شاخ انهم که آن باشد بیکو بگیرد و من بجه
 کرده ام و اگر که شاخ از آن بگذارد انگشت بکن
 کند و نشانند که تخم بپاشند در زمین بکن
 که سبیل زده باشند و معوضه بود بکارند بجه
 و از هر یک در درختی بر آید و بدین وجه هیچ
 اسان تر و که مؤثرا از کشتن الوی باشد
 و چون خواهند که از پیوند کنند هر دو را
 که شاخ از زمین بر آید بلور پیوند بکن
 خواه با انواع الوی خواه بزد الوی که از ریش
 و غیره و چون بدین چه پیوند کرده باشند و
 زیاد است باشد در سال دیگر نقل کنند بجه
 دیگر نشانند و در سمنان نوعی از الوی است که

آذینت میکند و شمشیر و ولد بپاشد و عظیم شود و من در درخت بپاشد
 بکار الوی پوست بپاشد و خشک کرد و بپاشد
 و عظیم خوب بپاشد و پوست بپاشد و خشک کرد
 هر است چه اگر پوست بپاشد و خشک کرد و بپاشد
 بپاشد و لطافت می آید و آن خاصیت دارد
 موه ها بجه بپاشد که بپاشد بیکو باشد
 انکه در انخاب بپاشد و در سابه تمام خشک
 کند و آنچه مو بر منق خاصیت بپاشد و در آن
 در سابه خشک است باشد

در معرفت رخسار علی بعلی کینه
 نشانند و هر روز در شاسب پیوند و انواع
 هارمان اکثر احوال نشانند و آن با احوال الوی
 و بجه عظیم بپاشد و آن از همه موه ها
 بیشتر در ریش بکن و هارمان بدان التفات
 نکنند سبب آن که خشک نکند و منافع را
 نشانند و چندان روز کار میباید و آنچه در
 ولایت روم و جزین و کر جستان میباشد
 و بنان ایشان کپراس میگویند و در غایت بیکو
 که چندان که از آن بخورند بپاشد و از آن سیر
 و بلور شوند و در روم آن را خشک می کنند
 و لیکن پیوندان کم میگیرند و سبب آن است که

الوی شمشیر هم اولد میکند
 الوجه زرد و در کمال
 عظیم بپاشد و شمشیر
 و لند

عظیم الوی از است

و علامه

و نفس لا مرطبت این درخت است که در
 بزرگ میشود و چون پیوند درخت میکند
 و در بزرگ و سنگین میشود و موضع بود
 نخل کرانی آن نمیتواند کردن می چنبد و از جا
 بر میخیزد مانند استخوان است کسی که شکند
 چون زو و تمام بد و رسد بکراره از
 جای برخیزد و چیزهایی که شکسته باشد
 باز بسته باشد همین مثال دارد و ندیران
 باشد که درختی که آن را بدان پیوند میکنند
 بر روی زمین بریند و خال از پای آن باز کنند
 و گاه درخت چنان بشکافند که چون پیوند
 بران نهند محکم گردد و کل بسیار در آن گیرند
 و چون پیوند بزرگ شود از چهار جانب آن
 چوب باو زبب نهند و آن شاخهای پیوند
 را بدان بندند و چنانکه تراز بر شود چوبی
 دیگر بدان می نهند تا اگر با دایر با سنگین شود
 فوت بران چوبها کند از جای بجنبش چون
 سال از آن بگذرد و آن پیوند با درخت پیوند
 یکی شود و فرار کرد و نتواند چنبد و درخت
 بعضی میباشد که سبب است و عظیم از بد
 در معرقت **درخت با آب** که

بر جای خود بکافند و نفس نکند اگر چه با دام
 بکافند و اگر کشند و باز نشانند که خطا میکند
 اما سه ساله و چهار ساله باشد خطا کند و
 با دام در پاییز باید کشن و اگر در بهار پیوند
 بکار نگیرد بدلیکن در اول بهار باید کشن که
 هم مانند پاییز بود و آنچه پوست آن شکند
 مالا کلام در بهار باید کشن چه اگر در پاییز
 بکار نرود پسین کرد و این صیغف از این
 با دام در وقت کشن جزیره کاشته است
 و سته و با دام چون بیاب میکارند میرود بد
 و اگر هرگز آب ندهند بد می آید و هر چند
 آن کو چیت را از آن باشد که باب بسته باشد
 نمز بیشتر بد هد چه اگر درخت با دام را که آب
 دهند درختان بزرگ میشود و نمز کم کنند
 اگر آب بیاد دهند شکوفه بریزد و بر نهد
 از جمله محصولات آنچه تمام با نوفر است یکی با
 کشن است بیاب چه درخت با دام بیاب و ذیل
 میباشد بدین وجه حاجت نباشد که آن را
 مزروع کنند که در ارض بوده باشد بلکه برین
 با نر و سنگستان بیاب که بکار نند بر این
 صیغف مزروع کردم بر جی اسان آن چنان است که

دیگر پیونکرده باشند و بل و ابل و سبب
انگند و توان بهر بودا نشکد ریشه آن با
و چندان که آن را باید بدهد و ابلان باید
و اعتدال بود که محرم است که چرخ درخت را
بپندازد بدهد مباد آن طعم باشد صفا
زرد الو که لطیف است با نخل سبب منفر کرد
و چون درخت آب بخورد حال آن منوح شود
بهر از بل بود و هر درخت آدام چرخ غدا
دارد که هر درختی ندارد و آن غدا نیست نیز
اضاف شود بدان سبب زرد الوی را شری
ن و لذت نیز بود و در بعضی مواضع که انکود
دیم کشته باشد که بر سر هر چوب درخت
بادی بکارند بگویند چهار نشاند که سنا
سنا را بگویند اندازد و هر درختی بادام است
موربان کپیرند هم انکود بگویند بدهد هم
بهدد و این جهت باید باشد
در بیان معرفت انواع درختان
و کیفیت نشاند هر درخت و شناسایی
و حرمان بدان که درخت حوزا انواع است
در هر د لا یعنی بلکه در هر د می نیک و بدان
میباشد و در آن تفاوت بسیار است یکی

خلاصه ریشه درخت چرخ
کشدن چرخ از آن صی کشته کرد و درخت
پنیر و بیوت مناد و پنیر میگرد و ناد و
سال و بیوت ربا و پنیر اند کرد و در آن سال
باز بدی اید و چون بر جای میگرد و ناد و
و باورن میباشد و زود بزورک میشود و با
نیز زود و زود بهر میبدهد و پنیر کرد ایم
بچه درختی که چهار پنج ساله باشد و آن جای
کشد و بجای دیگر نقل کنند و پنیر آن بران
بکنند و جوزی که هم در آن و بیوت بکارند و
سال بکنند و از جای خود بخت آیند باشند
چون در آن نظر کنند هر دو مقابل باشند و
این مقدار پنج سال و در کار صنایع شده باشد
و درختان بیوت مناد و با نشاط من بود و با
اورن را لیکن شرط آن باشد که زمین آن را
مزم دارند و در مبادی سبوی شکسته بر سر
آن نهند و می کنند تا بپای نزنند و
چهار پای حزاب نکند و اگر سبوی دانه بر بخت
پنیر بپند بپند باشد و هر چند که درخت جوز
سراست لیکن چون هوا معتدل شد باشد
و باز ناکاه سرد شود زود مژگانی کرد و

مذکور شد ولیکن باید در این دو اول بقا را که
چهره بد الاوهی که نزدیک باشد که چار و خرب
کارند و زمین را زبل بدهند تا زود بر دهن
ضعیف بر این حد کشته و جز را چون پیوند کنند
زود بنار باید چنان که بد و سال بر میدهد
در معرفت بیای خشت عشق و کیفیت باشد
و پروردگار مناسب پیوند انواع طوایف از بد
فتنه و رختی است نیکو و محصول از بسیار در هر
ولایت هفت اردو زیاده اند بکرمه ها و کشت
انسان زود کرمه زود کرمه سیر و سیر
سیر بیاید و بموجبی که در حد خلا یا دام یاد کرده
باب و زبل باشد و همه حال بموجبی است که
از ان دام گفته شد بلکه فتنه باب و زبل
زیاده از دام طاف داشته باشد و خود از
دام زیاده دارد چه اگر آب بدهند بیاید
مکرمه فتنی باید در هر یک نوبت و چون
فتنه است بخورد خواهد و شکید و آنچه در
دام کشتن گفته شد که چه دام اگر و سال
تا چهار ساله باشد اگر مثل کشت و بافتنا
بگیرد و فتنی اصل بگیرد مگر با جا که کارند
بر بدلیک فتنه در بیشتر توان کشت چهره

انکار نفع و ممانعت نیست در اول و ثانی
اند و بدان اشغالات ننورده و نشان دادن اسان
و خوب تر باشد و خوردن آن چون تر باشد
خوشتر از خشک است و مرعوب تر و چون
خواهند که نباتات قدق بکارند بر منو که
باشد چون بروید و سه ساله شود بر کنند
و باز نشانند و بچه درختان نیز به آب است
و چنان نیز بهینه میگرد و چنان باید کش
که کوی بکنند و هر کوی سه چهار دانه بنهند
چه طبع است و آنست که در حوالی خود بچه کند
تا بیاید شود و اگر خواهند که بر درخت شاه
و ملوط پر میکنند و بر دیگر درختان نیز بگرد
و چون بچه خرگاه نیکو بود چه زود نشکند
چه و فو که خشک و در روایت که چنان بسیار
میباشد و در روایت دیگر نیز بسیار است
قد و در هر من یعنی نزد پهلوانان و زده که در
آن نیکو بود و در پایش باید کش تا بدو
همانکه هنوز بر زمین باشد
در بیان احوال درخت نوت
و پرویدن و شاسب پیوند نفع آن و
انواع عمارت آن درخت نوت انواع است بسیار

روز
معرب زنت است

برك بيشتر دهد و تفاوت بدی و نیکوی درخت
 نوت با نوت همان مقدار فرزند باشد که می
 بوه و نیک و ابریشمی که از درخت نوت
 نیکو حاصل شود نیکوتر بود و بیشتر حاصل
 و نیکوتر بدی درخت نوت بحسب آب هوا
 و زمین مواضع باشد با آن که بعضی را بوی
 باشند و بعضی را نه و در مقام مواضع هر
 درخت نوت که از نخی رسته باشد که از آن
 درختها افتاده و رسته باشد که از
 انچه جدا گشته باشند چه آن مانند بینه بود
 و این مانند بستان نشانند آن بد و وجه
 میسر کرده و با آنکه بچه درخت آن که بر نغم
 گشته باشند بر کنند و باز نشانند با آنکه
 شاخ ناز آن یکساله و دو ساله و سه ساله
 برند و بنشانند و چون نغم آن کارند باید که
 نخی نیکو اختلاک کنند خصوصا از نغم درخت
 پیوندی بچه درخت نوت چون بزرگ شود
 و باز نشانند بهر آن که بچه بزرگ
 درختها و شاخ آن که برزند و بنشانند در
 ولا یوان معنی میباشند و من از مشاهده
 کرده ام و در مواضع دیگر خود ندانند که شاخ

بود و چون آن میسر که شاخها را بجا نشانند
 همان وجه معهود کرده باشند که شرح داده شد
 آن بهر با شد که بکنارند نام درختها بزرگ
 شود از انچه جای دیگر باشد چندین یکی که آن
 عمارت نداشته باشد و انچه در بزرگتر شود
 و چون گفتیم که درخت نوت چون بزرگ باشد
 بهر میگیرد و عرض از نغم نوت برکت و برک
 از شاخهای بسیار حاصل میشود چون چنین
 کنند هم در سال از آن ابریشم حاصل شود پس
 هر فرد آن است که بدین وجه بکنند که شرح
 داده شد و چون این معنی در نزد درختها
 کردم تبلیغ نمودم که چون انچه از زمین عظیم
 نوت و عجز بر است و در آن سال که شاخها
 بموجب مذکور بنشانند بسیار درختها از برکت
 دادن بگرم باز ماند و در آن سال از مقدار ابریشم
 حاصل شود و نیز عمارتی تمام نیکو بود چه که
 شرح داده شد باید کردن تا آن شاخ بگردد
 و آن را از جوی موافق تمام باید چه اگر بدان وجه
 عمارت نمیکند شاخ نمیکرد و خود چراغ نغم
 نیکو که هیچ معنی ندارد و آن را مانند دیگر
 نغم ها با سانی میتوان کشن بیکار کند با اعضا

اعضاء آن درخت با سانی حاصل شود چه
 فکر و امثال معلوم شد که چون ریزد سبب آنکه
 آن زمین آن عظیم نوت و عجز بر است و در آن
 که ایشان را انواع عمارت و تحسین از نغمات
 دانسته و وافت شد که جای دیگر وافت
 شد اند و بدان سبب بیک دردم نغم گرم
 ابریشم چندان حاصل میگردد که در دیگر مواضع
 بجا بویخ دوم حاصل نوازند کردن و چنان
 سعی مینمایند که ابریشم ایشان بهر باران
 دیگر مواضع میباشد و از بک درخت نوت
 چندان برک حاصل میگردد که در دیگر مواضع
 که نیکو عمارت کنند از درخت نوت حاصل
 نشود چنان که بسیار باشد که از بک درخت نوت
 پانصد من برک خالص که دو انگشت چوب بگو
 نباشد حاصل کند و معهود است که بک درخت
 نغم گرم پانصد من برک بخورد و بک من ابریشم بد
 و اگر نیکو اید و با ده هم بد هد چنان که گویند
 فلان درخت هر سال بک من ابریشم مادی دارد
 و درخت نوت که برکتان بداید بپزند کنند
 چه برک درخت نوت پیوندی را با اعضا
 بک میباشد که هر پیوندی که می که از آن برکت

خود با قوت میباشد و بخود نمیشود و گویند
 چه وقتی که کرم با قوت باشد پله ان صغیف
 باشد و سست بود و ابریشم را در بند پاک
 بر سر پله نهند و تمام بر بالای ان برابند
 و اصل اخلال کنند ان که بعبادت سخت باشد
 چون برك بواسطه پیوند نیکو بود و هم برك بیشتر
 حاصل شود از انچه از کرم و کف بجو مجب مذکور
 درختهای ایشان اکثر پیوند نیست هم از شاخ
 ان میبرد و می نشاند تا حاجت نباشد که
 ان را نباشند و بعد از ان بمدتی پیوند با
 کردن و دروز کاری دراز بکند و در چه مفر
 که هر چند درختان نغم نیکوئی کثیر باشند
 مانند پیوند نموند بود و این انواع حرفها
 که ذکر رفت همه در ان باز دیده و قطعا
 ننگ داشته که هیچ دمیغه انان محمل مانند
 مع هذا درخت نوت را در بند چهارت بیشتر
 کنند از ان که در ولا با ت دیگر سار بر درختها
 را و زبل بسیار دهند تا برك نیکو تر و در
 و از کرم بود چو افس کرم یکی از موش بود
 باشد خانها نیکو در ان کرم کبریا نمائند
 اند و کرده باشند و احاطه تمام کنند از

احوال کرم بدان وجه باید کرد که چون دانند که هوا
 بیش از معهود کرم میشود از اجای که خنک باشد
 نگاه باید داشت تا در حرکت نیاید بکریا
 انقلز افند که هوا بوسه معهود خوش باشد
 و ناگامی در وقت سرما زنده و شکوفه و برك
 سرما میرد و در این احوال انرا از این معنی بدان
 وجه باید کرد که خانها حمله ان حلا احت
 طولانی نماند و بعد از ان کرم را بیشتر بوم
 نقل کرده باشند و سفت خانها بخت طاف
 دارند چنان که سطری طاق زیاد باز معهود
 تا مانع سرما باشد و سوراخهای ان بسیار
 نگذارند و حال که سرما بی حادث شود
 مورا خنک بکشد و در ان دایره باز مند فرو
 گذارند و بدین وجه سرما کمتر از کند و شود
 است که کرم از اواز در حد نرسد و بسیار میرد
 انرا از حد است بلکه چون رعد باشد و هوا
 بغیری باز بدیند باشد و بسبب بغیری هوا
 چون جوانی نازکست و بخور شود و ندادن ان
 ممکنست اینست که گفته شد و چون کرم برك
 شود و موسم گرما در اید اگر ابری بدید
 اید که بواسطه این بغیر هوا و زیادتی بخار
 بود ان نیز مضرت باشد و چون خانه که بدان
 وجه که گفته شد ساخته باشند داخل کرمها
 تواند بود و دفع مار و مورچه و موش که حد
 و مهلت کرم را ندانند به آن وجه که درین میکند
 و گفته شد باید کرد و هم ابریشم از ولا بی بوی
 دیگر بریزد و در مواضع کرم سیرد و کوزه
 کتد تا زود بدان رسد و جای او معتدل باشد
 نه تمام سرد و نه تمام گرم و در مواضع سرد
 ان را کرم دارند تا ساذی نکرد و چون از کرم
 سیر سیرد سیر بر بند و از درخت بکشد و
 در میان پوستین نهند و بعد از ان در صندل
 بنماده در حوالی ان پنبه نهند تا هم از سرما
 دورا و این بود و هم زود بدان رسد تا کس
 نکرد و بوقت بهار که حرکت کند معلول
 بی قوت بود و در وقتی از بهار که موسم رسید
 و هوا گرم شدن تخم ان را در صندل بکشد و با
 خود ان را در حرارت بدان رسد خصوصا
 حرارت انسان زود را از حرکت آرد و نیکو
 ابریشم و بدی ان بچند چیز بغلزد آرد یکی
 ان که گفته شد که هر چند برك نیکو تر بود
 نازک و بی قوت تر کرم ان نیز با قوت تر باشد

ابریشم زباده نر و بهر بود و بکرانکه موضع
 پالت دارند تا کرم را و بخور نکند بکران که
 بقوت ابریشم بر کشیدن اسنادان احتیاط
 کسد و بار یک و پالت بر چرخ کنند و شرح
 اسنادی ان بسیار است لیکن بجای این که
 ذکر وقت و در ولایت خفا و چمن درخت
 عظیم بسیار است و ابریشم بسیار میگیرند
 بواسطه اختلاف سحاب مذکور ابریشم
 و لایق ان ایشان مختلف میباشد چنان
 که در ولایت مانیزه ایشان اکثر کاغذ
 از پوست درخت قوت بسیارند که چمن
 ابریشم گرفتن برین باشد و از پوست بکر
 درختها میکنند و در ان ملک کاغذ زباده
 از همه ولایات خرج میشود چه بسبب یکی
 کاغذ کتابت بر بکروی کاغذ میکنند و دیگر
 ولایت بر هر دو وی دیگر آنکه اکثر الان
 افشرد کاغذ بچند و دیگر آنکه اکثر معالفا
 ایشان بجا و است که از کاغذ میکنند و چون
 هواری چاودست بدست میرود که میگرد
 وان کهنه را هر کس که بدین برده و خزان
 بوی دهند و هیچ موغون نمیدارند و کهنه را

چاود
 شهر باد بک
 باتک و استگار
 اینست

ابریشم

میشود

ابریشم از ان حاصل شود و هر چند ابریشم ان بد
 بکران بکند با شدن هر روز بکران ان باز بد
 و خر قوت بجهت خوردن بد باشد و چون
 کندم غلظت و مزه داشته باشد و ان قوت بخت
 و عاقل و ان کوه و شرب خر قوت بجهت بکران
 است و کرم بران نمیشود بزرگ معین بود
 لند و اگر چاه صرزد و شایب بران نمیشود
 است و چون است با جامه از خر قوت و بکران
 هیچ برع بصابون و غیره رنگ ان میگرد
 خام بشویند و در او را حوام غریبیت و خست
 خر قوت شاکه از وی سته شود بیکو بود الا که
 ان را بپونند کشت چون در از هر است بپوندان
 بر درختی که ان نیز در از هر باشد که در جنس
 و هر چند معهود است که از ابریشم درخت قوت
 بپوند میکنند لیکن جنس ان که بپوند او با هم
 او کشتن با بر درختی که در از هر باشد مانند
 چنان و درختها بیکه باب هیچ احتیاج نداشته
 اگر قوت سفید و انم کبرند بدین چه که باید
 بیکو بکشد که رنگ و سفید باشد بشویند
 بپون کنند و در سایه خشک کرد و بوفان
 خرزگان در زمین ان بر هلق موجب که جای

و زود برود چه اگر
 بواسطه نم و بامان
 ان بشود

شاه پیر بک

ان نوع کشتن باشد که گفته شد
 در معرفت بیاد خست عتاب

و کیفیت نشاندن برودن و شایب بپوند

انواع

است

انواع عمارت آن بدان که عمارت انواع است
 این زمین هوای هر یک از آن مختلف گردد و آن
 درختان است که در سردسیر و هم در گرم
 یابد لیکن مردم بر آنکه در سردسیر می آید
 این ضعیف است و در سردسیر بود بکر مواضع
 سرد بسیار است نشان آن که گرفته و باران
 و از سرما و طغیان میزدن است با این چون عمارت
 مانند بکر پیوه ها هم در مری هم در خشک
 خوردن نیکو است و هم داروی است کثیر
 الاستعمال بدان احتیاج بسیار می افتد و چون
 ان عظیم نیکو و محتاج می باشد اگر در نشانند
 آن می خوردند می توانست از آن حاصل شد
 و درین ملک و ولایت حرجان در بعضی
 بگو بود و در ولایت خای و بفرستاد
 غایت زردی و پیکوف و خوش طعمی بود
 بسیار از عمارت بسیار بود و را بفرستاد
 شهر بیت چرخ آنجا عظیم نیکو بود چون خوا
 که از بکارند استخوان آن را بسیار کشن لید
 نه زاری که زمین آن تمام نیکو بود تا مرید
 و آنرا بود و اگر شاخ آن بوجی که در فصل
 شتر داده شد بسیار می خورد و توان کرد بهر

در مری و مری و مری
 و مری و مری و مری
 و مری و مری و مری

چرخ و چرخ و چرخ
 و چرخ و چرخ و چرخ
 و چرخ و چرخ و چرخ

زمین نیکو بود باید که برسد و لیکن غرض
 اینم غالب است که بگوید و برسد
 در مری و مری و مری
 در مری و مری و مری
 و کفایت نشانند برودن و نشانند
 پیوند و عمارت آن از پیوه این درخت و مری
 دو شاخ بکشد و لیکن در دو شاخ از آن
 باشد و این درخت در پیوه ها بود و چون
 خواهد که این درخت نشانند درخت بجه کار
 پیاده و عمارت کند و این ضعیف است و از مری
 او آورده و عمارت کرد و چون شاخها او را
 پیوه در پیوند کنند بکشد و چون بخت
 چون بخت باشد و از آن که مری و مری
 در مری و مری و مری
 و کفایت نشانند و پیوندان این درخت در
 اکثر بلاد باشد و در بعضی بلاد کرج بود و اگر
 در کوهها و پیشه ها و تاحیه چران بود و در
 آنجا بزرگتر باشد و بهر آن که در بلاد دیگر
 و در بلاد دیگر و در مری و مری و مری
 خواهند که درخت شاه بلوط را بکارند و در
 بجه کار که برود بکشد و باز نشانند و اگر شاخها

ان بسیار عدد و دخت سیب و امرود پیوند کنند
 بلوط و بادام و در پیوه و چون خواهند که شاخها
 بکارند باید که در فصل بهار بکارند که اگر در
 فصل خزان بکارند که در وید و بهر آن باشد
 که شاه بلوط و از مری و مری و مری
 بهار چون خواهند که بکارند از آن خزان بهر
 کنند و بکارند و زود برآید و گفته اند که هر که
 از برای ذرع شاه زمینی بود بلند سرو و
 شاخ کاوند و تخم کارند و او از ذرع پائین است
 و باید که بطریق جود و بادام کارند
 در مری و مری و مری
 درخت بلوط درختی است بیشتر و چون
 افتد که از او باغ خواهند نشانند بهر
 خوش طعم تر بود و چون بر آن کشند خود
 آن لذت بسیار شد چون خواهند که او را نشانند
 بلوط بکارند و بجه درختان را بدیم بخت
 و چون باب نشانند بهر بود و در نشانند
 و نپاده و مری و مری و مری
 و پیشه بکارند و مری و مری و مری
 و نپاده و مری و مری و مری
 تمام دارد و نپاده و مری و مری و مری

در بیان درخت خجند و کبک

مخورد و اگر جانی که خالت آن بد باشد
 در حرم حیدم انواع است و بخت طبع
 و هوای هر دو لایق شیرین و زرد و نیکو بود
 و هم در آن لایق انواع بنشیند سبب آن یک
 آن باشد که این نیکو تر بود شاخهای آن که نشانی
 باشند از درختی بود که اصل از درخت پسته
 بوده باشد یا آن که در مواضع نشاند که
 از عمارت نیکو پاشنه یا از هر دو سبب
 این معنی در اکثر انواع درختها و میوه
 واقع است ولیکن تفاوت در سبب پیش
 است سبب یکی درخت سبب دیگر عمارت
 کنند در مواضع که آب کثرت باشد سبب الثاني
 افتد که نشاند و درخت مسجد بر کار جو یا
 پشته ها و کوچه ها پیرن برند و کار در پیر
 از نشاند چون حکم شود از آنجه به وقت
 خراب کند این مانند و چون غلبه بنشیند
 چهار پان و کو سفندان ند حوالی توان رفت
 که خراب کنند و هر چند پشته آن از جوی
 آب خود بکن سبب آن حرارت افشاید جوی
 دارد و آن مقدار آب که بواسطه حرارت
 مصون مانده باشد زباده از آن بود که هیچ

کور کوی
خلیج

در معرفت درخت زرشک

و کبک آن بداند که درخت زرشک و انواع آن
 سرخ و سیاه و آن که سیاه باشد چون تمام رسیده
 شود هم سرخ باشد و آن نوع در بسیار مواضع
 باشد و سببی که بر سر جزد و سبب دیگر نما

سید

بمورد

سفید بود و این نوع کرم می باشد و این درخت
 معهود نیست که در به خاک ریزند و اگر بکار عظیم
 نیکو شود و در کاشان و باغات میکارند
 و بسیار لذیذ و خوش طعم و دانه های بزرگ
 میباشد و برای نشاندن آن در باغ مخصوصا
 از کوه و از جای که در باد و در و چون خواهد
 آن نشاند به نیکاله و در باغ بسیارند و بار
 نشاند و اگر با درخت انار و نوت پیوند
 عظیم بکوبد و بر بسیاری از درختها پیوند
 خوار کرد و چون حدت و انس که بچه بسیار
 میکند چنان که بدست او در میان او آن رفتن
 چون در باغ کارند نباید گذاشتن که چنان
 باید که مانند درخت انار یک یک درخت بود
 چنان که در بیان درخت انار گفتیم که از آب
 پیرا سس یعنی هر شاخ زباده که از این جوان
 بر باد باید بر کندن و بمواضع دیگر باید نشاند
 و الا همه انجا را غلبه کند و هر سال از آب
 باید زدن و زدن انداختن و بر آن و از زدن
 پاک کردن و چون بدین وجه عمارت کرده
 باشند مثله آن لذیذ و مرغوب میشود و آن
 تمامت میوه ها بهر دو کرون راست و تخم

نشد

و زرشک کرمی نکرده باشند و عمارت کرده
 بکارند باید و بهر موضع که باز نشاندند
 آن نیکو بود و بموجب درخت سبب بود
 باغها شود که بهر از دیوار کل بود و زرشک
 باغی بهر از کوهی بود
 در معرفت درخت خال و کبک
 نشاندن آن بدان که درخت آن مانند درخت
 الواست و آن در هر لایق بنشیند الا در
 بعضی ولایت که حبشان نخجوان و کجروان و
 نوع است یکی سرخ و یکی سفید و نوع سفید
 بهر خوش طعم تر است و آن که بود مکرر در
 ولایات کجروان و کثرت در کوهها باشد و بنشیند
 آن بهتر شود و احوال نشاندن با احوال درخت
 الواست است که ساقهای آن کشد و مکرر زنی
 کنیم
 در معرفت بیان درخت خجند و کبک
 و کبک نشاندن و پروردن آن درخت
 زرد و زرد و کوه میباشد و چون بچه درخت
 آن را باغ او زد و بنشیند و درخت به
 الوان پیوند کنند نیکواید و آن را نیز بران
 درختها پیوند کنند و عمارت کنند بزرگ

ایدار

ایدار و لذیذ و از جمله میوه های بکوکرد
 ان نیز سرخ بود و در میان
در معرفت درخت کدو
 و کبکب ان درخت در کان سحر و کدو
 و در پیله بسیار بود و از پاپیز که سر
 بخورد برسد و از انواع باشد بخت مرده
 و آب هوای نیک و بد باشد در کلان و
 مازندران و بعضی کلا بات دیگر که افغان
 افتاده ان را در باغات نشاندند اندر
 باشد بمقدار سردی و عظیم و خوش طعم و لذیذ
 بود و در زمستان و نیک کرده نگاه دارند
 و از صنفان را به شیر برآورد و به خورد
 کرده و از آنجی پیله است بهم آورده و نشاند
 و چون ان را در درخت سپید آورد پیوند
 عظم خوب ایدار و بزرگ میشود خصوصاً
 بسیار است چون پیوند کنند بکوکرد باشد
 و میوه اش را بد و چون خواهند که بنشانند
 بچه درختان باید نشانند و از شاخ
 بیارند بر موجب مذکور که بکشد بیشتر از
 چنان بود و چون دانند از آن در زار بکار
 هم برود

کدو را
 صاف بکنند
 و بپزند
 و بکنند

سبزه زردین
 موصل است

در معرفت درخت بکوکرد
 بکوکرد درختی است که در بلاد
 سحر مرده اند بمقدار منقش میباشد و ان
 مناع ان بلاد بود و از آنجا جمع بلاد برند و ان
 فنی بود و اکثر ان را سوز کنند و بخرم
 و احوال زرع ان چون احوال فستق است که
 فستق باشد و درخت با دام که شرح داده
 و مگر بکوکرد
در معرفت درخت بنو کبک
 ان بنو میوه است که ان را در نیک سرخ میباشد
 و بمقدار نخودی بزرگ و طعم ان تر و مزه
 و خوبان مانند چوبالو و درخت است و
 درختان بزرگ میباشد و ان درخت
 بزرگ و در پیله ها میباشد و در کوهها
 و پیله و لای کج و کرجستان بسیار باشد
 و در ولایت مغرب نیز میباشد و چون رسد
 باشد چپند و حل میکند و خوشتر هم
 انداخته نگاه میدارند و حل کنند و بار در
 فرو کنند و بر سنگهای دینند و در ان
 می نشاندند و بیشتر مانند خمر و بعد از ان

برسک مانند ان شک به بزرگ برآید
 و مانند کدو شک کرده خنک میکند و خوش
 بهم انداخته نگاه میدارند و چون رسد و وقت
 و حرارت در دهن بپزند و می کنند طعم خوش
 دارد و حرارت را عظیم نمیکند بپزند و
 آب حل کنند عظیم سرخ میباشد و خوشتر
 و چون خواهند که بنشانند بچه درختان
 و مانند درخت انو بنشانند و اگر شاخ ان بر
 الو و حل بعلی پیوند کنند مر باشد
در معرفت و احوال درخت بکوکرد
 و کبکب نشاندن و به خوردن ان بدان کرد
 و از انواع است بهترین که می باشد زرد
 دراز و ان را سبزه گویند و طعم و بوی
 ان بهر است و شراب حماض از ان بسیار
 از سبزه های ان را بفری ظاهر است و در
 اکثر ازان درخت و شراب حماض از ان
 و از شاخ سخت تر است و درخت ان نیک
 تر از نمناست انواع درخت است از مرغ و
 که انک سرمانی باشد تواند بود چه سرمانی
 و از این نوع درخت در سبزه بدم و فستق
 که چه کوزه است گفتند که در کهرها که آب
 بیرون میباشد و در چون که آب حمام در ان
 میرود و در انجا می نشاند و ان سرمانی را
 سالم بپزند و از آنجا جای دیگر بنشانند
 دیگر عظم بر رکت بکوکرد پیوند است
 و از اسل مازندران و در سبزه دار و شبانکار
 بسیار باشد و در بغداد نیز باشد و در
 دیگر منوط الحال مولان میباشد و ان
 اکثر مواضع میباشد از انواع مرغ مرکب
 که مرغ بر مرغ و بر مرغ و لیمو پیوند کرده اند
 بسیار میباشد و مرغی میباشد که اندر
 او شیرین است و باز خببات هوای ز مبر
 و از این مرغ از ان متفاوت بود و درخت مرغ
 بزرگ مانند درخت نانج باشد
 لیکن بچه بسیار کند و سرمانی زباد
 از کند که در مرغ کند و در بعضی مواضع که
 انک سرمانی باشد پیوند بکوکرد بعلت و ف
 چنان که در استر آباد و مازندران کنند
 در بغداد و رسالی که بناد و سرمانی زباد
 شود اکثر درخت مرغ و اسرمانی برود و
 ان خنک شود دیگر باره از این برآید و
 میان بکوکرد و بکوکرد مواضعی که در مرغ

زرد
 ...

صفت مرغ مرغی

مانند مانند صحر و مصر و شوش و غیره
افت از سد چون خواهند که درخت نریخت
بنشانند بچه از بسیار میباشند بچه آن بستان
و از انواع درختان درخت نریخت بپوشند بپوشند
موت کنند و چون درختان نریخت درختان بپوشند
و انواع میوه ها بر نریخت بپوشند و میوه ها
غریب باز پیدا بد و انواع نریخت بپوشند
پوشند نادر و غریب پیدا بد و انواع نریخت
در سرد سیر بنشانند بهر جوی که در نریخت
ذکر میشود بنشانند هم کاشتن تخم آن بستان
ناریخت خواهند گفت
در معرفت با انواع درختان
و کیفیت بنشانند بر درختان و غلات آن
بدان که درختان نریخت در کرم سیر بنشانند
سیر که بسیار بنشانند و بنشانند
بجای آب هوا و زمین هر دو لایق بر نریخت
کوچک تر بود و نوعی از آن می باشد که اندک
آن شیرین میشود و پوست آن نریخت بنشانند
بپوشند درختان و غلات و چون بسیار
و انجا بر این وجه زاده میشود و در نریخت
بناد و در بعضی مواضع مثل بغداد و کوفه

معدار بل که نیم شود از انجا بر کنند و هر
جایی که خواهند بنشانند و اگر آن را بپوشند
بپوشد و چون درختان نریخت بپوشند بپوشند
و از انواع درختان درخت نریخت بپوشند بپوشند
موت کنند و چون درختان نریخت درختان بپوشند
و انواع میوه ها بر نریخت بپوشند و میوه ها
غریب باز پیدا بد و انواع نریخت بپوشند
پوشند نادر و غریب پیدا بد و انواع نریخت
در سرد سیر بنشانند بهر جوی که در نریخت
ذکر میشود بنشانند هم کاشتن تخم آن بستان
ناریخت خواهند گفت
در معرفت با انواع درختان
و کیفیت بنشانند بر درختان و غلات آن
بدان که درختان نریخت در کرم سیر بنشانند
سیر که بسیار بنشانند و بنشانند
بجای آب هوا و زمین هر دو لایق بر نریخت
کوچک تر بود و نوعی از آن می باشد که اندک
آن شیرین میشود و پوست آن نریخت بنشانند
بپوشند درختان و غلات و چون بسیار
و انجا بر این وجه زاده میشود و در نریخت
بناد و در بعضی مواضع مثل بغداد و کوفه

در معرفت احوال خشت لیمو

از کارند باخته کوچک نشاندن آن بنویسند
 و زود تر بزرگ شود لیکن از یکم باشد که اگر
 سرما ببرد دیگر باره ازین برناید و مذاخ
 نارنج را با عرق کبریا عسل خوشبوی کند
 لیکن خوردن نشاندن بخت آن که عیال ناری
 زند خوشبوی کند عرق از آب کبریا و اگر
 فداح از بکار آید عرق سبب شات آید
 بعد از آن عرق کبریا خوشبوی آن می کند
 و شود و این استنباط از ضعیف است و الله اعلم
در معرفت احوال خشت لیمو
 و کیفیت نشاندن و پروردن آن درخت لیمو
 انواع است و بهترین آن که لیمو از آن میگیرند
 لیمو است که چهل که در بغداد از آب عسل و کبریا
 و پوست آن تمام نمک باشد و بوی آن خوشتر
 از لیموهای دیگر است و در مصر این نوع بسیار
 و در دیگر بلاد که باشد و آب لیمو مصری
 بهر از بغدادی باشد و خوشبوی آن خوشتر
 و اثر آن در آن باشد و رنگ آب لیمو مصری
 سفید بود و غلیظ و آن باشد و شربت لیمو
 آب لیمو بدین نوع لیمو برند و لیمو دیگر
 بزرگ را لیکن بوی آن نوری باشد و در آن
 کرده شد

اخبار
انچه در خشت

شربت لیمو

بند

در معرفت احوال خشت لیمو

در چهار سال تمام است شاخهای آن بیرون
 و پروردن آن درخت خند درختی مبارک است و
 عمر و عظم بزرگ شود چنانچه مشاهده است
 و چوب آن پوست کرم نمیشد و چار واد
 موضعی که غرس کنند بسیار سبب نشاندن
 آن بخت مردم علق دارد چه پیش از آن و در
 چنار بود این ضعیف است و لا با ت آورد بسیار
 نشاندن و بادیه نشاندن حاجت نباشد
 شاخ آن که ازین جواب بر آمد و تازه یک
 ساله و دو ساله باشد برند و بنشانند
 زود بکشد انواع بیدار درخت دیگر درخت
 که معمول است ریشه نشاندن اگر بیل نزنند و
 زمین یک نباشد و آب تمام بومند
 لا محاله اگر خشک شود و آن را بدو سه
 بشکافند و آب بکشند بهتر بود و بهتر بکشد
 و احتیاج آب و عمارت بود چون تمام بر
 شود بکار کی آب و عمارت تواند بود چنانچه
 بزرگ و در از عری و ثبات محکم آن بسیار
 تا باب میرسد و سرچشمه ها و کار در و دخت
 ها بهر بود اگر در باغ نشاندن درین دیوار
 باید نشاندن تا سایه آن باغ را خراب نکند باید
 در

در

هر سال که پیرانند پاك كشدند داد و نمود و برك
 ده باز ده سال هر يك درختي بچاه شصت كز
 شود و چنان قوی شود كه خانه ها بد آن پود
 و از اباد كه بهار كاه بزند ما بپكر باز بر
 و چون در زمين ناست شده باشد بعد از
 آن به پنج شش سال ديگر بر رفته شود و بسيار
 از درخت ميوه دار بر درخت چنار پودند و
 كردن كز بگيرد و در هر يك متفاوت باشد
 هم چنين درخت هاي غيبره كه بدان پودند كند
 هم بگيرد و چنان پودد بگيرد درخت هاي بگيرد
 كسانكه بولهور ناست در چنه غيبره و امثال
 پودند كسانكه بچاه ها معلوم شود
در معرفت درخت پيشه و كينت نشانه
 آن بيد و انبوا نوع بپاش است و بعضي چوب
 سخت باشد بكي و در بزرگ شود با وجود
 آنكه سخت ناست چوب با و است زود اكثر
 شاخ هاي آن كبر باشد بعضي شاخ هاي عظيم
 است بر ابد و بر كشان بپاشي كرايد و آن
 محكم تر بود و نوعي باشد كه آن را بيل دسنه
 كند و محكم باشد و انواع آن بسيار است بعضي
 از آن بزرگي كرايد و بعضي بپاشي و بعضي

در معرفت درخت پيشه

و كينت آن بگوشيم و دخت بپيدد و درخت
 برك و ساق آن با شاخ بهم مانده است بكي از
 بيد بگيرد چون از خا صدي ديگر است علامت
 نوزده ميشود و نشانند آن هم بدین جهت
 كه بجهت بيدد كور شد و آن چنان بايد كند كه
 بر ساق درخت بيد مثلك چند شاخ بار كند
 و بهر دو سال آنچه از يك مينه آن شاخ بر
 آمد باشد بپودد بيد مثلك آن دعو كند
 و چوب آن سخت بيدد سده و غيبره بار دارد
 و يك مينه ديگر بعد از دو سال هم بدین
 است اگر بگيرد و نشان شاخ ها كز شود بيد
 آن بگيرد شود و بر كز دمد بدان كه ساق درخت
 بيد مثلك كه مان باشد و نشان شاخ زباد
 و بيد مثلك از بار و بهر پودد و اگر ميوه ها
 كه بدان پودند كند و خوشبخت نازك و آب
 دارد و لذيق شود و امروزه بلي كند و اصناف
 مپاشد و بيد آن را به بيد مثلك پودد
 كرده اند و بعضي آن اصناف بيد مثلك را
 بلي كوشند و چون پودد بدین كرده اند امروزه
 و اين بلي كوشد
در معرفت درخت شهاب
 و كينت آن بگوشيم و دخت بپيدد و درخت
 برك و ساق آن با شاخ بهم مانده است بكي از
 بيد بگيرد چون از خا صدي ديگر است علامت
 نوزده ميشود و نشانند آن هم بدین جهت
 كه بجهت بيدد كور شد و آن چنان بايد كند كه
 بر ساق درخت بيد مثلك چند شاخ بار كند
 و بهر دو سال آنچه از يك مينه آن شاخ بر
 آمد باشد بپودد بيد مثلك آن دعو كند
 و چوب آن سخت بيدد سده و غيبره بار دارد
 و يك مينه ديگر بعد از دو سال هم بدین
 است اگر بگيرد و نشان شاخ ها كز شود بيد
 آن بگيرد شود و بر كز دمد بدان كه ساق درخت
 بيد مثلك كه مان باشد و نشان شاخ زباد
 و بيد مثلك از بار و بهر پودد و اگر ميوه ها
 كه بدان پودند كند و خوشبخت نازك و آب
 دارد و لذيق شود و امروزه بلي كند و اصناف
 مپاشد و بيد آن را به بيد مثلك پودد
 كرده اند و بعضي آن اصناف بيد مثلك را
 بلي كوشند و چون پودد بدین كرده اند امروزه
 و اين بلي كوشد

درخت در آن بنفشند و خاصیت و طبیعت
 او آنست که شاخهای آن اکثر منشاوی منعیست
 چون بادیه پیرانند از هر شاخ چند بنفش
 برهناید و ساقها بسیار دهد و اندرخت و
 بچه که از آن بچه بار بشود باید نشاندن تا به بزرگ
 و آن را بر چار و کبوده و سفیدار و خروث
 و دیگر درختها پیوند کنند بیکدیگر و نشان آنست
 درخت سفیدار بر همان نوع است که سر
 داده شد بر نوعی که منشا بیکدیگر و کم خطا
 کنند و نگار و درختها و سکنش و در
 یک بوم بیکو شود و درختانی که مرغزار
 میباشند و زمین فرو برند و بر کنند و شا
 درخت سفیدار زاد آن نشانند بیکدیگر و
 که موضع سبل و آب باشد که سبل و بچ و یک
 بیارد درخت نهند بیکو شود و در یک در
 درختها سود دارد و نمات شاخ درختها
 از کوه چک و بزرگ بمقدار یک کز بنشانند
 آب باید در بر آنها گذارد و آب شده آبشار
 الا درخت بوسید شود
در معرفت درختها
 بر دین چو میان بمقدار یک کز سطر به

در کار و جویها و مواضع که
 همه عمارت بکار نیاید
 بنشانند

نام طبع بزرگی نام
 و درختی است

مقدار

برند

برند و بهر و شام نیز برند و هیچ جای مانند
 انجا نیست و هر چند که مشهور است که درخت
 مثل درختها و بهر بیکو میکشند اما
 بعضی میدانند که درختها را چه درخت
 که درخت نهند و چه کل توان نشانند یکی
 که بوقت کل چنانکه درخت بچینند و بچینند
 و بر کل درخت بگذرانند و سرخ و سرخ
 و دانه سرخ و رنگ شود و درختها را
 بیرون کنند و درختها را بکارند بچه کل
 حامل آید و نشانند دیگران که چون کل بچه
 بسیار که بچه بکشد آن را بکشد که خوب
 هنوز سزا باشد بیکدیگر و باز نشانند دیگر
 که شاخ بکشد و درختها را با نخ ساله با نخ
 بر کنند و چنان جدا و چوبان جدا پاره پاره
 کرده در زمین بیکدیگر بکشد و نشانند
 که چوبی در طول زمین نشانند و نقل آن
 و چوب چنانکه بکشد باشد و بهر نیم کز باز
 در آن بجز آب باشد و خالک بر سران کنند
 آب همدار هر پاره خوا و ریشه و خوا و شا
 پاره کرده دو سه شاخ بیرون آید و باید که
 هر نوبت که آب همدار و زمین چنانکه شود

بسیار میل آن را نرم کنند و آب بدهند و یک
 نرم بپارند و با زبل بچینند بر سران اندازند و یک
 سه سال نمات زمین فرو کرد و هر سال
 کلستان بیکر کند و چون کل با بار آب
 نباید داد و الا فروزند و بسیار آب نباید
 و بر اکثر درختها پیوند کنند بیکدیگر و در
 و لایت بخار و سر همدار بر درختهای بی
 و سفید درخت که در پیش نظرها و کونکها
 رسنه باشد پیوند کنند جهت نفوذ در خاک
 و هر سال آن در کلستان نشاند و بیورند
 بکارگاه شاخ ناز بیرون کنند و با صفا
 آن که سوزانند باشد کل بدست و در هر
 شهری که خواهند که زمالی سه چهار ماه کل
 باشد در کوههای بزرگ سر که نزدیک
 آن شهر باشد هر در پای کوه و هر در پای
 کوه کلستان بپارند تا اول کل در شهر
 مدتی بکاه بپاشد که آن کل موجود بود بعد
 آن از پای کوه در وسط جدا از آن میان کوه
 بعد از آن ملک کوه که تمام سر بود و کل سر
 درختها و خوشبو بود و چون آن کل کوه
 باختر رسد آن خنجرها را اگر از بزمها باشد

نقل عمارت

چوب

ببر

چهارم بکشد و دوسوهای نو کند و
 ان کپور و دوماختا بر سر که در میان
 و چون بنهار نهد بچندان برید و آنجا بنهند
 بهر روز کپور و نارینه از شاخها باغچه
 در بینه دو کون براب بنهند تا بکشد و
 روزان کلان بود و بعد از آن هر روز شود
 بان شیوان بخوان چهره نازند و بر همین
 کند مدتی نازه باشد تا بوقت پایتزان کل
 اکا برگاه توان کشت و این صنایع
 که ده ام و کل چون بر درخت رنج و سبب
 به و مورد پیوند کشت خوشتر بود هر که
 با مداد در دستان آب اگر کند درین کل
 ممکن که هر سال بار بکشد و دیگر بچینه کل
 پیش از شکستن درختانی دهند هر و سران
 بکل مذکورند بگذارند تا بوقت که خواهند
 فی باز کنند بکرم بران دهند و شایسته
 همچون کلان

در معرفت خشت سیرین و کبک
 نشانند و پروردان بدانکه درخت سیرین
 دو نوع است نوعی آنکه برک ان کسر و نرم و میا
 وان در لایت و بار بکرو شام بود و نوعی آنکه

نازه و دان کشت تا بیک و دیگر و بعد از
 و صاف کند و نوعی دیگر بهمان طریق ناسته
 چهار نوع است مگر که کند و بعد از کلاب را بر جا
 باشد عصم خورشید باشد اگر دروغ بان بر لای
 که در کلاب مکرز کرده چینه کند و در نای
 او بزند تا بهر پر درده شود ان دروغ سبب
 خوش شود چون مشک و غیره بدان اضافه
 و صله ها باشد سزار فاشه بود

در معرفت خشت یا سیرین و کبک
 و پروردان درخت با سیرین چها
 نوع است سبب و زرد و سرخ و کبود و سفید
 ان خوشی و زرد و سفید بود و ان هر در باغها
 بسیار و بهینها باشد در سبیل احتیاج پیش
 ان که در زیر صفت کل زین بود کل زرد و سفید
 و کل با سبب سفید دروغ سیرین و زرد و کبود
 کل زین است اول مکرز کند و کل زین در مصر
 بود بعد از ان جلد و بچ بشام آوردند تا بان
 و لاینها مشوش شود چون خواهند که با سیرین
 نشانند چنانچه بسیار و نای و نای و نای
 وان دارد درخت لبو و نارنج و زنج و مورد و
 کنند بکوبد و بر درختهای دیگر نیز میتوان

در معرفت خشت سیرین و کبک
 و چون درخت سیرین است هم خذ است
 و هر دو اینست و دروغ ان از حاصل میشود
 و فی آنکه او را عمارت کند نرم بسیار دهند
 ان که در کوهها و بشته ها میرود و نرم میشود
 و مطلوب از ان حاصل بد و انواع زین و سبب
 است و بچ و لای متفاوت شود و میل
 طبیعت او چنان است که در کوه سیرین و زین
 و در کوههای سرد سیرین بسیار شد و سیرین
 نشانند و رویند و بسیار شد و او چنان است
 که پوست در حوالی روزی به شاخهای و سبب
 بد بلند میشود و بلند و بچ اضافه شاخ درخت
 است و بهم باز چسبید و یکی شود چنان که
 ان اتفاق افتاد از صفت و بخت شایسته
 و بهم پوست شد و بسیار میل و طبیعت
 است که بهر جهت بلخود کند لایم چنان
 فی و در چون خواهند که جهت نشانند بر
 ان شاخها بکوبد چنان بران براید بکشد و
 ساله خزان را در و کند و بلند و بچ ان چنان
 بر تن که بعضی از پوست ان پشه بزرگ با او بهم
 براید و باید که شته چنان از ان ریب کوبارند

در دانه است

ولا ينها كبر طبعها وواضد وخرج كره
 اند شاخ بر دخت او دانه اند از شاخها
 و ساق از لای شاخ نواختن كره بر بر و دهر
 بهر نند که از پوست غلط درخت قدری باد
 بهم رده میشود تا از پوست بمشابه ریشه باشد
 بشناسند بهر میگرد و در مواضعی که طبعها
 باد درخت زبون مناسبی ندارد و خواهند
 بسوی انرا بر داند بمشابه که جدا شاخ درخت
 کونشان باشد و پیرامون کوی باشد و
 جواب بسیار دان باشد و از هر جواب
 خورد و همه جوابان هر سال پیل زنده
 تا بسوی و طبعیت خود از همه جواب بچه
 کند و بیکر و پرورد شود و هر دختها
 داجیل و عادت و ذیل فانی کند و نافع بود
 و چندانکه سعی بیشتر کند بهر بود مگر به
 را که جواب بسیار دهند درخت درخت
 افزاید و از اینها باز آیند
در معرفت درخت چمن هند
 که ان را بریان هندی بوفت که پوست پیر و فی
 را باز کرده باشند تا رگبر کوبند چون پوست
 او را برود کند ننگان کوبند و درخت ان

که بعضی از مردم و بپن از ان باز نند و سران
 نیز کند و بمشابه آهن از اکل فرماید که
 اگر بر سگی نیز نند مملکت بود و چندان
 نخته بود و نثر ان بمشابه درخت خرما که
 داخل کوبند بود و بهر نوبت که طلع از بیرون
 آید و چو شکافه کرده و نثر ان باز داند
 دیگر بار طلع از بیرون آید چنانکه سالی دو بار
 ماه متواتر شود و در هر سر سده هرگز درخت
 از نثر حالی نباشد تا رسیدن با نارسیدن با
 بنیم و س که چنان طلع از بیرون آمد و ان
 هر طای که بیرون آید بمشابه خرما خوشه
 بیرون بدلیک مجموع نرسند و از بیندان جدا
 که بهر خلعی و وسته و غایت ده و از ده
 ر بادت نماید و مانع از افتاد و اگر طلع از بیرون
 بیرون شکل ان فرم از ان بیرون آید و ان
 شیره به کرفت و در حال آزه بخورند مگر
 شد چه کرانه نخورند نثر کرد و بکار بیاید
 و بریان هندی نو میگویند و بعضی از طلع
 همه بر مصلحت بیرون بیرون اند و اگر بیاید
 بینه باشند بسیار کند و دیگر بیرون آید
 و کرب بر و بیوند هنگام با مدد از کند

چندانی که رسیدن از باد شربین می شود چون تمام خشک شود آب نمائده مغز شود و آنچه را که خواهند مدتها نگه داشت و نمیشود با پوست بر روی نگاه دارند و الا پوست بر روی باز کنند چون تازه نماندند و نماندند که در دوزخ باز کرد و آنچه خواهند که بر روی درخت را بر باد تازه از با پوست ببر و بی با هم در حبابه نهند و چند روز هر روز آب بر آن بزنند هر کدام از آن که بیرون آمدند بسیار که بوی خوشی سر بیرون کنند سر را سفید مانند دندان خولت بیرون آید هر کدام بدین شکل بیرون آید دانند که تراست آنچه خواهند که بهتر است کوی بمقدار نیم کر که با پیش بکنند و در آنجا نهند و حال آنکه مال بر آن بریزند و در آن مخلوط هم چنان که درخت خرمای بیرون نیاید و سال سال که لیس شود شاخ بر آن از آن موی که از درخت خرمای بیرون میکشد بیرون کنند تا بلند می شود و از هر گز آن ندهند چای و در خانه و چشمه و کابین نباشد الا آب چاه چور باب بازان برود

چندانی که از باد شربین می شود چون تمام خشک شود آب نمائده مغز شود و آنچه را که خواهند مدتها نگه داشت و نمیشود با پوست بر روی نگاه دارند و الا پوست بر روی باز کنند چون تازه نماندند و نماندند که در دوزخ باز کرد و آنچه خواهند که بر روی درخت را بر باد تازه از با پوست ببر و بی با هم در حبابه نهند و چند روز هر روز آب بر آن بزنند هر کدام از آن که بیرون آمدند بسیار که بوی خوشی سر بیرون کنند سر را سفید مانند دندان خولت بیرون آید هر کدام بدین شکل بیرون آید دانند که تراست آنچه خواهند که بهتر است کوی بمقدار نیم کر که با پیش بکنند و در آنجا نهند و حال آنکه مال بر آن بریزند و در آن مخلوط هم چنان که درخت خرمای بیرون نیاید و سال سال که لیس شود شاخ بر آن از آن موی که از درخت خرمای بیرون میکشد بیرون کنند تا بلند می شود و از هر گز آن ندهند چای و در خانه و چشمه و کابین نباشد الا آب چاه چور باب بازان برود

چندانی که از باد شربین می شود چون تمام خشک شود آب نمائده مغز شود و آنچه را که خواهند مدتها نگه داشت و نمیشود با پوست بر روی نگاه دارند و الا پوست بر روی باز کنند چون تازه نماندند و نماندند که در دوزخ باز کرد و آنچه خواهند که بر روی درخت را بر باد تازه از با پوست ببر و بی با هم در حبابه نهند و چند روز هر روز آب بر آن بزنند هر کدام از آن که بیرون آمدند بسیار که بوی خوشی سر بیرون کنند سر را سفید مانند دندان خولت بیرون آید هر کدام بدین شکل بیرون آید دانند که تراست آنچه خواهند که بهتر است کوی بمقدار نیم کر که با پیش بکنند و در آنجا نهند و حال آنکه مال بر آن بریزند و در آن مخلوط هم چنان که درخت خرمای بیرون نیاید و سال سال که لیس شود شاخ بر آن از آن موی که از درخت خرمای بیرون میکشد بیرون کنند تا بلند می شود و از هر گز آن ندهند چای و در خانه و چشمه و کابین نباشد الا آب چاه چور باب بازان برود

در معرفت درخت چنار حنتر

و آن

و آن زبان هند بکر که پند و درخت آن سخت بزرگ نباشد بمقدار درخت سیب بود و شاخ بسیار دارد و در آن خورد باشد بمقدار که سیب مانند کی بزرگ می شود و اشکای مرغی طلبه بر روی طعمه و خوشبو و لذیذ و دانه و پوست ساق درخت آن املس باشد و هر چه جوان باشد پوست ساق آن سبز بود و کل آن را میانه زرد و برگ سفید مانند عنبه کلز که باشد ملکه کوچکتر و چون شکفته گردد پهن شود و خوشبو باشد بجز بوی مرغی درخت کنند میچینند و در موی می بینند و چون کلان ریخته شود بشکل باغچه می شود چیزی بیرون می آید و چون رسید شود اصغر و رنگ میگیرد و بعضی مردم چون می بینند بپایان شیر می شود و نان باشند خورد و آن در دلاست کولند و مندلانی و هیل و سرایدت چمن باشد و در باغچه ها نشاند و در پیشه ها باشد و چون آن را نشاندند آن را میکارند که نان باشد و نمائ سخت نکشته باشد و در مصر نیز می باشد و خور و بکونرا در درخت هند باشد عطا و انعام

و آن زبان هند بکر که پند و درخت آن سخت بزرگ نباشد بمقدار درخت سیب بود و شاخ بسیار دارد و در آن خورد باشد بمقدار که سیب مانند کی بزرگ می شود و اشکای مرغی طلبه بر روی طعمه و خوشبو و لذیذ و دانه و پوست ساق درخت آن املس باشد و هر چه جوان باشد پوست ساق آن سبز بود و کل آن را میانه زرد و برگ سفید مانند عنبه کلز که باشد ملکه کوچکتر و چون شکفته گردد پهن شود و خوشبو باشد بجز بوی مرغی درخت کنند میچینند و در موی می بینند و چون کلان ریخته شود بشکل باغچه می شود چیزی بیرون می آید و چون رسید شود اصغر و رنگ میگیرد و بعضی مردم چون می بینند بپایان شیر می شود و نان باشند خورد و آن در دلاست کولند و مندلانی و هیل و سرایدت چمن باشد و در باغچه ها نشاند و در پیشه ها باشد و چون آن را نشاندند آن را میکارند که نان باشد و نمائ سخت نکشته باشد و در مصر نیز می باشد و خور و بکونرا در درخت هند باشد عطا و انعام

و آن زبان هند بکر که پند و درخت آن سخت بزرگ نباشد بمقدار درخت سیب بود و شاخ بسیار دارد و در آن خورد باشد بمقدار که سیب مانند کی بزرگ می شود و اشکای مرغی طلبه بر روی طعمه و خوشبو و لذیذ و دانه و پوست ساق درخت آن املس باشد و هر چه جوان باشد پوست ساق آن سبز بود و کل آن را میانه زرد و برگ سفید مانند عنبه کلز که باشد ملکه کوچکتر و چون شکفته گردد پهن شود و خوشبو باشد بجز بوی مرغی درخت کنند میچینند و در موی می بینند و چون کلان ریخته شود بشکل باغچه می شود چیزی بیرون می آید و چون رسید شود اصغر و رنگ میگیرد و بعضی مردم چون می بینند بپایان شیر می شود و نان باشند خورد و آن در دلاست کولند و مندلانی و هیل و سرایدت چمن باشد و در باغچه ها نشاند و در پیشه ها باشد و چون آن را نشاندند آن را میکارند که نان باشد و نمائ سخت نکشته باشد و در مصر نیز می باشد و خور و بکونرا در درخت هند باشد عطا و انعام

در معرفت درخت خرمای هند

و آن

افشا بختند اما زن بازده همدیگر از آن در
 سیدها و خدای بزرگ بختند تا آنکه بخور
 و دیگر باره در افتاب گذارند تا آب پس دهد
 و خشک شود ناده بازده روز بار موجب کند
 نام زن بد رود و چون از زمین در آن افتد
 اعتماد را شاید که بر مردان بختند بعد از آن
 چه جهت خود نگاه دارد در خم و سبزه ها
 بنند و هر چه جهت منافع که بولایت برند
 فوسر و نیازند مانند فوسر خرماد و در این
 ملک جمله آن خرمای هند که مشهور است که
 فوسر دید اند و الا چیزی که شیرین باشد با
 ریش بشکل و هیأت همه بکرمک نباشد
 سبب بود و هرگز آنرا ننهند که بدن مملو
 دهند که کنده نشود و اخطا نگاهدارند
 و نشان آنست که تمام سپاه بنود و شفره
 و نلک اصل آنست و آن موجود بود چه بوا
 بسیار نلک و نخل در آن که بسیار در آن
 اندازند و بگذارند و زمان را اگر رعایا
 نکند سپاه و سرخ شود و آن را پوسی نلک
 و بخت دو و حق که در افتاب نذاخته و نرم
 شده از آن باز کنند و بپندارند و بعضی در آن

فوسر
 سبب و سبب است

بماند

منافع

منافع مند و سنان رند و از هند بچین خا ببرد
 چه با وجود دار چینی ایشان بدین دار چینی
 النفات نمایند و در چین کافور را از آن چینی
 میگیرند و آن چنان است که چوبان میبوسند
 هر چه کفان است کافور و سپید بفاست
 و نمک باشد و آنرا اکثر در همان بنا خرج
 کنند و آنچه میبایست است هم نمک باشد آن
 این برین است تر است کافور کاسه میگویند
 و کافور مهوری است که مینایه صمغ درخت
 بعضی درخت آن در زیر پوست درخت و در
 در نه های آن میباشد بکرات بخار آنجا او
 اند و آنچه فیصوری میگویند که در جزیره
 فیصور که جزیره ایست از جزایر مجتهد
 و چین بهرجه ممل میشود و درخت کافور در
 بدیکر درختها بود و هر کس بدان شناخت
 شناسند که ما خود را بدین چوب ناخکی بد
 رسد چون در نا بستان مار عظیم زهرناک
 و قتال در آنجا باشد جماعتی که خواهند آنرا
 بدانند بسیار مار نیز در آن درخت است
 و من از درخت به شیرین شدن از حسن
 شود و مازد و در کرد و آن درخت را

بدان شیرین باشند و از آن کافور
 حاصل کنند و این معنی که از درخت دار
 چینی است کافی که در آن ملک خود مشا
 کرده و معطر العزل اندیش بر کرده اند و محقق
 است چوب درخت از چینی بکشتن و سرها
 بکار برند و آلات بسیار از آن سازند و چوب
 او سفید است که اندک بزودی و سرخی مبل
 داشته باشد و نوعی دیگر هست در صغیر و لا
 چین هست و در مهرانا و کوهها و باغات هند
 میکارند و هر سال چوبان میبرند و پوست از
 آن باز میکنند و چوب و میوه از آن سال
 دیگر ازین بر میآید و آنرا شکوفه مینامند
 کوبند و در آن چوب نیزد مانند فلفل مژ
 آن میباشد که در این ولایات کله دار چینی
 گویند و بسیار خوش طعم و خوش بوی است
 در آن ولایت را میگویند و اینجا کمر مباد
 و در چینی چینی نیزد و این ولایت میخیزد و
 کمر مباد و در این نوع دار چینی آنچه در
 ولایت هندستان را مفره میگویند و
 آنچه در ولایت چین است آنکه در آن چینی
 خاص میگویند و در آنجا بکار دارند و بدین

بدان

از این

از این که میباید و در دند و این زمان بیشتر است
 آنچه که میباید باشد با آب بخار و در آن با
 باشد که طعم مز باشد و آنچه مان است
 تر باشد چون خواهند که آن درختها را بکارند
 آن را بچه درخت و نشانند میگرد
در معرفت خرفلفل است
 درخت فلفل سیاه بزرگ است که بیل کوبند
 درختان مانند درخت فاک میوه است که
 آن بهمان قاعده و هم چنانکه از میوه مانند
 و بهمان بیرون میباید که بدان خود را بر خرد
 حکم میکنند و این میباید و نشانی آن
 نیز مانند آن که اینجا انکور است بعضی
 و بعضی شبانی هست و شبانی هم است
 چنان که اینجا مردم در شاندر انکور کوشند
 اینجا فلفل را کوشند و در باغها و حد و حاش
 خود هر جا که آن را نشانند ضرورت شود
 مرغ آن مانند خوشه های انکور است و سبز
 بوست چیدن بافتا با نداشتن خشک
 و سیاه که در درخت فلفل با بار پشته
 نشانند و در درختان از بچه از سیاه
 است میوه بد بکشد و بموضع دیگر نقل کنند

و چو بار باره بکار نیاید
در معرفت خرفلفل نقل در آن
 بزبال خنای و بنوی یک یک گوید و آن
 مشابه علمادان و کاسو است که هر سال
 میوه بد و کل برارد و بار دهنک خشک شود
 و بکار باره از این بر آید و بعضی از هم که درخت باشد

برود و آن علفی است که در حی و در عظیم صلبه
 و در دوا بچه از آن می نمایند و انکس
 مطبری او بود بر آن طولانی معقد از با
 کجالت مددی دوازده تمام سبز بود و کل
 آن طولانی بود هم سمید باشد و هم سرج
 بمقدار کل زعفران مددی بزرگتر و عظیم
 خوشبوی باشد و در موسم کل آن مردم ما
 کل خشک و نرگس از دهنه دهنه کرده
 بوی کند و در معوی بچید و در فلفل و سیاه
 همدجمله بوی چون کل آن بزرگتر و نرگس
 باشد و آنرا میکارند در ملل خود و در
 صحرایا میباید آما به شبانی بزد و اگر که
 خواهد بکار در تخم تازه آن را در کرم سپر
 بکار د برود
در معرفت خرفلفل سیاه
 چند نوع است هلیله بزرگ که کابل گویند
 و هلیله زرد و هلیله و این در پشته ها میباید
 و کوی از این پشته ها در درختان کوچک باشد
 بمقدار درخت سیب به و الو و بر آن کوی
 تراست و طولانی چون برک بید و مطبری
 درختان مقدار مردی بود مانند میوه
 سبب زرد الو تا بر درخت باشد سبز باشد
 چون برسد رنگ بگرداند که خواهد به
 بیشه رود مانند آن که اینجا ماز و از بیشه
 او رند چون تر باشد بعضی بوست بوی در
 کلاب نمند تا پرورده شود و آن است که
 هلیله پرورده کتد و میگویند که بچه
 آن درخت بسیار میباید و آن هلیله که
 درخت افاده باشد میوه بد و چون خوا
 که درختان بنشانند از هلیله تر باید
 کشتن با از بچه آن
در معرفت خرفلفل
 درخت آن باریک باشد و دراز بکل خود
 غل از انجمله آنچه بزرگ باشد مطبری
 بمقدار نیم کر یا چهار یک و بهمان بکر
 از دارند و بلیدی آن بمقدار بیست کرگز
 با بیشه و ساوان پوستی دارد لقی شاخ
 برک سراز مانند شاخ درخت خرما لیکن
 کوتاه و برک آن نرم باشد و تمام سبز و نرگس
 آن اول مشابه طلع خرما برون می آید و سیاه
 می شود و مانند خوشه خرما و بچینه باشد
 هر خوشه هفتاد هشتاد عدد باشد و

بار یکی درخت هر کس بدان درخت تواند رفت
چون فوغل برسد و سرخ شود خوردن بر او
و هر یک غلاتی دارد و بر او از صنف
ان را با غلات پخته ام و بخار حبه می افتد
اند و بکار داشته ام بوفت نری چون آن را
چند عدد بخورند ای را کیم و مدهوثر کنند
اکثر مردم آن را در خشکی خورند و بعضی
فوغل را بجوشانند تا آب نماند و آن برون رود
بعد از آن خشک کنند سرخ شود و بپزد
دیگر هم باشد و از درخت و لایب جوار
و جوی سبلان منداوی و کولرد و نما
بیشه ها باشد و در باغچه ها کاشته شود
فوغل بوفت نری میکانند میرود و هندو
ان را با اهلک قبول بخورند و چون کسی
ان را بسیار خورد مومع میباشد و بی آن
تواند بود

در معرفت درخت تنبول دان
بیشه و سبانی هر دو میباشد در هوای
سبنا راست و درخت آن بار یک بمقدار
انگشتی در بر درختها بر می آید و برود
می چید تا سر درخت میرود و اگر صد گز

چید

مندر

و بخت

حد

حد با بقل صد با بیش از مانند خرما می گویند
دانه های سفید باشد ظاهر آن نرم مانند
بغلام آمد و در میان دانه باشد سفید
ظاهر آن خوشبو طعم آن شیرین لذت دارد
که در میان آن باشد چون را بجوشانند
پخته کنند خوش باشد مانند طعم شاه بلو
پخته و بعضی از آن هر چه پوست غم آن باشد
باید چون برسد که در و زنجورند مانند
خریزه که زود بزبان و در آن پیروز و درخت
شود و درخت آن سببها باشد و درخت
یکی هم بدین صفت و نیز بدین نوع و
طعم همه یکی است و پوست بیرون آن را رنگ
مخالفست و چون خواهند که آن درخت را بکار
دانه آمد و در آن را بیاید کثیر دانه اعلم

در معرفت درخت چاهی باغبانها
ما از شاه خنز گویند بزبان مزی و خانی
گویند و در بعضی لایب چمن میباشد و در
و صحرایا و بیشه ها آن میباشد درخت آن
درخت مورد میباشد و بر آن مانند برک
انار کوچک زرد رنگ بر آن تمامت سبز و
ان می چینند و آن را پخته میکنند و در آن

درخت

و بد

دکست و چون خواهند که بکارند هم غم و هم
 شاخ و هم بجزان هر نوع که نشانند میگردانند
 که از خاما میروند و آمدن باشد کنند شود
 بران میبکنند و دمیگرد و بزرگ میشود و آن
 موضع که چاه اجزینان میباشند در جنبان و لا
 است که اهون که نام از شکست میباشند
 و هفتان بجایب خوشبو میباشند میزورند
 سنبله
در معرفت رخسار عین را
 که در آن لایق میباشند و بخاران را عین
 و کوهند و اهل هند غالباً آنست و آن
 سفالو باشد و هبات مانند کوه کوه سفند
 آن چون تمام از سبیل باشد سبیل است و تمام
 شرف و آن قلبه سازند بعضی میگویند مانند آنکه
 اینجا زده الی سبز خوردند و بدان ندان کنند
 و چون تمام رسد بعضی زده باشد چنانکه لبت
 زده و لبت پنهان سبز باشد و بعضی تمام و پنهان
 سرخ و پنهان زده مانند رنگ شتران آنچه
 تمام بزرگ باشد مانند شغالوی نیز هفت
 شود و بجایب خوشبوی مانند خربزه و سبیل
 و اسفون از آن باشد مانند بادای که با پوس
 بود و چون کسی خواهد که در آن سازد و رنگا
 دارد و عجیب نخته آن را بولا بنام برزند و رنگ
 هنوز سخت و نیم نخته بود رنگ بران کنند
 لبت و زده را قناب بنهند تا رنگ بخورد و آورد
 و قدری نرم شود بعد از آن در سبوی کنند
 نگاه دارند میبکنند و دوسال نگاه بولان
 هر چند بیشتر بماند سیاه تر شود و نرم تر و طعم
 از بکوی زرد و دیگر خواهند که بقتل برورند
 رنگ بپوشند و قدری سبیل بنهند و از آن
 بسیاری بولان برزند و برکت در خنان مانند
 برکت جوذاست لیکن جرم آن قوی تر و سبز بود
 و چوبان مانند رخسار جوذاست و بیرون آن
 سفید رنگ و اندرون سیاه و محکم تر و سبک
 تر از درخت جوذاست و درها از آن سازند
 و عجیب کشتی بکار برزند و در بسیار و لا بافت
 و انجا باشد که قلع بر درختان و در چوب
 خواهند بنشانند عجمه آن را نشانند و از
 اسفون میتوان نشانند
در معرفت رخسار عین را
 و آن چند نوع است نوع بکویان مغایر است
 از رجاوه باشد و هم در پشته ها و هم در باطن

شکر
 خورشید

لینان میباشند و کل سبز و برکتان مانند
 طوقانی بود و سبز و قوی شاخهای از سبیل
 باشد مانند پیک که چون سیرند شاخهای بسیار
 حاصل آید و چند رخسار یک موضع بران
 و بلند شود بهر سه سال و چهار سال میرند و
 بخار برورند و بکار بار بر میآید و در
 تمامت پادشاه و امرا را باشد و در بر جلوس
 می مانند و بر خود می مانند و فنی که درخت
 را میبرد پوست آن به پیشه باز کنند و در
 زهر پوست چوب دیگر میباشند که آن را بوی
 بنوده ها باز کنند و تمام میباشند تا بدان جا
 دست که تمام صندل حاصل باشد آنچه در
 افتاده و خشک شد از ابوی بود و الا
 بوقت خود میرند و آنچه نیز از آن برین باشند
 اگر بسیار را مالان بماند و کهن شود بوی آن
 باطل گردد و صندل دیگر هست که بوی
 و هیچ بکار نیاید
در معرفت صندل سرخ
 و آن در چوب
 سبیلان حدود سواحل در پشته باشد و آن
 و مانند هم میباشند و سبیلان بمقدار آن
 مرد باشد و از آن بمقدار رخسار کز و آن
 شاخهای بسیار باشد و کل و ثمر ندارد و برکت
 از خورد است مانند برکت درخت شمشاد
 اندکی از آن بر کز و قوی تمام سبز و چون برزند
 پوست را باز کنند و اندرون آن قدری خوب
 دیگر سفید میباشند آنچه سرخ باشد بر کز
 بوی از خوش باشد متاع خای باشد آنچه لک
 پسندید دارند چینه بخورد و رختانه ها و در
 هر وسیع عزایب میباشند و در این ملک بران
 و اهن میباشند بجهت آنکه کز میآوردند و این
 نیز شاخهای بسیار دارد و غایت بلبل که آن
 هست کز که پیش در خبری از بمقدار دارد و از
 آنچه مجله بندر هابرنه از جهت متاع که
 برزند نکند از ندرت شود و جانی که در کما
 در پا و بندد و در ماندن باشد بزرگتر شود
 و بولا پنهان بکری توان برد و پوست از درخت
 و شکلی دیگر دارد و خشک و غلط بود و برکت
 بهم مانند است و از هر دو رو لایق سبیلان
 میباشند و استعمال
در معرفت رخسار عین را
 و از این شری خانی موملن مومکند و آن
 هندستان نباشد و از این رو لایق بسیار است

در معرفت رخسار عوی و آن

موضوع باشد مثل ولایت سبلان و جان و جان
که هر جا و است مثل انجا باشد و بپند و پنا
نیز از آن جا او رند و بند و راه چپ است و
درخت خود اکثر بلند و مقدار و دوازده
کن و سبزی چندان که مردی در بغل کمر و پو
ان سطر مانند درخت میوه بزرگ آن مثل بزرگ
نوت ملک وین سبز و یک روی آن سبید
و شاخ از شاخ و کل آن سبید مانند گل خند
و بوی خوش دارد و جانت بخار که آن چپ
سفر کنند بولایت هندستان ایند با آد
هندستان بچین و ندرگان با جرت بکند
تا از آن درختها ببرد و شاخ و ساق آن نمائ
را پاره کنند و در بعضی نادرهای آب و با
اندازند و آن آب هر چوب سست که بزرگ
مخلط بود آب و آن را بپوشاند و موی که
بر آن نذر آن جدا کند آنچه محکم بود آب
در برزد و آن از کد ملت خج شش ماه بماند
تا بر سبزه برسد و کسی را ببرد بدهند تا آن را
مکاه دارد از هر پاره کرده من باخ من باشد
انکه از آن مانند جوی هر صلی که در هر چوب

ولایت نیز پند باشد و دوازده است بحدی که
مرغان بر سر آن نشانی کنند هیچ پند از آن
بخت کما و پند آن جان و نادر ساید و
کشی کنند چون سبک است و دور و پند
و بعضی از آن درختها را سبزه بوی که در
ولایت روم کنند و صفتی از آن پند و پند
درخت فرو رود چون بر نذر مانند شمع شود
و شعله اهل روم از آنجا باشد و در چپ
بدر موجب بیک در چپ صمغ آن بیکرند
که آنجا از نفت سبید گویند بدان وجه است
که از چوب بمقدار و کز بر پند و بمانند کسب
سرهای ابرام می پوند و طاسی را بر پند
نماند حوالی آن قش می کنند چنان که می پند
میرسد و آن صمغ که در بر آنست می پند و آن
سرهای آن می پند و آن طاس میرود و مانت
می باشد مانند روضه غلط و آن را پند
می خوانند و آنچه صاف باشد ناک و سنج
دزد و سبز و هر رنگ دیگر که خواهند
ان میا پند بر اینک ایشان را بخر بر آمان
کاسه های دوی بدان رنگ می کنند و آن
روضه در کشتی مانند دایره بکثر از کند

نادر با نادر
در هر موضعی که در
پند

باشد بعضی از مای کوچک از آن باز مانند چون
بخار از کردند هر یک بنادر خود و نود و دهم
در اندازند مانند آنکه مای که پند تا هر چوب را
نادر باشد از پاره های بزرگ و کوچک نمائند
پیر و پند بکثرت میا نذر نادرها هیچ نمائند و
سنگین است و میان آن اجزای صلب نمینماید
و آنچه از سبلان است به پیشه بپزند
چه به پزند و سست بنامند جدا کنند
مندی لا دن در شکر چو شایند در آن مانت
نادر آن سها شود و آن رهندستان با
صندل و چیزهای دیگر خوشبو بخور کنند
چند و د می کنند و طاس بر سر آن می کنند
و در آن بدان طاس سد و حبیب نمائند
که دود چراغ کبرند و دانه که پند و چوبها
خوشبوی ران دود و آنچه مانند قالیه
می سازند و در نذر بخور می مانند همانا دود
انواع صبر بکشد و از این طاس بخور بر آمان
کنند و انواع از گیاهای خوشبو سازند
در معرفت رخسار عوی و آن
بعضی از آن سبزی فرج و پند میا باشد
ان بمقدار درخت بلوط و شاخ دیبا دارد و آن
ان مانند بزرگ شتالو و پندهای کوچک دارد

وکلایه مثل کل الوید بواسطه نمره آن چو
 کوچک سبز شکری رنگ بود چون برسد
 هم سبز و هم سرخ و بمقدار تخم مرغ و خوشبو
 از سفال و ولد بنزد شیرین تر و پوست آن
 و اندودان سفیدتر و استخوان او سبک
 است بیدانگشت باشد از جهت منع خشک
 کنند و بولایت برند مانند زردآلود چون خوا
 بکارند بچه او کرده و جوان او باشد بکیرند و از
 دانه نیز میروید و پیوند نیز توان کرد و آن
 مانند سیب به درخت با اصل برود و کند
 و مزاج آن حار است و دفع اسهال کند و آن
 مو در آن لاهم در کوی و هم در پیشه و هم
 باغات بعمل آید

در معرفت خربک پیکان درخت
 لیکن دروغی از ولایات مری باشد که آن
 بوکان جو گویند و آن هم در سبزه ها و هم در
 پیشه ها باشد و درختان بزرگتر از درخت
 چهار بود و پوست و برگ آن مانند درخت
 سفید است و کل آن سفید و خورد و نوش
 ندارد و نمره آن مقدار جودی که با پوست باشد
 چون برسد هم سبز باشد و سخت مانند

و ابلر عظم نیز بود که اگر لحظه مدد مسکن
 پوست دست از دود و اگر بر اندام و دود
 کی برسد باطله زند و چون رسد از اینچنین
 در چاهی کنند نامدست و پانزده روز و هر
 دو نوبت آب گرم بر سر آن بزنند تا پوست آن
 پوستین گردد و از آن جدا شود و از جای
 های بزرگ جوهر بریزند و در رسد
 کرده و آب بسیار آن بزنند تا بیکارگی از آن
 تلخ نیز پاک شود مانند جودی کوچک پوست
 آن بمقدار پوست مدراست چون خشکند
 مغزی از این بیرون آید سبز مانند رنگ گل
 و آن را باز پوستی باشد مانند پوست اند
 جودان پوست نیز باز کنند طعم آن مانند
 مغز بادام اندکی شیرین است از آن باشد و آن
 را جو شایین بخورند و بهمه ولایات حبه
 مناع و غل میبرند چون هنوز تمام رسیده
 باشد بیشتر آن معده را بکیرند و با شترند
 و از جمله خواص آن است که در درختی که
 از حرارت باشد نا جو شایین بخورند تا مع
 است و چون خواهند که آن را بکارند مانند
 جود و فندق کاوند

در معرفت خربک کینکو درخت
 و اینکو کوچکست بمقدار بالای مردی و در
 ولایت مری و نجف و ولایت و نواح
 برک او مانند برگ سفیاض خورده باشد و کل
 او زرد و خورد و نمره آن بمقدار فندق
 بر مانند سیب جرم آن هم مانند سیب
 پوست او سرخ و خوش رنگ و در اندرون
 استخوان دانه ندارد و زباده بوی ندارد
 و شیرین است و مانند سیب و نبات کوهها و
 صحرایان ولایت باشد و در باغات نیز
 نشانند و از آن سبزه پیا شتر مانند و زرد
 زبان شود و یک ماهه و ده جمعه فرود
 بولایات برند

در معرفت کل کینکو خواه
 طبعش از نزدیک بکل سیلو فراز من
 درخت نیست و آن درین ولایت در حد
 کشای و رماد های آن بسیار است و بیخ آن
 باشد در زبای در میان کل بمقدار بند
 مانند سیلو فراز آب بیرون آید کثوره کز
 و زباده بر بالا آید و برگهای آن هر کرد
 کل از سیلو فریزد کثرم سفید و هم

و هم سرخ رنگ میشود و اکثر آن سرخ و شکر
 آن نبات خوش خوشبو و این صنف کل
 دیک چون کل بزرگ دانه آن را باشد و خا
 شیر باشد چون پوست خشک شود سبزه
 گردد و پوست آن سخت باشد خوش طعم
 باشد و بیخ آن را نیز قله سازند و خام
 خورد چون خواهند که بکارند بیخ آن را در
 زمین بپاشند کل کنند و تخم آن که تازه باشد در
 میان کند های بزرگ آن کل کنند و در مالد
 اندازند و بزرگ بدین صنف بدین موجب کشای

در معرفت کل کینکو خواه
 کینکو خواه از منم درخت نیست و آن هم
 میان آب باشد و زمین آن هم بموجب مذکور
 و بر لسان پهن و خاردار که دست بدار توان
 زد و بیخ آن کرد و بزرگ بمیاند چندری
 و سرخ بود و طعم آن مانند بیخی که زکات
 از اد ملان گویند در ملبه کند و شخ
 آن خام خورند و کل آن کبود بود لیکن بو
 و شکل آن خوش نباشد چون کل سفید
 و تخم آن بدید باید بمقدار فندقی کوچک
 تمام کرد اول سبز باشد چون برسد خشک

مرد رنگان زرد بود و پوستان اندک اند
 دانه لعل خرم زم شد مغزان سفید و زرد
 طعم زرد مانند بادام زرد نازک بود هم برین
 و هم بپیشک خوردند و چون زان را بولایت
 بر اجردا میگویند و در آب میکنند و در
 احرا برین و روزی دهند و بعد میبوشند
 پوستان سخت میبوشد چون میزاهد بولایت
 دور برین نگاه میدارند بزبان نمیرود و هر
 که میخواهند تخم آن بکارند بیرون آید کل
 آن را بجهت نفخه شاع ساقند و از حوائج
 او آنست که بیکس حرارت کند
در معرفت نباتی که لیز با آنکی میکند
 و با آنکی نباتیست که بمشابه درخت کوحله
 سال باستان بر بد و زمشاخ خشک شود
 و آن را و لایحی باشد از و لایح نبات مزی که
 را هلیکبسا گویند و در این لامر درخت
 بجهت کبسا در میان شهر است طول آن
 سه فرسنگ میوه آن کوه میباشد بلندگی
 بمقدار یک کز و بنه بنه میباشد برین
 خورد مانند برت نخود و کل آن سرخ است
 بمقدار کل شغال و زباد بونی ندارد و

مانند الوچون و فست سیدن شود و بزبان
 رود و ملک سوده بران افتانند و در تخم
 نهند بزبان تا بد تا سال دیگر که هوا گرم
 باشد از آن را بیکم آغازند و پیشک بخورند
 خشک حرارت میکند و مقدار سخوان او
 شیرین باشد و بوی خوش و او را را تر کنند
 چون خواهند که او را بپاشند اسفوان بکار
 برین آید
در معرفت علفی که او را لایح بنویز آنک
 گویند شاخ و علف آن خود را هوشا است که
 نام از او حاصل میشود بزبان خنای و مزی
 بنونک گویند و لایح نبات خنای و مزی
 آن لایح کوحواست و در آنجا کوهیست که
 آن شاخ و علف بدان باشد و آنجا مستحق
 و مضاطعان باشد و مانی که معبر باشد
 دیوان بدهند و اجزاء آنرا چند بخار فرود
 و چون شاخ آن بترتبه هر سال برود بد
 سطری آن بمقدار آنکشی و بپاشد آن بزم کز
 و بک کز ناد و کز و آن کوه سرد بسیار است
 و برف بیشتر است هر سال آن علف خشک کند
 و مانند علف کاه بکار آن بزم کز و بزم کز
 خن شوی و کل او سفید و کوحله نباتان
 و آن منای باشد که بولایت خنای و مزی برین
 جهت بوی برینان بمقدار نخودی زرد رنگ
 هم کل او هم برین و چون دانه همه خوشبو
 و زان برین و کل آن باد و دروغ جو شایند
 در موی مالتد بغایت خوشبوی بود و با
 خود نگاه دارند جمعه بوی خوش و تخم آن هم
 چنین آنچه در این ملک مشهور است بپل
 الطیب گویند و این خطا است و او بپشت
 چ سبیل الطیب و دهند سنان است و سرخ
 آن گفته خواهند و انواع اهو که نام از آنست
 میباشد نوعی دیگر است و از آن اهو خشک
 کرده با پوست با نام آن با هم بخار آورده و بوی
 و این صفت در عهد حضرت پادشاه
 عازن خان نادا و اشهر هانه دین و هم چنان
 علف آن مضاطعه است مثک آن نیز مضاطعه
 است و هم بکس جز برای دیوانی در آنجا سکن
 نیکر و شکار نکند تا اهور نادم شود و آن
 بیشتر حاصل آید چون بپشت کشته و سرخ
 شود و در ستر برف بیارد باز بدید میشود
 نام آن و فنی طلب کنند که برف باری بود

در معرفت
 علفی که او را
 لایح بنویز آنک

سالمات است برف باشد آن اهورا می شود
 که میرند و آن اهوری مرد را بر میگردد و آن
 کاروان سراق و خانه ساخته اند و آنجا
 می کنند و مزخ و نمینان برنج دیوان می کنند
 و بخار فرزند و مثل تمامه و آنلاب میا
 و دو لایت بنت معرفت و مثل و آنلاب
 کنند شد

در وقت آنکه بزرگواران انواع درختها
مثمر و غیرثمر و کینیت و خواص و فایده
 آن آنچه بدان معلوم دارد بیشتر بر سبب معلوم
 گفته میشود که کینیت پیوند انواع درختها
 اصل آن از کجا و چگونه باز بد آمد و آن
 و اغراض که از آن حاصل میاید چه وجه است
 ها اما که چنانکه کینیت است هر کس بخواند
 فرسیدن و در کینیت فلاح نیز نوشته اند
 بر و حتی که معقول بود و پس بر سر کرده
 و اکثر گفته اند و نوشته اند این صیغ نیست
 و نشین و کینیت و حایق و دق و آن معانی
 روحی که نزد عمل و کمال و پذیرا فایده
 اقام سبب نفع و فایده در آن و حایق این صیغ
 آمد بشرح و بیان و تقریر این مشغول شد

که همدا ببرد و منت از دیگران بر خود گذارد
 از باغات ایشان شاخهای ضعیف ببرند
 بخوانند و آنکه برنج بر خود کرد و حرجی از آن
 کند و اسناد آن که در آن کار ما را باشند باز
 و بدست نماند و ضعیف را در آن پیوند کنند
 تا اگر بیکدیگر مدتی با هم ماند سکه بود اگر
 بکشد سبب اول و دوم و همین نیز صنایع کشته
 لاشک تا بحسب اوقات خود غرضی و فایده
 در آن مضور بکند و باشد هیچ عاقل بدین
 اصل که ذکر رفت اقدام ننماید و چون که
 کینیت پیوند درخت و علما جهمت بر بود
 کینیت حاصل است و منفعت میکند آن بر
 وجه منسوب است و چه اول که پیوند بدین
 که هم چنین بود که مانند آنکه شاخ زود
 هم در درخت زود پیوند کسد و چه دوم
 آن که شاخ در درخت دیگر بد و خن و دیگر پیوند
 کسد و اما که پیوند و کینیت خواص و چه دوم
 زاده باشد از و حایق و بدان مبادرت نماید
 و الا همان چنین خود در جفا و پیوند کردندی
 و آنچه پیوند و چه دوم زاده باشد چنان
 تواند بود که هر خاصیتی که در وجه اول باشد

در وجه دوم نیز باشد و زاده حایق
 تا آنکه از خاصیت بواسطه درخت دوم حایق
 شود لیکن این صیغ یک شرط مغلق و منوط
 و شرط آنست که بدانند کدام درخت باید پیوند
 که هم چنین از آن باشد چون پیوند کسد مناسب
 و در خواص آن فایده شود و چون خواهند که از
 بدانند بچند وجه توان دانستن یکی آنکه از
 کثافتی که بجز بر کرده اند پرسند معلوم کنند
 با از نقل معلوم شود تا از خواه مردم معتمد
 تواند بود یا از کینیت که دانایان نوشته باشند
 و بجهت داده باد کار کدشته مانند کینیت
 و آن نیز بر وجه باشد یکی آنکه چنان گفته باشد
 و بجز سبب و بیان کینیت را بطریق معقول
 گفته باشند دیگران که نکتته باشد در آن
 شاک نیست آنچه بهر وجه گفته باشند
 بود تا معقول و پس پذیرا باشد و الا میان حایق
 و باطل و صحیح و غیر صحیح چگونه فرق توان کرد
 و این صیغ بدین سبب خواست که هر مثنوی
 اقسام پیوند و اصل و مصلحت آن اسباب احوال
 آن نمائست بطریق معقول و محسوس و مبرهن بگوید
 تا هم عیلا و کمال و از آن هر مقام باشد

جناحت همانان سرکاران فلاحت را ظاهر می نماید
 شود و بنیاد بران نهاده بجزایه تمام می باشد
 در آن کار خیر که عموم را نافع بود بگوشتند و
 چنان است که بوجی که گفته شد و اندکی در
 پیوند کردن انواع درختها منصوص باشد و محل
 زحمت هر چیزی بآن باشد در آن بخت فائز باشد
 و این اقسام را چون موازنه و اعتدال کنند بسیار
 شود با وجود آن که چیزی بخصیصه منصوص باشد
 در تمامت مورد همین فاسد است اما آنچه در
 آن چیز فائز است به باشد آن اقسام نیز که در
 رفت منصوص است و حاصل بزیاده مانع باشد
 اعتبار و موازنه و ترکیب این قسم بسیار است
 و متفاوت و مختلف باشد و حسب احتیاج در
 شرح و تفصیل و حصول شروع می رود و در
 این موضع همین معنی را کامیاب آگونی چنانکه
 معلوم شد و بجزایه فائز و نفعی خواهد بود
 انواع و بنیاد را در هیچیک واضح است می کند
 بیاید و است که خواهد انواع درختها بر یک
 واضح است و خواهد پیوند درختهای مختلف
 اکثر اقسام آن را کرد و مقدمه یاد کرده شد
 چنان که خواهد آن یاد کرده می شود

فائز اول آنکه میوه درختی چون بیلم
 و بد باشد و خواهد که خوش طعم و لذت بخش
 از درختی که آن خاصیت را و باشد شاخ آن
 در او پیوند کنند خوش طعم لذت بخش شود
فائز دوم آن که درختی که میوه کم آورد
 درختی که بار آورده باشد بران پیوند کنند
فائز سوم آنکه هر خاصیت که خواهد
 که به دیگر موجود کرده و از درختی که آن هر
 خاصیت در او باشد پیوند کنند
فائز چهارم آن که درختی که میوه کم
 باشد خواهد که میوه آن بزرگ شود از درختی
 که میوه آن بزرگ باشد پیوند کنند
 پنجم آن که خواهد که تمام آن فواید مذکور
 در آن موجود باشد با صرفه درختی که آن
 خواهد را و باشد طلب کنند و از آن پیوند
 نمایند
 ششم آن که خواهد که میوه را در یک محل
 کرد مثلا چنان که میوه و نوبت سیاه را
 خواهند سبید کنند با سبید سیاه کنند
 شاخ درختی که سیاه باشد بر سبید پیوند کنند
 سیاه شود یا بر عکس آن

هفتم آنکه خواهد که تنوع و نفع بر
 یک درخت انواع میوه ها باشد و از هر نوعی
 بزرگ و بعضی کوچک و بعضی سیاه و بعضی
 و بعضی سرخ این همه انواع بر یک درخت
 هر شاخ نوعی دیگر پیوند کنند البته از هر
 حاصل آید
هشتم آن که هر چند انواع درخت
 میوه بیکو در باغ باشد نوعی از درختها
 چنان باشد که میوه آن را میوه آن سرخ
 سبب که با سبب سرخ و اخضر و سیاه
 او را داده و از درختهای دیگر باشد و از آن
 سیاه شدن را ببرد و بر درختی که در آن
 است که ببرد پیوند کنند تا از آن پیوند
 تمام آن که هر چند درخت را میوه بیکو
 لیکن بخت میوه آن که از میوه های دیگر باشد
 چند خواهد که میوه آن بخت و داده شود
 از آن درخت بر بیا پیوند کنند
 نهم آن که هر چند درخت و میوه بیکو
 و با بخت باشد لیکن چون در نفع و محصول
 زیاد ملازمت بود که درختان باشد و کاسه
 بعضی از آن را ببرد و بنوعی دیگر که خواهد

آن جنس باشد و کاسه شود هر چند
 که بود پیوند کنند با بعضی که بخت
 و نفع کرده و منابع شود هر چند
 که باشد لیکن زود بهار و درخت آن
 زود ببرد بهار از آن که بخت بسیار
یازدهم آن که هر چند میوه بیکو باشد
 لیکن منابع و نگاه داشتن را تا بپذیری
 پیوند کنند که منابع و نگاه داشتن را
دوازدهم آن که هر چند میوه آن بیکو
 میوه باشد لیکن بسیار که آن را بسیار
 باید و الا خنک می شود آن را ببرد و از
 پیوند کنند که آن را آب که باید مانند
 به که آن را آب بسیار باید و الا خنک شود
 آن را ببرد و با میوه پیوند کنند که آب
 خواهد و آن میوه بیکو حاصل کند
سیزدهم آن که جانی که آب که باشد
 و خواهد که درختی که آب بسیار
 و آب که آب بدهد میوه بیکو همان چنان
 توان کرد که پیوند از آن درخت که آب بسیار
 محتاج باشد ببرد و بر درختی پیوند
 که آب احتیاج نداشته باشد مانند

زود الوکران البسبیا باید و بر رخ
 بادام پیونکتند که او را پاده ام بخورند
 و زود الوی بیلک حاصل شود
چهارم آنکه خواهند که درخت
 کونا عسر را در از عمر کرماند مثلا درخت
 فندوق در از عمر زرا درخت زود الوی
 زود الوی بدان پیونکتند
پانجم آنکه بعضی از درختها باشند که
 از بل و خاکستر بسیار آید که بار بدهد
 و بعضی مواضع زبل و خاکستر که باشد و میخند
 باشند پیوند بر درختی کنند که زبل و خاکستر
 محتاج نباشد و مثله بگوید
ششم آنکه بعضی درختها باشند
 که اکثر عمر و فایده آن باشد که بر
 زیاد بدهد نه تر مانند درخت نوب
 ابریشم که چون مثله آن بسیار شود برکات
 و بوفوت را باشد از درختیکه تر بکشد
 پیوند کنند تا مشد که شود و برکات بسیار
 و پهن کرد و یا اینکه بر عکس آن خواهند
 پس نوع باید کرد
هفتم آن که چون نظر فایده نوب
 برک

برک باشد اگر بوی دهد آتش کنند بوجی که
 از غوی نزد پیر ز باشد بر درخت دیگر که
 برکات ضعیف تر باشد پیوند کنند
هشتم آنکه نظر بر چوب درخت باشد
 نه بر مثله آن و او چنان است که بعضی درختها
 بیشه بی بار چوب و آب باشد لیکن بی بار باشد
 و آب احتیاج نداشته باشد هم از درختها
 بیشه که چوب و بیکو و راست باشد جهت
 لای بکوی پسندیدن بود بر آن پیوند کنند
 چوبهای بیکو حاصل آید بی عمارت و آید آن
نهم آنکه چون خواهند میوه
 غریب زود بر آید که درخت بنشانند تا
 بیار آمدن روز کار بسیار پاده باید چوب
 او را پیوند کنند زود بدست آید و بار
 دهد و زود مقصود حاصل شود
دهم آن که چون خواهند که از و لا
 دور درختهای غریب بیارند و بنشانند که
 تخم آن درخت بیارند و بکارند بر حاصل
 و مثله آن بیکو نشود و خواهند که زود تر
 و حاصل بدست آید پیوند درختانی که سبک
 باشد بزودی و آسان بیارند و پیوند کنند
 زود

زود بیار آید و هم مرم بگوید جدا باشد
 در خاطر آمدن خوانند پیوند ذکر کرد شد
 اکنون سبب آن که چون درخت پیوند کنند
 بهتر باشد از آنچه تخم آن بکارند چگونگی
 بود چه اگر عرض آنچه از پیوند حاصل
 از تخم حاصل بودی مردم همه تخمهای بیکو
 کاشتنی تا از بریدن درخت و پیوند کردن
 و زحمانی که در سابق یاد کرده شد میخند
 و فارغ میشدند چون آن تخم کاشتن آن عرض
 حاصل میشود بالضرورت درخت میزند و
 میکنند و آن مجرب ظاهر و امری بدیهی است
 و احتیاج به بیان نیست و چون چنین است
 بالضرورت سبب فایده پیوند آنچه معلوم
 باشد بهتر باید کرد و هر چه عقل قبول
 نکند بنیادی نداشته باشد
فائده کوئیم هر چند صفتی در
 فطرت مناسب و لا یقهر کس هر چند
 مخصوص کرامت فرموده چنانچه با سبب
 شایسته هر یک و هر چیزی است و از اسرار
 فطری هر چیزی است لیکن مکشوف و این چنانچه
 مشاهده و معاینه است در آن اثری ظاهر

نباشد مثلا چنانچه در استان علم و صناعت
 که با شرفض اصحاب او را کمال حاصل شود
 و از دیگران که استعداد ایشان مناسب و
 نباشد علم و صناعات بنا موخته باشد
 راجع کردیم چنین واسب که هر دو در
 و دروندکی مناسب باشد اگر یکی را هموار
 بندد و بر مرتب و دواند و هر دو در
 تعلیم دهند و آن دیگر را بحال خود گذارند
 و هیچ تعلیم ندهند لایک آن که تعلیم
 باشند در ووندکی فوت از آن دیگر
 باشد و هم چنین بناات و اسباب کار آن
 را عمارت کنند و عوت دهند با و آن
 و بهتر از آن باشد که خود روی باشد و
 الاعمارات نکنند و زحمت نکنند نشود
 از این جهت که میوه ها و خوردنیهای بیشه
 مانند شباهت با باشد و میوه بستانی که
 عمارت نکرد باشد مانند میوه که عمارت
 کرده شد میشود لاجرم چون از درختی که
 عمارت کرده شد باشد بر گیرند و بنشانند
 و با تخم آن بکپزند و بکارند و عمارت کنند
 بهتر از آن است که عمارت بنا نه باشد و

همچو سیه و طوقی عاریت کردن مینماید
 و بنحیانی برودش کردن بدان از مینماید
 بشو و زمین بپزند و در اثر هفت چنان
 اگر نخو بکود در زمین بکارند هر چند بزرگ
 تخم نباشد همین که در زمین بدکاشند
 بعد از ده سال کز یا بنیز حبس میران
 صفت نیکوی مازان محو شود و ما سده تخم بد
 شود و بالعکس هم همان نوع است مثلا
 اگر مردی سبزه از نرگسان فی مرتبه بخورد
 هر چند فرزندان او بوجود آید سباهی کز
 باشد تا بدو بطن کز یا بنیز سباهی آید
 بالتمام محو شود و تمام سفید و سبز
 چهره گردد و هم چنین بالعکس همان بود
 که کداحچکان را که سبزه و نفث پرورند
 دهند بواسطه غذاهای لذیذ و جامه های
 جبر پاك و لطیف گردند و فرزندان ایشان
 خنبر و دود وجود آیند و اگر همین عکس
 شود همان نوع اثر بخشد اکنون ازین
 مغذیات معلوم شد که عنادت و
 پرورش در درخت در عمر آن ازین نماید
 است چون خواهیم بدانیم که اصل پیوندان

و لطیف نشود سبب آن که در پیوند خاصیت
 دیگر برانست و آن نیست که شاخها که لا
 پیوند است چنانچه شرح داده سوار هر دو
 که بوده باشد بموجب مذکور باید که جوان
 باشد و عمارت تمام یافته باشد بعضی از
 شاخهای راست یک نه بار او در درخت غایت
 فرز و راستی باشد و هیچ که و یکی دو آن
 از چنان درختی چند شاخ از شاخها
 بالای بار او را شکسته یا بریده باشند
 مذکور پیوند کنند بیک بر و بد سبب آن
 است که چون شاخی بریده باشد و درخت
 بواسطه بزرگی نشو و نما که از بیخ میروند زمان
 در زمین کرده است و غذای تمام می یابد
 و درخت و میل بدان موضع کند که آن شاخ بار
 در بریده باشد و شاخ بار او در مبدت پیوند
 ماه در بیک تابستان لا یوانچه بریده شد
 بار در درخت چون مبدت اندک بقوت تمام آن
 شاخ حاصل شده باشد در غایت قوت
 در صبی و جوانی و استعداد و نشاط باشد
 مانند بزرگ که شیر پرورده باشد هر چند
 او کمر از کوفته اند لا عز باشد غریب بزرگ با

بزرگ میشود و بسیار میاید و در آن سال
 که درخت که چینه بپوند میریزد چینه سال که
 پنج آن ضعیف بوده و وقت نشو و نما داشته
 سرنا و کرنا و اقصاب بپزند رسید هر چند
 آن باغوت باشد بیکر چون شاخ سال آن عیب
 بهم رسانید و درختها و شکافها و کرهها بران
 افتاده باشد مانند خانه بی بنیاد باشد هرگز
 چنان که باید غلت نتواند گرفتن بران درخت
 بپوند و نشاید و مجرب است که هر درخت از هر
 میوه یا بیله سفیدها و کران را ازین برنند
 آن سال را از شود و بهر درخت باغوت نکرده
 و زود در کمال رسد تا پنجه دو ساله نشا
 باشند و باید ازین برید خصوصاً شاخ بد
 طریقی که شرح داده شد بدان بپوند کنند
 چون تابند سبب نیکی و نیکوئی و بر عوارض
 غلت نهادیم اکنون بیان کنیم که بپوند چینه
 و کدام نوع بهتر باشد و هر نوعی را چه خاص
 دارد و در هر درختی چه نوع است و هر درخت
 را کدام نوع بپوند بهتر و لا یوز است و هر یک
 در کدام موسم و هر بوندی را چگونه باید کرد
 و هر درختی را با کدام درخت بپوند کنند

کمر بیشتر بران توان کرد و چه چندان که سفا
 من نفیس تر باشد چون بن طه شوند هم پند
 حال از و صغیر را باشد و اگر راهم نباشد شاخ
 بیشتر باشد و بران با ده کرد و در بیکر
 که چنان سر بپوند و جواب بپزند و خا
 شکاف من در درخت نباشد از آنکه در بیکر
 پوست درخت میان چوب پوست فرو کنند
 و بهر درخت بپوند ها است که درخت را از
 بر میریزد که با روی زمین مساوی باشد
 کل زردان کپزند و اگر کاه کل باشد بعد بود
 و تابش کنند و کرنا و سرها بدان رسد نباید
 که استن که آب بر درخت برین رسد از آن
 دود هم بپوند و او هم اصل درخت را از آن کند
 و مانند آن که غرق گشته باشد و آنچه کنیم
 مددی بین باید بریدن بهتر باشد بیکر
 درخت را که بپوند میکشد و غلت بسیار کند
 و بلند و بیج بران میریزد که از اصل درخت
 غویز و بهر میگرد و باید که بنیاد اصل درخت
 غویز از فرج باشد و لا تخلل بهر رساند بیکر
 سنگین شود ممکن باشد که چون باد سخت
 سران سنگین کرد و فان بندی که بپوند که
 بپند و بسیار میزد و در باخشت شود و خلل
 بپزد و بیکر که چون خدا از بر باران و باران
 در باغوت تر از بالا باشد تا بر غدار رسانند
 باشد و الا مانند آن باشد که حال ضعیف
 کرد و بارهای کران بد بیکر چنان غویز
 میریزد چنان حال ضعیف و طاعت نما
 آن حال آن غوی طاعت همه ممل مانند چمن
 چون قدری از سال درخت مانع باشد
 عیب ناک و ضعیف باشد و آنچه بپوند
 غویز میگرد و بسیار غویز را بران غلیل
 میشود و هم غذا را آن سال بزیب نتواند
 رسانیدن و حکمت ماری غالی در خلقت
 اصل درخت که غویز را بالا باشد چنان
 مصلحت پس بهتر است باشد که چنان درین
 ریزد که واسطه از میان بر خیزد و همچنان باشد
 خود از بیج رسد گشته باشد و باید که چون
 بلند شود پیرامون آن شاخ کنند از چوب خشک
 بپوز برین فرزند و آن شاخ بپوند بار بار
 بدان باز میزند تا باد شکند و غوت بران کند
 نوعی و هر آن که در خنهای بیست و
 ساله شاخهای جوان که پستان تمام شکافه
 باشد

باشد و سال هفتاد و هشتاد و نود و پنجاه
 که شرح داده شد با سکنه بشکافند و پیوند
 و در کل کیرند این شیوه پیوند ها از آن
 باشد که انواع پیوند ها کرد ولی هیچ وجه
 دیگر این پیوند ها اندان پیوند باشد که در
 برند باینکه که تقریر بدست عمل کنند و سبب
 پیوند کوه نظری مردم است که چون درخت
 بزرگه پیشتر له را تمام ببرند بندانند
 همین که از بن بریدند باطل شود اما چون
 درخت در دالوا چنه از چنه برند و پیوند
 کنند که کیرد مکرر بندانند مکرر که شاخها
 آن که جوان باشد ببرند و در هر شاخ
 پیوند با سکنه دهند و در کل کیرند و امر
 سبب بهر آنست که پیوند در بن درخت
 کنند چنانچه در همان حال که کیرند پیوند
 نوعی است که پیوند بزرگ کنند و
 آن پیوند باشد که از سیدین زرد الو باشد
 چه در آن موسم پوست بالا پیوند درخت
 پوست اند و در درخت باز می بیند و
 میتوان کرد و در موسم بهار دیگران
 با چوب درخت محکم میگرد و جدا میشوند
 و پیوند کردن از بدین وجه است که از آن شاخ
 پیوند مد کوران موضع که بر له از آن پیوند
 آمد باشد و بن بر له آن قدری بلند
 است و آن را شاخ پیوند کوران موضع
 پیرامون را بکار میبرند تا آن نشان
 با قدری پوست بالا پیوند شاخ از روی
 دو مین بردارند و در کاسه ای اندازند و
 بن رختها نشینند و با چوب بکشند و رختها
 دو ساله و سه ساله و چهار ساله که سال
 جوان داشته باشد بکار د پوست بالا
 آن را بمقدار بیک از آنکست بپیرند چنانکه
 کارد پوست زهریان برسد و درخت را
 مری کنند تا آن خرم در هر باز کند و بیک
 بپیرند از آن که در کاسه ای انداخته باشند
 آن بپیرند چنان که حوالی پوست آن پستان
 پوست آن شکافه بود و آن نشان از میان آن
 شکافه بیرون آمد باشد و چون از درخت
 مری کرد باشد دست آن باز کیرند و
 با هم بدوان پستان باندی پوست که آن
 بهر باشد و آن را فشرده و محکم کرد و مع
 زباله و زهران زخم بدو موضع مدوی رسان

پیوند به سببند تا افتاب بکاران فروزود
 خشک نکرد و چون بعد از دو سه ماه
 کندن پستان را بجا گرفته شده و محکم
 باشد بعد پستان باز کنند چه اگر پستان
 نکند درخت زود وای میشود و بجا که در
 به بار بماند و خلل کند که درخت
 باشد بر شان آن توان کردن بر شاخها
 دو ساله یا اگر درخت بر چند شاخ باشد که
 و سال دیگر که آن پستان شاخ کرد و بلند
 بالای آن پستان بیک و جب تمام ببرند و این
 و جب همان بکارند تا همان پستان که پیش
 پیوند بسنه باشند و باز کندن شاخ
 بدان که باز بپیرند که مبادا بیکد چه
 شاخ بی فوت و تازک باشد و این نوع پیوند
 در اکثر عراض کندان نوع پیوند که کنیم
 کوه عمود کم بار باشد و بجز بکره ای
 که این پیوند که با سکنه کنند بیک سال
 چندان شود که چنه بار پیوند کنند چه
 انسال شاخ بیرون نمیکند اما بپیرند و
 مری میکنند و اگر در سال آینده شاخ
 بیرون کند و ضعیف باشد و پیوند
 در یکسال پنج گز و زاده میشود و اسکنه
 از چنه از آنکست چوب بمقدار مری باشد
 دین ای که چنه شصت شایح در سال
 بیرون می آورد و آن مقدار بیک مری
 شد بمقدار سببست مری میشود
نوع چهارم آنکه پیوند بهر لوله کنند
 و هر چند که کنیم که بهترین پیوند است
 است و قطعا نشاید که کوه تواند کردن
 نوعی دیگر کرد مگر مدوی باشد لیکن در
 این پیوند خاصیتی ضعیف است که بعد از
 کشته شود و این پیوند بدان وجه کنند که
 دو تا پستان بوی که کشته شد شاخ پیوند
 هارا ببرند و بهر بن درخت برند هر شاخ
 نان یکساله که در آن درخت باشد چنه
 آن مقابل کنند با شاخ از آن پیوند ها
 پیوند هارا بکار بپیرند کندان چنان که هر
 پستان از آن بر بیک باشد و بدست
 به پیچند تا آن پوست قابل مانند لوله از
 آن بیرون آید و آن شاخ که بر درخت باشد
 که مناسبان لوله پیوند باشد همان مقدار
 پوست را بکار چنانچه بهر پوست اند و

نرسد بپزند و از آن فرزند کنند و به عوض آن
 نوزده پوست گلوله شاخ پیوندند و او پوشانند
 چنان که با دندان و غالب از آب شد چنان که
 پستان پیوند با پستان شاخ درخت که اندک
 باشند برابر باشد و بعد از آن بد و جان بکاه
 بر پستان بندند و سال شده آن و پستان با
 کنند و چون آن شاخ با قوت شود شاخها
 دیگر از آن درخت ببرند و حاد مان باشند
 که بر یک درخت دو پیوند و ز یاد کنند
 بحسب شاخهای آن اما آنچه گفته که در آن
 خاصیتی هست آنست که در هر موضع که
 زرد الوکتر است همدل طبیعت درخت
 زرد الوکتر است که بچه نمیکند اگر چه زرد الو
 بر کنند و پاره پاره کنند و در زمینی که
 زده باشند اندازند هم در سال بر و بد
 چون دوسه ماهه شود و تابستان در آید
 هم در آن سال گلوله پیوند توان کرد و بر روی
 زمین پیوند توان کرد و در آن سه فایده باشد
 یکی آنکه زرد الوکتر را نماند نباشد دیگر
 آنکه بر روی زمین پیوند شده باشد و از
 کوچک بلب پاره و لب درخت شود و آن
 که بیشتر بفرزند دانه در آن نشاء پیران که
 چون به وقت دست ندهد که مردم پیوند
 کنند چون هم در سال اول پیوند شود خاطر از
 آن جمع گردد و آن مراد بعلی بد و مع خدا این همه
 مقابل پیوند اسکنه نباشد بوفی که میسر کرد
 و میباید که باشد فی الجمله باید که قطعاً در
 باغ درخت پیوند نگذارند که بسیار درخت
 پیوند و غیر پیوند تفاوت پیش از آن است که
 مضمون آن کردن و نثر آن مرغوب و لاشک ز آب
 و قواید بسیار در ضمن آن باشد

که هر درخت که شمر آن استخوان دارد باید درختی که
 استخوان ندارد و دانه ندارد پیوند کنند بکسر
 هر چند از روی تناسب و فاسی کرده اند و
 فی الواقع نه چنین است از جهت آنکه محرم است
 میز ندارد شفا الوبران پیوند کنند و غایب
 عذوبه است چون شفا الوبر درختی است
 که احتیاج آن باب بسیار است و بسیار بسیار
 بخود میکشد بر پیوه آن آب ناک و لذیذ است
 و بی سفران میباشد که با شدارم شکافه
 میگرد و آب در میان آن آباده میشود
 هم چنین امر و بلی که در اصفهان بود هر جا
 که اکنون باز دیدم پیوند از آنجا برده اند
 آن را بر درخت پید مثل پیوند کرده اند و
 آنجه بلی گویند بر مناسبت تمام هست دیگر
 قواعد پیوند یکی آنست که باید خوب سخت
 خوب سخت و سخت باشد پیوند کنند
در معرفت احوال بلات
 و انواع آن خواص و فواید و کوشش و بلات
 و هر بلات بقای (زدا صی) مخصوص
 باشد چنان که ذیل کا و جهه انکور و غیره
 و ذیل کوشند هر چند بقوت باشد بکسر
 محرم کرده اند گویند بعضی اوقات پیوه
 از آن بچ در آورد و ذیل ادی بکسر
 دبلها است و اصفهان و سبز آن را بسیار
 بکار بردند و نفعاً از آن ببرند و بکسر
 در پنج شتر فرستادن را خشک کرده و
 جوالها کنند و بهمدیگر فروشد و جانی که
 آن را در شهر حدود شهر و ذراغات
 اندازند از آن دان بندند و بکسر بلی بندند
 و قدری خاکستر و دیگر دبلها در آن پیوند
 ناز داده شود و آن نیز از ذیل ادی عفن
 کرد و صرفه باشد و در اصفهان هر جا
 مردای باشند را ببرند و در پنج درخت
 امر و بلی کنند سالها قوت باشد و بلی
 نیکو بد هت الجمله هر چه عفن باشد
 او بیشتر باشد از جهت درخت و ذراغات
 نیکو باشد و خاک در پوارهای کهنه هم ذیل
 باشد خصوصاً جهت خربزه و ذیل سلاخ
 خانه که چون چنار و پاپا و سرکین شکبه
 در آن باشد با قوت مزین همه دبلها اند
 سرکین کبوتر نیز قوت عظیم دارد و از آن
 اندکی با دیگر دبلها بکار باید بردن و الا

اگر زیادت باشد بسوزاند و خاکستر بیل
است دراز کوش و اسن و اسن و اسن و اسن
داشته باشد و خاکستر که از کوه قدک
بار بیاورد و زمین را بر آن بپاشد و در آن
نره زارها بکشد بود یکس با نفراد فواید زیاد
نداشته باشد و بعضی مواضع بود که در یک
بوم بود از آن بیل با زمین میزد عظیم
سود دارد و شقایق آن در یک نیز سود دارد
و در بعضی بلاد دینام مانند مردم و
اگر هو که تمامت کوههای ایشان را در و
کودها کنند اندر سپیدم که این کودها
نفرین کردند که چون مردم اینجا بیاورند
(او را) میکنند و در آن در داس با
بیاغات میسوزند و اینجا نیز مردم بر سر
ملک میسوزند و بعد یک میسوزند و
نظر بر بیل آن چون بر بیل بسیار میسوزند
و دست بیند هد از صخره ها از بیل میسوزند
چهار روی زمین هر خاک سوخته و کین
چهار پان با آن پیچیده بادی برد و اینجا
میکند و بیل نیز با آن میسوزد و بسیار
دارد و در بلاد بسیار هر کس که باغات

نوبت هر فرد بیل از اینجا بیرون آورند و
ان خال در جای آن بپزند و در زیر پای چمن
پایان اندک اندک با بیل و آب ناخن ایشان
بیاورند و آن خال نیز بیل کرده و قطعا
بنا بد کنند که سر کین کا و را سوزانند
بلکه باید در باغات بر چمنها بپاشند تا هم حاصل
شود و هم کبوتران در آن مقام کنند و بیل
کنند تا بدان فاسطه باغ معهود گردد
در معرفت کبوتران بیل
سازند تا خواهر و نوای که در بیل است
حاصل بیل کبوتران چمن و باغات
شخم زدن بکوه است بعد بکوه را بکوه
در آفتاب بپزند و حکم بیل دارد
اگر چه بیل بر سر بیل بکوه زمین را
بکارند چون بزرگ شود با شبد شخم
با بیل بپزند تا در آن پیوسته و مانند بیل
شود و خاصیت دیگر آن که زمین را از آفتاب
عالمها پاک کند و حلیه همین خاصیت دارد
و انکور را از آن فایده باشد مگر خانه که
و در جوی نشاند و نشاند و نشاند که
میوه که در جوی نشاند و نشاند که

به پشته آن برسد پشته آن را شخم زده در آنجا
بر در شخم میدهند و میسوزد و بر آن میسوزد
و هر سال آن خال شخم زده را در زمین درخت
میوه میکنند آنچه در زمین درخت است
پشته ای اندازند تا چند سال بپاشند و بر آن
میشود و خیری عظیم و غارهای سنگ است
و خانی که در یک بوم باشد و در آفتاب خن
شود مانند یک روان آن بپزد و آنرا خن
معین میباشد
در معرفت کبوتران بیل
عوارض و باغات و هر چه بدان تعلو دارد
بجای آب هوا و زمین هر دو است و تفاوت
و این سه نوع است یکی آنکه آب کارند و یکی
که آب کارند و دیگری آنکه در او آب زیاد
آب رود خانه ها در زمین مغالک است
و در چنین مواضع زمینهای هواری چند
که مناسب هم دیگر باشند کاران را از دجل
حالت به بندند تا آب را جمع نمایند بعضی
که باین فرسنگ یا بکفر سنگ پیشتر تا کین
دوران باشد و مغالکی او یک کز کز تا پیشتر
باشد چون بهار آب را بپاشند و بندید

اگر در دواب رود خانه تمام بزرگ شود و چون
 کفیم که مضاف از آب بود آن زیاد است که
 از برکت کد اخضر بکاه باد و ماه محبت در آن
 و دودی انجا رسد چون چمن بود در آن
 غله ها از آب بیرون آمده باشد خصوصاً که در
 زمینی کرم سپر کشته باشند مانند بعد از که
 غله زد و در آن باشد و بدین سبب اگر کبکها
 را بوقت احتیاج آب میتوان داد و انجان
 بود که آب و در خانه بر آن مسئول باشد چون
 دوست کز کرم و بیشتر آب و در غله و فراز
 زیاد میگرد داب در آن آنها را روان میشود
 در آن زمان که غله هنوز آب محتاج است
 در این و در خانه ها زیاد میگرد و چنان
 آب متفاوت است آنچه منبع آن نزد یکدیگر میآید
 آب آن رود و در میسر است و آنچه در زیر است
 در میسر است و آنها نیز مختلف بعضی
 است که آب آن نزد یکدیگر باشد لاجرم
 چون کم و بیش آب باد میشود و زود
 میگرد و آن را در وقت آن بود یکی آنکه
 که در کبک کشته باشند و سه آب نواز
 و اهوران را که جمیع کبک میگرد و بیشتر

کبک
 بزرگ و در آن زمین
 وسیع که در آب است
 بر آن است

و آن کرد و نیز در بعضی سالها که دیگر آنها که
 آب تمام عالی نشود و آن نزد و چون خشک
 سال بود در آن نقصان تمام بود و این نقصان
 نباشد و چون آنها بعد از بعضی است و بر
 و جمیع افتاده که هوار آب و آن رود که آن غله
 غلبه و زبادی آب باشد و در چنین غله
 که یکس کشته باشند با آب و آن روان شدن
 غله از آب بیرون آمدن باشد آن همان را
 شاید که اهوران کبک میگرد و آب و در
 آن رود و هم کبک میگرد غله کبک را آب
 لیکن باغ و بستان بدان توان کرد و آنچه غله
 آب و آن رود غله آن را بی کار ندانند کبک بر
 آب باغات و برنج و بنشکر توان کشتن و وجه
 دیگر که کفیم که بدان واسطه همیشه غله کبک
 آب توان داد آن باشد که منبع آن در حوضها
 رود خانه نزد یک باشد و آب آن زود در
 عالی گردد و پیش از آن که غله از آب بیرون
 آید آب بنام در سبب باشد و تمام عالی
 کشته لاجرم در آنها خواه عالی و خواه غل
 آب پر شود و در همه مواضع غله کبک را
 آب بداند و هم اهوران کبک میگرد و

اهوار
 جمع هر است می باید
 آب نواز آن است
 که آنها باشد

ولايت بغداد اين موقوفه است و طبرستان
 اعمال خراسان از جهت رور خانه بر است
 که منبع و سرچشمه آبهای آن نزد بستان است بکام
 حمل و وزعه بیشتر از جاهای دیگر بر دارد
 و غایت زیادتی آن آب میباشد لیکن چون
 در این لایات آب و اوقاست کس نمیکند
 و آن معنی میدهند و از آن عاقل اند چه
 اگر آن نیز میکنند بهر و بیشتر باشد خصوصا
 در آن حد و زمین حاصل که پیش از این
 بوده است و مداین جزه از آن حبله است
 و این متاع و غنای که یاد کردیم نیز بها ببند
 منسوب بلکه بهر و لايت که مانند این
 رود خانه های بزرگ باشد طبیعت آن
 بغداد نزدیک است همین معنی در اینجا
 واقع بود و بغداد را جهت نمود رکبت
 در و لايت خوارزم و ترکستان بر آب
 بسیار میکارند و در هر و لايت که مانند
 این رود خانه های بزرگ باشد و بدین
 زراعت میکنند که آن نیکو باوون و از
 دغایک باشد و غله که فی باب کارند و
 و لايات بسیار سودم کوبند و در آنجا

دغل یعنی تلف هر چه
 است

بالا هم باشد شمر کند است و مثلی معروف
 که آنچه بکارند همان مالدند و اگر خا
 و دیک با آن باشد هم چنان باشد که
 بعضی خاک کشته و از آن کشته چگونه چیزی
 حاصل شود و آنچه دغل با آن هم باشد
 خاک و دیک چه خاک و دیک را به همان
 خلالت که فروید و دغل البته برود و نه
 گذارد که کندم برود و اگر برود بی تو
 باشد و نیز با کندم بهم اینجمله باشد و از
 و مان وی زبان کار بود و نا خوش طعم و کبر
 خواهند پاک کنند بر حث بسیار باید
 پاک کرد بسیار شود که چون ذبل اندازند
 ذبل را از شهر یا خانه که انواع مختلفه
 که از غله و غیره پاک کرده با آن خاک
 شود در میان آن باشد چون در زمین اند
 آن غله ها برود البته باید و رفت
 انداختن از چنین ذبلها احتراز کنند
 ذبل چهار با آن خاک و سرکین و ذبل مر
 نیکو باشد و ز راهی که چنین کشته باشند
 باید این بود و چون باران بوفت بیاید
 دهم بیشتر و بهر سود از زراعت آن و در

باشد خصوص در زمینی که سال پیش خالی
 کرده باشند و عمارت تمام یافته و رخت
 کنند نموده تمام بدهد و معتبر از کندن
 و بعضی سرچ و بعضی سوت و بعضی لاغر و
 فریب و بسیاری هم اینجا باشد سبب اینکه
 اصل نخهای ایشان بهم اینجا بوده و این
 باشد و در بعضی دلاهاست جوی پوسیده
 و آن را جوی رهنه گویند و آن را عروا و
 م باشد و بسیار میخورند و در شهر و آن
 بسیار است و جوی بعضی دلاهاست بسیار
 و آن با و آن تر و بزرگتر میباشد از دیگر
 جویها و آن جوی چهار پا یا آن را نسبت به جویها
 دیگر کمتر باشد و آن هم چنین بعضی جویها
 که فریب باشد چهار پا یا آن را خوردن آن محل بنا
 و جهت خوردن بهار که کتاب سازند از آن
 جویها کنار کنند که سفید بود چون بگویند
 بپزند از جویان زیاد باشد بگویند از جوی
 است که در آن اسبان کارند و در پاشنه و آن
 جوی رهنه گویند و آن را عروا بود و چهار پا
 را فریب گویند و آن را بسیار کار و در کارند
 صرفه آن را بکارند و پاشنه بعضی اسبان که

کام داد و میان رخت باغ باید کشی
 چه رخت از آن رخت برد و بخاران رخت را
 ضعیف کند و بر کمر جفت هر مرد خود چنین
 و اما باید که صاحبان باغ نکند که ضرر
 حاصل بد رخت میرسد و زبان میکند و
 آنکه بکارند برسد و بنجیم اید اگر همان دور
 جوی ببرد و بند و چهار پا یا آن دهند سهل
 بود چه برفتیم کرم رخت زمین را با
 میباشد و بخار میکند و زمین را با رخت
 میکند و درخت تمام ضعیف شود و از آن
 افتد و معهود اکثر دلاهاست که زمین را
 که خانه میکارند بکند و رخت را سالی بکارند و یک
 سینه دیگر را بنجیم رخت سال است که آن
 بر و خورد و سوخته کرد و رخت آن باز
 بد در فصل انکور شرح گذشته شد از آنجا
 معافه کنند و بعضی مواضع که زمین ایشان
 که باشد خواهند هر سال کارندان زمین را
 بکسپاد دهند و ببرد و بیل توان کشتن
 که بیل زده باشند بهتر از بیل زدن است
 بکار و زمین را بنجیم میکند که بکند و بکار
 رخت کافد و زمین را بکشد و از آن رخت

ای را که مو فاکند خللی بدان واسطه زیاد بداند
 و نه بنام هم چنانست دم کار و مرد و رخت
 که در دفعه میباشند که بگویند نم کرده باشند
 بسیار بگویند و سالها اثران عمارت در
 زمین بماند و حقیقت آن است که این نوع
 کیمیا است و اگر معق و طریقه آن را بداند
 در همه ولایات بسیارند و بدین ذراع کنند
 خصوصاً آنکه در مواضع که زمین از بد باشد مثل
 اصفهان که اکثر آنها با بیل کنند اگر ایشان هم
 از حمت که میکشند خاک این را بداند در
 اسایش افند چه بیکرزد و بیست مرد بیل
 افند و زمین بیل توان در آن که بیکر
 کوئل تخم کنند بیکر آنکه نوعی از کدوم بسیار
 که آن را در ویشا شد و آن را خرد و در سبزه
 و در بعضی مواضع کور کنند و کوبند و هفت
 چون کدوم و طبیعت او بکنند نزد یکست
 ارد میکشند در سالهای محله اگر بافت شود
 غنیمت باشد که بگویند کدوم میزنند و از هوا
 آن سال محله سوله میشود و اطباء آن را در ویشا
 بکار میزنند و در بعضی ولایات که آن را خرد و
 کوبند با نقره باشد و از آن زرع کنند از نفع نما

خفه کس نیست بر نه
 بزرگ است

کدام نوع کدوم را در ویشا
 کدوم نوع کدوم را در ویشا
 کدوم نوع کدوم را در ویشا

و بوی آن خوش و بهر باشد و در ولایات
 متفاوت است در بزرگی و کوچکی و طعم و
 بوی مختلف باشد در پاییز کارند و اوایل بهار
 بچینند و لیکن اگر در بهار نامدند دوست ما
 خصوصاً در کرم سیر کارند تا پاییز هوا
 نمره دهد و در هر مرد و آنچه بیشتر کار
 باشند و بر نهاده در پاییز خشک شده
 باشد چنان خشک میشود و سال دیگر
 بسیار و شاخ و برگ شکوهر و نمره هفت
 چون رزمستان حاشاله و سر کهن در سران
 انداخته باشند عظیم بافت و بگویند و نمره
 آن در رسد و با فلا را آب بسیار بپزند و چون
 با بیز کشند و اوایل بهار کرب بسیار بود
 بچنداب پرورده شود تا وقتی که آب کربافت
 شود آن پرورده شده باشد

در معرفت کاورس کیفیت

زراعت آن آنچه بان مخلوق دارد گویند کاورس
 بحسب آب هوای هر زمینی و ولایاتی متفا
 سبب آن بوجبی است که در خزیم مذکور
 خواهد شد و آن ارتفاعی عظیم با بیکشت و آن
 را به نوع زرع کنند بگویند آن را با آب کارند

آب میدهند و به نوع دیگر از آب کدوم کارند
 و بعضی از زمینها که در دهستان اوایل بهار آب
 بسیار خورده باشند با آن را آب در بهار و در
 های عالی کرده و آب را بخار و در چنان که در
 کدوم و بگویند شد چون آن زمین خشک شود
 کاورس در آن بکارند بعلاید و خاصیت
 برکت کاورس یکی آنست که او را تخم اندک
 استغاث بسیار دهد یکی آنکه چون اندک بپزند
 بسیار شود و دیگر آنکه سالهای بسیار او را
 نگاه توان داشت و هفت آن اندک بود و
 در سالهای محله نگاه دارد و نگاه توان داشت
 اکثر اوقات در ویشا در ویشا بود
 موش او را در آن زمین اند و آن کاورس آن نوع
 مسکرات سازند مانند سره و طراسون
 بوز و انواع او بسیار است بعضی از آن را
 اذن کوبند و خوشه های آن بچند نوع است
 بعضی از ولایات سرحدات خراب و بران
 اذن کاورس هر یک بمقدار معین تخم حلا
 بوزن بر میدارند و جای که در سبزه راه و
 نزد مردم باشند زرع کنند و بعد از
 چهل روز بر میآید و فووت و نفع خود بسیار

و بنسب پرستد و بمرد و فوئان کارشکری و
 مملکت فام میبارد و در همان که از آن
 کارند از پنبه جالبه و باغ زیاد و اید و
 که لشکران و جهاد پان بسیار باشند بکند
 چه چهار پان بکند خورد و فریر شوند و
 ولایت نحای بجای جو بچهار پان بخوانند
 و بسیار فریر شود چون در اعمارت کند و
 دهند بهنر و بنر از مفاع و هد افغان از
 کجشک است چون انواع مرغان و کجشک و
 انجا جمع شوند بسیار تلف کند و بایدان داد
 کجشک نگاه داشت

در معرفت احوال برنج و کیفیت
 زراعت آن و آنچه بدان مملکت دارد گویند برنج
 زراعت است که سرود و هوای دیگر نباید
 مکرر بار و اگر خواهد که در سر سبز باشد
 چانه آن است که بیکه در کرم و دود دارد
 انجا بر د کرم باشد چنان آب کرم داد و برنج
 کند بدان سبب پرورده شود و الا اگر
 هوا سرد است سرد باشد البته پرورده نشود
 و بر جو که در غریزه گفته شد و بحساب و
 هوای هر لایق برنج متفاوت کرده و منتهی

است که برنج ولایت ایران بوده اند از حد
 اورده در زمین انوشیروان میزد و طیب
 با کلبه و دمنه بدست آورده و چون آب
 بسیار و هوای گرم احتیاج دارد در مواضع
 میکارند که آن هر دو چیز است و برنج را انوشیروان
 بسیار است خصوص در ولایت هندوستان
 و خن و ماچین انواع بسیار است که بدین مملکت
 کسندین و برنجی که چک هست که در هند
 اند کارند و اکابر بخوردند از آنست که بکند
 و در زمان سلطان سعید خان خانان
 زرع خواسته بود کثیر چون در موضعی
 کشته بود بلند شد و بخت و بر نداد بعضی
 از آن تخم حبث امتحان چند دفعه تخم ضم
 و بوی آن خوشتر از برنج معروف باشد و برنج
 اطعم است و در هندستان انواع برنج دیگر
 است که هر یک در طعم و بو تفاوت دارند
 بعضی را بار و غن و بعضی را گوشت و بعضی
 تنها و بعضی را در وی کرم میزند و میخورند
 هر چه بجزیر کرده اند هر یک را بنوعی بچین
 مخصوص دارد اما آنچه در هر دو ولایت بحسب
 وزمین موافق و در آن متفاوت است و در آن

ان در میان برنجی که شد اما در ولایت
 کلان و مازندران چون بکارند نشای آن را در
 باره بدست ملت از زمینند نوع دیگر
 نزد برنج آن با قوت تر و حاصل او بیشتر
 بود و زمین آن را تخم دندمان بلند باشد
 برنجی که آب همیشه در او آبیانده باشند
 از آن بیرون زود تخم آن را در بهار و قی لند
 که سرها کم شده باشد بچند روز پیش از
 کشتن پنبه و در بعضی ولایات بدست می
 نشاند و بر همان کاشتن اختصاص میکنند
 مکرر بیکه تخم غلبه کاشتن باشد و با
 کم از انجالی که غلبه باشد بر کشتن و انجالی
 که نباشد بدست می نشاند و باید آب
 برنج رود و کرم و های آمال آبیانده باشد
 و از آب بیرون رود اگر بیرون رود و بعضی
 شود و برنج را از آن سد و باید آب و کرم
 و سخت سرد نباشد و آنکه دارد که برنج
 کلان را اکثر مواضع هر یک حبث خود
 ساخته اند از آن که برنج و از انجا برنج میزند
 بخت آن که در انجا از آب کرم شود و بخت
 دیگران بکند و وقت تابستان و در خانه ها

اب که شود چنانکه باید بهم مذاعات فایده
 و اصل برنج ایشان می بندند و آن وقت بکار
 اید و بسیار است که خرج بود و جان کربنج
 اب شاکارند زاده اعتباری نهند و بدین
 وجه اسان میکارند و از آنست که میباید
 و برنج را چون خواهند که سالهای شکی بخت
 احتیاط نگاه دارند با خوشه نگاه باید
 که سالهای بسیار بمانند و مازندران و کلان
 از منهای ایشان در صحرانها و باشد بوی
 که بدانند که چون باران بسیار اید و آن نفوذ
 نکند هر وقت که احتیاج داشته باشند
 بردارند بعضی را بگویند و با آن بهمان قرار
 در حرم ایشان در صحرانها و باشد چه
 مجال نداشته باشند که برنج را پاک کرده
 در آن جائگاه انداخته و از آن بار و احراق
 کنند و زمین اندک که بکارند انتفاع بسیار
 دهند از آن که از آب من صدمین بیشتر
 شود و بعضی از زمین مازندران و کرگان
 و اسر آباد هر ساله برنج بکارند از قوت
 ان زمین چیزی کم نشود و برنج کلان بهرین
 دیگر مواضع است و بعد از کلان مازندران

سپندان اسلار هر نوع که خواهند بر از افشا
 نادیده که خوشه ان بزرگ شود و نزدیک
 ان باشند ان نم رسنه شده اندک بزرگ شود
 و چون ذوت را بر کین ندان نم کشته در رسد
 تا با نیر تمام شود و بر میکشد و بکار میرند که
 چیزی از ان بانه ماند جهت زمستان اول
 بهار پیش از انکه ذرع کنند بزرگ شود و در
 او ابل بهار موجود بود و ذوت را اب بیا
 باید بایب نتوان کشن در بعضی و لا بایب
 ای باران دوست که در زمین نفوذ کند بایب
 میکانند با فوٹ را از ان می شود و بار بار حمله
 نواد راست
در معرفت احوال ساجیان
 و غیر اما خود بحسب آب هوا و زمین هر یک
 متفاوت بودن را هم دمی کارند و هم با آب
 در زمین که نیکو نم زده باشند بکارند
 محتاج بایب نباشند خصوص زمین که رطبت
 بوم بود از ان جهت در فزوین بسیار کارند
 و نیکو شود و زمین ایشان از علف پاک میباش
 و ابانیان کم است اکثر بایب کارند و بسیار
 نیکو بعل اند

اکنون در میان کان میارند و آنچه از کان و
 کوپند در روس کان بیکارند لیکر چون پیش
 این بخار فرزند بجانب قطب و بحر این
 ملکت می آمدند و از فرخ را اکثر موی سرخ و
 زرد میباشند پیدا شده اند که ایشان از ملکت
 روس اند با این اسم مشهور گشته و همچنان
 ماند و الا قطعاً در ولایت روس کان بسیار
 و کان عظم باریک در ولایت از فرخ بیا میباشند
 میباشند و کسرا باجه اند و بولایت دیگر کسرا
 مرند و کان تمام باریک خانوایان و در خزان
 بزرگان و سر میسند منجهان که موی ایشان
 از بزرگان پیدا میباشند و بجانب مشرق
 چندان که کان باریک موی ظاهر می نماید
 و قاعدی باریک میباشند که وصف توان
 کرد مکرر بینند و نوعی از چهار در انجاها
 که او را میگوشتند و از لزوجان مانند
 ان که ابریشم از سیله بر میکشد و پنهانی از
 موی باریکتر از ان میکشد و از ان کان
 بافتند و مخصوص نیست و بعضی کان باریک
 می رند کزی از ان بیشتر دینار می فروشند
 و میگویند که بسیار از ان باریکتر است و کسرا
 ان رویت پنبه و جالیز میباشند و
 با نیر کارند و در سواحل اب میکارند و
 چون خشک میشود نم ان میگیرند تا نوخی
 دیگر بکارند و علف و شاخ ان را می کوپند
 پوست باز میگذارند و ان پوست را در شاخها
 همین که بر جوی محکم کرده باشند میکشد
 جوب عاشاک از ان پاک میشود بعد از ان از
 شکار میپزند تا سفید و نرم میشود انگاه زده
 بدون که هر مریسند و مانند کرباس میباشند
 و هم چنان که پنبه چندانکه نرم تر میسند
 و در پستانان باریک تر باشد کان نیز پنبه
 موجب باشد و بافتند نیز هر چند بزرگتر
 لاشک نیکوتر اند و هر چند کان و پنبه بد
 است و زود پان میشود لیکر انچه باریک
 و بشیره روس میباشند بسیار بهتر اند و
 میباشند چندان که نوبند بهر و نرم تر شود
 و نم ان را در سبزه و سلطانیه کشته و در
 شد و می بافتند و باز د پید شد
در احوال کجند کز در کرم سیر
 کارند و ببلت صد و بجا روز برسد و
 ذراع از رویت پنبه کاشن و جالیز است

بچه چین بود
 در سبک کان و غنای
 و بیاض

بشمار
 نبات

چونان در شمع بسیار باشد و انقطاع او را باشد
 که شش و دوازده گز از سر تا سر و دگر جو باشد
 باشد بسیار شود که در کرم سپهران را
 در دهن کبک کارند و آب بیاید و نیز
 چون در کبک چندان که زمین خشک شود
 کارند بخت حمل غنای روز که در آب بر کبرند
 و هم در آن پاییز زمین را شمع زده غله کارند
 و در سرد سپهر نیز توان کشتن لیکن باید
 از علف پاک باشد

ماش و حدس در وقت پنبه

جالبز باید کشت و چهار پان بخوردن این
 فریه شوند و غذای سبکی است و در حدس
 بسیار باشد و در آب بارش با هم و علاقه
 نیز میزند و بادوی کرم خوردند و در این
 و لا پان حبه سوبای میزدان پزند و در و لا
 حقایق نشانه از آن گیرند و کوا لاشه
 از آن پزند و در همه مواضع چون بکارند
 بیاید نوعی از آن هست که آن را ماش بسیار
 گویند هر فریه کردن چهار پان سوخته و
 لاغری بخورد باشد بخت بیست روز
 بخورند تمام فریه شوند و باید در آب بسیار

هر روز در آب کرم بخورد
 و در آب کرم بخورد
 و در آب کرم بخورد

بهره آوردند و از آنجا بیدار می شود و از آنجا
 و مانیز به بریزند و از آنجا بیدار می شود و از آنجا
 و همه بیکواید و بسیار اسان است و زود پدید
 و پیل از آن میتوان ساخت و وقت کشتن آن
 موسم کشتن پنبه است و جالبز و انرا در آب
 پنبه آب میباید داد و بخت حمل روز پنبه
 و چون برکت او هنوز است می برود و در
 خفا میبکشد و بچوب میزنند تا محل میشود
 و کف میبکشد و هر چه آب صاف تر که آنرا
 سر آب گویند و از علف پاک است پس آب را
 بر آب میباید انداخته و در آنجا
 میبکشد و بافت میبکشد تا خشک میشود
 و پیل است و کران را در این و لا پان بیکو
 تر پست کنند از حمت او و در آنجا
 دهند

پنبه عصبان هوا و زمین هر دو
 و هر موضع متفاوت میباشد پنبه
 و لا پان بجای نرم بود و بعضی زبر و
 چندان که پنبه آن نرم تر باشد در پنبان و
 کر با برار لطیف تر بود و پنبه هند و
 چنان است که انواع لباسها لطیف که آنجا

در سرتیپ کشته شدن باشد پنبه فرو کند
 و اگر مرغوبت که از آب هند زمین آن سرتیپ
 شخم کنند و در آن اندازند بران پیشتر باشد
 و هر پنبه که شاخ بلند شود زیاد بر نهاده
 باید که مپاشد بالا باشد و شاخ را زیاد بپاشد
 باشد تا مشهور باشد و نیکو بران چنان باشد
 که چندان که بالا کشد سران بردارد و شاخها
 از جواب بیرون آرد و پنبه دهلا بلند شود
 و در شاخ و کل غوزه افزون گردد

رویش بجای هوای هر زمینی
 متفاوت باشد در زمین که باغوت باشد
 بیخ از راز و هوای نکرده و در این لایه
 روئید و رنگ مشهور است بخوبی پنبه
 آنکه اول لایه باغوت تراست و آن هر زمین
 در بند نیست اما نزدیک در بند است در
 پنبه ها و صحرای های باشد اهل لایه
 امون خه اند و آن را می کنند و چون بر کنند
 شود های بزرگ کرم می کنند و آن می کنند
 ناد و آنجا همه پنبه شود و خوش رنگ شود
 و در لایه دیگر پنبه می بیند اما آن را پنبه
 اگر بپزند بهتر باشد و کثرت بران چنان

که زمین را در پاییز بپزند و در پاییز بپزند
 آن اندازند و در بهار نیز کارند لیکن پاییز
 بهتر باشد و این بپزند هفت هشت روز
 محبت مین باید دادن و حلتان چای کز
 خورد و میری و سال در زمین گذراند و
 سال در پاییز بر کنند و آن را پنبه تمام باید
 زد تا بر کنند شود و هر زمین که بدستور باشد
 چون روئید و بناس بکارند خوش و شیرین شود
 سبب بر کنند آن به سیل دراز کشود کرد
 و در زمین شود مرز که اگر از نفعات آن در
 آن نباید روئید و بناس بهتر می باید و تا سه سال
 تخم آن توان گرفتن و بدیگر مواضع بکارند
 در جای کشت که زیاد است دهد و زمین
 مرز باشد تفاوت زیاد کند و این صفت
 بکرات تخم آن را از بزرگ و این آورده و در
 باغات بپزند در مواضع و زمین که سوزد و
 بود کشته و بدن واسطه زمین بپکوشند و
 اکنون زرع کنند و استغای می کواست و سبب
 هند و سان است

است و بجهت هر لایه و هر زمینی متفاوت
 باشد و در هر لایه انواع خرپوزه می باشد
 بسبب آن که زمینهای آن سرد و گرم مختلف
 باشد بیکر آنکه تخم آن با انواع است بعضی
 خمره زود رس و بعضی دیر رس و بعضی
 اوایل تابستان رسد و بعضی در میان تابستان
 و آن در مواضع گرم و سرد و سرد و مختلف
 کرد و مطلقا خرپوزه که جوف میان آن بیشتر
 بود و زود رس تر بود از آن که بخوبی میان
 کم بود از آن جهت که خرپوزه ها از مسان
 تخم کز و بخوبی کز باشد بعضی از خرپوزه
 زمستانی بود که میان آن تمام و سبب می باشد
 و هر چنین بنا در می باشد که آن چه میان
 آن رسد است بنا بسبب آن میرسد لیکن حکم
 بر تادرتوان کردن از غایت سبب آن که
 بسته دیر بود و آن بیشتر بود آنست که در
 افتاب و زمین و حریم و هوای خنک کز
 تواند کرد که در زمین و مختلط است و
 اصلی خرپوزه زمستانی زمین می تواند بود که
 نشود و آنرا حاصل شود لیکن حرارت افتاب
 به نسبت آن دیر بود و آن را زود نتواند

خصوصا
 مخصوصا مواضعی که به نسبت روز و شب
 سرد تر بود و شب نیمه باشد چندان که
 روزن را بخی دهند و شب بواسطه
 زیادتی سردی و شبنم شام از بیکر کرد
 و برودت در اجزای آن اثر کند و حرارت آن
 کز شود و آن را زود بجهت کند لا محرم بواسطه
 و آن میان که غلظت زیاد دهد اندرون آن
 شود و چون حرارت آن اثر کند و غذای
 بافته و ممکن کشته باشد و شیرین آن
 تمام در مغز رود و سبب بزرگی و کوچکی
 آن نیز از آن بود و سبب اصلی انواع خرپوزه
 که میان آن بخوبی تابستان بود آن باشد که
 زمین آن در فصل لایه باغوت بوده باشد و
 افتاب آن و لایه لایه شدت و شبان نسبت
 مادر و آن لایه کرم خرپوزه بجهت
 هر زمین زود می باید و غلظت نشو و نما
 میان نکند لایه زمین بواسطه یکی حرم آن
 پنبه کرد و آنچه در لایه ای که تمام کرم
 باشد زود تر رسد و اما اکثر به طعم تلخ
 و آنچه در آن موضع که سرد باشد خرپوزه
 تمام برسد و شیرین نشود بر همین سیل

مواضع

مواقع گرم سراسر آنجا که زمین با قوت زیاد
و حرارت آفتاب زیاد باشد و شب نیز
به نسبت روز گرم بود لاشک زد و در
شود و بواسطه آن که شب از خفت بود میل
نشیند تا سپردن زند و جانش که زمین
بی قوت باشد و شبان موضع گرم بود
ماد تا بن ضعیف بود بزرگ میتوان شد
لیکن بر وزن چینه شود و این معنی که مفرور
در مجرای واقع است و حیثیت خواص آن
هر چه کفتم چون نامی کند در تمام
زمین و آب و آبیانی واقع بود و از آنجه
هر که این مساله در هر نوعی انواع آن میباشد
نه از آن جهت است که بواسطه آب هوای آنجا
بازداید من و موجود کشته و از آنجا
نظم آن جری دارد به پاسین کشته اند می بینم که
در ملک حالبی از نوع خزیه و در یکجا
انواع موه ها مثل مکر در شهرهای انواع مردم
مختلف اکنون میباشد و سبب آن غالباً این است
که هر یک را از دلایلی که باشد در این نوع
مجموعه موه ها در هر صورت باید کرد و بحسب
مزاج و طبیعت هر چیزی عوارض آن مناسب

زمین مستعد رسن حلقه ها و کاهای بسیار
میشود و قوت زمین دایم بر دوزان جهت
دیگر آن کارند دیگر آنکه زمین که نمناک
باشد مثل مرغزارها خزیه او بزرگ و آن
نرمیشود و لاشک هر چه که در طوبت بیشتر
از آن بخارات مرتفع شود و طبیعت بخارات
که از آن برخیزد مقتضی آن باشد که از آن جزو
مستخرج بیشتر شود و در چنین مواقع انواع
و حیوانات کوچک سیاه بر دخت بازید
و آب و بیهوشیم و بخارات مختلفه و همچنین
جائیکه خزیه کشته باشد بخار مری جالبه
بخار دخت باغات جزئی زمین اضافه شود
بایری در هوا باید و هوای نفس باید
آن شود و از آن انواع حیوانات که بر دخت
باشد بازید می شود و از آن بزرگ جالبه
نشیند و در آن اثر میکند و شیرینی از آن
باطل میکند مثل آنکه گوشت شیرینه گرفته
و نیز بعضی که بازید میشود که خزیه را
بیزاید و بوی بزرگ خزیه و نم زمین که مهاد
بجای آن به هم میرسد و بجای آن را بخورد و این هم
اوقات سبب بخارات و نم میباشد و اگر زمین

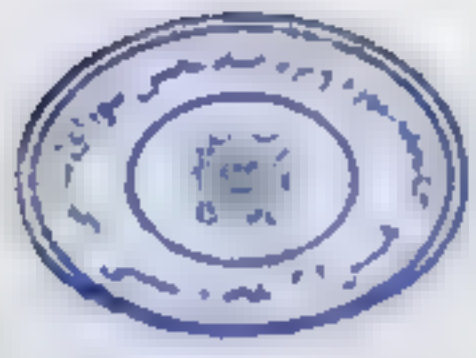
خشک و حوالی آن چیز طوبی نباشد آنجا
مولد نشود و بخاری که در هوا بازید میباشد
اکثر از بخارات زمین در خانه است که
مضافه میکند و اضافه آن میشود
احوال زمینهای سرد سیر و گرم سیر است
که سبب برف و بادهای سرد و زمین طریقت
که سیر کوههای بلند و مواضع مرتفع و
بخارات سرد بیاض مضافه میکند و در هوا
سرد ناسر در میکند و بخارات اضافه آن به
شود و افسرده کشته برف میسوزد و دیگر
مواقع بخارات آن که کمتر است چون مضافه
میشود هوای سرد را برودت میکند و
اضافه بخارات شدن افسرده نمیکرد و
باران میبارد لاجرم کسانیکه بجزر کرده اند
در مواقع نمناک و در جای در خانه خزیه
بخارند لاک در مواقع خشک و زمینها بیکه
سالمه ابران گذشته باشند و نگاشته باشند
هر زمینی که در یک بوم باشد بهر بود از زمین
شیخ بسیار آنکه بچ و پیشه خزیه بسیار
باریکت و غم از بزرگ میشود بحاج
بغده بسیار است هر چند پیشه زیاد

تواند دانستن زیاده حاصل تواند کرد کنیم که
 خربزه با نسیم مدطوبت بسیار زبان میزد
 نه آنکه خربزه را آب باید که داد بلکه باید آن
 را بر جیبی آب داد که آن خللها که گفته شد
 مکرر دنان را سودمند بود اگر در زمین
 زار بکارند بک نم زانکه همداد و قطعانکند
 که م از آن میروند و در خربزه از آن نم سود
 میباشند بیکه از آن بخارات بر خیزد و جو
 مد کو را بر آنها موالد شود دیگر در
 شود مزه خربزه بگو و شیرین آید چنانکه در
 گفته شد که رسیدن خربزه بخار و شهاب
 منصور است و زمین شوره را مزاج گرم تر
 از غیر شوره و در پز ایندن خربزه خصوصا
 که پز ایندن بدو مع هم در شب و هم در روز
 حرارت اصلی خاک بر حرارت آفتاب اضافه
 میشود و مازاد نشود و نما حرارت آن بر همتا
 قرار باشد پس از شیرین کرداد و غارت که
 از جهت خربزه کنندان بهتر باشد که زمین
 که شرح داده شد آفتاب کند و بد سال
 از شمع زنند و اگر بیل زنند بیل های دواز
 چنانکه بک کر و نیم برزند و سال دیگر که

بکانه خال که بهارند و دوا و درزند تا بک
 خلط شود بهتر باشد که هیچ زبلی از حاک
 کهنه نباشد هر چند خال کهنه تر باشد
 بود و شور مزه تر شود و بهتر از زبلی
 است و پوست نیز بر او غالب نشود و
 ان بود که تخم خربزه را جدا جدا باید بکند
 رس باشد زود تر بکارند و دوا و درزند بها
 خورج رود چه اگر در دوع کند بوقی رسد
 که به انداختن باشد و چون معین است که زود
 در چندان شیرین نباشد و انواع شیرینی که
 در دیگران منصور است نرسد و از اگر نخورد
 و تخمها را با هم کشتن خلل رسد چون بشان
 نازکی باشد بوقت چیدن کرد در میان
 روند و آنچه زود رس است بچینند و دیگرها
 بدست و پای نده میشود و خلل بر د و خلل
 دیگر آنکه تخم را که با هم دارند چون طبع
 باشند یکی بر دیگری قوت و استلا کد قوت
 دیگری شکسته کرد و خلل دیگر آنکه چون تخم
 زمستانی را بستاند کارند لاشک زود کشته
 شود و زمستانه دامو می است که می باید
 موسم رسد تا بدان موسم بماند پس باید که

بندی چند پیش زود کارند و آنچه پائین
 باشد هم چنین جدا و آبانی جدا تا هر یک
 و چون رسید که در میان آن چون و نیک بچینند
 خلل باید و تخم خربزه را که بکند باید که از
 احتیاط کرد که تمام رسیده باشد و بزرگ
 زین و بهرین را باشد که آن را با جبهان
 کبرند و صبه کنند و خربزه که تخم آن ک باشد
 بهتر بود و خربزه آن شیرین تر شود و آن تخم
 خربزه روغن حاصل شود بعضی و لاینها به
 عوض روغن کجند به خوردند بسیار خوش
 طعم تر و سفید تر میشود و این و لاینها نمید
 و لایه پس معوی نیز ایجاد است دهد و بگو
 خواهد بود و در بعضی مواضع تخم خربزه را
 در علفی که آن را خاد تر نکین و خاد شر کوید
 وصل کنند هم بگو بود و آن چنان است که آن را
 در دین ببرند و سران بکافند و تخم را ز
 کرده دوسه روز گذارند تا زبان پیرون کند
 در شکافان نهند و قدری خاک پرمون
 ان پر کنند و را بجا پوشه شود و می کرد چون
 ان خاد را در پشه دزد زمین عظیم ثقیل میشود
 و بجای می رسد که زمین با و می رسد و بدان
 کشت و در زمینهای گرم و سران تا بکرات به

در معرفت خربزه



کافور و فانه نان در دم میرسد و در سرد سیر نیز
 در نوبت بکارند چنانکه بعد از نوبت اولین
 ماه پس بکارند و پائیز برسد از چهل و شش
 انداختن چون در اوقاف که هوا خنک شده
 باشد پوست آن سخت و جرم آن بخیل تر باشد
 و زود بزبان نرود بجهه لرا کثر تر شها را د
 پائیز نهند که عفونت کسر باشد و در ناچیز در
 اوایل که تخم خیار کشته باشند از داب هندی
 بوجی که در باب خزیره یاد کرده آمد و نا
 و فنی که برودت هوا کم شود همان حکم را
 چون خواهند که زود برسانند کاسرا از سیر
 ساخته بر سران نهند همان حکم دارد و در
 کرم سیر در پناه علف خشک نهند تا سیرا
 ترند یکی خیار را احتیاج بر بل بسیار باشد
 با زمین آن شود مژه باشد مثل خزیره و آن
 احتیاج نیست و خیار را در کرم سیر در کجا
 رود خانه های بزرگ و در کف کند و احتیاج
 باب ندارد چه آن زمین دیک است و غنای
 بود بدان واسطه هفت هشت ماه خیار
 دهد و در مازندان و بگلان خیار را بکار
 باشد که چون بکارند بدوخت برود مانند

و نا چند وقت کل و شاخ بسیار کنند از این
 جهت صانعان بکار دلشک شوند و بخر
 کردند یکی بعد از آن با قافیا را آوردن کرد و
 روز بروز تر به کرد با صناعات بکار کرد و در
 بزرگ شود و بیشتر از جالیزهای دیگر میرسد
در معرفت احوال در شکر
 و کیفیت زداخت و عصاره آن کو هم بوجی که
 در فصل خزیره شرح داده شد بحباب و
 هوای مرد و لایق متفاوت کرد و در شکر
 زداختی است کرم سیری یکی بخزیره افتاده
 که چون سعی نمایند و عصاره آن بیکو کنند و
 زبل بسیار دهند در سرد سیر نیز به اید
 کشان در جانی بهر است که زمین آن بخت
 داب فرلان باشد و کرم سیر بود بچند وجه یکی
 آنکه قه پیر کرم سیر مطلقا بواسطه آنکه خاک
 نرا کرم با بوز آمد با وقت شود و نیز این که
 باید که پیشوا بر نخ همواره در آن رود از آن
 سیر در میرود و آب آن کرم باید بود چه اگر
 سرد باشد زسد پس بر میخ هوای سرد
 معتراست و هوای گرم آن را سود بود و در
 مدت چهار پنج طول میکشد تا آن را در

دیرند نشانند این نوع اسنان نرود و آب
 از هر چند روز یک دفعه میبندند تا برود
 و بعد از آن وقت باید شود و بعد از آن فرود
 تا هواره آب در آن برود اگر از آن فرود
 زبل کنند زود تر بزرگ شود و قوت از آن
 شود از هر چند ده پانزده فی بیرون آید و
 شکر را سرما خورد شیرین شود و از آن در بین
 باید گذاشت تا هوا غام خلط شود و شیرین
 کرد و بعد از آن آب از آن پاکیزد و بریزد و
 در خاک کند بعلت آنکه همان بریدند
 از بریدن اگر سرما بسیار بزداید بطنم شوی
 خصوصاً چون بهار شود و آنکه هوا گرم
 کرد و بکلی بزاید و در چون در خاک باشد
 بزبان نرود و بهترین شکر است که بزداید
 بیل بخورد و جفته آن مشهور است که قند
 و نبات مصری بسیار نیکو میشود و شکر
 های خام که از طرف هند می آورند و قند
 سفید که کنند از جهه است که در آن
 آب بیل بخورد و در این و لا باات شکر سرخ
 و بد طعم میشود و اسناد آن که بایلوا می
 سازند بی فایده اند شیوه جو شایندن آن

جزء غلیظ است بیهوده میشود تا بار دیگر
 پوشانند و شکرش میماند
در معرفت باغی حجام و کیفیت
 و ذرات آن چنانکه در فصل خرزهره ذکر شد
 که غماست انفاحات بحسب آب هوا و زمین
 در و لاات مختلف شدن سبب باغی حجام
 و لاات و حرر و زمین مختلف است
 کرد و بعضی در زو و بعضی سفید و سرخ و
 و سرخ و بعضی شیرین و بعضی تلخ است
 در و لاات که بزرگ و در و لاات که کوچک است
 از سرما و در و لاات که بزرگ و در و لاات که کوچک است
 مشهور در و لاات که بزرگ و در و لاات که کوچک است
 انهار را در و لاات که بزرگ و در و لاات که کوچک است
 و بجهت های ایشان ضایع شود مگر آنکه عمار
 نیکو کنند و زمان آن را با شیرین باشد
 و چون در و لاات که بزرگ و در و لاات که کوچک است
 از این وجه کنند که اول از آن در و لاات که کوچک است
 بغلیه بکارند تا بعد از آنکه برود و این مایه
 بر آن بگذارد از آنکه در و لاات که بزرگ و در و لاات که کوچک است
 مانند جالین بکارند و حکمت آنکه در و لاات که کوچک است
 زمین کوچک بکارند تا آنکه در و لاات که کوچک است

و کاسه و شلغم و گریز و خربزه و هند و انار و شکر
 و ذرت و امثال آنها مکر با دجیان که چون
 سرد شود تلخ مزه خواهد شد و در زمین
 گرم سیر چند تا احتیاط ندارد همان قدر که
 زبل اندازند و هاجا که کشته اند بگذارند تا
 زمستان نمرده و در هیچ آب و بوی نرسد
 و در سرد سیر احتیاط لازم است هرگاه
 پایش با دجیان را از سرما نکند دارند مثل
 سرکه در بر آن اندازند و بالای آن باغچه ها
 بپوشانند در زمستان بجز آن خشک نشود
 و اول بهار که شود از بجز آن شاخها برآید و
 بزرگ شود و کل کند و با دجیان دهد و در
 گرم سیر بهر توان کرد و در خانه بیکر بسیار
 باشد و درخت با دجیان خشک نشود مثل
 بصره و هر موزه و شوش و چند سال نمرده
 و آنچه در بیدم در هر موزه درختان بمقدار
 درخت زنده الو و بز که از آن میباشد
 در هند میگویند مثل درختهای بزرگ میگویند
 و چند سال نمرده و در بغداد با دجیان
 بسیار بزرگ و کرد و شیرین و پر آب میشود و
 موصوفه در بیل هم نفیس و نازک باشد که در

آنچه برکات آن خوردن است خوشبو و لطیف
 مزه است آن را در بخان بغدادی گویند و فست
 ذره آن موسم کاشتن جایز است و زمین
 آن را بیشتر آب دهند نم کنند و در آن
 را بکارند تا روی زمین سخت نشود و زبل
 و خاکستر باید داد و چون شاخ آن بلند
 شود سر آن شاخ را بزمینند تا شاخهای آن
 شود اگر در کار با دجیان دار بکارند بجای
 می شود و بیکو بعل آید
 کد و حبیب و موی هر زمینی متفاوت
 در ولایت داری بکر و بغداد دراز و باران
 مانند خیار چینی که چمت نم گذارند و بزرگتر
 از آن میشود و خورده و بسیار لطیف است
 و فست و اعدان و مار بجاییز و بیکر کش
 است و درخت کدوی و سر سینه ها بندند
 و بر حوضها آکنند تا سبزه اندازد و کدوها
 آن را بچینه کرده از برای مغز بیکو آشد
 طریقه دارد داری بکر و بغداد بسیار میکنند
 چند آنکه او را فست بیشتر دهند کدوی آن
 بزرگتر شود هرگاه خواهند که نام بزرگ شود
 بعضی شاخهای آن را بیکند و شک کنند

بجز آن خود سبب شود و بر آن آورده و در زیر آن
 هر دو را در پائین ترین میزند و خاک نمناک بر آن
 افشانند و هم سبزه باشد و می خورند و بهتر
 آن باشد که در آن آب نشان کاند
کاهو بحسب آب هوادر هر دو لای منفذ
 است بهتر از آن باشد که شیرین بود و تلخی بدوی باشد
 هر چند تر باشد نیز در دهن نیکی کند و بهتر شود که
 آنجی که از آن تخم سفید باشد و شیرین از جهت کشت
 مخصوص کرد بهتر است و کاهو را در آخر پائین
 کاند و برای سال باشد اما آنچه که چنان باشد
 در پائین تر یکند و در زیر و فصل کاند تا بهار
 شود و در کمر سبزه است مانند بغداد در شهر
 بزرگ کاند و صرف کنند و در سرد سپرد
 او اسطه بهار بوخت کل بزرگ شود و بهتر است
 آن باشد که از آن پخت بدست نشاند و بر آن
 دار همدیگر در و تر نشاند و هر نوبت که آب
 دهند سیر میل پای از آن تخم کنند و نکند آنکه
 در میان او صفت باشد و بیج از میان آن
 و هر نوبت که آب دهند و بوم آن تخم زنده بماند
 با خاکستر با هم دکه ضم کرده در میان تر کاند
 آن و بزرگ تر پاره شده شود و اگر خواهند که آن

و هر چه چنان باشد

عمارت تمام و زبل بسیار دهند و در پائین
 بر آن کرب در همدیگر بافته می شود و در پائین
 چنانکه هوا خشک می شود و در زیر و در دم
 پیچیده تا آخر پائین تمام در دم پیچیده میشود
 مانند کوبی که در دوزخ کی آن بشود و یکس بشود
 پاکم تر می شود و در میان آن مانند کرب تر
 صلب اندکی می باشد و هم شکل کرب تر است
 بزمن فرو رفته و طعم آن از کرب بهتر باشد
 از آن در آب نشان و در زیر کرب می توان داشت و
 در همه ولایات نمیشناسد و در بغداد و در دم
 بسیار میشود و در طولانیست تا در پائین تمام
 می رسد و بزرگ میشود و توان خوردن و
 از آن بر وزن بر آن کرب می خوردند و تخم از آن بر آن
 بهم بر آن کرب خورند و موسم زرع آن و
 کاشتن بدین و جائز است
کبکبیت و پیاز است نوع است بحسب
 و هوای هر ولایتی متفاوت می شود بعضی
 و بعضی سفید چون خواهد زد و در بدست آید
 در پائین تر بکارند چه در وقت بهار سبب آید
 و بر تر بر و بد و بیل و خاکستر دهند و
 در پائین تر خواهند بر کشند و از آن جهت زمستان

نگاه دارند و بوخت زرع سینه کارند و زمین را
 از غل بانه سازند و در او آب بسیار باید
 داد و هر نوبت زبل یا بیل داشت و در پائین
 چهل روز تا بهار و در او آب بسیار باید و
 و پیاز طعم که مشهور است به نیکوئی از آب و
 هوا و زمین و صفت کرب تر است و پیاز
 مانند در آن هم بسیار نیکو می شود و با آن
 خورند و تخم پیاز که پیچیده کاشتن که در هم
 اندکی از پیاز باز نشاند که دارند تا به تخم آید و
 پیاز که در زمستان باید نگاه داشت با بیل
 کنند چنانکه خشک تر شود بهتر ماند و اگر
 شاخ مانده بیرون کند و بر آن باید
 بسیار از آن عادت بسیار باید کرد و در فصل
 پائین تر کاند باید که در پائین تر بیل شخم
 دهند و زبل بسیار انداختند و دانه های سبزه
 آن دهند و چون برسد بدیگر باری آن مانده
 دهند و چون هوا سرد شود باید عادت و چون
 بهار شود هر نوبت که آب دهند زبل می دهند
 و بهر فصله آب دهند و در پائین تر که وصال
 رسد که از آن بر کشند و پائین تر از آن بچند روز
 نباید داد تا قوی تر گردد و از وقت بر کنند

چند سال بگذرد باز کوچه که شود و سبب
 کرد و دو سه سال بگذرد که در سال اول
 بر آن بزرگ نشود و دیگر سال بر آن گذشت
 و هر جا که بر زمین بسیار باشد تخم با کشتن
 تا مشاع آن زیاد شود و هر دین که خود
 معور شود بسیار بکارد و بهرین عنایت
 چه بعد از آنکه زمین با فوٹ گردد صاف
 منقطع گردد و سالها فوٹ در زمین باشد
 کرب در هر دین محبت با هو و زمین
 متفاوت باشد و انواع آن نیز بزرگ مختلف
 شود سرخ و زرد و بنفش و سفید و سبز
 شود هر دین که با فوٹ تر باشد کز آن بزرگ
 تر باشد تخم نکو باید و ذبل آن خاک کهنه باشد
 بهر است بسیار بزرگ و شیرین می شود یکی
 زرد و زمین ناپه شامد چون آن مدانی
 بجای که ناپیک کز و پاه زمین نفوذ کند و
 فوٹ زمین نا جذب کند و زمینی نا که کز
 کاند مدنها به فوٹ باشد مگر تخم نکو رند
 که افتاب در آن اثر کند بیک سال تک شود
 و دین آن درخت فوٹ باید کشت که نکد از دین
 بد و خنبرسد و درخت نا صیف کسد

می برند و به فرو شدند و بعد از آن بندها
 از آنجا بکارد و در تره زارها و با دین
 زارها و مرزها نشاند تا بنهای آن بزرگ
 میشود و هرگاه کودی زار بزرگ بکشد و از
 و سر کین کا و با هم آمیخته بکشد و بر دوی
 آن چشند بکارد چون برود شاخ آن تخمها
 یکی شود و بزرگ گردد بجای که آن کور دایر
 کند و بغایت بزرگ شود کز و ترپ و شلم
 نیز چنین توان کرد و نوعی دیگر است که بر
 اندک باشد و بغایت نازک و لطیف باشد
 و بزرگ نشود چندانکه شاخ و برگ می آید
 از حوالی آن بیرون می آید تا آخر تا نیز می آید
 تا دو سال چنین کند و حاجت بکاشن ناز
 باشد
ترپ در بعضی از مواضع ترپ سبزه
 شود و دراز و شیرین و در بعضی سفید و در
 و باریک مانند ترپ بغداد و دیار بکرزد
 سفید و کز و شیرین بود مانند ترپ صفا
 و نیز و اکثر عراق هم و در فارس و خراسان
 و بعضی سبز و دیشه آن باریک چون خوانند
 که ترپ بکارد و بر آن بزرگ نشود و در آخر

و بعد از آن دوشم و همدان و نهاوند باشد
 چون مردم بیکارند در همه جا نمیشد
 هر جا که بکارند بکارند و بیکار شود و در
 اکثر زمینهای کمره بیکار بماند و در
 موضع سرد بیکار بماند و در فصل پاییز در
 صحراها شکوفه میکند بوی رنگ و عجم آن همه
 بزهرمان مانند است و کلان بسیار در زمین
 مانند زعفران بناد و جانی که زمین آن بیکار
 بکشاخ باد و شاخ سرخ در میان زنده آن
 زرداگران را از صحراها برکنند و در جای دیگر
 نشانند و عمارت کنند کل سرخ آن با آن بدین
 شود و زعفران را بچکارند بچ آن بمقدار
 بزرگ و بهر سفید و وقت کشتن آن با
 بود و زمین آن را با بیل شخم زده با بیل آن تخم
 در آنجا بزنند و خاک بر سر آن کنند چنانکه در
 یک کوزه زمین چاه عمده در آن اندازند و تا چهل
 روز آب نهند چون پائیز شود و وقت کشت
 آن در نوبت آب باید داد بعد بهره روز یک
 نوبت آب بدهند و زیاد آب نباید داد و
 چون هوا خشک شود هم در سال اول کل بد
 و بعد از آن بر یک برون آورد و کل آنرا باید

باید باشد که زمین بزرگ را موقوفه بچ
 معلوم شود بعد از آن سوراخ موش
 بدینا باید ران سوراخ کاه و در کندن باید
 در آنند و سوراخها بود و بهر بیند که
 موضع دیگر و در آنجا برون می باید چنان
 موش سوراخهای کوچک ساخته باشد
 از جمله نفس کشیدن که از آن برون می آید
 چون دود از آنجا برون آید بداند که حد
 سوراخها تا آنجا و بچه تا آنجا گذاشته است آن
 شکافند و آن موش را برون آورند و بکشند
 و این ضعیف بچ زعفران به بزرگ بزرگ و آن
 بسلطانیه و کشته اند بسیار بزرگ از آن شد
 و در اکثر مواضع که بکارند بیکار بماند و فایده بسیار
 دارد و مشایع بیکار است و در همه و لا اله الا
 باشد و فنی تمام دارد
کلها مشی و موش و بزرگ و بزرگ
 افروزی فاشالان و در اکثر و لا اله الا کرم
 سری به باشد و در بعد از زرع کنند و آن
 سفید و بنفش و در خوانه باشد و در پائیز
 تا بستان کل دود و بوی نهاده ندارد و بچه
 نفع کل کارند و لیکن موش را بوی خوش باشد
 و مدت بماند و کل نسیب دود و در سردی
 بزان همه را توان کشت تا چند ماه کل بد
خطی انواع است بهر زمان سفید و
 سرخ و در زمزم و بنفش و کل آن مضاعف باشد
 چه خوشبوی باشد لیکن بوی آن نرم و در
 و نرم گرداند و در نماند از برای نفع خوب
 خصوص در بهار و پاییز کل دود و چون
 بکارند بچ آن مرتفع شود که همه ساله از
 آن بر آید و چون تخم آن بزرگ بزرگ بسیار
 او را احتیاج ببارت نیست و خرد و ریز
کل زنبور در این و لا اله الا بیل از این
 و حال فراوان است و در و هنر آن بسیار
 مفید است و پیش از این عوض آن و هنر
 کل با همین استعمال میکردند و می پنداشتند
 که زنبور است و او بقات سفید و خوشبوی
 است چنانکه خوشتر از آن کل دیگر نیست
 کلست طولا و بزرگ و سالن آن سبز
 چون شکفته شود چند روزی باشد
 و در پائیز و در بچه بیکار و در خصوص
 اگر با سالن آن و آب نهند و بچ آن مانند
 بسیار است که در نماند کرد و با شد و نماند

دندانها باید نشانند مانند پیر و در آن
 بپاشند که نشانند کل بدو بدو
 سال مانند سپهر بچه کند و بسیار شود
 چون خواهند بر کنند و هر یک را دانه
 دانه کنند و بکارند و زبل بدهند و در
 سپهر و کرم سپهر میاید و هر یک کل آن
 بکینند بسیار خوش شود و کل آن را در
 روغن بنهند و در آفتاب بگذارند بسیار
 مفید و نافع است و وقت کشن آن هم
 در پائیز باشد و هم در اول بهار
فرغی خلق است که در شود و زمینها
 روید مانند خورده و در زنی از بک
 و جب زباده میشود و بر لکان از بک
 بار بکتر است و زرش در جانی روید که
 آب نباشد و بیج از پشه و پشه میشود
 در بیج آن حلق چون آفتاب با خورسد
 مانند موم همچون حدی میولد شود مانند
 ده روز مقدار بک نخود بزرگ میشود
 اگر پیش از آن که بگذرد نخود شود ده روز
 نشد باشد بکنند خام باشد و در آن
 و بکار نیاید و چون در روز تمام شود

بازان باید حاصل کم دهد اگر در وقت چیدن
 بازندگی باشد تمام بزبان رود و حاصل
 و مواضع فرزند جانی باشد که از سود ماک
 ناخجوان است و بوشت رنگ کردن هر یک
 من ابریشم ده من فرزند و فرزند زبالت
 و در وقت شب راب نهند بعد از آن پاک
 بشویند و در طشتی چوبین بزرگ کنند و بچنه
 بنهند و در دست ناهمه بشکند و چون
 تمام شکسته شد بسیار پاک بکرم چوبین
 کنند و فرغانه بنهند بهر یک من ابریشم مطبخ
 بیست و پنج دوم غلک و بیست و پنج دوم ماز
 کوفته و بچنه باریک در آب بنزد و بعد از آن
 بچنه هر یک من ابریشم مطبوخ و بیست و پنج
 زاج سفید باب کرم حل کند و ابریشم را پاک
 شش روی کنند و روز دیگر بسیار پاک و از زاج
 بشویند و بعد از آن در فرغانه میان آن شش
 فرزند و بسیار بخوشانند تا آنکه تمام است
 و در فرزند از بخود کشد و آب صافی بنماید
 بعد ابریشم را بیرون آورند و باب سرده
 شویند و بوشت شش بسیار در غلک
 ناپاک و شسته شود

طریق سبز نموند تخم سر باید که تخم
 از آب آن کرده و در کپسه کنند و در بالا روزنه
 ملج کر در بیرون می و در بینا و بنزد نایک
 شش ماه دود بخورد بعد از آن زمین او را
 خوب بکنند و پاک نمایند و قدری بیل
 نه از زیر دود خانه بنیاورند و قدری بیل
 عوامل با خاک آن زمین با یکدیگر مزوج
 نمایند و تخم سر را مانند تخم پیاز در آب
 و دست بمالند تا تخم در زمین پنهان شود
 و مهربانه روز یک دفعه آب دهند و در آب
 اول در موسی بدهند که بیج در سر او بیند
 و در آب شش بیج فشرده شود بعد از آب
 سوم سبز شود و او را محافظت و تربیت
 کنند تا خوب بالا آید و بعد از آن از آنجا
 بکنند و در زمین دیگر بنشانند بکیر بدو
فامد لاجنه فوٹ باه میاید هفت تخم
 مرغ را در هفت روز بر این قاعده بخورد
 که روز اول تخم را اندک سوراخ غوطه بخورد
 و در روزی از طرف غوطه و بوشت همان
 تخم را آب پیاز گرفته و در آن تخم بپزند و او را

بعد بیان مفیدی وندی غم مزخ دیزند | ویزند و یک پیمانه دیگر ازان پوست لحم
 و یک پیمانه دیگر ازان پوست غم مزخ جمل | و دغن هر کرم داخل انا جزاء نمایند و
 هر کرده بمیان مفیدی وندی غاب بنا | بعد میل کنند اونا که بسیار مفید است
 و فی الغی مزخ و هذا النسخة الشریفة عن النسخة الملكية الیها فی کتلة الثلث استختم
 فی حجر الخرازمی من سید بن حسن و ثلث فاشه
 بعد الکف من الحجر النبوی
 للصطفی بن خلی
 و الله اعلم
 ۱۳۲۲

کتاب دوم

ایضا

در علم

فلاحت و زراعت

ایرانیان

که حقیر عبد الغفا

بعد از جمع اوست و تصحیح نسخ

بطبع رسیکا

حق طبع محفوظ

۱۳۲۲



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والقوى والصلاة على من لا نبي بعده
والورى والى آية المصطفى صلى الله عليه وآله
اما بعد این مختصر است در معرفت
بعض امور که اهل فلاح را بکار آید
بر درانده باب خانه باب اول
در مفاد و انتم خدمه مقلد
اول در معرفت هوا و باران چون قمر در
سوم یا چهارم رقیق و صاف بود آتش دیگر
هوا صافی بود و اگر در منتصف قمر صاف
هوا صاف شود و اگر سیرخ رنگ علامت کربا
بود و اگر سیاه رنگ بود علامت بارندگی
و اگر اقباب در وقت برآمدن صاف بود یا اگر

دلت پایه فرو گیرند بعد از آن که طعم
باشد و در اسفل آن شراره های آتش بسیار
بود یا آنکه مرغ خانگی بسیار خود را بخت
و بانگ بسیار کند یا آنکه خطاف که آنرا
فرشته رو گویند برگرد آب میگرد و بانگ
بسیار میکند یا آنکه از دنبال دو بفریاید
و دلت با بر این زمین تمام نهد یا آنکه گریه
با بادانی در آید یا آنکه موش از سوراخ خود بیرون
که بدختر نموده بیرون میاندازد این همه علامت
بارندگی است خلعت در اقل ماه و اگر ماه
چون برگرد قمر سیرخ خالص پیدا آید علامت
سرمای بود و اگر دو دایره یا سه دایره در
سیرخ برگرد قمر ظاهر شود علامت سرما و بخت
بود و بانگ کردن سگها بسیار در درون خانه
و بر جستن گوسفند در چراگاه نیز همین دلت
روشنایی چراغ مشابیه ظلمت این همه علامت
سرمای و چون مرغ ها از درختان زیر
پنایند و در آب غوطه بخورند علامت سرما
و بارندگی باشند و در سالی که درختان بلوط
و فلفل بار بسیار آورد زمستان آنسال
دراز گردد و چون دراز گوش و بفری

بایستد و درین بدست میکاود و در آتش
نظر میکند علامت دراندر زمستان بود
گفته اند که در ماهین بیت روز مهماه جلا
و بیتیم ابان ماه و ماهین شصت جدی و شصت
دلو و ماهین هشت هفتیم بهمن ماه جلاله
و پنجم اسفند از ماهه انزیر ما اینم توان
چه اغلب آن بود که در این ایام برودت در
ظاهر شود و اگر در وقت انگوچیدن یا پیش از
ترتیا باران آید غله و انسال بیشتر رسد و اگر در
وقت سقوط ترتیا باران آید غله و انسال
معمود رسد و اگر بعد از سقوط ترتیا باران آید
غله و برتر رسد **مقاله در معرفت**
طلوع قمر به پانی و ان کوکب است روشن
از ثواب از دنبال صورت جوزا از ثواب
کوکب است روشن تر نسبت و در این تاریخ در
سیزدهم مرداد ماه جلاله طلوع او بود اگر
در وقت طلوع او قمر در اسد بود در ان
سال از زانی فراخی میباشد بود لکن حرب
و خون ریزش و قطع طریق بسیار بود اگر قمر
در سنبله بود باران بسیار آید و خنجرکان
زبان کار بسیار بظهور آید و در آب بهنام

علامت باران است
در ماهین شصت
دلو و ماهین هشت
هفتیم بهمن ماه
جلاله و پنجم
اسفند از ماهه
انزیر ما اینم
توان

ارزان بود و اگر قمر در میزان بود زلزله واقع شود
 و ملوک را مصیبتها افتد و عوام را غمها رسد
 و هلاک بهایم بسیار بود و کدو کمز بود و دیگر
 محصولات سرد و سختی و انکور بسیار بود و اگر
 قمر در عقرب بود در بعضی مواضع و بلاد طاعون
 پیدا آید و زبایر و حیوانات مود بسیار
 هلاک شوند و اگر قمر در قوس بود باران بسیار
 آید و زرخها گران شود و انکور افتد و رسد و
 مرغان بسیار تلف شوند و اگر قمر در جدی
 بود طعام و خورده بسیار بود و اهل سلاح
 را ضرر رسد و اگر قمر در دلو بود پادشاه جبار
 افتد و ببرد با سلطنت از دست او بیرون رود
 و کدو را از مملکت افتد و قحط و مرض و مرگ
 بسیار بود و اگر قمر در حوت بود باران بسیار
 آید و کدو و انکور بسیار حاصل شود و چنانچه
 بسیار بود و اگر قمر در حمل بود جانوران
 بسیار باشند و باران بسیار آید و کدو و
 آفت رسد و باقی مطعومات سلامت بماند
 و اگر قمر در ثور بود بارانهای متعاقب بسیار
 آید و سرما بسیار و طبع و حیوانات که محصولات
 ضرر رسانند بسیار بود و مردم را غم و اندوه

و اگر قمر در میزان بود زلزله واقع شود

و اگر قمر در عقرب بود قحط و گرسنگی شود و آفت
 مرغان بود و اگر قمر در قوس بود باران بسیار
 آید و رقیب پادشاهان دشمن گردند و از طرف
 خراسان پادشاهی میروند که اکثر بلاد بحر
 لوشود و اگر قمر در جدی بود قحط بسیار بود و یک
 از اعظم طوفان فتنه شود و اگر قمر در دلو بود
 فرخها گران شود و در کاره و با قبال عظیم
 واقع شود و اگر قمر در حوت بود کدو و انکور
 رسد و موت اکثر اشراف بسیار بود
 و در بعضی بلاد قبل از طلوع شمس به بیست
 و یک روز پایگاه از هر تخی که داعیه انداخته
 از بود در اقبال در بعضی نواحی کند
 جدا جدا و از آب میدهند و زیر می کنند
 تا بهر شود و چون شمس طلوع نکند خطه کند
 آنچه از آن مرگ و فتنه می نماید و از آن انکور
 آید و آنچه از آن مرگ و فتنه می نماید و از آن انکور
 نیاید و الله اعلم **مقاله سوره در بیان**
 از امور فلاح که تعلق باوقات سال دارد
 از منصف فروردین به جمادی تا منصف
 اردیبهشتماه و از آب دهند بکثرت فتنه
 و در رقیب که انکور چیده باشند بکثرت فتنه

کودک کدو

نماز شام بر پیوندها آب بپاشند تا روزی که در
 که در روز بان رسیده بود شب ندارد
 آن شود از منصف مرداد ماه تا منصف
 شهر پور اهل فلاح در این ماه ناک که بجهت
 نشانند خواهند بر پند نشان کنند تا از
 حرارت و برودت و باران ضرر به بان
 نرسد و چون وقت رسد آن ناک بپزند
 و بنشانند از منصف شهر پور ماه تا منصف
 مهر ماه در این ماه ناک را انبار دهند و
 بعضی بجای بار خال خشک با خاک گریه
 و درخت بادام در آخر این ماه نشانند
 در آخر این ماه تا اول ماه آینه که اگر بچند
 فضله ناک را بپزند و موها بشکند در زمستان
 نگاه دارند در آخر این ماه و اول ماه
 بچند و در این ماه زمین شیار کنند و از
 منصف مهر ماه تا منصف ابانماه اگر در
 این ماه باران آید ناک نشانند نیکو باشد
 و یک سال در پیش افتاد را سفید کند
 ماه که ناک نشانند بار پیش آورد از منصف
 ابان ماه تا منصف آذر ماه در بعضی موضع
 در این ماه ناک نشانند و در نهای دیگر

نمایند

ماه نشانند و از آن درخت بکنند چنانچه
 بعضی اشباح اصل با آن جدا شود و کل
 در این ماه نشانند از منصف بهمن ماه تا منصف
 اسفند از منصف در این ماه درخت و زرد آفتاب
 بسیار بپزد و بپزند کردن بطریق نفی در
 بود بان طریق که از منج گریه درخت را سوراخ
 کند و شاخ درختی که پیوند آن مطلوب است
 سوراخ در او کند و ناک سه ساله
 را منصف در این ماه قطع کند و از آن قطع
 کند و آفتابان فرسایند از منصف اسفند
 ماه تا منصف فروردین ماه و در این ماه درخت
 زیتون نشانند و فضله درخت زیتون در این
 ماه بپزند و پیوند اشجار بعضی در این ماه کدر
 بعضی درخت امار در پیماه نشانند و الله اعلم
باب دوم در معرفت زراعت خوب و بد
 تعلق با واده و در این باب معرفت زمین و آب
 و معرفت بزرگ و معرفت وقت زراعت و معرفت
 و معرفت تخم پاشیدن و معرفت بهما بیان خواهد
 شد **معرفت** که زمین آب نزدیک دارد یا نه
 زمین را سه گز حفز کرد و یکی رو بین بروغن
 چوب کند هر دو غنی که باشد و قدری نش

پاک بر شکل کرده مدد در کد و قدری
 موم بگذارد و نصفی این کوه در آن موم
 گذاشته فرو برد و از آنرا دانند و در آن
 سرگون در آن حفزه نهانند و از آن حفز
 بیرون آمده از حفزه پیرسانند و یک شب
 بگذرانند و دیگر روز پیش از طلوع آفتاب یک
 را بیرون آورند اگر آن چشم پر آب و یک نیم
 بود دلیل آنست که آب دور است **معرفت**
 زمین نیک و زمین بد و زمین صالح و زراعت
 چون باران بر زمین آید و زمین از آنست شود
 نشود دلیل نیکو زمین است و اگر در آن زمین
 انواع گیاهها و منه بود و فوی بود دلیل نیکو
 بود و اگر گیاهها باریک و راست قد بود دلیل
 آنست که زمین میانه است و اگر گیاهها ضعیف
 بود و راست قد نبود و بر همه پیچیده بود دلیل
 بد و زمین است **نوع دیگر** زمین را بکنند
 دو گز یا سه گز پس قدری کلوخ از قمران بگیرند
 و در ها و آن نرم بپاشند و در آب باران
 آغشته کنند چندان که آب از سران بگذرد
 و همچنان بگذرانند تا آب صاف شود اگر
 طعم آب بحال خود باقی ماند زمین نیک

بود و اگر آب شور شود بود و اگر بچ از برود و عدس و نخود و سایر حبوبات
 اند پس شوره زار باشد و هر زمین که خاک آن بوی بد دهد صالح زراعت نباشد و زمین
 که شوره بود هیچ درخت بکشد مگر درخت در آن باغی مصری که از آن می گویند بکارند
 حرم و غنای دیگر زمین قدری بعد از آن هر چه در آن زمین زراعت کند
 بکند و همان خاک را در آن حفزه کند اگر آن از آن حفزه زیاد آید آن زمین بکشد بود
 و اگر خاک با آن حفزه برابری کند آن زمین ممانه بود و اگر آن خاک از حفزه کمتر آید آن
 زمین بد بود و بد آنکه چون در زمین نمناک زراعت کند و بکشد بسیار
 نخود زراعت کند و بکشد سبزی شود بسیار و آن خاک بزرگ نبود و کسی که در آن بزرگ نگاه میدارد
 که از تخم در زمین خشک بهتر سبزی شود و بلند بالا و بلند او از باشد تا چون در ببالا
 اگر در زمین خشک بکارند و بکشد سبزی شود از آن در زمین نمناک باید کشت و اگر در زمین
 بلند بکارند و بکشد سبزی شود از آن در زمین باید کشت و اگر بزمین پست بکارند و بکشد
 سبزی شود از آن در زمین بلند باید کشت و بعضی تخمها در بعضی زمین ها بهتر سبزی شود
 گفته اند که کدو و باغی و ماش در زمین نمناک نم نگاه میدارد و احتیاج نمیشود بآن که
 باید کشت و چون در زمین خشک و اگر باغی زود آب دهند و بعضی که اند اول آن
 ماش در زمین خشک زراعت کند ضعیف که در هر آن زراعت کند و در روزی که

در زمین نمناک

بلا نمناک

باد شمال آید تخم در زمین نباید بکشد چهار ساله بکار نباید بکارند پس در آن
 هر تخم که درین وقت در زمین باشند باید سبزی شود و باید که تخمی که زراعت خواهند
 کرد بهر دفعه زراعت کنند بعضی در اول زمان زراعت و بعضی در وسط زمان زراعت
 و بعضی در آخر زمان زراعت تا اگر یکی از آن بزرگ شود و اگر قدری تخم جو با آن
 رسد دیگر به سلامت بماند و چون در نیمه اول ماه تخم بکارند بهتر بود و محصول
 بیشتر باشد **معرفة** بدو بهتر است که آنکه زراعت او مایل بزرگی و سرخی بود چون
 رنگ زرد و بزرگ و درشت محکم و خوش طعم بود و باید که بار بار زراعت نمود و تخم
 جو باید که بزرگ و محکم و سفید بود و شاید تخم کدو و آبشور باشد اگر کدو مغسول
 زراعت شود دانه او کدو بار بار بود و آن بود که چون ادوات محصول شود و تخم
 های غله که بزرگتر و دانه دار تر بود جمع کند و بجهت تخم نکاو در آنجا هر تخم که
 باین نوع بود دانه او بسیار حاصل شود و هر تخمی که هست باید که تر بود و تخم در میان
 ممانه بود و تخم سه ساله نبات نبود و تخم

در زمین نمناک و اگر در آنجا بکارند و اگر در آنجا بکارند و اگر در آنجا بکارند

نوع آن بسیار بود **معرفة** و اگر در مقدار یک شتر
باشند باید که در مقدار یک شتر
 روجب از زمین از کند هفت دانه باغ
 دانه افتد و زباده از این بود و از جود با
 با هفت دانه و از باقی جویات چهار دانه
 و بعضی گفته اند هفت دانه و در بلاد سمرقند
 تخم باید بیشتر باشد چه که از سر مایه
 دانه هائلت شود و گفتا اند که یک تخم که
 احباط کند که در وقت تخم باشد
 تخم بر شاخ کاو نبندد چه اگر تخم بر شاخ
 کاو نبندد محصول آن نیک نباید و تا
 که از ارد این کند بود و در تنور نه است
 اخله **معرفة سعاد** که از انبلو
 گویند سرگین هم مرغان بجهه سعاد و درخت
 و سعاد درختها نیک است الا سرگین بط
 که نیک نیست و بهترین هم سرگین کبوتر است
 و بهترین ایدام و دشت و داز کوش است
 پس از آن دشت است و از و بهترین بعد
 بر پیش است و تراست و بعد از آن سرگین
 کاو و سرگین خوک هم نفعها و اشجار خشک
 کند سوای دشت بادام تلخ را که از نافع
 و اشجار ابل با هر سعادی دیگر که مخلوط است

باشد

از نفعات محفوظ است و اگر کبر را بکشت
 روز در آب آتش کند و آن آب را بر تخم
 پاشند و بماند بر روی آن پوشند تا تخم
 آب را نشکند و بعد از آن زدنش کند
 از همه افات محفوظ ماند و اگر ضعیف که
 بیرون آب بود بگیرند و همچنان زند و در
 ظرفی نهاده و آن ظرف را در وسط زمین
 موزوع دفن کند و یک ساعت بگذارد
 و بعد از آن بیرون آورد از آنجا محفوظ
 ماند و طعم و ریح آن نیکو شود و اگر
 عدس را با هر بخشی که بود مخلوط سازند
 و زراعت کند مرافقی که باشد بقدر مرست
 و آن زراعت از آن اقل محفوظ ماند
معرفة دفع کاهی که از ابروی نوب
 گویند آن کاهی است که در فایزها بسیار
 پیدا شود و خاصیت آن آنست که چون پود
 شود از آن دعا بخشد خشک و فاسد شود
 هیچ چوب از چوبها و فلی که از این فارسی
 خرزهره گویند بدست آورند و یکی در میان
 فالو بکشت زار فرو برند و چهار بر چهار
 آن آن کاه از آن موضع پاک شود و اگر چهار
 باره سفال آب نارسیده در دست آورند
 و بر هر یک صورت اسیده و مردی که
 کلوی آن اسیده فساد نمیکند و در
 چهار طرف آن زمین دفن کند مضرش آن
 کاه باز دلد و اگر خرزهره سال در حوال
 آن زمین بگرداند تا با نیک میگرد باشد
 مضرش آن کاه بر طرف شود و بعضی گفته
 اند هر بخشی که زدنش خواهند کرد خون
 مرغ خانگی بر آن تخم پاشند و بعد از آن
 زراعت کند از ضرر این کاه ایمن شود
معرفة دفع سایر کاهها و صاده و در
 البنج بابل نوس در نظر مخلوط سازند
 شبانه روز بگذارد و بعد از آن بیخ خار و
 کاهی که مضر بود بان طلی کند آن کاه ناچیز
 شود و اگر خواهند که زمین از کاه پاک شود
 در وقتیکه اقیاب در جود باشد کاه و خل را
 از بیخ بر کنند و از آن همچنان جمع بگذرانند تا
 در وقتیکه اقیاب بپایه آید پس از آن برگردند
 در مزرعه اندازند تا منقش شود دیگر آن کاه
 در آن زمین سبز نشود و اگر داس دار که از
 آن کاه می برند از مس بسیارند و از آن خون

در درختها و فلی که از این فارسی

طرح شریف در این باب
در شب پنجم است

بزرگترین سال که از آن زمان گویند آب دهند
هرگاه و علف که از آن ببرند دیگر سبز نشود
و بعضی گفته اند که پیش از طلوع شمع به پنج
دوخت خاکی را از خاک خالی کنند و ابرایشان
و قبر و زفت با یکدیگر آمیزند بر آن طلی کنند دیگر
سبز نشود و نیز گفته اند که در دهنه ماه دوازده
باشد بوقت طلوع سبیل با بید و مرکب
ببرند سبز نشود **معرفة دفع تکرک**
چون زن حائض برهنه بر پشت تکیه کند
برابر بر آن که از آن تکرک می بارد تکرک از آن
موضع بموضع دیگر رود و اگر تکرک که در
باز خون حوض اول خود بان پاک کرد
باشد در ظرفی نهند و در وسط
یا وسط قریه دفن کنند در موضعی که نم
بان نرسد از ذراعت و قریه از تکرک
محفوظ ماند و اگر مقدار یک شبر از
پوست خار پشت بزرگ یا از پوست کشتا
بر دخت نلکی بندند که در زخمهای آن
بهر بود آن کرم از تکرک محفوظ ماند و
اگر آینه در برابر بر آن که از آن تکرک می بارد
بدارد تکرک بر طرف شود و اگر خوشه نلکی

و برك و اصول آن همچنان بکنند تا
از سر ما مضر نشود و اگر آن که بان ناک
میزند بر دهن پی خرس الوده کنند باید
کوفه بار و غن مخلوط ساخته الوده کنند
آن ناک که از این راه برید از سر ما محفوظ
ماند و اگر خاکستر ناک ریز که خشک باشد
مخمر سازند بآبی که از ناک ریز برون
میناید بعد از بریدن و از او در ظرفی کنند
و در میان باغ دفن کنند و آن طرف
بجانب اسمان باشد و سر آنرا پوشند
آن باغ از سر ما محفوظ ماند

باب چهارم
در احکام جمع کردن غلات و آنچه نعلو
بان دارد در این باب معرفة وقت درویش
غله و موضع جمع آن و عمارت موضع غله
و محافظت خوب و آرد مذکور میشود

معرفة وقت درویدن غله و جمع
کردن آن چون کنند و امثال آن ازین
مفید بنظر میاید عمل درویدن آن باید
و نکند آن که بسیار خشک شود چه بصر
مزد و عات چون بسیار خشک شود

آن بریزد اگر نریزد لاغر و ضعیف شود
هرگز روی را که هنوز در آن اندک سبز
باشد که بد و وند بهر طعام او خوشتر
گاه چهار یا بیشتر خورد خاصه جو و عدس
و موضع خرمن باید که در بلند باشد تا
باد در او بیشتر عمل کند و باید که خرمن بزرگ
خانها و نزد تیره زار و قالین و باغ و درختان
چه غبار خرمن زبان دارد و برك درختها
مویه ها را بر مرده کد هر چند که آن غبار
اسفل اشجار را بمغزله میابود و موضع خرمن
و اول آب باشند و بسنت و چوب
انرا گویند تا از مورچه ایمن شود و خالی
سفید یا خاکستر بچینه شده برگرد خرمن بزرگ
تا مورچه نواند که از آن بگذرد و باید که غله
در ویله در خرمن چنان بنهند که طرف
خوشه بجانب شمال باشد و آن طرف بک
بجانب جنوب نازد و در خشک شود و
بعضی گفته اند که طرف خوشه در زیر کنند
و آن طرف دیگر بالا تا از مرغان ایمن بود
و جو و کدیم بعد از آنکه پاک شود در روز
در صحرای بگزارند و هر روز آنرا بر می گردانند

تا از آفات محفوظ ماند و در صبح پیش از آنکه حرارت آفتاب در آن تابش کند از او خانه نقل کند **معرفت عمارت** خانه که موضع غله بود باید در دشت باشد از مزبله و از طول و دو آب و موضع کار و بار و حشام و آتش خانه و مطبخ و خاکی که از آن این خانه بنا کنند خاک خالص باشد و آن کل که زمین و دیوار خانه بان اندود شود جو عوض گاه بان گل مخلوط سازند و اگر حصان برك زبون با خاکستر باندند سارند از سایر حیوانات موزه و باید که در آن خانه روزنها باشد از جانب مشرق و در جانب شمال نباد درون آید و از جانب جنوب روزن نباشد زیرا که باطل است از جانب است گرم است و حرارت آن خفه را که در خانه است مضرت است

معرفت محافظت کدو کدو بزرگ گاه و یا برك انار یا خاکستر چوب بلوط هر صد من یک من مخلوط سازند از هشتاد محفوظ ماند و اگر کدو را با خوشه بنهند نامدن در آن بماند و خراب نشود و کدو اگر سار و در آن با خوشه بنهند اگر صد سال بر آب بگذرد که فاسد نشود و بعضی از کدو ها را چاه کشته بکنند و در آن بکند و در گاه آردند و از آن کدو کوب کنند پس کدو در آن در بزنند چنانچه بکند و در آن از دیوار چهار دور باشد و ما بین کنند و دیوار نیز بر گاه کنند و هر دو کوزه بالا می آید گاه و کدو سالک کدو کوب کند

ما چون از چاه مقدار سه ذراع بماند از آن گاه کدو کوب کنند پس روی آنرا بکل حکم کنند این کدو در چاه سال و زیاده تمام خراب نشود و گاه هست که کدو سپاه رنگ بشود و طعم او تغییر می نماید چون بویاد و در بکند ماند از آن در آن خانه که باشد از آن آفات محفوظ ماند **معرفت محافظت چوب** خاکستر چوب که باشد مخلوط سازند خاصه خاکستر چوب درخت غار که

انرا در هشت گون از آن آفت نگاه دارند کند از هر جنس که باشد از آفت محفوظ ماند و همچنین اگر بود نه چوب باره با آن می آمیزند باستان افزودن با کج سفید کوفته و بچینه آن مقدار که سفید آن در میان چوب می شود چوب از آفات محفوظ ماند و گفته که اگر چوب سر که بکند ترش باشد در میان انبار چوب نهان کنند از آفات در امان باشد **معرفت محافظت علم و ماش و ملنگ** باغی چون یکی از چوب را در ظرفی کنند که آن روغن بوده پیش از این با اندودن از آن را چوب بکند و خاکستر بر اطراف و جوانب آن در بزنند چنانچه از آفات ساله ماند و اگر آب در آن با آب بکر که تلخ باشد بر باغی بپاشند و بگذارد ناخست شود بعد از آن از او در ظرف کنند از آفات محفوظ ماند و بعضی گفته اند که این چوب را در شب که هوا آلوده غمناک باشد بر بپاشند تا آنکه که نم بان رسد بعد از آن چوب غمناک در ظرف کدو ساله بماند **معرفت محافظت چوب درخت سرو** درخت سرو را قطعه قطعه کند و در میان اردنهان

هر چند که مدت بران بگذرد و اگر زیر نمک را نرزم بگویند و با او مخلوط سازند هیچ آفت بان نرسد **معرفت چوب** اگر بورد را در چوب کنند آن نان نرم و خوش طعم بود و اگر بورد را بکند شبانه روز در آب آغشته کنند و بعد از آن بشویند و از آن آب آرد خیر کنند تا خوش طعم باشد و از آن اجناس نجس را بهر آب و اگر شیره انکور شیرین را بکند روز باد و روز بکند از آن ناخوش کند و از آن کف آن آرد چوب خیر کنند و از آن قطعه قطعه کنند هر یک چند بکند آنکشت و از آن خست کند و چنان نگاه دارند که نم بان نرسد در سفرها قطعه از آن در آب کوب کنند و بان آرد خیر کنند اگر خیر مایه نباشد و نان که از این خیر مایه با به راه را قوت دهد

باب پنجم در معرفت درخت نشاندن و احوالی که تعلق با شجر دارد در این باب احکام درخت نشاندن و احوالی که تعلق بد درخت دارد بر سبیل اجمال مذکور خواهد شد و اما

احوال مرآت بر سبیل تفصیل در آنجا
 دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی **معرفة**
 وقت درخت نشاندن بهترین وقت بجهت
 این امر زمان خریف است خاصه در مواضعی که
 آب کم باشد و اقل بلندی که درختان آب دارند
 درخت نشاندن در آن وقت باید و انشاء الله
 وقت سقوط ثریا است (۲۵) از ماه جلالی
 یا (۱۷) قوس و بعضی گفته اند که وقت درخت
 نشاندن از نیمه میزان است تا او آخر خریف
 و اگر در این زمان بتر شود در او اخلاص
 و او اصل درخت توان نشاند و گفته اند
 که درخت که در خزان نشاند اصول درخت
 از زیاده بشود و درخت که در بهار نشاند
 زیادتی در اعلی فروغ آن بشود و در وقت
 درخت نشاندن باید که فم در میان باشد
 و تحت الارض هم در درخت که در این وقت
 نشاند شود بارشتر آرد بسیار بلند شود
 و هر درخت که در زیادتی نور فم نشاند با
 دردی که فم فوق الارض باشد آن درخت
 بسیار بلند شود و بار کم آرد **معرفة**
 اشجار که انبند با از نهال حاصل شود پسته

و بادام و جوز و مغالو و الو و در مالو
 و خرماد و هست و ملز و سرده و تخم سبز
 شود و این اشجار که از تخم سبز شود بهتر
 آن بود که از آن موضع نقل کنند و بموضع
 دیگر بنشانند و خیر او سبب مورد از شاخ
 درخت که بنشانند سبز شود لیکن شاخ و از
 دست باید شکست بر روی که بعضی از پوست
 درخت با آن شاخ جدا شود و چون بر این
 وجه نشاند سبز شود بهتر آن باشد که از
 آن موضع دیگر نقل کنند و بموضع دیگر بنشانند
 و آنچه از عروق درخت روید بادام و امرود
 و الو و سبب بهی و سفید و نوک و مورد و
 نارنج انداز این چون در موضعی بنشانند
 سبز شود اول آن بود که بموضع دیگر نقل کنند
 و بعضی گفته اند از اشجار است که شاخ بریزند
 آنکه بعضی از پوست درخت با آن بود و بنشانند
 سبز شود و آن قوت است و نارنج و زنبور و
 انجیر و انار و بهی و آنچه از تخم برود و از عروق
 آن نیز برود و بادام و پسته و خرما
 و دمت **معرفة** تربیت نهال آنچه از آن
 درختی نشاند باشد بهمان حال بگذارد

و در تربیت روز با آن از آب کولد و در
 تابستان از آب داون قائل شوند و هر
 وقت که زمین آن خشک شود از آب دهند
 و فضله که در اسفل نهال باشد موضع خیر
 مناسب بیرون آید بدست قطع کنند و
 آهن با آن نرسانند چه نهال نادر ساله
 نشود آهن با آن نباید رساند و الا ضعف
 شود و اگر نهال مایل بود مستوی نرسانند
 از آنرا است بایستد و وقت میوه دارا
 در آخر خریف میله دهند و میله نزدیک
 باصل درخت باید و نشاید که متصل به
 بود **معرفة** گرفتن دانه درخت بجهت
 نقل کردن بموضع دیگر آن میوه را بعد
 از آنکه رسیده شود بچینند و در سایه
 زیر خاک کمر کنند تا خشک شود پس او را بریزند
 و بموضع دیگر خواهند نقل کنند و بنشانند
 و آب میله دهند تا سبز شود و تا نهال آن
 دو ساله نشود بموضع دیگر نقل نکنند
 و در اگر اشجار با این نوع میوه آن نقل نوا
 کرد اما در زمین بر می با این نوع نقل بکنند
 چه اگر ثمره آنرا در خیر موضعی که میباشد

بنشانند آن درخت بار بار و در معرفت
 درخت بزرگ از موضعی بموضعی اول آن
 موضع را که مثل بلن خواهند کرد حفر کنند
 سه ذراع از طول و عرض و عمق پس بعضی
 شاخه های درخت را ببرند تا سبک شود
 پس اصل آن درخت را حفر کنند و از آنجا
 عروق آن بر کنند و آهن بعروق آن نرسانند
 و از آنجا آن بر گیرد که عروق آن بر زمین کشیده
 شود و همچنان بپا دارند و در آخر خریف
 ملاحظه کنند که آنچه از شاخهای از درخت
 اول بجانب مشرق بوده این زمان نیز بجا
 مشرق بود و بر این فاس شاخهای دیگر
 عروق آنرا چنان راست سازند که بر
 هم پیچیده نشود و فم در میوه گین در آن
 خفه کنند و خاکی که از آن خفه بر آمده باشد
 در آن خفه بریزند و بجز درخت را از سه
 موضع سنون زنند تا از باد محفوظ نشود
 و دو سه پراب در دو طرف اصل آن
 درخت زنند و فم آن میوه ها را سوراخ
 باریک کنند تا آب از آن نریخت میگذرد
 و فم آب که شود پراب کنند تا دانه با

در نور عمل کند و بعد از آن بگوید که پیش
 اب بخورد لب دهد و هر خشک کرد
 درخت چون خواهند که درختی خشک شود
 دهان را پر عدس کنند بر شاخها و برگها
 از عدس در دهان نگذارند و شاخها
 درخت را بپزند و آن درخت خشک
 شود و اگر آن درخت را بر ماه (منتهی)
 سوراخ کنند بر چوب کرفی پری از سوراخ
 بر آشفند و در آن سوراخ فرسند چنانچه
 از آن طرف برون آید آن درخت خشک شود
 و اگر میخ آهنین در آن تر کند چنانچه سرخ
 شود و در چند موضع منتهی باصل آن
 درخت فرو برند خشک شود و اگر میخ
 درخت را خالی کند چنانچه برون آن
 پیدا شود و شاخ کو سفند که گنه گنه بلند
 بسوزند و میان مردن آن درخت از آن
 پر کنند خشک شود **معرفت** دفع آفت
 از اشجار کرد درخت را بک شتر حفر کرد
 بروجهای که مابین این حفر و اصل درخت است
 شتر باشد و آن حفر را از بول آدمی بپول
 به نام پرسانند چنانچه مرغی بر روی آن نهد

درخت را بپزند و آن درخت خشک شود و اگر میخ آهنین در آن تر کند چنانچه سرخ شود و در چند موضع منتهی باصل آن درخت فرو برند خشک شود و اگر میخ درخت را خالی کند چنانچه برون آن پیدا شود و شاخ کو سفند که گنه گنه بلند بسوزند و میان مردن آن درخت از آن پر کنند خشک شود

درخت را بپزند و آن درخت خشک شود و اگر میخ آهنین در آن تر کند چنانچه سرخ شود و در چند موضع منتهی باصل آن درخت فرو برند خشک شود و اگر میخ درخت را خالی کند چنانچه برون آن پیدا شود و شاخ کو سفند که گنه گنه بلند بسوزند و میان مردن آن درخت از آن پر کنند خشک شود

باران درخت بسیار شود و اگر درختی بار
 نیاورد شخصی مرده بدست گیرد و آن مرده
 زرد و اسب پنهان را بر مالند و بر سبیل فیه زد
 میباشد و قدمدان میکند که درخت پدید
 و دیگر می باید و حایب کد و کوبد که این درخت
 را مهند از که در سال آید بار خواهد داد
 فرمان خدای عز و جل در سال آید بار
 آورد و نیز به صحت این معلوم شده است
معرفت اموری که موجب خشک بایان نرزد
 در میان غله گاهی میباشد که دانه بسیار
 و چون آن دانه باطل مخلوط شود و آرد کند
 نان بلخ شود و از اعراب زبان گوید و اهل
 انرا شایم گویند چون از آن کاه بشکل غله
 چیزی سازند و بر شاخ بلند درخت بلند
 موه آن ساقط نشود و اگر در سرطان باشد
 سرطان بر درخت آید بزند باری آن بیدار
 ماند و اگر طوطی از سرب بسیار بدود و در کرد
 درخت کرد اند در موضع که درخت از
 زمین جدا شود باران درخت باده شود
 و هیچ از آن ساقط نشود و اگر زمین کرد درخت
 را بکارند و آن بیج که تر باشد بروی زمین
 بود شو کند و سنگ دراز در آن شوق
 نهند و بعد از آن خاک بر روی آن نهند
 موه آن درخت ساله بماند و اگر کاه باغی
 در آب کنند بکند بکند و بعد از آن کرد
 برگرد درخت حفر کنند بکند ذراع و در
 و مهند از که در سال آید بار خواهد داد
 فرمان خدای عز و جل در سال آید بار
 آورد و نیز به صحت این معلوم شده است
معرفت اموری که موجب خشک بایان نرزد
 در میان غله گاهی میباشد که دانه بسیار
 و چون آن دانه باطل مخلوط شود و آرد کند
 نان بلخ شود و از اعراب زبان گوید و اهل
 انرا شایم گویند چون از آن کاه بشکل غله
 چیزی سازند و بر شاخ بلند درخت بلند
 موه آن ساقط نشود و اگر در سرطان باشد
 سرطان بر درخت آید بزند باری آن بیدار
 ماند و اگر طوطی از سرب بسیار بدود و در کرد
 درخت کرد اند در موضع که درخت از
 زمین جدا شود باران درخت باده شود
 و هیچ از آن ساقط نشود و اگر زمین کرد درخت
 را بکارند و آن بیج که تر باشد بروی زمین
 بود شو کند و سنگ دراز در آن شوق
 نهند و بعد از آن خاک بر روی آن نهند

درخت را بپزند و آن درخت خشک شود و اگر میخ آهنین در آن تر کند چنانچه سرخ شود و در چند موضع منتهی باصل آن درخت فرو برند خشک شود و اگر میخ درخت را خالی کند چنانچه برون آن پیدا شود و شاخ کو سفند که گنه گنه بلند بسوزند و میان مردن آن درخت از آن پر کنند خشک شود

باب ششم

در معرفت نشاندن ناله و درخت نمون
 چون مانع این درخت بسیار است که
 انهار در باب علی حده میشود چه مباحث آنها
 بیشتر از مباحث سایر اشجار است و اینها
 بنویسد و فصل است

فصل اول

در آنچه بعلو ناك دارد در هر فصل طریقی
 خرم ناك و جملهايكه بخلق با فروع انكور
 و طریقی ناك بریدن مذکور خواهد شد
معرفه زمین که صالح ناك نشانند
 اول زمین را بلكه حضرت کند و از اسفل
 حضرت فلدیه سالك برگردد و نظر از آنکه
 بر از آب باران کند و از آن خاک در لای
 و بر راند و بگذارد تا صاف شود پس اگر
 طعم و بوی آن بحال خود مانده باشد آن
 زمین مین باشد و اگر طعم آن آب میل
 کند یا از آن آب بوی گریه آید آن زمین بجه
 ناك نشانند نيك باشد **معرفت**
 وقت ناك نشانند بعضی ناك را در اواخر
 حوت نشانند در وقتیکه عمل آمدن باد
 و بورد بود و بعضی در اوقت که درخت
 سبز شدن کند و بعضی در اوقت که انكور
 چیده باشند و بهترین اوقات بجهت
 نشانند خزانست خاصه در موضعی که
 که باشد چه بسبب زمستان عریض است
 زمین را نفع شود و از اول ماه تا نیمه ماه
 بعضی گفته اند که ناك میتوان نشانند و
 گفته اند که ناك را در چهار روز اول ماه
 باید نشانند و بعضی گفته اند که در روز
 آخر ماه باید نشانند و بهترین است که در
 دور و آخر ماه نشانند و هر ناك که در
 دور و آخر ماه نشانند بهتر میگردد و آنچه از
 درخت ناك برای نشانند خواهد بود
 باید که در این روز برین در وقت ناك
 نشانند باید که فیر تحت الارض بود
معرفت ناكی که بجهت خرم خواهد
 برید باید که آن ناك پهن و درشت
 نبود و بندهای او را بکند بگرد و در نبود
 و او را چنان برند که قدری از ناك سال
 گذشته در اسفل آن بود و باید که از آن
 و از اسفل درخت نبود بلکه از ناك های
 درخت بود و باید که آن درخت نموده و
 سبب رفتن می نر باشد و اگر نر باشد
 بار کند و دهد و بهترین باشد که در وقت
 انكور چیده باشند یا خرم رود و هر ناكی که
 آن زیاد تر و بکود و افزوده تر باشد
 کند و قدری فیر بران طلی کند که چون وقت

بریدن شود از این برید و بعد از آن نر
 چنانچه باد بران اثر نکند و همان زمان
 و اگر این زمان بجز نشود از آن زمین که
 نر داشته باشد و خشک نبود و بسیار
 نیز باشد زهر کند و اگر ظرف سفالین
 کند و قدری خاک ناك در اسفل آن
 و ناك را در آن ظرف نهند و خاک ناك بر
 بریند بهتر بود و اگر خواهد در این ظرف
 از شهری شهری نقل کنند و اگر بیا
 بگویند و شاخهای ناك برید بان طلی کند
 بکاه بپزند و ناك داشت پس چون
 که از این یک شبانه روز در آب نهند و بعد
 از آن بنشانند چون ناك بریده و درخت
 کنند چندان بگذارد که سبز شود چه اگر
 سبز شود و بنشانند اغلب آن بود که خشک
معرفت عمو حفره کتاک نشانند
 حکم که نماك نبود عمو حفره کمتر از درخت
 و اگر نماك بود و زمین نرمتر از بلكه
 گز نبود چه اگر عمو آن گز بود و درخت
 ناك زود که نمیشود و بار کند و در حرارت
 نقاب در اصل او زود اثر کند **معرفت**
 بود که در ناك نشانند و ناك نشانند
 هر دو طرف ناك را بر کین کا و نان الوده
 کند تا از کرم محفوظ ماند و اگر قدری از
 بگوط بگویند و بعد از آنکه ناك در حفره
 بران درین از اوقات محفوظ ماند و بار
 آورد و بعضی کاه چله و کام خود و کام
 و کاه با قلی با هم بپایزند و چون ناك در
 نهند آن را بر اصل آن درین چنانچه
 شود تا از سرمای زمستان محفوظ ماند و
 بعضی بول او می در آن حفره و برین
 بلكه کف با قلی بریان کرده و در آن
 و بعضی از آن نقل که بعد از سیره کردن
 بماند در آن حفره و بریند و اگر ناك انكور
 سفید است از نقل انكور سیاه و اگر ناك
 انكور سیاه است از نقل انكور سفید و
 در پهلوی اصل هر ناك بلكه سنگ
 برابر حجم مشق در آن حفره نهند
 خال نماك که از آن حفره برآمده باشد
 با بر کین کا و که خشک باشد بپایزند
 و حفره را پر کنند و سر کین بیخ از آن
 و نقل انكور سبب زود سبز شدن

دست از او در تابستان خنک مباد
 و زود نشسته نمی شود و بجای ناک و زدن
 نظر ان الوده کند تا از گرمی و غفونی
 ماند و باید که در هر حضره در ناک اندازند
 یکی فوی و یکی صفت تا اگر مرد و میر شود
 صفت را بر کند و فوی را بگذارد و در
 فوی نباید بسیار که فوی زمین از زمین
 دو فوی که است که علم است اگر ناک بجهت
 ان می نشاند چون بکشد از ان موضع
 و بکشد کند در هر حضره بکشد ناک
 نهند و باید که هفت بند از ناک در ناک
 بود **معرفت** نکل کردن ناک از موضعی
 بموضع دیگر تا چون از موضعی بموضع
 دیگر نکل کند زود تر بار آورد و بیشتر
 و آنکه از موضع ان نکل کند زود بود که
 پیش از سه سال بار آورد و هر ناک که فوی
 و حکم نباشد بعد از دو ساعت از اول
 روز از او نکل کند و آنچه فوی و حکم باشد
 بعد از دو ساعت از اول روز نکل کند
 و شاخهای نباید ابد است قطع کند
 و غیر از شاخ اصل چیزی را بلی نگذارند
 و اگر بان ترسانند چه آهن از اصفت
 میکند بخاصت حضره اینکه نکل کرده می شود
 اگر زیاده از نیم گرم باشد باکی نیست و
 باید که از او ستر سابر ناکها آب دهند
 چه بسیاری آب از اصفت است و بجای
 از دهان در نزد یک درخت ناک حضره
 طولانی بکشد چنانچه عقیق ان بکشد ذراع
 بود و ناک بلند از ناکهای ان درخت بکشد
 حضره در آورند و وسط ان ناک و در ان
 حضره در زبر خاک کنند و طرف ان از
 حضره بیرون گذارند و ان ناک بعد از مدتی
 هم از بیرون حاد شده لب خورد و هم از ناک
 اصل زود تر برسد و پیش از انکور و هدر
 بعد از یک سال اگر خواهند اصل انرا
 از ناک اول قطع کنند و اگر خواهند همچنان
 بگذارند **معرفت** حله که بدن انکور
 و نه شود ناک را شون کنند افند که در
 زمین خواهد بود چنانچه چشمهای ان بجا
 خود بماند و ان مغز که در جوف ان بود
 بیرون آورند چنانچه اصل چوب ناک خراش
 شود پیش ان ناک شون کرده را بر روی هم نهند

لوح
۱۶

و از لوح انرا حکم بر میدند و بر کین کار ناک
 الوده کنند و بنشانند انکور این ناک را دانه
 بود و اگر میسر غصص بگویند و این ناک را
 بان الوده کنند عوض بر کین کار و ان زود
 تر ملخم شود و به ضعیفی اقل بر شون این ناک
 فله رت حنک که پیره باشد برزند و
 بعد از ان از بلوخ به بندند بعد از
 ان که انرا بنشانند در هر هشت روز در
 رت حنک یا عصیر یا آب مخلوط سازند
 و در پنج ان ناک برزند تا انوقت که سبز شود
معرفت حله که بان از یک ناک
 بت نوع بیرون آید سه ناک از درخت مخلوط
 بکیند هر یک دو گرم و هر یک را شون کنند
 که بپوشه ها ناک و مغز ان ضرر نرسد و
 بعد از ان یک نصف از این هر سه ناک
 بهم ترکیب کنند چنانچه جانب مغز ان
 باندرون باشد و انرا بلوخ به بندند شون
 انرا بر کین کلور الوده کنند و بعد از ان
 بگل پاک خالص الوده کنند و بنشانند
 چنانچه بکشد زبر خاک باشد و یک
 کردن بیرون و در هر سه روز آب بر
 انکل ان میباشند تا ان وقت که سبز شود
 و چون انکور بیرون آید به لوح غلظت
 بود **معرفت** حله که بانکور خاصیتی دیگر
 و بیوی بکشد و چون ناک را شون کنند
 مغز ان بیرون کنند بان نوع که پیش معلوم
 شد و قدر زیاد بجای مغز انکند و هر
 قطعه را بر روی یکدیگر نهند و به پوست
 درخت بپند به چنید و ان طرف که در زمین
 خواهد بود بیرون الوده کنند و انرا بنشانند
 و در هر هشت روز در رت حنک یا در آب
 حل کرده و در پنج ان ناک برزند تا انوقت که
 سبز شود چون انکور مبارک ان انکور و
 عصیر و در شاب و سرکه و مویان هم
 شفا باشد از کزیدن هم جانور ان و اگر
 برک ان ناک بگویند و بر کزیدن جانور ان
 نهند نافع باشد و اگر چوب انرا بگویند
 نرم و به برزند و با شکر کار و بار و غرض کار
 سازند و بر کزیدن جانور ان نهند نافع
 باشد و اگر در جوف ناک بعد از ناکه مغز
 ان بیرون آورده باشند و اروی میل
 کنند و بنشانند به همین طریق انکور و

و هر چه از آن انکور حاصل شود سه سدر
 و اگر شک باب حل کند و در جوف ناک
 کند بعضی مغز او و بطریق مذکور بشکند
 انکور آن و هر چه از آن انکور حاصل شود
 بوی مشابیه **معرفت** جمله که با
 انکور پیشتر رسد باید بر روی آن که در نان میگذارد
 باغش بپزند و در ظرفی بکند و قدری آب با
 آن اضافه کند و آنرا بپزند تا ناپدید شود
 آنوقت که ناک میریزد باشد بان میالانند
 سال آینه انکور زرد تر رسد و اگر بوی
 فصل انکور بام بگویند و در وقت ناک نشاند
 قدری از آن در جوف ناک که در حفره بود بریزد
 انکور آن زود تر رسد و اگر کل انکور را بچینند
 و بکند آنرا تا مشتمل شود و در جوف ناک بریزد
 معاد دیگر باری انکور آید و آن انکور بریزد
معرفت بریدن فضول ناک عبارت از
 ناکهای ابرایت است که از اطراف و جوار
 ناک اصل میروند ابتدا هر یک از آنها که انکور
 نداشته باشد قطع کند و از آن زمان
 و فضول ناک نور افطع باید کرد و بعضی از
 اهل فلاح از فضول آنچه فوی باشد قطع

کنند و چنان بکنند اما وقت ناک بریدن
 مابین اول و دوم و اول حوت است و بعضی
 ناک را انوقت بریزد که انکور چیده باشند
 برکت و بر نبود و این اولی است چه ناک قوت
 میبرد و انکور آینه فوی تر میشود و در
 بهار ناک بریدن پیش از آنکه انکور او برین
 آید ناک را ضعیف کند بپای که در آن
 وقت از ناک میچکد و میماند در آن اثر
 میکند و بعضی گفته اند که بریدن ناک در
 بهار است اما از هر ناک از فضله آن هر چه
 باید برید چهار دانگ از آن در خزان بریزد
 و دو دانگ از آن بکند و در بهار بریزد بجهت
 آنکه سرمای زمستان گاه باشد که با جمیع
 برید از ناک دو چشمه از اخلاص کد
 و از آن که بان ناک بریزد بنایت نیز باید و ناک
 بریدن در وقت فصلان نور ماه باید و
 بهر آن بود که ماه در محاف بود
فصل دوم در آنچه تعلق بر درخت
 زمین بموجب نقص در آن درخت مبارک
 و از این جهت گفته اند که کبی درخت زمین
 می نشاند و محافظان میکند میباید که بر

و زاهد و پاکیزه کار باشد تا انداخته بشود
 بسیار آورد و از آن منقح تمام باید و اگر
 بخلاف این باشد انداخته بشود کمزور و در
 از آن منقح نه بیند و در بعضی بلاد روم
 کود کلنی را که بر ایشان قلم تکلیف زرقه فواید
 کذبون بچیند و از آن خبر و برکت بسیار
 بیند **معرفت** غرس نهال زمین
 و زمینی که صالح آن باشد چون گرمای
 تابستان باغرسد و روی بخران نهد و
 نصیر در وقت زمین پیدا شود درخت
 زمین توان نشاند و بهرین اوقات غرس
 آن مابین اول عقیق و اول قوس است
 و در بعضی بلاد در بهار نیز درخت زمین
 نشاند و زمین آن زمینی باید که سرمای
 آن بسیار بود و زمین سفیدی گاه بود
 خشک بود و بسیار نمناک نبود و نشاند
 که در زمین شوره زار و زمینی که خاک آن
 سبج باشد نشاند و زمینیکه در بلند
 نباشد و باد بر آن عمل نداشته باشد و
 بسیار گرم بود مناسب زمین نیست
 هر چند بلند تر باشد بهتر بود **معرفت**

خمره درخت زمین اول زمین را از
 کبی ناک کند بر حفره در آن زمین بکند
 و بکند سال انصاف را بکند تا بکند
 شود چه هر گاه چنین بود آن درخت بهتر
 بگردد و زود تر میاراید و اگر نیل باشد
 در ماه هر روز قدری گاه خشک و در
 آن حفره بپزند تا خشک شود و در
 حفره دو ذراع با سه ذراع باید و میان
 هر دو حفره باید سی گز باشد و در مابین
 اگر بخواهند درختها تنگ بلند نمی شودی
 توانند نشاند **معرفت** نشاندن
 زمین نهال زمین باید هموار و راست بود
 و از درخت جوان که هر سال بار آورد و
 غلط نهال بندر غلط ناک یکساله باید
 و بعضی از اچنان نشاند که نصف در
 زمین بر زمین باشد و نصف بالای زمین
 و آنچه باین نوع نشاند باید که ملاحظه
 جانب شرقی و غربی آن کند که در زمین
 بهمان نوع باشد که در درخت اصل
 بوده و آنچه در زمان بهار و اتمام مطر
 نشاند شده باشد هر روز و بار بار

در علم درخت و زمین و حفره و بستان

آب باید داد و چوب از دو طرف آن باید
 فرو برند و آنرا با آن چوبها ببندند تا باد
 آنرا زخم ندهد و چون خضره را خالک زدند
 آنرا اندک کوب کنند تا محکم شود و بعد از آن
 آنرا با بیل شیار کنند که چون شاخ بزرگ
 بجفت غرس ببرند باید که از آره نیز ببرند چنانچه
 پوست باز نشود و هفت روز در زمین تمام
 ریخته و بعد از آن بنشانند در روز ششم
 البته ازین کمتر نباید و پنج شاخ که در زمین
 خواهد بود بخاک و سرکه گاو یا گاو یا بر
 ببالانند و آن خضره را بروش و خاک پرین
 و باید که در آن خاک و سنک و سفال بپاشند
 و درخت زنبون را در هر سال یکبار زایل
 نهادند و بعضی گفته اند در هر دو
 سال و هر سر قنیه را و ادوات درخت
 زنبون را نفع دهد سولای سر قنیه ای
 که آنرا صرد نامند مانند معرفت
 لیمه بان بار درخت زنبون بسیار شود
 سان درخت زنبون را بر ماه سولای
 کند و شاخ از درخت زنبون بسیار
 بار بدست آورد که غلط آن بعد از آن
 ثمره اندر درخت ساقط نشود مگر آنکه ماد

ند آید و بداند که اگر ثمره درخت زنبون
 را کج بچیند بعد از آن فصلهای شامگاه
 از او بریزد در سال آینده بار بیشتر آید

باب هفتم

در معرفت غرس سایر اثمار در زمین
 باب آنچه مخصوص است بفرس بعضی
 اشیاء مشهوره ابراد کرده میشود و بعضی
 احوال که فساد بهر علت دارد نیز ابراد
 میشود **معرفت غرس درخت** شامگاه
 آنرا هم در بهار نشانند و هم در زمستان
 بهترین مواضع بجهت این درخت میوه
 است که در تابستان هوای آن خنک
 باشد و باد بسیار آید و اگر بیان غرس
 در پنج درخت سبب بنشانند آن درخت
 از کرم محفوظ ماند و اگر سر کین خوک
 در ظرفی کند و آنرا در بول آدمی کند
 و ملت شبانه روز بگذارد و بعد از آن
 در پنج درخت سبب ریزند کرم درخت
 بر طرف شود و اگر پنج این درخت از
 خالک خالی کند و هر روز آنرا بدرد
 شراب گفته ببالانند و بعد از آن آنرا

از خالک پیوسته سبب آن درخت سبب
 شود و اگر سر کین در از گوش نریاشد در
 آب لغشه کند و ملت سبب از آن آب
 در پنج درخت سبب ریزند و هفت این
 دستور عمل کند هر آنی که در حب سبب
 بود هر زایل شود و اگر پنج درخت سبب با
 پنج شاخهای آن بزهره گاو الوده کند
 سبب اندر درخت از کرم محفوظ ماند و در
 پنج درخت سبب نزد ملت بروی زمین
 کرمی پیدا میشود که پوست درخت را میخورد
 و درخت را خشک میکند آن موضع را
 بر کین گاو یا ببالانند از آن کرم محفوظ ماند
 و اگر در سالی چهار نوبت پنج درخت سبب
 را بر بول آدمی کند چنانچه ملت شرمه
 بزمن فرو رود و ملت سبب آن سرخ
 شود و اگر بار درخت شغال و را بخواهد
 سرخ شود همین عمل کند و ملت از آن سرخ
 شود و چون سبب و شغال و پر درخت
 محکم شود در نزد ملت درخت پنج نوبت
 فرو برند و شاخ که در جنوب آن درخت
 باشد بر پنهان بکشند تا نزد ملت بر زمین

رسد و بران منع بندند و مسوی آب
 در زیران نهند چنانچه حرارت اقبال
 بان اثر کند و حرارت آب بسبب شعله
 چون برسد سرخ باشد و معرفت غرس
 درخت انجیر از او بهار و خزان هر
 حی نشاند و از بعضی اهل فلاحه معلوم
 که او را در جویزانشاند بگرفتند باران
 و او را در موضعی باید نشاند که سله نباشد
 و اقبال بر او حمل داشته باشد و در کار
 آب و زمین نمناک نباشد چه بسیار
 آب و نم درخت انجیر از بان دارد و
 شاخ انجیر را که خواهند نشاند سه روز قبل
 از او در نمک آب بگذارند و بعد از آن
 بنشانند و اگر بر کین گاو ناز و الود کنند
 و بعد از آن بنشانند بهتر بود و بعضی
 در اسفل نهال انجیر که در حفزه بود در
 بعضی با سه مضه نهند بار بسیار آید و
 اگر شاخ انجیر را سر نگویند نشاند چنانچه
 فروغ شاخ در حفزه بود اندر نهال بسیار
 بلند شود و میوه اندر درخت بسیار بود
 و بعضی از تخم انجیر نهال بر آورند بان

از جویز انجیر که در جویزانشاند بگرفتند باران

انجیر را که در جویزانشاند بگرفتند باران

ابدا انجیران بالوان مختلف بود و گفته
 که اگر بر طرف شاخ درخت انجیر که
 زمین خواهد بود چیزی بنویسد چون
 بیا را بد انجیرها ان کاتب را ظاهر نماید
 و اگر نیاز غنم در بیخ درخت انجیر بنشیند
 ان درخت و میوه ان بسلامت ماند از کرم
 و انجیر او را شرمضد نبود و اگر در بیخ
 ان بامیوه ان کرم پیدا شود بیخ درخت را
 از خاک خالی کند چنانچه عروق ان
 ظاهر شود بر ان خاک کرم بر کند و در
 انرا خاک بریزند ان کرم آخر شود و اگر
 عروق درخت انجیر را بشاه نوب الود
 کند انجیر اندرخت ساقط شود و اگر
 سر کین کوبند و فلفل و روغن کچم در
 برابر با هم بیاورند و انجیر را که خام باشد
 بان بپالایند زود پخته شود و اگر نمک
 را بر بپایند و بیخ درخت انجیر را خالی
 کند و این نمک را در ان بریزند انجیران
 درخت ساقط شود و زود پخته شود
 معرفت عروق انرا و انچه معلوم بان
 دارد بهترین زمینی که در ان اندر نشاند

زمینی بود که خشک باشد و نمناک بود
 و وقت زمان نشاندن بهار است و
 که نزدیک سبز شدن رسیده باشد و گفته
 که درخت انار و درخت مورد با هم محبت
 دارند چون این دو درخت نزدیک
 یکدیگر نشاند بار بسیار آید و درخت
 انار که ضعیف بود در زمستان سرما
 زد او را نکند از ابرک کدو و شاخهای
 کدو بپوشند ان سرما محفوظ ماند و اگر
 خاک کز تخم باب غلط سازند و هر چند
 روز فلفل از این آب در پان درخت
 انار بریزند و انرا بنشیند شود و اگر بوقی
 که انار برسد برك کدو و شاخ درخت
 کدو بر درخت انار نهند مرغان گردان
 درخت نمرند و اگر در وقت نشاندن
 این درخت گرداگرد نهال ان در حفزه
 سنگ بچینند با پیاز غنم در بیخ ان
 درخت بنشانند بان درخت را سر نگویند
 بنشانند چنانچه فروغ شاخ در حفزه بود
 انرا ان شون شود و اگر نهال انرا که بنشانند
 مندر برك کز ان شون کند و مغز

ان هرون آیدند و انرا باز بر هم بندید
 بلوخ و انرا بکل پاک و دوش در آب ملخ
 سازید و بنشانید چنانچه از شوق آن متک
 سه انگشت بر روی زمین باشد چون سیر
 شود آنچه بر بالا می شود بود بریند و آب می
 نبالش کند چون بار آید انرا مار را بچسب
 بود و اگر هیچ انار نرشد از خاک خالی کند
 و عروق انرا بر کین خوک الوده کند
 بول ادی بران ریزند و باز خاکها را
 در آن موضع ریزند انار اندر دخت شیر
 شود **معرفة غریب** درخت بادام را
 ابتدا خزان تا اول چله زمستان تا
 نشاند و بهترین موضعی که در آن بادا
 نشاند مواضع که راست بعضی ها
 نهال بادام نشاند که ان عروق دخت
 رسنه بود و بعضی شاخ درخت بادام را
 بشکند چنانچه بعضی از پوست اصل
 با ان جدا شود و انرا بنشانند و بعضی
 شاخ درخت بادام که بلند تر از ان باد
 بران درخت بشکند و بنشانند و بعضی
 مادام بچسب بنشانند بان طریق که در

دو آب در ظرفی آب کند با قدری
 عمل با آب مخلوط سازند پس سه شتا
 روز بادام در ان آب آغشته کند و
 بعد از ان بنشانند و طرف بار بکشد
 بجانب آسمان کند و اگر بادام بشکند
 و دانه انرا در دست هرون آرند و از سوز
 بران دانه آنچه خواهند نقش کند بایستد
 بعد از ان دانه را درون پوست بکنند
 و بلوخ محکم ببندند و قدری سر کین خوک
 و خاک با هم میسازند و در حفرة ریزند
 و ان بادام را در حفرة بنشانند چون ان
 درخت بار آید در مغز مراد ای ان
 نقش ان کتاب ظاهر بود و اگر بایان
 درخت بادام ملخ از خاک خالی کند تا
 عروق ان ظاهر شود و سر کین خوک را
 فرو بگویند و در ان ریزند پس بجاک انرا
 بپوشانند هر یک سال یک نوبت باین
 دستور عمل کند ان بادام شیرین شود
معرفة غریب درخت جوز و درخت
 درخت جوز همان وقت نشاندن درخت
 بادام است و زمین ان زمین خشک و سوز

باید و چون خواهند جوز نشاند جوز
 پنج شبانه روز در شراب کهنه آغشته کند
 باد و بول کودک نامالغ و بعد از ان بنشا
 چون بار آید پوست جوز قشنگ بود
 در وقت نشاندن ملاحظه کند که سر کین
 متصل بد رخت نیست بچسبند و اگر
 نهالی جوز بر کنند و موضع دیگر نقل کند
 و از آن موضع بعد یکسال بموضع دیگر
 نامه نوبت زو تر بار آید و اگر درخت
 را که بار آمده بود پنج انرا با آهن قوی
 سوراخ کند چنانچه از دیگر سوراخ آید
 و همچنان بگذارد که پوست جوز قشنگ
 شود و مغز سفید بود و اگر بر سر چند خور
 از پرهای مرغ سرخ بر کینه بندند یا بر قطعه
 نمک سرخ که از مزملهای بر چیده باشند و
 از درخت جوز بار ریزند پیش از انکه جوز
 برسد هیچ جوز از درخت ساقط نشود
 و باید که عروق درخت جوز را هر سال بر
 خاک بزنند و خاک بر شاخهای ان بپاشند
 نیز نافع است و جوز را چنان بشکند که مغز
 در دست هرون آید و انرا در قند نیم زده
 بچسب باد و بر یک چنار نالغ مورچه و با
 حیوانات این بود و بعد از ان بنشانند
 چون سیر شود باد آید و پوست ان بکنند
 نیک بود و بعضی مردم بادام و هرون که
 مغز انرا با این طریق نشاند پوست اندانند
 که اندر دخت بار آید و نیک **معرفة**
 غریب درخت **فستق** بنشانند که
 شکافه باشد و اندک نیم زده بچسبند و انرا
 بنشانند چنانچه شوق ان بجانب بالا بود و
 بعد از ان آب دهند و کهنه اند بپوشد و با
 نام بکشد بکشد چون انهار از دخت بکشد
 نشاند باد بیشتر آید و **معرفة غریب** درخت
شفا لور شفا لور در زمین نمک باید
 نشاند باد در موضعیکه بر آب دادن نمک
 باشد چهره چندان شیر خورده کلان تر شود
 و انرا در اول بهار باید نشاند که کهنه اند
 که اگر در روز درخت شفا لور کل سرخ نشاند
 ان شفا لور سرخ شود و چون درخت شفا لور
 بار بسیار آید انرا پیش از انکه برسد نیک
 کند باقی شفا لور بپاشد بزرگ شود
معرفة غریب درخت **امرو** انچه از

امرد در زمین خواهد بود شو کند
 مفر از ابروی کد چنانچه اصل خوب
 آن چیزی تراشیده شود پس از شوی را بزم
 نهند و بلوغ به بندید و بر کین کا و و کل
 که دلت نداشته باشد بالا بید و از انباش
 و مکن از آنکه زمین از خشت شود و باید که
 دایم بر نم باشد تا انقیاف که بر ک آن برود
 آید هر درخت امرد که باین نوع غرس کند
 امرد آن نازک تر بود و آن صلاحی که در
 حوت دیگر امرد ها باشد در آن امرد
 بود **معرفة** غرس درخت غیر شاخ
 غیر که خواهند نشانند بدست بشکند
 چنانچه از درخت که جدا شود قدری بپوش
 درخت متصل با سفل شاخ جدا شود
 و از آن درخت بشکند چنانچه از میان
 شاخ جدا شود و آهن بان فرسایند
 شاخ که باین نوع رعایت کند و نشانند
 خطا شود **معرفة** غرس درخت خروما
 بهترین زمین ها بجهت غل زمین است
 که شور باشد مقدار و کز زمین را بحد
 و برخاک و روث دواب کند و قدری

باد جنوب بسیار بود و باد شمال از
 ضرر بسیار کند و از این جهت از ادویه
 دواره نشانند که از از باد شمال
 کند و در زمینستان او را به برک کند
 پوشند سر مادران اثر نکند و اگر بکند
 را بک اندوده کند همچنانکه بر درخت
 هر زمستانان بهمانند و از سر ما می شود
معرفة غرس درخت زمین که در آن
 نشانند باید که باد بر آن عمل داشته باشد
 و کاه و خیش در آن زمین بسیار بود
 عمیق خضره آن پست شرب باید و قدری
 کا و در آن حفه کند و بسیار نزد پست
 پست و پلر نشانند و آنچه از آن بر روی
 زمین باشد زباده از سه سد نباید باشد
 و گفته اند که اراد و بهار باید نشانند
 اگر زمین سرد سیر بود در خزان باید نشانند
معرفة غرس درخت **مکرو نخم**
 با جو بکند چون جو بالیده شود و دانه
 کد سر و نیزان مقدار بالیده باشد
 بعد از آن از او پر کنند و بموضعی که خوا
 نقل کند **معرفة** غرس درخت **ورد**
 باین پست از عنوان شود و همچنان از آبادی

و در زمینستان او را به برک کند
 پوشند سر مادران اثر نکند و اگر بکند
 را بک اندوده کند همچنانکه بر درخت
 هر زمستانان بهمانند و از سر ما می شود
معرفة غرس درخت زمین که در آن
 نشانند باید که باد بر آن عمل داشته باشد
 و کاه و خیش در آن زمین بسیار بود
 عمیق خضره آن پست شرب باید و قدری
 کا و در آن حفه کند و بسیار نزد پست
 پست و پلر نشانند و آنچه از آن بر روی
 زمین باشد زباده از سه سد نباید باشد
 و گفته اند که اراد و بهار باید نشانند
 اگر زمین سرد سیر بود در خزان باید نشانند
معرفة غرس درخت **مکرو نخم**
 با جو بکند چون جو بالیده شود و دانه
 کد سر و نیزان مقدار بالیده باشد
 بعد از آن از او پر کنند و بموضعی که خوا
 نقل کند **معرفة** غرس درخت **ورد**
 باین پست از عنوان شود و همچنان از آبادی

شراب بر درخت آن بود اگر آن موسوسند تا آن هنگام که آن پیوند بکند و اگر چوب
 بود از خوافی شود و اگر در وقت که غنچه آن درخت شکافت باشد چوب آن را سوراخ
 بکمال رسد آن را زنده زین برزند و محل
 قطع را بغیر الوده کنند و در کون نهند
 و هر کون را بگل حک کنند و آن کوز مراد
 زمین پنهان کنند تا یک سال همچنان باشد
 بماند پس هر وقت که خواهند آن را از کون
 بر آورند و در آفتاب نهند کل آن شک
 گردد و نان باشد

باب هشتم

در معرفت پیوند کردن اشجار هر درخت
 که پوست غلط دارد چون درخت انجیر
 انجیر که با چوب دیگر که حکم باشد پیدا
 کند و بان میخ پوست آن را سوراخ کند چنانچه
 باصل چوب آن ضرر نرسد پس میخ برود
 آوردند و شاخ درخت که پیوند خواهد بود
 در میان سوراخ درخت آوردند و از آن حکم
 بلوغ ببندند و بگل پاکیزه آن خور را بپا لایند
 و از بالای آن کوزه بپا برزند پر آب که غرض
 از سوراخ باران باشد و آب
 از آن فطره فطره بر آن می چکیده باشد

از شاخ بر گیرند که بار او بیشتر بود و در شاخ
 باید با بیشتر چه شاخ مکمل بود چه شاخ
 و لکن بدان کمتر میباشد و هرگاه که شاخ
 از طرف دیگر برود و نتوانند آورد آن را
 طرف شاخ که در سوراخ خواهد بود بر
 بد سنوریکه نام می نراشند و پیوند در
 که باد شمال میباشد مناسب نیست بلکه
 در وقت باید که باد جنوب میباشد و شاخ
 که بجهت پیوند برزند و در وقت که نور ماه
 در نقصه آن بود و اگر باران بر پیوند آید آنرا
 نافع بود مگر آنجا که پوست درخت که بر آن
 پیوند شده غلط بود که بدان آن را زبان
 میدارند و بهتر از آن وقت بجهت پیوند کردن
 او ابلخران است که شب و روز برابر بود
 تا بهمه فوس و بعضی گفته اند که وقت پیوند
 کردن از زمان است که شمع بماند طلوع کرد
 باشد و حرارت تابان کمتر شده باشد و
 بدانکه طریقه پیوند کردن بر وجهی که مذکور
 شد طریقه فدا ماست و در این زمان پیوند
 نوع دیگر کنند و آن اسان تر است و
 طریق آن مشهور است **معرفت**

انتخاب یک بر یک دیگر پیوند شود شاخ انجیر بر شاخ
 شاه نوب و درخت مسیب درخت امرو
 پیوند میشود و این اشجار را با یکدیگر الفت
 و به هم پیوند میتوان کرد لکن در پیوند کردن
 این درختها را سوراخ باید کرد و چون
 آن تعرض نشاید کرد و در درخت امرو و چوب
 را با چوب پیوند سوراخ توان کرد و چون
 شاخ امرو در درخت شاه نوب پیوند
 کند موه آن سرخ بود و اگر شاخ مسیب
 بر امرو و بهی پیوند کند مسیب آن بزرگ
 شود و نبات شیرین بود و اگر شاخ مسیب
 بر درخت الو پیوند کند مسیب آن سرخ بود
 و شاخ جوز بر درخت دیگر پیوند نتوان
 کرد و اما بر درخت جوز دیگر پیوند توان
 کرد و شغال و بر الو و زرد الو و امرو و
 و بهی میتوان کرد و الو بر الو با دام پیوند
 توان کرد و همه اشجار با درخت بهی الفت دارند
 و پیوند آنها با یکدیگر و نارنج بر مسیب پیوند
 توان کرد و بکسر و اگر نارنج را بر شاه نوب
 پیوند کنند زنت نارنج سرخ بود و بعضی
 گفته اند که انار با نارنج الفت دارد و درخت

زبون باد و خت ناك الف تمام دارد و فوق
 را برجه الخضرا پوند نوان کرد و بیکر اکون
 پوند کردن بعضی درختها بتفصیل مذکور
 میشود و الله الموفق **معرفة** پوند کردن
 ناك هر شاخ که حکم نر باشد از شاخهای
 ناك درخت ناك دیگران پوند باید کرد
 و بعد از آن از ابل مبالود نانا از باد محفوظ
 ماند و آن شاخ موند را با چوبی بندند
 که بجهه قائمه و زرد برده باشد تا باد از آن نهد
 و بعضی پنج درخت ناك از خاک خالی کنند
 نیم کز پنج از سوراخ کند و شاخ پوندند
 آن در آورند پس آن موضع را بر خاک کنند
 و بعضی پنج درخت ناك در دو
 زمین سوراخ کند و پوند کند و این دو نوع
 از نوع اول بهتر است و شاخ پوند باید
 الکوب بود و شاخ پوند اگر در بالای
 خواهد بود کم از یک کز باید و اگر در اسفل
 درخت پوند خواهد شد باید که در کز باشد
 و شاخ یک ساله که پوند بود بهتر بگردد
 در پوند ناك ملاحظه باید نمود که شاخ که
 بجهت پوند بریده شود همان خطه پوند نکند

باشند تا آن وقت که بگردد و چون سبز
 شود چند رجه را اصبع مالا از بر دهمان
 با چوب دیگر بندند تا از باد شکسته نشود
 و چون استحکام پیدا کند لوح و دهمان که
 بران بسته باشند باز کنند و شاخی که بجهت
 پوند برزند در وقت باید برزند که ماه در حاک
 بود و بعضی پوند ناك در بهار کنند و بعضی
 در آب و قی که اگر چیده باشند و کاه بود
 که ناك بر درخت سبب پوند کند بلان
 که چون در جوار هم باشند و درخت سبب
 به پرمه سوراخ کند و شاخ از ناك در
 آن باشد بان سوراخ در آورند چنانچه از
 دیگر طرف بیرون آید آن شاخ را هم چنان
 بگردد از متصل بد درخت ناك چند انچه
 غلط آن بمشیه شود که تمام آن ثقبه گرفته شود
 و بعد از دو سال بیرون از درخت ناك
 جدا کنند و این ناك متصل بد درخت سبب
 شود و از آن درخت آب بخورد و باران
 از درختهای ناك دیگر بود و باید که شاخها
 بلریت و درخت سبب و سرهای شاخ آنرا
 در مدت دو سال مد کور می برید باشند
 تا پوند درخت ناك قوی کرده گرفت
 پوند کردن درخت زیتون هر درخت
 که پوست آن غلیظ بود پوست از سوراخ کند
 و چوب آن نرساند و شاخ درخت زیتون
 با آن پوند کنند و اگر پوست آن نلک بود
 آن درخت را سوراخ کند و بعد از آن تا
 زیتون بان پوند کند و در پوند درخت زیتون
 البته کوزه او چنان بر وجهی که آب بر محل پوند
 می چکیده باشد ضرور است زباده از پوند
 دیگر زباده که درخت زیتون زباده با آب
 مختل نمایی ندارد و بعضی در پوند کردن
 شاخ درخت زیتون اسفل درخت سوراخ
 کند و در وجه زمین و این بهتر است و **معرفة**
 پوند کردن درخت **شفا** الوشا شفا
 بر درخت سبب بر درخت بادام پوندند
 که در این طریق که آن درخت را بجمع کزین
 کند و باقی عمل بطریق که در اول بیان کرد
 شد بعضی شفا الوشا بر درخت سبب پوند
 کنند بان طریق که در اول موضعی که نهال
 پیدا نشاند و بعد از آن دانه شفا الوشا
 آن نهال بپاشند و چون شفا الوشا می شود

در نهال شود شاخ مبدرا منحنی سازند و
 سران شاخ را در زیر حالت محکم کنند تا بچند
 منحنی نمایند پس در سلطان شاخ منحنی را شوکند
 و در نهال متغایر او را از ان شو پرورن آفرند
 و ان شو را بر پیمان باریک از قبیل بار لوج محکم
 به پیچیدن ان شو را بکل خالص میالایند و کوزه
 آب در بالای ان میاورند بطریقیکه گذشت
 و تمام نایسان باید که این کوزه آب در محله
 باشد پس در بهار آید به پنج درخت متغایر
 از روی زمین قطع کنند تا انچه باقی مانده باشد
 به دلایب منخورده باشد چون این درخت متغایر
 با آلوده متغایر او را انداخته باشد و متغایر
 این منخورده معلوم شده است **معرفت**
 پیوند کردن درخت سیب شاخ درخت
 سیب را بر درخت امرود پیوند توان کرد بطریقیکه
 در اول باب مذکور شد و بعضی گفته اند که اگر شاخ
 سیب را بر درخت نارنج و یا بر درخت آلو پیوند
 کنند در سالی در ثوب سیب بار آید و **معرفت**
 پیوند کردن درخت امرود را بر درخت سیب
 و بهی پیوند توان کرد با ان طریق که به پنج کوزه
 کیند با پوست از ان شو کنند و باقی عمل چنانچه

در نهال شاخ مبدرا منحنی سازند

کرد و پیوند ان میگوید **معرفت** پیوند کردن
 نارنج را بر درخت و دیگر اگر بطریقیکه
 پیوند کنند نمیگوید و آلو پوست ان درخت را
 سوراخ کنند و شاخ نارنج بر ان پیوند کنند
 میگوید و اگر نارنج بر درخت آلو پیوند کنند
 بطریق شوقه بطریق ثقب پیوند میگوید و در
 نارنج که بار آید در سرج بود

باب نهم

در معرفت میوه چیدن و نگاه داشتن درخت
 باب بعضی اشباه که از بعضی میوهها بگوید
 مذکور خواهد شد بر سبیل مناسبت **معرفت**
چیدن انکور و نگاه داشتن ان چون
 وقت چیدن از رسد پاپان درخت انرا برین
 حالت کنند و شاخ انکور را با خوشه منحنی
 چنانچه خوشه نزدیک ان درخت رسد و
 متصل بر لب نشود و آنگاه بوسه بدهند
 بنوعی که باران که بر ان آید از ان بریزد و اگر
 با انکور رسد ان انکور را بهار نازده بماند و اگر
 ظرف متغایر در پای درخت ناک نهند
 و شاخ ناک با انکور در ان ظرف نهند
 ان ظرف را بر پهلو بر زمین نهند و سر آن

ان ظرف را بجا شاک با پیچیده دیگر محکم
 کنند ان انکور نازده بماند و اگر خوشه انکور
 در کوزه نهند و ان کوزه را بر درخت ناک
 یا بر قائمه از قوائم زمینند و سر کوزه را بیک
 محکم کنند ان انکور را بهار نازده بماند اما در
 انکور چیدن احتیاط تمام باید کرد که پیش
 از وقت چیدن شود چه اگر زود تر چیدن شود
 سرها در ناک زود اثر کند و در سال آید
 بار کم تر آید و وقت چیدن انکور ان زمان
 که تخم ان سپاه شود و چون تخم سپاه شود
 وقت چیدن آن بود هر چند که شیرین شد
 باشد و چون دانه انکور بشارند تخم ان
 پاك بیرون آید و چندی از تخم انکور بر ان
 باقی نماند و وقت چیدن ان باشد و اگر
 دانه ان بجا نماند محکم باشد محل چیدن
 ان نیست و چون اندک مسنی پیدا کند
 وقت چیدن ان باشد و در وقت انکور
 چیدن قمر در سرطان باید باد را سدا
 در میزان باد در عقرب باید باد لود
 اگر این بهتر شود باید که قمر ناقص النور
 بود و تحت الارض اما طریق نگاه داشتن

بنای نرس معرفت چیدن معرفت گرفتن روغن زیتون

زیتون و نکه داشتن ان چون زیتون
 میل بسیار کد انرا بچینند پیش از آنکه سرما
 بسیار شود و انرا در روزی بچینند که هوا
 صافی بود و در روزیکه هوا غماز بود باید
 بود انرا بچینند مگر آنکه صبا از آنکه خشک
 شود بران هیچ نم نمایند و چون انرا بچینند
 باب کرم بشویند و بعد از آن خشک کند
 و چون چنین کند روغن بیشتر حاصل آید و اگر
 با هستی چند جناحه شاخهای درخت بکنند
 نشود و از چوب فرو نهند بلکه مشابه کرمی
 چوب بسازند و بران بالا رود و بدست
 بچینند و چون خواهند که انرا بچینند خورند
 ملح سازند انرا از قطعه فی سوراخ کنند و
 در ظرف سفال کنند و قدر نمک ساق
 بران ریزند و بگذارد تا نمک کد اخیره شود
 پس از انظرف بیرون آورند و در ظرف دیگر
 کند و غسل و عصیر عنب و برک نارنج
 ان ظرف کند چنانچه زیتون در ان پنهان
 شود پس هر وقت که خواهند بیرون آورند
 و میزنند با مان

چون زیتون از سبزی میل برنجی کد انرا
 بدست بچینند پس انرا در روزی صاف در
 اقیاب نهند تا اندکی خشک شود و در
 و چوب کد در ان میان باشد از ان جدا کند
 پس بران طریق که مذکور شد نمک بران بپاشند
 و بدست اس انرا فرم کنند و بر وجهی که دانه
 اصل ان شکند پس انرا در موضع که عصیر
 خواهد کرد ریزند و چیزی به تسبی بران نهند
 تا روغن بیرون آید چون روغن با پسند
 مثل بادست کد تا قدری دیگر روغن بیرون
 آید و همچنین در مثل آن نهادت کند تا
 رقی که روغن نمایند و بهترین ان روغن می
 که اول بار بیرون آید پس انرا در خم کد
 و قدری نمک و بوره بگویند و در ان خم
 ریزند و انرا بقصا که از چوب زیتون بود
 میخسارند تا اندکی و میکاند انرا در روزی
 ان اسفل خم جمع شود پس صاف از برک
 و در ظرف آبی که کد و اگر آبی که نماند
 در ظرف سفال رنگین کنند پس انرا در صیغ
 خشک نهند که باد شمال در ان حمل آید

و در روزی که روغن زیتون کد در روزی که روغن زیتون کد

بکوبند و روغن ان بکشند منفعت

اگر مدری نمک بران کرده کرم در میان
 روغن ریزند با قدری از عروق درخت نارنج
 بران کرده در ان ریزند طعم ان بقیاب
 خوش شود و اگر قدری انیسون که انرا مادیا
 روی گویند در میان روغن اندازند طعم
 ان نیز شود و اگر طعم ان نیز شود بر هر چه
 من ده من روغن خالص ریزند و ده مثقال
 انیسون در ان اندازند طعم ان نماند
 و اگر ان روغن بد بو شود در چوب زیتون
 ریزه ریخته کند و با قدری نمک در خورمه کلان
 بندند و در میان روغن اندازند و در
 روز یکبار اند بعد از ان بیرون آورند
 و روغن صاف کنند و در ظرف دیگر کد
 خوش بو شود و اگر ان جو خشک با
 ان نمک بران کرده بگویند و در لانه
 بندند و در روغن اندازند با نان طریق
 که مذکور شد نمک شود و اگر خشک
 در ان نهند تا بصلابت کرم شود و در میان
 روغن اندازند بو بد ان زایل شود و اگر
 حبه الخضر آرد و با دام و کجده بران

بکوبند و روغن ان بکشند منفعت
 منفعت روغن زیتون بود معرفت
 محافظت تفاح نگاه داشتن
 سبب هم چون نگاه داشتن انکور است
 در جمع امور که مذکور شد و اگر سبب را
 بچینند در وقت که تمام نرسیده بود و اندکی
 حکم بود و انرا بکل خالص بالا بپزند و در سله
 نهند تا کل خشک شود و در یک انار بر روی
 باشند و انرا بران روغن نهند مدتی تا ان تمام
 و اگر سبب را در یک جو بچینند و در میان جو
 بماند کند تا ان بماند و اگر او را در برک جو
 بچیند و یک بالا بپزند و در میان اقیاب نهند
 تا کل خشک شود تا ان بماند و اگر او را در ظرف
 کد در ان دردی شراب بود تازه بماند
 معرفت محافظت امر و در ظرف
 امر و در انبیا الوده کند تا ان بماند و اگر
 شیره انگور که خود بیرون آمده باشد از
 انکور که بر بالای یکدیگر ریخته باشند در
 ظرفی کنند و امر و در انظرف نهند
 بسیار بماند و اگر تراشه چوب که از ان بر
 باشند بر روی زمین نمک کنند و امر و در

بر آن روی نهند چنانچه از یکدیگر دور باشد
 و اصل در اصل از آب شیر کداحه ملطخ سازند و
 مدت دراز بماند و اگر بر یک جوز کوفه بجای
 بماند از آن سبب که اگر بر یک جوز کوفه بجای
 نرشد چوب بکشد و این خاصیت است که اگر
 امر در او بر یک جوز بچند و از آن بکل یک
 خالص ملطخ سازند نازه بماند
معرفت محافظت بهی از آن که اگر بچند از او در غلت آب فرو برند و
 در عصر اندازند نازه بماند و اگر اراده نرشد
 نهند و با ظرف در خم شراب او بپزند نازه بماند و چون
 و اگر از او بر روی نرشد چوب نهند مذنی
 بر حال خود بماند و اگر بر او در یک لیمو بچند
 و بکل خالص که با بر مخلوط بود ملطخ کند و در
 اقباب نهند تا کل خشک شود مذنی نازه
 بماند و سبب این هر طریق نگاه نوان داشت
 و بهی در خانه که میوه دیگر باشد خاصه آنکه
 نباید نگاه داشت بسبب آنکه بوی او در میوه
 نرود و بر مرده سازد
معرفت محافظت الو از آن که
 سفال نو کنند و آن ظرف را بر عصیر انکور
 شیرین کنند چنانچه عصیر آن بالای آن بکشد
 پس بر ظرف را بکل حکم کنند و بکند از نازه
 بماند **معرفت محافظت افان** از آن که بچند و سران ظرف را بجمجم حکم کنند و آن

ظرف را در خم شراب نهند چنانچه بشیر
 فرو رود آن انجیر نازه بماند و متعبر شود و بط
 که انجیرها متصل یکدیگر نباشد و اگر انجیر را
 الوده کند و از او در ظرف نهند بر وجهیکه
 یکدیگر متصل نباشد و سران ظرف را
 کند آن انجیر مذنی نازه بماند **معرفت**
 محافظت انجیر خشک بان طریق است که
 انجیر خشک در ظرف نازد و بر یک لیمو
 در اصل ظرف نهند که انجیر در آن بود و یک
 در او وسط و یکی در اعلی آن انجیر را نغش
 مانند و اگر انجیر خشک با در صره بندند
 و آن صره را در شوران پریم او بپزند همان
 لحظه که مان میرون آورده باشند و یک
 بکند از نازه او را شش نیک در آن نهند
 کند پس از او بر آن آورده و بکند از نازه
 شود و در ظرف سفالین نو کنند از غش
 محفوظ ماند و اگر انجیر را با چوب آن بچند
 پس اندکی روغن کجد با طهر غلت آب
 بپایزند و بر آن انجیر بپاشند و در اقباب
 نهند تا خشک شود بعد از آن از او در ظرف
 سفالین نو کنند و بکل حکم کنند و در مسابک
 دارند از نغش محفوظ ماند و بعضی از انجیر
 سرکه بپزند بان طریق که انجیر خشک با نرود
 ظرفی کند چنانچه نصف آن ظرف پر شود
 و نصف دیگر از آب جوشیده پر کنند و
 در موضع گرم نهند تا نغش شود و بر سر
 پس از آن خشک کند سرکه بود نیک تر است و بعضی
 از سفالوا بمثل این طریق سرکه بپزند چنانچه
 نصف ظرف را پر از سفال و رسیده کند
 و همچنان بادانه و بعد نصف سفال و
 بر آن کرده کوفه با آن اضافه کند و بکند
 تا نغش شود بعد از آن اندکی آب بر آن
 و بر نازد چنانچه بسیار رقیق شود و بپزند
 بکند از نازه و بعد از آن صافی کنند و بکند
معرفت محافظت حیا و کدو بنایب ترش
 و پیاز خیار دراز و در آن ظرف
 شراب اندازند با انرا در غلت آب اندازند
 و در خم شراب معلق بسیار بپزند چنانچه
 شراب نرمد و سرخم را بکل حکم کنند تا
 ز مسان نازه بماند و اگر کدو و نازه را نغش
 قطعه کند پس از او در آب گرم اندازند و ن

از بیرون لوز در زمان آب باران آید
 مدستانه بماند و اگر پستانه در غلغاب
 آغشته کند و در آفتاب نهاند تا خشک
 شود و بعد از آن بر روی کام بچیند و چنانچه
 هم نرسد مدت بسیار نازده بماند
معرفت محافظت بادام چون
 پسند که پوست ظاهر بادام درخت شود
 وقت چیدن آن بود از آن بچیند و پوست ظاهر
 آنرا بماند و از آن بماند آب بشوید و در
 آفتاب نهاند تا خشک شود و چون چینی
 کند مفران سفید بود و مدت بسیار بماند
 و فاسد نشود و اگر بادام بچیند و چیده
 در درگاه کند و پنهان کند پوست ظاهر آن
 بی رطوبت از آن جدا شود

باب دهم

در معرفت زراعت ببول و انچه بدان
 زمین که فالز و نره زار بود مدت سال آنرا
 اسوده نگاه دارند و بکرات آنرا شیار کنند
 تا گیاه آن پاک شود و این زمین در موضعی
 که برابر دادن قادر باشد هر وقت که
 خواهند و سعاد ببول بهتر است که از
 اردات چل و بغال و حیر بود اما باید که
 گفته بود و هر ببول در زمان بهار زراعت
 کند موی سپرد سنا و شملید که در خریف
 زراعت کند و وقت مکر کردن بهال
 باد بجان و غنره آورد زاست در وقت کار
 آن تا غروب آفتاب کزار ساعت بود
 مواضع که آب کم باشد زمین فالز و نره
 زار را در زمین آن آب بسیار دهند تا
 در تابستان آب به احتیاج آب نشود و زمین که
 در تابستان بسیار داشت باشد و باد بر آن عمل
 داشته باشد از احتیاج آب کم باشد و اگر
 کوث و نه در آب آغشته کند و شبانه
 روز و از آن آب بر ریه زارها بریزند
 و در بکار همیشه نوزاده باشد و اگر ببول
 با از خون مخلوط ساخته زراعت کند اگر که
 داف طهور محفوظ ماند خاصه سلیم و زرب
 و در هر موضع که کرب و بافتل زراعت کند
 ببول که در حوالی آن بود از آب محفوظ ماند
 و اگر ببول را از آبی که کبر در آن چو شد
 باشد آغشته کند یا با خطر در آب آغشته
 کند و بعد از آن زراعت کند از کرمان

و مرغ و همه آفات محفوظ ماند و اگر تخم خربزه
 با گل خشک کوفه شود و در آب آغشته کند
 پس زراعت کند از آن خربزه بوی گل آید و
 اگر از آن فصل و شیر آغشته کند سه روز
 و بعد از آن زراعت کند خربزه آن بهمان
 شیرین بود و اگر اصل سوس را در آب بچیند
 و تخم خربزه در آن آغشته کند و بعد از آن
 زراعت کند از آن محفوظ ماند و باید که
 زن حائض اصلا به آن نزدیکی نکند و اگر
 حائض به آن نزدیکی کند آن بزرگ شود
 و کلهای آن بریزد و چون منی در آن کوش
 بر چوبی بندند و آن چوب در میان فالز
 بازو زار بر زمین فرو برند خربزه ببول بک
 که باشد بسیار آورد و بیشتر برسد و اگر
 خواهند که خربزه و خیار و کدو و تخم با
 چون شاخ آن قوی بماند که شود در زمین
 آن خضر بکند و بعضی از آن شاخ داد
 خضر نهاند و از آنجا که بپوشند چنانچه
 در زمین خشک نشود و چون بماند بکری
 بهمن نوع عمل کند و بکند از آن نماند که
 دیگر بلند شود و بهمن نوع ناسته و بپوشد
 معلوم شود که شاخ در عرض در زمین
 پیدا نموده هر سه موضع را قطع کند و بکند
 اگر که سر شاخ بود آنچه بیرون آید از آن
 بود و اگر خواهند که درخت بزرگ
 شود در برابر شاخ او ظرف خورد پر آب
 بنهند چنانچه میان او و سر شاخ بیخ
 مضوم بود چون روزه بکشد سر آن
 شاخ بان ظرف رسیده بود و هم چنین
 بیخ اصبع آن ظرف را در زمین بریزند تا دیگر
 روز سر آن شاخ بان میرسد و اگر ظرفی از
 گل بپاشند و در آن درون آن نقی بکنند یا
 چیزی فرو بینند بر آن ظرف را در آن
 بریزند و بعد سبزه پاک و چون خورد بود
 آن ظرف نهاند و چون بزرگ شود و برابر
 آن ظرف شود آن نقی پاکت بر آن ظاهر
 باشد و اگر درخت خار فله می پدید آید
 و در حول آن خضر که سه دفعه صوفی آن
 بود و کساد کی چند آنکه بماند کی در آن
 مرتفع تواند نشست بر میان آن بیخ خلط
 بپوشد و کشتن کند آن مقدار که در دانه
 آن تخم کدو یا تخم خربزه در آن بکشد و آن

شود این که بد بگو طرف نرسد پس در وقت
 در آن شون نمند و اندک خاک
 بر سر آن دریند و بکنارند تا سبز شود
 چون سبز شود آنچه افضل از آن شون
 برخاک نمناک کند و هر چند بلند تر شود
 آن حفرة را پر خاک میکند تا آنوقت که بر
 روی زمین برسد پس این اصلی شود که هر
 سالی سبز شود و بار آورد و از آن احیای
 باب نشود و اگر زمین را حفرة کند چنانچه
 عمق آن در ذراع بود و افضل آن پرگاه
 کند با گاه خشک و مقدار یک ذراع که
 باقی ماند پر خاک خالص کند و تخم کند
 در میان آن خاک بنشانند و آب دهند
 در نیمه ماه احیای باب آنرا باشد و باید
 از یکموت و اگر تخم کند و خیار سبز کرد
 بنشانند که و خیار آن بزرگتر شود و اگر
 بخوانند چنانچه بزرگتر شود حوالی از خاک
 خللی کند چنانچه ظاهر شود و از آن برکن
 کا و نازه الوده کند و پر خاک کند پس
 از آن بروی زمین باشد بکار شون کند
 و مغلل است که بیدر همان شون در آن
 بر کند در موضع دیگر بنشانند و آب

دهند چون طول آن بخت تر شود خاک
 از حوالی آن درون کند تا اصل آن ظاهر
 شود و از آن برکن کا و نازه ببالا بپرس
 از آن درین خاک کند و دست دهند بکنار
 تا سبز شود و اگر خاک بیرون کند و بپرسد
 تا اسب بلند شود پس در آن موضع که در معرفت
 در زمین بالا افتد شون کند و معانی میدهد
 از آن در آن شون نمند آن کا هو بلند شود
 و بر روی زمین برسد و برک آن بزرگ
 شود و اگر خاک در خاک دریند این کتاب است
 و بعضی دیگر اگر پیوسته
 موز که شیرین بود آتش کند سه روز
 بیدار آن زراعت کسب آن ترشترین
 بود و اگر بدقت کاشتن کوفت در یکشت
 شاخ چپ کا و ماده با سر کن کار در
 ایهام و ستیاب و وسطی فلند تخم بر بگرد
 کند ملخ بگرد و اگر بعضی از ملخ را بپوش
 و در لته بندند و در حفرة درز پر خاک
 دیگران بگردند چون دود با نهار
 کند که در آن بخت نموی درین شود
 و در بلاد هند در و درخت که آنرا
 و اگر حوالی بیج کوفت از خاک خالی کند
 و همست گویند و اطمینان بار انداخت
 و گاه در آن دریند و خاک بر روی آن
 حب الغار گویند چون شالی از آن
 کند و آب دهند آن کوفت فرم کرد
 درخت در موضعی بند از آن ملخ بران
 و اگر تخم کوفت بپشت بمالند نمک
 جمع شود و بپزد و دیگر تعرض برسانند
 و بعد از آن ذراعت کنند کوفت آن بخت
 و اگر پوست خار پست کلان خراشاند

باب یازدهم

و سداب بودینه جو یا به با هم بگویند او بران چوب خود فی الحال ببرد و بکشد
 و بشالند و آب آن در خانه مورد بزنیانند **معرفت دفع کردن زنبور**
 شود و اگر خاله نرم یا خاکستر کرد اگر در زمین اگر درخت یا ناله یا برودن زنبور طلب کند
 بریزد مورد در آن زمین تواند آمد اگر زنبور کرد آن نکند و اگر مر شاخ ناله را که
 که حاضر خون باز کرده بود در گردن زمین بریزد بجم خر سبب نکند آن زباز زباز
 نهند یا با و بزند مورد آن زمین نه زنی که محفوظ ماند و از دود گوگرد بگریزد و اگر
معرفت دفع کردن موش عصا خنثی یا بعباره خار در بدن
 چون خطل در مرد اشتک نرم کوفته مانند زنبور ضرر تواند رساند و بپوش
 بامان خشک یا بپزند و موش بخورد بپزد گفته اند که عصا خنثی یا بامان در دست
 و اگر خاکستر چوب بلوط بر دسور اخ موش مانند سه نوب و هر نوب بکند از آن
 کند چون موشان بوی آن بشنود یکدیگر با خشک شود بعد از آن اگر زنبور بود
 را بکشند یا بگریزد و سوزن آهن یا خنجر یا دست بگریزد تواند کرد و اگر سر زباز بکند
 چون موش بخورد بمیرد و همچنین بزربخ یا بگریزد زنبور زرد اسلانه تواند کرد
 و با غنصل و بچ کرب و خشت اند بپزد **معرفت دفع کردن کرم**
 را بکند و گفته اند که اگر موشی را بختی کند چون کرم را با آب سر زبند هر کرم و نه
 بادمان بپزند بکند از آن موشان دیگر بوی آن رسد بگریزد و اگر زنبور بود
 بگریزد و اگر نه کاد در آب آغشته کند (فقد) را بر غلوط کند و برودن کاد را
 درختی که زراعت خواهند نمود بان آب پی بریزند و برایش نهند کرم را بپزد
 بکند و زراعت کند موش صوفی و آن بگریزد و اگر قطعه از سبب بر دسور اخ
 غره کرد محصول آن نکرد و اگر چوب فلان کرم نهند بیرون نباید و اگر آب زب
 زده یا سوراخ موش یا بپزند چوب سداب یا بدهان زده را که مزاج او گرم

باشد بر کرم در بزند بمیرد و اگر دست درد او بد ز کوش فی الحال کند
 از آب زرب بکند سه نوب و هر نوب **معرفت دفع کردن مان**
 بکند از آن خشک شود و کرم بدست بکند چون افشاید بپزد (طبی است ای)
 تواند کرد و اگر فدی که شکسته بود باخورد در حوالی مرتفعه یا باغی زراعت کند مار کرد
 نگاه داند از زخم کوفته محفوظ ماند و آن نکرد و اگر شاخ کین یا ز کوه یا بخت
 اگر در مشال از پیاز غنصل در اول روز با گوگرد یا پنج سوسن یا عاقر قوسا یا چوب سخت
 بخوبند چون در آن روز کرم را در آب بگریزد انار یا برک آن در دکنند مار بگریزد و گفته اند
 ضرر نکند و اگر کرم در باغ و غن کاد بپزد از بوی قطره بوی بگریزد و اگر دست باب
 آن روغن در موضع کرم کزیده مالند زرب بکند چنانچه در کرم گفته شد و یا
 درد کرم شود و اگر کرباسه را در روغن کاد بدست بگریزد انداخته و نرساند و گفته اند
 بجوشند چنانچه از هم بیرون رود و آن که اگر قطعه از آن بر مار زدند آب نوب آن
 روغن را بر زخم کرم مالند بکشد بپزد مله مست شود و سپهر آن کرد و اگر همان پرا
 و اگر قطعه از عروق اصل درخت زنبور دگر نوب زبند بر او بهتر شود و دیگر از آن
 بر کرم کزیده مالند درد کرم شود و اگر باک ندارد و اگر بختی از مار در سوراخ و
 شهره مفید که از انجیر خام بیرون نباید کی از آب دست چپ بگریزد و بکشد فی الحال
 بر موضع زخم کرم مالند درد از آن بیرون آید و اگر بدست راست بگریزد و
 موضع موضع بگریزد و اگر کرم گریزد مرید فوٹ کند بیرون نتواند آورد و اگر
 بر دراز کوش باز کونه سوار شود در آن انکه پا به شود و اگر پنج درخت کل کیه بخورد
 انتقال کند بان دراز کوش و گفته اند بنگر دارد و مار او را زخم زبند ضرر نکند
 کرم کزیده و در پیش دراز کوشی در دود و اگر پنج درخت کل بر موضع زخم مار
 کوش او گوید که مرا کرم کزیده و یا هیچ کنگر نهند نافع بود و اگر برک درخت سب

فوقه بود
 کرباسه
 بپزد

بشراب بریزد و آن تراب بمادر کیده دهند
 و فدی که از آن برک بگویند و بر موضع
 جراحت نهند خلاص شود و اگر فدی
 شود در ظرف نهند مادر و هر جوان بود
 که در آن خانه بود در آن ظرف رود
 سر آن ظرف حکم کنند و از خانه بیرون
 و اگر روزی از آن آب دهان خود در دهان
 مادر اندازد انمار عمره خاصه اگر نوشد
 درد همان کوفه باشد و گفته اند که اگر
 اینم آدم و حواد در چهار طرف خانه بپاشد
 مادر در خانه نیاید

معرف دفع کردن پشه
 اگر پرده از موی بز بافته باشند و
 در خانه بپاویزند پشه کردن آن خانه نکند
 و اگر پسند در آب آغشته کنند و آن آب
 در جامه خواب بریزند پشه بگریزد و اگر
 سرگین کاد یا گوگرد یا زائنه چوب نازد
 با چوب اینچودر کنند پشه از آن موضع
 بگریزد و اگر طبع سباده را با طبع سپند
 در خانه بپاشند پشه بگریزد

معرف دفع کردن کیت
 اگر در میان خانه حمزه بکند و قطعه از
 چوب فلی که از احرار مره گویند در آن
 حفره اندازند کیت بر آن جمع شود و چمن
 اگر اندرون ظرف بر روغن گاو بمالد و
 از در میان خانه دفن کند چنانچه بر
 او کشته باشد کیت بر آن جمع شود
 و اگر پیخار پشت بر چوبی مالند و در
 خانه فرو برید کیت بر آن جمع شود و اگر
 خون بز بر کلان سال که از اینس گویند
 و در موضع از خانه بریزند کیت بر آن
 جمع شود و اگر حوزی میان نه بکند و
 میان آن بر برک خور مره کند کیت
 بر آن جمع شود و اگر افشین و حنظل بگوید
 و در آب آغشته کند کیت شبانه روز
 و آن آب را در خانه بپاشند کیت میرد
 و چمن است سباده آن اگر سباده
 کیت شبانه روز در آب آغشته کند
 و آن آب در خانه بپاشند میرد و اگر
 برک مسجید در جامه خواب بپاشند
 بگریزد و اگر کد در خانه دود کند کیت
 بگریزد و گفته اند که در وقت حاجی

بر آب کند و سه نوبت سوره زلزل
 بخواند و باد بر آن دهنند بر سر بالین نهند
 از کیت ضرر نرسد

معرف دفع کردن مگس
 کشته اند چون زدیج در شیر کند و در خانه
 نهند مگس در دهان میرد و اگر زدیج بکند
 در دکن مگس میرد و اگر پیشر در حیوانی
 مالند مگس کردن آن حیوان نکند

معرف دفع کردن ارضه
 این کریمت که چوب و کاغذ خورد در
 هر خانه که دهد باشد ارضه در آن خانه
 پیدا نشود و اگر مضموی از اعضا باشد
 در خانه بپوزند ارضه که باشد میرد

معرف دفع کردن سوس
 این کریمت که نیمه خورده افشین و سباده
 رانه و بودنه جو سباده و پوست بزغ هر یک
 که در خانه دود کند و در ملین بهر جامه
 رسد از این کرم محفوظ ماند و اگر بودنه
 جو سباده در میان جامه پهنه کند از این
 کرم محفوظ ماند

معرف دفع موش پرند
 اگر بر در خانه یا در بچه خانه برک چنار
 نهند موش پرند در آن خانه نیاید

معرف دفع کردن راسو
 از بوی سداب بگریزد و اگر از زیر مال مرغ
 خانه یک قدر برک سداب در او بزند
 از راسو محفوظ ماند و هم چنین است اگر
 سر مرغ و ظاهر مال او باب برک سداب
 بپاشند و الله اعلم

باب در ارضه
 در منافع بعضی بنول و بعضی نباتات
 بعضی از بنول و نباتات منفعت بسیار
 در ماقین در حاصل کردن آن بی رغبت
 بعضی از منافع آن مادر این باب آورده
 میشود تا بر ذرات آن میل نمایند

منفعت خنک
 بلغم را قطع کند و شهوت طعام را
 آورد و چون با سر که خورند صغیر را اسهال
 دهد و اگر از آن بپزند و با روغن کجد بخورند
 برغان را سود دارد و آب در دندان را
 زایل کند و اگر تخم آن بگویند و با آب کمر
 بخورند کزده گریزد را سود دارد و در سینه

منفعت شستنم او ز ابل شود و اگر برك ارا باروغن کاویند
 برك لوهر ددها را که از ابل باشد و
 دارد الا آنکه ر باد خوردن ان چشم را
کند منفعت سداب ان بخورند و چمر و اسهال خون باز دارد
 اگر چند شاخ سداب بر هم بندند
 و از برابر گوش میا و بزنند کسی که در سر
 از سرده باشد قطع دهد و اگر تمام سر
 درد کند از هر دو جانب گوش باید او بخورند
 و اگر عصا برك سداب و شیر زنان برابر
 سازند و در چشم کشند نور چشم زیاده شود
 و اگر چند روز بر سداب خوردن کسی که
 شب کویر باشد مداومت کند شفا یابد
 و اگر زن حامله پانزده روز هر روز چهار
 مثقال سداب با آب گوسفند بخورد بچه ایست
 شود و اگر سداب را با آب بید بخورد گرید
 مادر و کزدم و سایر حیوانات را نافع بود
 و اگر عصا برك سداب را با شراب و
 کلهر برابر هم سازند و در گوش کارد
 گوش زایل کند **منفعت حنظل**
 برك از این نزد و قدر روغن کلو با آن
 و بخورند و در سینه و حلق و کوفه ای دارد

اگر از این روغن بخورد و در چشم کشند و در گوش کارد و در سینه و حلق و کوفه ای دارد

که صفت ان در کتب طب کور است با سفید و تخم مرغ بر موخکی از طلا کید
 زینکه حوض او بسته باشد بخورد و سه روز
 حوض او گشاده میشود و سرفه کهنه را
 سوز دارد و اگر از این بزند و بکوبند و
 از ان آب که در ان جوشیده با ان بنام
 تا چون مرهمی شود جراحات کهنه و نو
 و نفوس را نافع بود چون ضماد کند و اگر
 عصا برك کرنبا مثل ان عملی که اثر
 ندیده باشد بپا بزنند و در او جراحات
 و بنما که را سود دارد چون ضماد کند
 و اگر کودک کرنب بخورد دندان او بر آید
 و اگر صاحب برغان و صاحب دسپرز
 عصاره کرنب با شراب سفید بپزند
 و چهار شب هر شب یک نیم کاسه از
 ان بخورد شفا یابد و طبع کرنب یا منجمه
 سرفه را سود دارد و اگر برك کرنب با
 خام در هم مالند و کسی که جرم یا
 حکه یا شرم باشد در خود مالند شفا
 یابد و اگر کرنب بکوبند و طلا ی تراک
 با ان مخلوط سازند و با نجرید با ان
 را طلا کنند سود دارد و خاک کبرنج کرنب
 بر طرف شود و اگر عصا برك چند

بمش
فرا
بش
فرا

باموم که داخله غماوط سازند و برودم سود دارد و برت پنجه فی خون داسود
نه اند و در مزال شود و اگر این مردم دارد اگر زب غماوط خون از ان دارد
بر برش و نمش نه اند زابل شود و اگر وی در لسی را بر روی برش پیدا شود و
سر پنجه باشد بر می بران نه اند و چند دزد و باب توب بشوند بهر ش
برارد **منفعت شغل** اگر زب بزند و اگر آب توب بر عضو بزند که موی
باعسل بخورد در سه و سرفه را سود آن باشد باشد و بمالد چند توب
و لکه بایب بریان کرده و کوفه با عسل بخورد موی برارد و چون زب بعد از طعم
سرفه و فواید از ابل کد و زب در قوت خوردن باد مباد فواید شود
حمامت میافزاید و اگر مضروب خورد **منفعت بصل**
شیر او پاره شود و زب غماوط از ان بکند و اگر بیازد بکوند و با عسل مخلوط سازند
کنند که هر کس بر نانشا توب حمام بخورد و بر جراحی که ریم داشته باشد طلی کند
در ان روز صحر بر او کار نکند و آب توب بهر شود و اگر از ان بکوند و با سر که ترش
و تخم ان زهر جانوران را از بدن برون بیامیزند و بر کلفت طلی کند و در مغاله
کند و اگر صاحب استغفار صاحب بود اقلب بنشیند چند توب با این طری
سیر زهنت روز هر روز بهت جام آب عمل کند کلف را بلب شود و اگر بیازد از ان
زب با چهار مثقال آب نمک منبالت بر با القلب طلی کند موی برارد و اگر
بخورد شفا یابد و اگر صاحب بر مانج کوشب کور باشد بر بیاز خوردن طلی
در هر روز بهت جام آب زب بایست نماید سود دارد و بیاز بران کرده سرفه
جامه شراب بخورد شفا یابد و اگر زب را سود دارد **منفعت ثوم** اگر
باعسل بخورد بعد از آن قدر آب که سیر بوزند و بایستد و با عسل بر کرد
بخورد فی آورد و نب ربع و استغفار افعی طلی کند سود دارد و اگر سیر با عسل

طلی کند بر ریشهای سر نافع باشد و اگر جواهر فنی از اد و کلو و کوز میخند
سیر را بکوند و بار و غش و شیر بزند و در میان و بیرون آورد فی الحال رنگ ان بکند
گیرند در دمان زابل شود و صاحب دیگر مردم که از مرض بر خاسته اند اگر
استغفار اچون بخورد سود دارد و شرف کوز میخند ایشان نافع باشد و با جلد فواید
استغفار را سیر سود دارد الا امکه او را بزند بسیار دارد و موت انها اندکست چید
خود ان گران شود و اگر سیر بر نیشا دو ماه و نمان احباب بشود که ان
بخورد ان روز از گردن جواهر منقش دانه میخند و پنجه بسا حاصل بشود
نشود و اگر صاحب فاسد معده و صا چ در هر چهل روز پنجه بر میانند و در
دد کرده سیر بکوند و با شراب بخورد دانه از د کوز از غون و ماش و شلبه
اورا سود دارد و سیر صاف را نافع بود و عدم و تخم شبا که در میان جود کند
دار مستر است اما تخم صاف باز دارد و اگر می باشد و بعضی میگویند که زهر را از همه
بعد از خوردن سیر چند دانه با فلی میخند و سیر در اند و باید که انها را آب
روی سیر زابل شود
خاتمه
در معده بنگاه داشتن کوز و ماسقین که دهند پس برانند بهر بود و موضع که
در د که در بسیار این مزاج خرد کوز مسکن انها بود باید باشد و در اندون
خانه بنام کنند بجهت سر کین ان چه بجا ان طافها که در ان بپزند نه اند و بهر
مزد و عات و اشجار را قطع تمام میدهد و در پیش طافها پیر میاید که بران نشند
و نیز گفته اند که او از کوز منقش را قطع میکند و بعضی چهار سنون فرو بزند که بر خا
و در بعضی کتب آورده اند که اگر چه بر باله ان چهار سنون بنا کنند سیر
معده را معلون ساخته بلون یکی از موز بپزند و با نشان نو اند رسبد و

همیشه باید که قدری آب در خانه نهاد
 تا بوقت آب بیرون نروند و گویا باران
 ننگد و باید که در کوزه خانه بپاشند
 که از آن منقتر میشوند و گاه کاهی برند
 چه اگر در روزند بعبادت و حتی شوند
 چون بعد از آن در آید منقتر شوند
 و باید که کوزه خانه را در هر سه روز با چای
 بکوبند و برین و آن سر کین پاک کنند
 و چون خواهند که کوزه بکوز خانه آید
 کوزه بچه و کوزه جوان نباید که کوزه
 آید که بیشتر بچه داشته باشد و زیاده
 از ده زنج بکوبد و در میان آید چه اگر
 بیشتر بکوبد و آید بکوزه خانه الف
 نمی گیرند و برود و بچه که کوزه در می آید بر
 چهار طرف آید و درین در بچه آدم و حوا
 بنویسند نام او در آن در نباید و بچه
 گفته اند که مادر او از کوزه فقرت بکوز
 و بکوزد و اگر بکوبد سداب برود و بچه
 نهند و اسودد و نباید و اگر کوزه آن
 زهر دهند چون بیرون آید بکوز آن
 بیکانه از آنها بوی زهره در آید با آنها

الف بگرد و بکوز خانه در آید و گفته
 که اگر مصطکی در آن خانه دود کند کوزه
 بپاشد آن خانه جمع شود و اگر زهره و دود
 غسل با آب آغشته کند و با نهاد دهند
 با آنکه علس در عصر شیرین آغشته کند
 با در عصر بپزند و با نهاد دهند و با نهاد
 بصل غلوط سازند با کوزه خانه الف بکوبد
 و اگر در آن خشک کند بکوبد و با
 فلد فسطج برده در خرا آغشته کند و
 پیر از براندن با نهاد دهند و زهره
 کنند و اگر سر خفاش در کوزه خانه بپاشد
 شاخه که از درخت خیر اشکسته باشد
 دودش که سبز باشد بپاشد و بپزند با آن خانه
 الف تمام کردند

کتاب العبد العاصی افل
 المعلمین عبد الحسین
 بن محمد تقي الشریف
 الاصفهانی ۲ شمس ۱۲۱۲

کتاب سیم

در فواید و فوائد اعمال

بطریق اهل فرنگ

که سنوات قبل شخص صلاح ایزد

که در فرنگستان عملت فلاح از انجمن

محکم اللفظ ترجمه شده نمود

با اخلاط املائی بی حساب

و خیر عبد الغفار

بعد از اصلاح و تصرف جزئی

در اینجا نقل نموی

چون خالی از قافله اندید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
در پیوند کردن اشجار نال

پیوند کردن عمل نصب کردن است باری است بر نبات دیگر که با او خوش بخورد
و سبز میشود پیوندان فستق را میگویند که از آن نباتی که میخواهند بدار بکنند جدا
کنند مثلاً آن نباتی که در پیوندش میجو جدا میشود پیوند بمقارب سوای از آنها
است بجهت آنکه عمل آن جفت کردن دو قسمت است که هنوز از اصل جدا نشد
اند و درختی که پیوند بخورد اصل با خود رو به نامند و بجهت آنکه گرفتن پیوند
خاطر جمع باشد و دوام دارد باید که در میان اصل و پیوند مناسبتی در طریق پیوند
کردن و حرکت کردن سببی یعنی آب درخت و صفت اجزائی که با آنها مخصوص
است و در صفتها باری که آنها را در طایفه و جنس مرکب میکند خلاصه پیوند
طریقه است بجهت محافظت نمودن و زیاد کردن انواع و اقسام میوهها و گاهها
ناپای و لازم به نصب کردن روی درختها میباشد و کم قریب که از تخم عمل آمده
است بجهت آنکه درخت خزانه هرگز بمثل پیوندی شمر نخواهد داشت و اغلب اوقات
بالمز به عکس اولی شمر میدهد و از این همه گذشته پیوند درخت را زود به
ثمر می آورد میوه را خوشبو و لذیذتر میکند و درخت را پربار و عمرش را
طولانی میکند

موسم پیوند کردن

موسمی که برای پیوند کردن خوبست عموماً بهار است و تابستان و بهار و اگر می
بالادفن میوه است ترجیح میدهد و هرگاه در تابستان عمل کنند نباید پیوند
صبر کرد تا تابستان خشک شود و این و البته استند من و هوشت راغبانها و بزکرها
اختیار کردن موسم تابستانه که نمیتوان درشت معین کرد بجهت آنکه هرگاه
و هر محالی آب و هوای علاقه دارد خلاصه در عمل پیوند هم دو چیز واجب
است یکی جفت کردن جلد ناله پیوند است با جلد اصل به روشی که ممکن است تا آنکه
پیوند زود در جوش بخورد و یکی دیگر اینست که در وقت عمل کردن زیاد باید درستی
کرد تا آنکه هوا فرصت یابد که زخمها را بخشد و از پیش برساند
هرچند که درخت اصل در روی پیوند اثری ندارد مثل آنکه بعضی اشجار صورت میکنند و بعضی
جانبش را تغییر میدهند لیکن بعضیها هستند که میوه را خوب میزدند و لذیذتر و خوشبو
و بجای همین اشجار میوه که در باغات متداول و لازمند و باب بیان میکنیم که کدام
یک بهتر است پیوند را

اشجار شمر لای ندر دان

کلابی اصل آنکه پیوند را قبول میکنند کلابی خود در است نبات و سبب
و کوچ در میان اینها کلابی خود را از همه بهتر است بجهت آنکه درخت و در بعل
بماید و عمرش هم زیاد تر میشود کلابی روی کوچ خیلی زود بار میدهد
و عمرش هم زیاد کونا به شود و مخصوص بجهت همین چنانکه استعمال به شود و درخت
تر به نمیکند و علاوه بر اینها که برنگی بد و پیوند بسته به شود
کلابی را بخوبی میتوان آسکنه پیوند کرد و در اوایل میزان که پیش از سرمای رس
پیوند جوش بخورد و در بهار ناله سبز شد تر به میکند

بیب بریب و امروند پیوند میکنند و با بیب بهر است با جوش امرودم خوب است
 اسکه هم پیوند میکنند شکی هم میکنند بملاحظه بزرگی و کوچکی درخت
اشجار غیری هستند

هلر وی هلو خزانه و زرد الو و بادام والو پیوند میشود درختی که از هسنه هلو
 خوب عمل نماید از همه بهر است بعد از آن بادام است بجز بخت بینهای خالدار
 و کرم الو که ریشه اش روی زمین بکشد و فرو نگیرد و در زمینی که کم مایه
 و سرد و رطوبتی بهر از بادام است و اغلب اوقات الو سبزه است که بر چوب
 دهند الو زرد هم استعمال میکنند و لیکن درختش زیاد کوچک میشود و کم
 هنر و قیقه بخواهند وی الو پیوند کنند باید در اول سنبه و روی درخت در
 ساله کرد و لحدوی بادام در بهر از هم پیوندی کنند و روی درخت بکساله
 روی زرد الو در سنبه شکوی پیوند میکنند

زرد الو روی زرد الو و بادام والو سبزه پیوند میکنند روی بادام خلب
 اوقات پیوند نماید شود و میافند درخت زرد الو که از هسنه عمل نماید بهر از همه
 است الو سبزه خوب است در جاها اینکه زیاد باد گیر باشد و درختش خوب زنی
 میکند و کاه الویکه از هسنه عمل نماید خیلی بهر از بادام خلب است

بالو روی درخت زرد الو و الو سبزه پیوند کرد اما منهار مار و
 بادام پیوند میکنند بجهت آنکه درخت خوش ترینه و دوام دار میشود

الو روی الو الوچه پیوند میکنند موسمی که بجهت پیوند شکی کرد الو
 لایق است سنبه است بجهت اینکه در میزان اغلب و درختها پیوند دارند

کیلاس روی کیلاس الو الو پیوند میکنند در سله بهر که بخواهد اسکه
 پیوند کنند اخر یا نیز بهر از بهر است

شابلوط نوت سیاه کروی فندق بهر روی خود
 پیوند میکنند اول بهر روی اصلیکه از تخم بعمل میاید و نابوی روی با جوش امروند
اشجار غیر ممره

کل سرخ و غیره مرکل کاری باید یک نخل از همه صنم کل داشته باشد که در
 نخلان پیوند کنند و بعد از جوش خوردن پیوند هر جا بخواهد بکار در کلها خوانند
 اخر یا نیز باید کاشته شود و در وقت کاشتن هر کاه که پوشش ترکیده و چین خورد
 باید در انداخت که بکار پیوند نماید و قبل از کاشتن هر کاه ریشه آنها را با کل سرخ با
 بهر پیوند کرد درختها بیکدیگر پیوند کنند و درختها را با نخلان پیوند میکنند
 تا اینکه آنها فرصت بدهد و مانند نخلان باشد و همه زاهم پیوند شکوی میکنند
 باروی شاخه باروی سافه را بچالت باید و پستان مغایل بیکدیگر گذاشت که تا سرحد
 چرخ بشود و پیوند زاید همیشه از روی شاخه کل کرده برداشت و همین که شروع میکنند
 به نم کردن سر شاخه را کور میکنند و بعد از آنکه پیوند دو پاشته کرده فلکشد با لنگ
 از بیخ قطع میکنند بعد از چند روز دیگر سر خود پیوند زاهم کور میکنند تا اینکه فوت پیدا
 کرده شاخه بداند و بهر نخل از چند نخلان فطت میشود و سرد درخت خوب می
 می شود و همه ساله در اول بهر پیش از نم کردن کلها و بعد از پنج خندان باید سرد
 کل پیوند زده را فک کرده و شاخهای به مصرف را که درخت را کم فوت میکنند فنا
 کرد تا اینکه درخت ترکیبی هم برساند خلاصه درختهای کل نوظهور تخم
 عمل میاید و برای این عمل بهر هائی سبب کل را چند درام بهر پیوند تا اینکه
 لطیف شود و بعد است مایه و اما نا جدا میکنند و فایده که کنند بعنوان دانها نا
 در نظر گرفته گذاشته لا بلا خاله با ساسه پیوندند که همه روی هم نباشند و در ظرف
 زاه پیوندند تا اینکه دو بقیله در پیوند میکنند و کاه بکاهی آب سبکی میدهند

در افتاب بخت کوزه را سرازیر کرده بادفت دامنه های و سپید را حلال میکند
 و در جای مخصوصی که بجهت نخمدان مهیا کرده اند میکارند و اغلب فایده های
 اول این نوعها کل به دهند ولی بنایان کلهای اول لطیفتر بهر سبب ایند بجهت
 اینکه بعد از تهیه با چهار سال دیگر به چه حال میسرند
درخت انار و نارو بند درخت انار و نارو بند
 همه روی خودشان میوند و می کنند مگر آنرا که زبان بخت هم می توان میوند کرد
درخت انار و نارو بند درخت انار و نارو بند
 این از انواع و اقسام میوند ها نوشته اند و درختها به زانست بهمد بکر گفته اند
 که بهیچوجه مناسب ندارند مثلا امرود و درخت شاه و ثوب و سبب درخت پید
 مثل بایر خیال که اولی کلابه سیاه میدهد و آنری سبب پید مشکلی در هر صورتی
 توان که میوندش نمیکند ولی اگر بکند هم بک سال بیشتر بایر نخواهد ماند که کو میوه
 او را به پند پس درخت بی مزه است هر کس بخواهد این عمل را پیش بگیرد بجهت آنکه
 مثلی است در میان هوام که گویند کبوتر را کبوتر را زیاده بار کند هرگز با هم درخت
 پرواز در جفت هم به باید هم قانون کلی باشد برای اینکه فرق دهد میان حیوانات
 و نباتات اینست که حیوانات تغییر مکان به کنند بجهت غذای خود را پیدا کردن یعنی میوند
 هستند و نباتات بر خلاف آنها هر چیزی که لازم دارند باید در محل خودشان حاضر
 داشته باشند بجهت آنکه نمی توانند تغییر مکان بکنند یعنی غیر متحرک هستند پس هرگاه
 این قسم میوند ها بمرسد باید خرد و سبب اگر با مرغابی بخت بکند خرد و سبب
 کرد مرغابی اوزه خوان بصل باید چیزی که هرگز نشدند است باری هرگاه بیشتر از
 بدان مطلب غنی است اینست که بکنیم برای اهل شوق که به خواهند که بمطالعه مختصر
 فنی بپردازند و در شریع شود و اصل مطلب از دست بی رود پس هر کس که طالب باشد که

همه را بخرید برساند باید یکسخت تلاش برآید رجوع کند
میوه های که در میوند ها

میوند را باید از روی شاخه بکشد که دو ساله زود تر میبرد
 ولی که در میوند می کنند همیشه باید روی درختهای سال و پیر تر شاخه های افتاب و در
 خورد و بر دیگران ترجیح داد بجهت آنکه تکه آنها بهر سبب شده است و بعد از آنکه
 و با جی نباید نه در سر و نه میوند پیل استعمال کرد

دار یعنی بیش (س) دار شاخه کوچک را گویند که بیشتر از ۱۰ ساله میوند
 قد ندارد و عموما روی شاخه های است و میباید و برش یک چشم بیزی
 دارد که برود و می شود و تبرک بکشد میوه به شود و با بیشتر از این قد
 می کشد و اغلب فایده چندین سال طول می کشد تا برسد به سال اول
 بک چشم بایر است و سه برک دارد سال دوم که در شش میوند
 ترا چشم چوبی متعارف شده است قدی قدی کشد و حلقه چوبی به
 خورد و چهار یا پنج برک دارد و سالها بعد این دار قدی بزرگ تر میشود
 و بر میگرد و بکشد می شود و میان بکشد سه برک این یکی از اجزاء میوه دان
 است پس نباید بریدش مگر در صورتی که در یک زیاد شمر شود و گاه و گاهی روی درختها
 بر وقت همان سال اول دار بزرگ دهد

بروند پیل شاخه کوچک و ضعیف تر را گویند و ۱۰ ساله را طول دارد و
 تکه های بزرگ در همه جای شاخه پیدا شود و زیاد کم رشد است و پیر تر و هرگاه
 بخواهند زود تر میوند ها و زاج کرده تکه آخر را کوبیده کنند
 خلاصه نوچها میوند بزرگ ماه قبل از موسم میوند زدن باید قطع کرد و در این
 ایام نباتات فدانها را از سبزه دیوار و در شمال در خاک فرو به کنند و این حالت به



فوتی آنها را اگر سینه بکند و پیوند بهتر و زودتر میگیرد دیگر زیاد آنها را در آب
گذازد مگر در حالتیکه سفر کرده و خسته باشند و پوشش نار چمن خورده باشد یا
وجود این حالت بکرو زیاد و روزی که کاشتن کفایت می کند در صورتیکه آن
قسم پیوند واحد ضرب باشد و چه تازه برده را استعمال بکند بجهت پیوند شکوفه
توان همانداختن توجه را قطع کرده استعمال کرد

ایستای پیوند زنی

عموما در پیوند زنی ایستای استعمال می کنند که پیوند زنی می نامند و آن یک قسم است
کوچکی است (۲) که پیغه نازکی دارد بعد ۶۰ مبر از فولاد داخل
دسته اش که بطور ۹۰ مبر است در آخرش یک کفیکه لیسری با یک کویچه
نصب کرده اند بجهت بلند کردن پوست پیوند استایهای دیگر که در
عمل لازم است این آله دستیار است برای بریدن ستر شاخه و ستر شاخه
برند و یک ستر پیچ پیچای سرج و یک نونان کوچک و چند
اسکنه چوبی با اندازه های مختلف برای باز داشتن شکاف ناخن
که پیوند با سانه نشاندن شود و بجهت جدا کردن پوست از چوب
پیوند ناجی برای جفت کردن پیوند ها که با د خوردن داشته
باشد لازم است که دو زانها را با ریسنان پنبه یا پشی یا پوست
در نهما و محکم بچسباند و باید که یکایه ان پیوند ها را باز بد کرد
در ریسنان ها هرگاه سفاس است فدی است کرد که مبادا پیوند (۲) خفه بشود



لال پیوند زنی

عموما برای زود جوش خوردن پیوند ها یک لال ترکیبی بکند و همه زخمها را به
پوشاند

پوشاند که ناخن داخل شدن هوا در صوبت و سحر اشا قلب در امان باشند و این
لال ببرد و قسم است یکی را که و دیگری را سرد استعمال بکند

قسم اول

مدل یک طرف کل روی آتش گذاشته این اجزاء را با هم دیگر مخلوط بکند	
مردغه که بخواهند از این لال	سفر سفید
استعمال کنند ظرفش را روی آتش	سفر سفید
میکنند و با یک پاوی کوچک	صمغ عربی
بعد از آنکه نیم گرم شد بدود	مور
پیوند میماند هرگاه زیاد گرمی	پیه
شکر پیوند را آدیت میماند	

مثال
۱۲۵
۳۰
۳۰
۲۵
۱۵
۲۱۵

قسم دوم

این لال هم که سرد استعمال می شود بهمان طریقی روی آتش گذاشته اب می کشد و
بهم مخلوط بکند

بعد از آن که نیم گرم شد بدود	مور
میکنند و در میان کاغذ یا چلواری بچسبند	زبان چوب
و وقتی که بخواهند استعمال کنند فدی	سفر سفید
دکف دست گرفته مثل مال می کنند	پیه
تا حل شود و بعد از پیوند میماند	کلا

۱۲۵
۱۲۵
۶۲
۲۵
۲۳۶

این اجزای که ذکر شد کم و زیاد بشود باغبانست و حکم بدینست که بهین مقدار
کسیکه تواند این اسباب را فراهم بیاورد یک ترکیبی بکند که زیاده و کم است و
مفید و مثل یک سرج را با یک لال ذیل کا و با هم دیگر مخلوط بکند و دور پیوند

بگیرند و چون دوام ندارد و باران میشود باید بابت پارچه و غیرت ثوابی که بپوشند
 بخورد پس اگر در دهان زیاد استعمال می شود بجهت پوند اسکنه و تاجی
چگونگی پوند و اینکه بخوانند پوند را از راه دوری بسیار و در جبهه
 جلو پا در موضع که پراز خورده دم آرد ندارد باشد می گذارند و می بچند و هبند و در
 برای سفرد پا و از ده روز گفایت می کند هرگاه سفرد و ماه ناسته ماه طولی
 کشد باید بخیرانه سازی اصل یا کل سرخ خلص می گذارند همین که خوب ریخت
 از این سته اجزاء ملفوف کردند و نوشت در میان جبهه جلوی گذارده محکم بندند در آن
 حالت هیچ عیب نخواهد کرد

در بیان انواع و اقسام پونها

این فرض مایه را که در همه قسم پوند ها نیست بجهت اینکه اغلب آنها هنوز مندا اول نشد
 است بلکه آنها را که در عمل اسنان و در بافتها معمولند ذکر میشوند

- انها را که با شیار مشرق تعلق داده است قسمی کنیم
- قسم اول** پوند اسکنه
- قسم دوم** پوند بمقار
- قسم سوم** پوند شکری
- قسم اول** پوند اسکنه
- قسم دوم** پوند اسکنه
- قسم اول** پوند اسکنه

این قسم عبارت از پوندهای اسکنه روی ساقه روی دیش روی شاهر
 از پهلوی پوندهای تاج و اینکه در بهار شروع می کنند با لافتن در درخت
 موسسات که باید غنیمت شمرد بجهت این قسم پوندها که زیاد استعمال می شود و در
 روی ایجاد مشرق دانه دارد و روی بعضی اشجار مشرق هشته دارد و در این ملک است

برای

برای مثل درخت هلو و درخت لوب و کلاس و درختان و غیره اولی است و پوند بهتر است
 بخورد

این قسم پوند بر درختهای مختلف استعمال میشود یعنی از ابتدای دیش تا بد و پاشه در
 بندی در روی ساقه و باید زیاد دقت کرد در صاف کردن زخنها با سربط
نوع اول پوند اسکنه نیک قلبه

شکل نشان میدهد در ساقه است که سرش را قطع کرده اند تا شکاف است که در
 وسط آن عمل شده است آن قلبه تراشیده است که در وسط آنکه دارد در
 روی اصلی که بخوانند پوند کنند جای صلبی که پوستش باشد
 معین می کنند و از آنجا سر ساقه را می برند و در صورتی که از اسکنه
 بکشد باید در مورد روی زخم را با سربط صاف کرد بعد در وسط آن

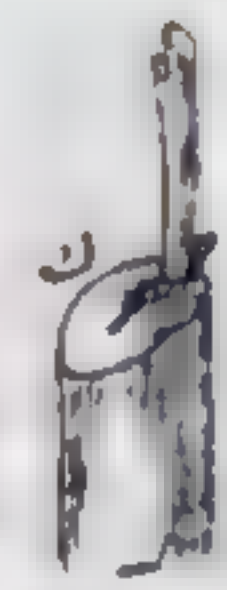


سربط را راست گذاشته از بالا به پایین شکاف بطریقی که پوست (سرخ)
 زیاد نرزد بخورد هرگاه ساقه زیاد در شست شکاف باید کلن چوبی باز می دهند
 تا اینکه با سانی بتوانند پوند را جا بجا کنند و خوب پوند را هم بزرگ بیخه کار می کنند
 به بکشد و متبر به ۲۵ بشیر و بالا پس با قلی لبه را می کنند چنانچه در صورتی که پان
 تا اینکه با سانی بتوانند روی اصل فرور بگیرد بعد از این چلهها هشته پوند نادر میان
 داخل میکنند بخوبی که پوستش در نه نشود و در سبب پوست اصل جفت بشود و اینکه
 پوند گذاشته شده هشته کلن چوبی را از میان شکاف سپردن می آورند بطوری که
 پوند جایجا نشود و هرگاه فشار ساقه بکشد کفایت هشته لازم بدینسان بچیدن نیست و
 در صورتیکه بکشد کفایت نباشد باید محکم بچسبند که زود تر جوش بخورد و در مورد
 زخم لاله با خیر مالیده که هو را داخل نشود که پوند را بچسباند

نوع دوم

پوند اسکندر با اصل بزرگ فله

این نوع با اولی تفاوت ندارد مگر در قطع کردن راس که یک فنش مثل
فلج که بریده میشود چنانچه در شکل معلوم است که این را اولی برج
دارد و در آنکه یکی زخم اسنان به کند بالا رفتن نیوزاد و برپوند و
کره درخت بطریقه اید و اغلب اوقات باید بار بسیار است



نوع سوم پوند اسکندر با نوچه سالانه

این پوند زاد را سد عملی کند و غلش بعینه مثل پوند اسکندر متعارف است
مگر اینکه عوم نوچه قدیم نوچه ثان استعمال میکند بعد از بسیار پیچید و در
الاک میگیرند بدون پوشش پندن نگه اولی این قسم پوند که متداول است

نوع چهارم پوند اسکندر با و فله

این قسم پوند هم با اولی تفاوت ندارد مگر در عدد فله ها که روی اصل باشد
و غلش هم بعینه همان طریق است ولیکن عوم یک عدد فله دو عدد فله بدور اصل

و معادل یکدیگر میگردند
این جور پوند روی درختها
گرفته سال و صاحب بزرگ

استعمال می شود
پوند اسکندر چهار
قسم متداولست بجهت اینکه اصل



بجهاد فست شکافه میشود و زخمش خیلی بر جوش به خورد

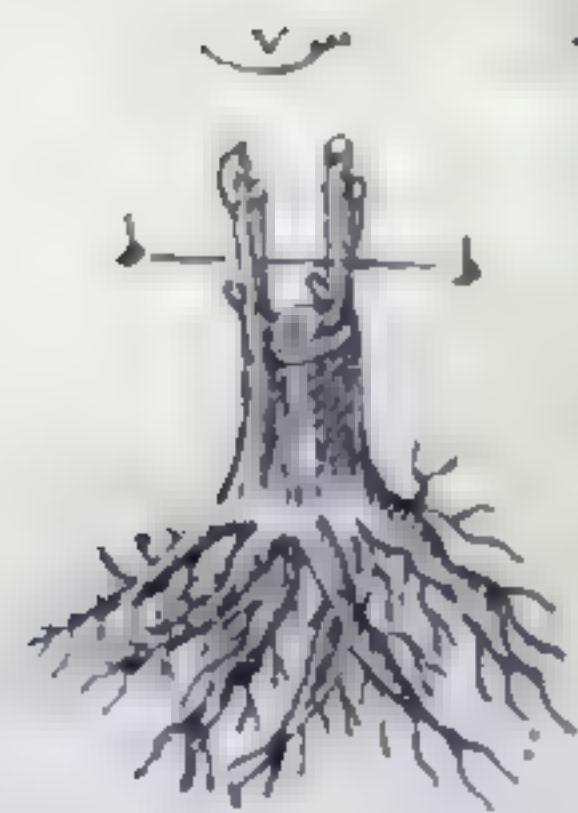
پوند

پوند اسکندر وی کل سرخ

که از اول جل تا اول نور بهمان دستور العمل استعمال میکند بعد از دو ماه کل میدهد
اصل با بعد دو سال کاشته بشود تا آنکه حاصلش خوب شود

نوع پنجم پوند اسکندر وی گردن ریش

اغلب وقت اتفاقا به افتد که درختی بعد از چند سال عمر از دور باد
یا افت دیگر به میکند از کمر تا زکف خالک در احوال عوم را اینکه
درخت را بکنند و وی کردن دیشه دو فله دو بر به نشانند چنان
چند در صورتی معلومست و همین پوند دو سال اول نوچه به
دواند که دندع قد داشته باشد یا نه این پنجم درخت و در اصل
به اید و سان دو م تراش میکنند که خوب بالا بیاید



نوع ششم پوند اسکندر وی ریش

این پوند در وی انجا ریشه دارد و بعضی هله دارد هم استعمال به شود
اینست که یکی از دیشه های جل در درخت جدا میکند و سرش را راست می کنند
بدون اینکه دیشه های دورش جا بجا بشود و بعد بعینه مثل پوند
اسکندر متعارف عملی کند چنانچه شکل نشان به دهد تا پیاپی
این دیشه را با نوچه اش بکنند و در جای دیگر که مشخص کرده اند به
کافند تا سه یا چهار سال برای خودش درختی شود این پنجم
برای اثنا به خوبست که پوند های کربل داشته باشند و درختی که پوند بخورد ثبات



نوع هفتم

پوند

پیوند اسکندر موروی خنیا

این پیوند را در حوت حل میکنند موی سبکه موی شروع میکند حرکت کردن و غله را هم باید بکند مثل بریدن حاضر داشته باشند و با بر بلند می آورند برین آستان میان شوی میکنند و بافت غله که دو عدد تکه دارد در میان آن شکاف می نشاند چنانچه در پیوند اسکندر شعار نه ذکر شد و بعد در زخم را خیر گرفته با موی پیچید بجهت اینکه رطوبت موی بگذارد که لاک استعمال کنند باری هم که از جو خور پیوند لطیفان بهم رسانند خبر را بر داشته عوض لاک می آید این پیوند از پیوند های دیگر سبز میشود و گاهی همان سال اول انکور میدهد

نوع هشتم

پیوند اسکندر موروی ریش

این ریش از همه پیوند ها که روی موی پیوند استعمال میشود برای عوص کردن کوفتا کنند و آن کردن جنهای بد که در موی شان بهم می رسد و چون موی سبز می شود است که در نوع هفتم بیان شد مگر اینکه باید که کوز را داخل کرده با پس مرار حانه سرش را قطع کرده به سان طربوزان وسط مشق کرده و چون همیشه کول مکرر در موی در جفت کردن پوست پیوند با پوست اصل داده و مت کرد بعد از تمام شد عمل زخم را با خیر پوشانیده و کود را بر از خاک میکنند و چشم بالائی بود را بیرون میکنند و بعد چنانچه در نوع پنجم معلوم است خط طاف کف حالت است که در پنجه میشود

نوع نهم

پیوند و قلم موروی موی

میتواند موی که چنانچه داشته باشد بر می دارد و کرا و از د و طرفت می براند و بعد در چشم بالائی و دو چشم بالائی و خود کود را چنانچه شکل غم نشان میدهد بالائی

کردن ریش قطع کرده شوی میکنند و غله را بطوری داخل شکاف میکنند موی را بالا می اندود و چشم دو پایین زخم و همه را خیر میکنند و کرا و از د را از خاک میکنند بعد که یکی از چشم های بالائی هم در زخم است برود این صورتان غمت پایش هم ریش میکند این قسم پیوند روی موی می توان استعمال کرد بطوریکه غمت زبری پیوند را در یک شیشه از آب و بزای کرده فرو کنند



پیوند اسکندر از قملو

نوع دهم

این قسم پیوند در حوت حل استعمال میشود و پیوند را بزرگب پیغه کارد می برهند بعد از ۲۰ یا ۳۰ روز بعد شاخه اصل را از قملو با نوك سربط می کشانند بعد از آن که مفرج خوب فرو برود تا اینکه پیوند خوب جا گیرد بشود این قسم پیوند در دو هفته از بین شدن زیاد لازم میشود بجهت نشینی شاخه ها خشکیدن خصوصاً روی اشجار منفره دارند و استعمال میکنند شکل دهم این قسم پیوند را نشان میدهد خلاصه بعد از تمام شد عمل با ریش پیوند را محکم بسته و درش لاک می گیرند و روی کل سرخ هم این پیوند را استعمال میکنند و عوص یکی و غله مغایب یکدیگر میکنند و بعد بفاصله ۲۰ روز از سدی سالم را از آنها بشویند تا اینکه مات شوند خوش رنگی برآید کل بعل باید



پیوند ناجی

نوع یازدهم

چون پیوند را در روی اصل بزرگب نشاند میشود از آن همه ناجی می مانند

و هموار روی شاخه ها و خنای کهنه سازه جاندار استعمال میکنند و تفاوتش با پنبه
 اسکته پنبه که هوضه داخل کرد در مثل هاد و شکافیکه در اصل عمل شده است
 در مابین پوست و چوب درخت قرار میدهند و موسس در حمل است که سوراخ
 بجای نیکه ناید پوست با سانی جدا شود بدون اسکته پان بشود و فله ها که بر
 که در پیوند اسکته پیلان شده باید یک ماه قبل بریدن در حال گذاشته شود
 خلاصه و فی که بخوانند درخت زیاد مسر را پیوند کنند باید دو پاسه شاخه
 باقی گذاشت برای جدا کردن سو و همینکه پیوند جو من خورد بمرد و ران شاخه
 تراش میکنند تا وقتی که پیوند ها منتره بکشدان وقت بالمران شاخه را قطع میکنند
 تا اینکه پیوند ها صید مه نخورد

نوع دهم پیوند ناجی منعاره

ساق را با شاخه را با ازاره قطع کرده فی الفور با سرب صاف میکنند و فله ها بزرگ
 قلم بپوشانند مثل مرکب و بنظر ایزدهم معلوم
 و در هر یک دو چشم بانی میکنند از اند بعد بایک
 کاوه چوبی کوچک پوست و از چوب جدا کنند
 و پیوند را بپوشانند و در صورتیکه اصل را
 درست باشد فله های متعدد بقا صله



با سه بد ورنکه میثانند هرگاه پوست هم قدری بپای بشود برای گرفتن پیوند
 هیچ ضرری ندارد این قسم پیوند در روی شاخه های بزرگ که گواه میکنند زیاد است
 میشود و احتیاج به پنبه نیست ولی همه زخمها را باید لاله گرفت : با چوب
 دیگر تره امیت که پوست را بد و اصل از جانبیکه بخوانند فله بگذارند پنج شش
 و بعد از نشاندن پیوند بای پوست را بهم آورده باری پان می بندند و لاله میکشند

نوع پنجم پیوند ناجی پیوسته ترکیب

(زبان فرانسه این جزو رات گویند) این پیوند با پیوند اسکته از پیوند ناجی
 تفاوت ندارد مگر اینکه جای پیوند را بزرگ T میگذارند چنانچه در شکل ۱۱ معلوم
 است که دو شیخ زو شده است یکی راست دیگری بر خلاف آن
 بعینه مثل آنکه در پیوند شکمی معمول است و یکدیگر را از پوست
 بالای T بر میدارند و پیوند را که بزرگ قلم تراشید اندر روبر
 بپای T پنهان میکنند بدستور العملیکه در پیوند ناجی بیان



نوع ششم پیوند ناجی مثلث

روی کف قطع شده اصل که باید همیشه صاف افقی باشد مثلث در شکل ۱۳ معلوم
 یک بخش مثلثی با اندازه پیوند یک با بدنه شاخه میکنند
 و نوج را بزرگ کاه و میزاشند بطریقی که در سه رمان
 ان برش خاکه بشود تا اینکه پوستها هم خوب جفت بشوند
 باری پان شده و درش را لاله میزنند و باری پان میزدند و زخمها
 زیاد بزرگ را میپوشان پیوند کرد و روی صلی پیوند متعدد



نوع هفتم پیوند سواره

در این قسم پیوند با اصل پیوند یک اندازه باشد پس سوار و قطع میکنند و مثل زبان
 سوار تراشید در پانینش و زبان را قرار میدهند و نوج را هم که باید دو وجه
 باشد از سمت بایین و سطح را شکافه بر وی اولی سوار میکنند تا اینکه خوب بایک
 دیگر جفت شوند بعد باری پان می چسبند و درش را لاله میکشند و این پیوند برای
 اشجار منتره کوچک خیلی خوب است (شکل ۱۴ پیوند جفت کرده و نشان میدهد)



این نوع دیگر این پیوند را حمل میکنند که برخلاف اول است چنانچه در شکل ۱۵ معلوم
و این مخصوص برای درختهای نارنج کوبل استعمال میشود

نوع شانزدهم پیوند انگلیسی

این نوع پیوند را در محکم است و جهت درختهای کوبل مانند آن استعمال میشود در شکل
اصل آن سرش را و پیوند را نهش را بر یک قلم میزنند و در میان
مرز خنجر خلاف یکدیگر زبانه قرار میدهند بطریقی که پیوند با اصل
درست جفت بشود بعد از آن بچین و لاله میکشند این نوع پیوند
دو بهار عمل میشود



نوع هفدهم پیوند ماسکولی

این نوع پیوند در بهار روی موز میبندند استعمال میشود و از شاخه را از میان
شو میکنند بچنانیکه میخواهند پیوند را بکند از هرگاه شاخه جاندار است شکاف را
میشو عمل میکنند تا اینکه مغز شاخه برسد بعد پیوند را بر یک قلم ماکو
میزنند و با یک چشم در وسط آن باقی میکشند و در وسط آن
باید راد دقت کرد که با اندازه آن شکاف اصل باشد و آن وقت پیوند
را درست جفت کرده بار بستان میبندند و درش را لاله میکشند



نوع هیجدهم پیوند بمقاربت

حفظ اندن سر شاخه این نوع پیوند را داده است و عمل کردنش را با داسار است و
منازلش با پیوند های دیگر است که پیوند و اصل متصل هستند بر شاخه ای که آنها را
نامداد امیکه پیوند درست جوش بخورد و بپوشد جدا کنند باید در این نوع پیوند درخت



۱۵

مخواستند پیوند زنند با رگی که پیوند را امید دهند نزدیک هم باشند تا اینکه با ساقی با
یک دیگر جفت بشوند این هم پیوند مستقیم است ولی بعضی شاخه را بجا و منفرع استعمال
شدند و منفرع در درخت کل و غیره : مومیکه قابل این عمل است و بهار است
مخصوصه در وقت بالارفتن یو کاه و قو و زبانه ها استعمال میشود ولی با توجه ها

نوع اول

پیوند بمقاربت

معمولترین این نوع پیوند و اصل آن که باید بعد از امکان یک انداز باشند یک و
موازن میزنند بطریقی که وقت جفت کردن خنجر از جفت یکدیگر را نبویست و در خنجرها
را باید بعد از میزانشند که خوب برسد بعد از آن یکدیگر جفت کرده بار بستان محکم میبندند

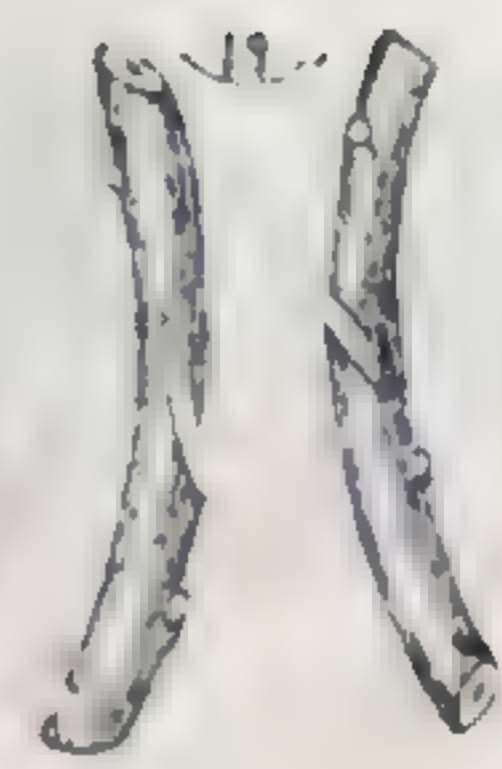


دو روش لاله میزنند تا اینکه زخمها از هوا و رطوبت محفوظ باشند
باید سه روی یکدفعه پیوند را باز و یکدیگر که میبازار بستان جایگزین پیوند
خنجر بکند بعد از آنکه اطباء را هم رسانند از جوش خوردن پیوند از آن
جدا میکنند و بعد از آن باز در روز قبل شروع میکنند بزرگ شدن پیوند و
ماخذی که با اصل جفت شده اند هشت روز بعد زخم را نادر و ملت طاعت
فره میرند خلاص چند روز با نمره قطع میکنند و سر درخت اصل را هم که تا بجا رسیده
بود نمره قطع میکنند از بالای ماخذی که در میان است چنانچه در شکل ۱۹ معلوم است
درخت کرد و وایچه و نوت و مورا با این نمید پیوند میکنند

نوع بیستم پیوند بمقاربت با نمره

روی ساق اصل و هم چند روی پیوند یک زخم میکنند مثل یکدیگر برای اولیایان شد و در
هر یک از این درخت یک زبانه در می آورند برخلاف یکدیگر چنانچه در شکل ۱۹ معلوم است

و در درختها را با یکدیگر جمع میکنند و بقیه و در باه
داخل یکدیگر میزنند مثل قلابه و بعد با رسیان حکم چین
دورشان لاله پیوندی میکنند : این سه پیوند
حکم مرزا اولی است



نفع سبزه
پیوند بمقاربت بروی شاخه
روی سافه

دو زخم حمل میکنند یکی روی شاخه با سافه و دیگری روی پیوند روی درخت که بها
را حمل آورده است اغلبا وفات اتفاق می افتد که شاخه
از سافه کوچکتر میشود در این حالت همینقدر که پیوند
از یکطرف جفت بنویسد کفایت میکند و بعد با رسیان
می بندند شکل ۲ نشان میدهد و این پیوند در
روی اشجار نریب سبزه استعمال میشود :



نفع چهارم
پیوند بمقاربت با نوحه سبز

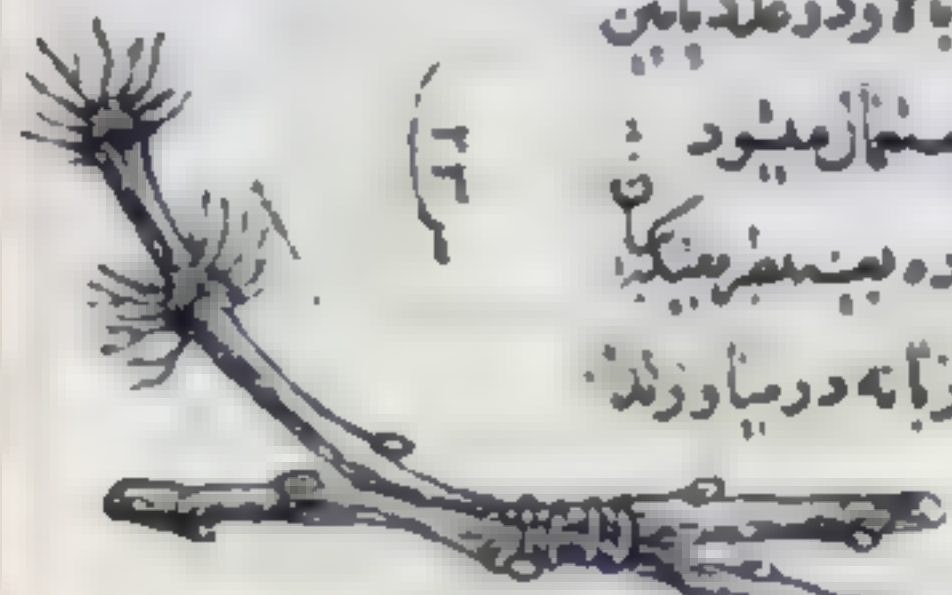
این نوع پیوند روی همه اشجار منزه در جزا و سرطان و اسهال میشود و این
اشرف و نافع پیوندها است برای جانشین کردن شاخهای خشکید درخت هلو
و بهجت پر کردن آن جا های سبز نشن سافه را از شاخه : روی موطار سبز
میکند برای پر کردن جاها آنکه نوحه سبز نشن است و موطار خالی ماند است و با
همچنین همیشه موطار با نظام میشود شکل ۲ نمونه آنکه موی پیوند زد است : اول با چوب
پیوند زنی با نوحه سبز میخوانند شاخه عمل میآورد و بعد موطار عمل میکند

و بعد با نوحه سبزی که نزدیک
باشد میگیرند و از دو طرف
کای پوشش را میزنند بعد از
روی سافه عمل کرده شد و باید
بطوری کرد که با نوحه سبز
زخم با نوحه سبز چنانچه در موطار
معلوم است بعد نوحه را در سافه
زخم میفشانند بطوریکه پوشش را در سافه جفت بنویسد و با رسیان میبندند و

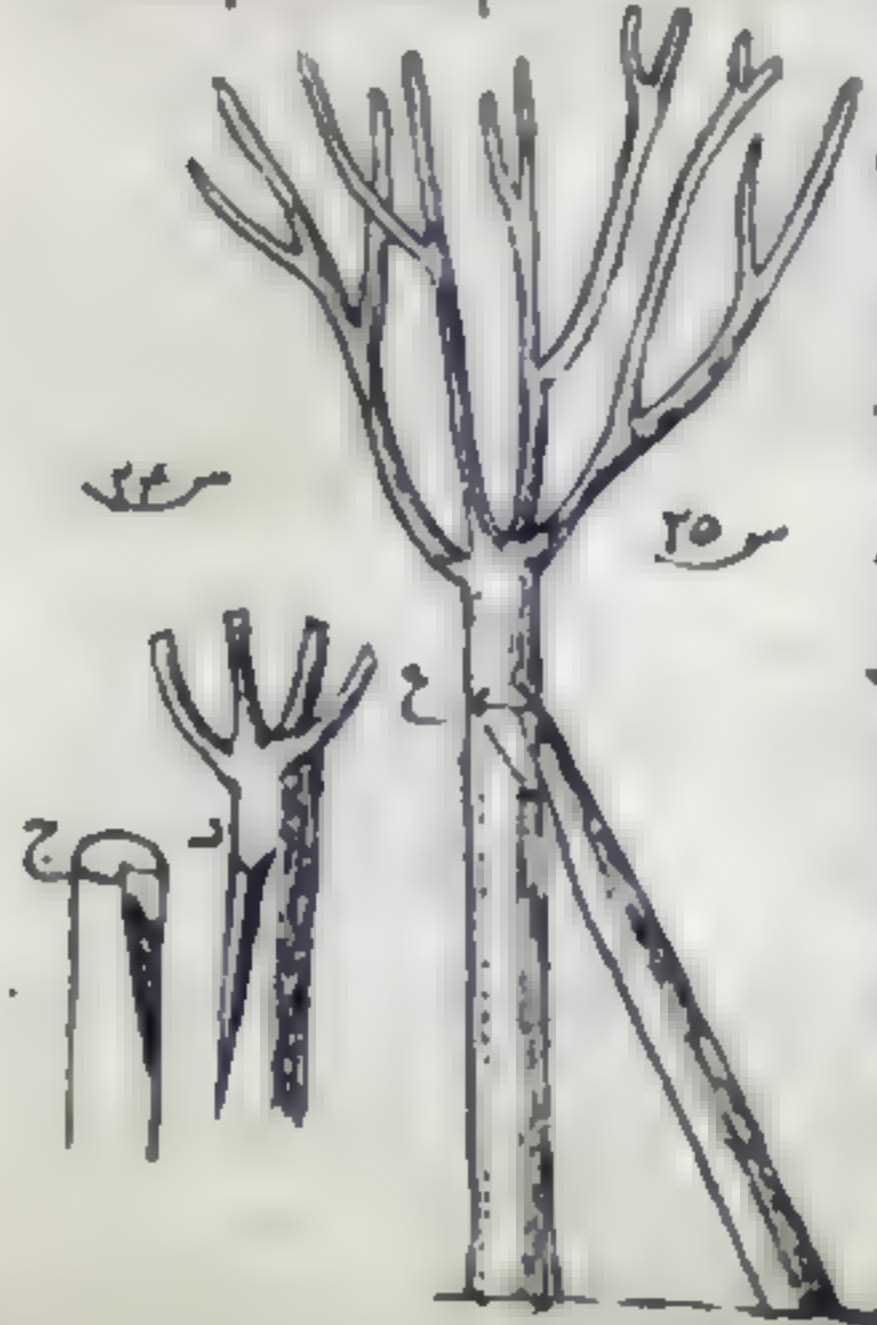


میبالند و سه هفته با یکماه بعد از پیوند خیلی خوب جوش خورده است و حد کردن را
از ماد در خود در بهار است او را از پائین هر سال است
نوع پنجم **پیوند بمقاربت بروی موی با نوحه**
و فو که میخواهند با نوحه سبز موطار را بکشد و با جوش و پیره را در موی که در نوحه
داخلی میزنند و با نوحه سبز در مقابل آن بر روی یکدیگر میخواهند پیوند کنند میکند

و در میان هر زخم یک تابه در میان و در جراح یک یک بر او من این و زبانه را داخل کرده
می بندند : و انور هم میتوان پاوش را بکارند بشرطیکه یک چشم روی اصل و چنان
چشم روی پیوند بان بگذارند و دو عدد بالا و دو عدد پایین
مانند خنث کردن این پیوند روی کوله هم استعمال میشود :
و دو عدد کولیکه نزدیک هم باشند هم آورده به منظر میکنند
شد از طریق که رو به هم هستند میزاشند و زبانه در میان و زدن
و داخل یکدیگر کرده می بندند



نوع ششم
پیوند بمطایر یک برای جانشین کردن سرد رخ
سرمی را قطع میکنند چنانچه در شکل ۲۵ معلوم است و روی ساق پیوند به طریقی که لازم
در زیر سران یک شکان مثل عمل میکنند چنانچه باغیان شکایتیکه در روی اصل عمل
شد این و منتهی چنانچه در شکل ۲۵ نمایان است داخل هم بیکر کرده حکمی بندند :



و در زخم را لاله پیوندی میبندند : این
پیوند استعمال میشود برای جانشین کردن
سرد رخ که در میان فضا شکسته یا شکسته
باشد و برای شاخه ای که در روی اجزا
زیرین شده عیب کرده باشند : مخصوصه
زیاد مجتاجی که در کوزه نشان داده
است استعمال میکنند که سرش را قطع کرده
در خشک باید پیوند گرفت با هم در پیوند
کرده با در پیما حکم میچسبند و در سر را لاله

نوع هفتم پیوند بمطایر یک جانشینی شاخه

این پیوند در بیمار قبل از حرکت کردن بر استعمال میشود و فایده روی اجزا زیرین
شده جای خالی از شاخه افغان میافند با این نمیدانجا را بر میکنند خواه روی
باشد و خواه در شاخه مجتاجی یک نوحه دو ساله را میزنند و جانشینی بخوا
بان بجا حالی برسد و اجزا را یک تراش میکنند و همان طریق نوحه را هم میزنند
بعد از زخم را روی هم گذاشته حکمی بندند شکل ۲۶ این پیوند را ایسان میکنند که در
یک منتهی رخی که یک جای خالی دارد طاعت تراش میکنند و سر پیوند اجزا را بر میکنند
و بعد از جوش خوردن او را از دم ساق قطع کرده مثل سایر شاخه ها زیرین میکنند

فصل ششم پیوند شکمی

پیوند شکمی حکم تراشه پیوند ها است و از همه هم بیشتر استعمال میشود مخصوصه
نخدا نفا روی اجزا کوچک و درد و فصل عمل میکنند یکی در بیمار که پیوند را هوا
کوبند و یکی در پیوسته که پیوند را پیوسته از پیوسته از اولی است و در همه
قسمت اجزا منفر و غیر منفر استعمال میشود بر پیوند به پیوسته بپایانگی که از روی نیکو
سالانه بر داشت میشود استعمال میکنند و آن هم صبح با عصر باید برین شود و برین
را هم چپ و دوش را بانه میکنند که آن چشم را محافظت میکند و هرگاه بخوانند
همان ساعت پیوند را عمل نکنند باید نوحه ای قطع شد و در میان کهنه نمدار
بر پیچند که خشک نشود :

پیوند هوشیاره بپایانگی که از روی نوحه های سال گذشته بر مبدارند عمل میکنند
مجتاجی بر داشتن بپایانگی بفاصله ۱۰ یا ۱۵ میلیمتر و در زیر چشم پیوند
پیوند پیوند زنی را ۲ سانتیمتر بالای اجزا حکم گذاشته سر را زنه و در پیوسته
میکند تا آن پیوند اولی و بپایانگی را با دست چپ در میان و انگشت بر دست

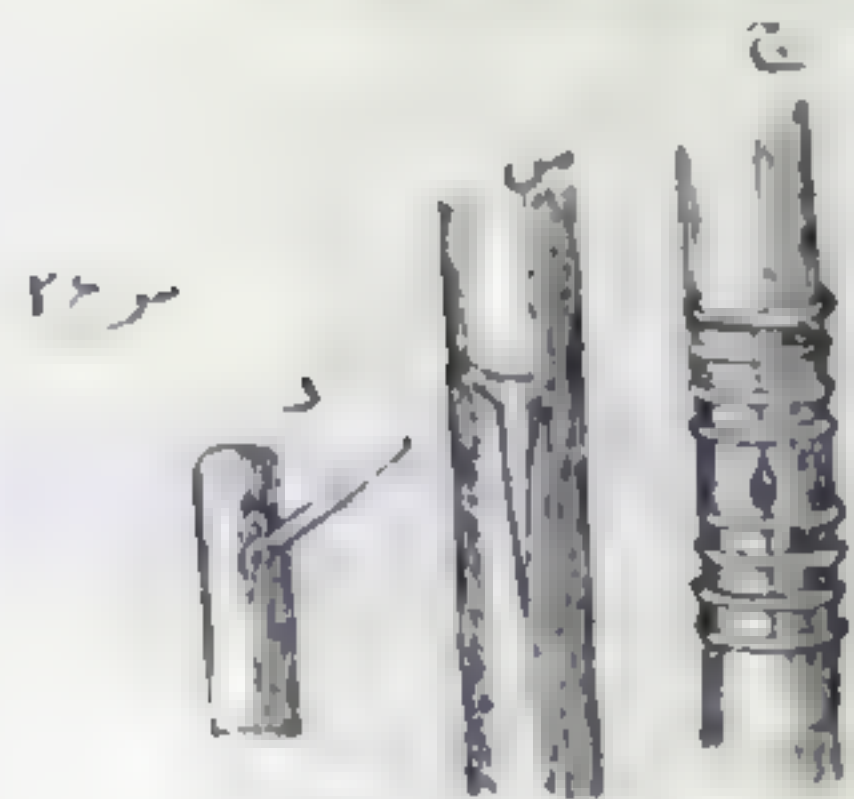
باو که چاقوان قدر چوبیکه بسیار است متصل ماند است هسته جدا میکنند
 بطریق که مردم چشمت کردند و هرگاه بخوانند درخت اصل را هم تراشند
 بکنند با چند روز قبل از پیوند زدن کرد بجهت اینکه قطع کردن شاخها
 اوقات حرکت یوراست میکنند و این هم برای پیوند ضرر ندارد

نوع اول

پیوند شکمی پویش
 اشجار کوچک با فاصله ۱۵ سانتیمتر از کف خاک پیوند می کنند و درختها
 بزرگ را بیلند به شاخ مختلف و برای عمل کردن اول روی شاخ یک جای
 را مشخص میکنند بعد یک تیغ کمر بر زده و یک تیغ صودی دیگر بران اولی میزنند
 ترکیب آنکه طویش موافق دستان است باشد نوشت با انگشت پیوند زنی لبها
 پوست بلند کرده دستان را در میان رخ برقرار میکنند و لبهای پوست را دو
 خوا با نیل باد و آنکس می فشارند تا در میان رخ هوا حور نماند و بار دستان با
 لیفت درخت محکم می بچند و در صورتیکه سوخته باشد بالای چشم باید محکم تربست
 که سواحتاج شود و پیوند زودتر بکشد باز در روز با سه هفته بعد پیوند را باز
 دید میکنند برای بست کردن پیمان هرگاه لازم است بجهت آنکه اوقات درخت را
 میکنند و در پیمان دور پیوند جا گیر میشود و این آخری بنیاد جزئی میکنند

هرگاه همان شاعت که عمل پیوند تمام شد باران ببارد یا بتواند داخل زخم شد با سو
 مخلوط بشود و چشم را غرق بکند و باز چشم خفه میشود و در صورتیکه از روی
 بکشد که هنوز آب سبیل نخورد و در حال سبیل که سواصل با دستان در پیوند
 فاصله ۱۵ سانتیمتر روی پوست را تیغ شکمی میزنند برای دفع کردن زبانی سو
 را در زیر پستان : شکل ۲۴ بیان میکند در سواصل که ترکیب آن
 تیغ زده شده است دستان مذکور پیوند با تمام رسیده :

در بهار آید هرگاه پیوند گرفته است قبل از حرکت کردن سواصل را



شکل ۲۶

را با فاصله کمی از دستان قطع میکنند
 دو با سه چشم بانی میکند و برای جذب
 شود و وجه مانی که از اینها بغل میاید همیشه
 ۱۳ تا ۱۵ سانتیمتر فاصله میبندند
 ایشان را قطع میکنند تا اینکه پیوند خوب
 بکند و فیکه یک چارک یا نیم درج قد کشید
 همه آنها را فنا میکنند :

نوع دوم

پیوند شکمی هوشیار

این هم به طریق ذکر شد عمل میشود بجهت آنکه شت ماده روز بعد از گرفتن پیوند
 اصل یا شاخه که بالای پیوند است قطع میکنند و یک چشم بالای پیوند باقی میکنند
 و همیشه ۱۵ سانتیمتر فاصله میبندند و مثل پیوند بهوش قرار میکنند

نوع سیم

پیوند شکمی ترکیب معکوس

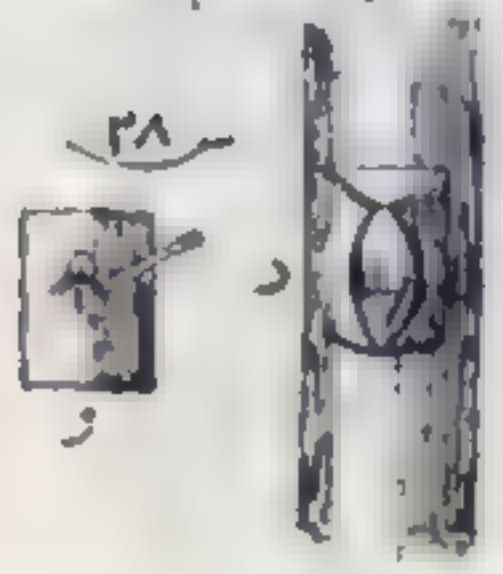
دستان بجهت همان طور که در قبل ذکر شد برداشته میشود و سرش را نیز کرده سر به
 با من داخل زخم میکنند و بجهت این کار اول روی اصل یک تیغ کمر میزنند و یکی
 دیگر خط عمودی از بالای پستان آورده بان متصل میکنند
 ترکیب معکوس چنانچه در شکل ۲۷ معلوم است این
 طریقه در وقت بارندگی و زیادتی سوجلی خوب است و چون
 این کار استعمال میشود بجهت آنکه عملش طولانیست



شکل ۲۷

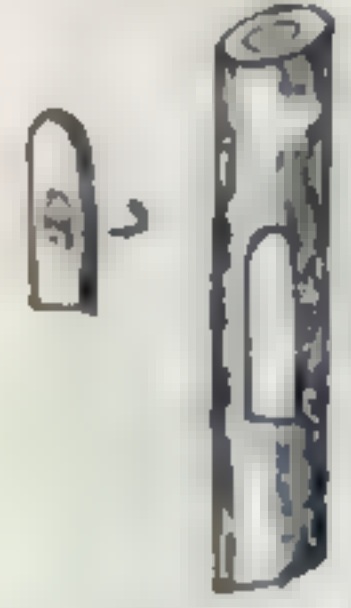
نوع چهارم پیوند شکمی مرتب

عوض اینکه پستانک را بزرگتر پیش بردارند و مع بر می دارند و بزرگتر چشم در وسط
 واقع شود و روی اصل دو جانب کمر می بندند و اندر
 قد پستانک و یکی دیگر موردی در پشت دو خط میکشند
 همه بزرگتر منسل باشند و پوستش را مثال و بچه باز کرد
 لبها بزرگ از دو طرف قدی می کشند تا آنکه چشم پستانک
 در زیر پوست تمامند بعد پستانک را در میان خم بر می دارند
 بهای پوست دو بان میخوانند و اهسته می بندند و شکل ۲۸ این پستانک نمودار شده
 و پستانک را اصل است



نوع پنجم پستانک

روی اشجار شمره این پستانک در میان عمل میشود بعد از حرکت کردن سینه بطنه پوست
 را که یک چشم داشته باشد با قدری چوب برش بر می دارند و روی نخ می کشند همان اندازه
 روی اصل کرده اند میچسباند و با ریسمان لاله میکشند و در شکل ۲۹ معلوم است



ع اصل از این پستانک و در پیوند از منتهی پستانک و روی اشجار
 جامهای خالی بین درخت چلی خوب است

نوع ششم پستانک
پنوند شکلی با پستانک شمره
کیلا مینور کوبند

این پستانک زاول سنبه را از میزان عمل میشود و روی که نکما روی اشجار سنبه
 شد اند نکماهای شمره و با سانی میتوان شناخت بزرگ و مدور از چشماهای بزرگ
 وجود هستند و همیشه در ایشان دایره دست بر لاله احاطه کرده است : بالا می رود
 بر می دارند با خمیر دورش از روی درختیکه زیاد دارد و آورده روی درخت

که کم دارد یا هیچ ندارد یعنی مثل پیوند شکلی متغیری که ذکر شد عمل میکنند و بنا
 بر پستانک سنبه دورش را لاله میکشند (شکل ۳۰) همان ساعت که لا می شود و از درخت
 جدا میکنند با بدبر کهای دورش را چیدود متنا
 با لاله گذاشت برای محافظت کردن چشما : قسم یک
 میتوان لا می برد و با چینه برداشت و تراشید مثل سنبه
 ناجی از بهلول عمل کرد چنانچه در نوع دوم بازدم ذکر شد
 این عمل خلی خوب بجهت اشجار که میخواهند زودتر
 به بعد از اشجار شمره دانه دار گرفته مثل کلاس و الوما



اشجار اهسته دار را هم با این قسم پیوند میکنند و علاقی روی یک درخت چیدود قسم
 را میتوان پیوند کرد

در هر وقت نظر باینکه زحمت از اشجار زود باید و خنثای پروت و خوشتر شد
 را می ساز کرد و هم چنین نکما و لا می برد و های خوشتر یک جوان و اینها هم باید که
 شاخه یکساله باد و ساله نشاید با وجود اینکه روی خوب مستر از اینها هم میتوان
 عمل کرد این پیوند را سکنه هم میتوان عمل کرد ولی در این پیوند از اینها است

نوع هفتم پیوند لوله

این قسم پیوند ها را در وقتیکه سبزه اشجار دارد عمل میکنند یعنی از وقتیکه درخت
 پوست میدهد تا اخر سنبه را این فصل اخری پیوند لوله می پوش است بخصوصه
 درخت نوت و گردو و شاه بالوط و نارون زیاد استعمال میشود

نوع هشتم پیوند لوله چتری

پیوند را از روی خوب یکساله باد و ساله میکشند که پراز سبزه اشجار اول سبزه را
 میزند و وقت پوست از کمر بزرگ میزند بطریقی که بتوان چند لوله را آورد که هر کدام

لب باد و عدد چتر داشته باشد و میباید پوست مرغ زده شد لوله را باد و انگشت فشرد.

اگر سینه می چنانند که تا از چوب سوا نبود و با سینی بیرون بیاید

خلاصه سر اصل را قطع میکنند و از چند جا پوست را عمودی تیغ میزنند و پانچ پوستها را از چوب سوا میکنند چنانچه در شکل ۳ نشان میدهد بعد لوله را میباید کرد

که با اصل است انداره است تا آنجا یکدگر بپوشانند

حد کرده اند فرو میکنند و دوباره اینها را بلند کرده

دو لوله را میپوشانند چنانچه یک چیم لوله باز بماند

بالای لوله را میچند کرده و باره از دور میپوشند

بالا زود چوند تمام شدن نشان میدهد



نوع نهم پیوند لوله به چتر

لوله را به آن طریق که بیان شد درست میکنند و سر اصل را هم به پیوند لوله از پوست جدا

میکند و از وقت لوله را با سر به نه اصل جفت کرده و زیاد میباید از پوست بیرون کشند

و سر قاش میکنند که لوله بالا نیاید اینک در و با سینه برک جدا به سر فرو می کشند

نوع دهم پیوند حلقه

بهما نظیر آنکه در نوع هشتم بیان کردیم یک حلقه پوستی که یک چشم داشته باشد

در دست می کشند و از میان او تیغ می زنند و از روی اصل یک حلقه پوست بهمان

اندازه در پی او رند و پیوند را چنان می کنند که با سینه به بندند هرگاه پیوند کو چنان باشد

اصل است و در این طریق باید میباید که

کسر پیوند را بکنند هرگاه پیوند بزرگ تر باشد باید

را به برید و موافق اصل می کنند این پیوند را از

حلل آمیزان می توان عمل کرد و در سر و اصل

میباشد

میباشد

مقیاس شده ط حلقه تمام شده برای جانشینی حلقه پوستی که در اصل بر داشته شده

است همه پیوندها برود که تر می کنند باید سینه بشوند یک پایه که بر زمین فرو

مکنند با مجود اصل بر بندند بر و محافظت کرد و اینها را از افشا بجهت اسکرانها

طبعاً لطیف هستند هرگاه در سینه اهنال کند با درختی که میباید همه را به شکند

چنانچه اغلب اوقات اتفاق می افتد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین

و عرشون و قلمه انزل بعد الالف من الجهر التیور المصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم تسبیحاً

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

تسبیح

صیغ	سطر	غلط	صیغ
۱	۴	کتاب اقد	کتاب چهارم
۳	۱۲	ترمیشان	ترمیشان
۵	۱۵	فرارند	اگر از بد
۵	۹	منت (۱)	شعب (مخود گشیدن)
۹	۱۳	روشن	روشن

صفحه سطر	غلط	صحیح
۱۱	۱۸	عزب و ما
۱۱	۱۹	دو جلدین
۱۳	۲۰	بیان درشت
۱۳	۲۱	بیانه خورد ما
۱۵	۱۹	بار هوا
۱۶	۱۱	منزل ساد بود
۱۶	۱۴	نوازد که آن
۱۶	۱۷	وان طرف
۱۶	۱۸	و چون زد کدم
۱۶	۲۱	از جانب
۲۳	۱۸	بود هوا
۲۶	۸	ط زام
۳۰	۱۴	روز
۳۲	۶	زود و بردن
۳۲	۱۳	زواحت کنند
۳۲	۵	زاگزیند ارا (را)
۳۵	۱۳	هوار
۳۷	۸	ذرع
۳۸	۸	مردی
۴۳	۱۵	گردان
۴۵	۱۶	ذرع
۴۷	۳	صی سلاطین
۵۰	سطح	مختص
۵۲	۱۵	در سنن
۵۳	۷	در سنن رود
۵۵	۱۸	سلطان محمود
۵۷	۲۰	راحتناج
۵۸	۱۴	نموده و چنان
۶۰	۱۰	دو ناک
۶۰	۲۰	رواد
۶۰	۲۱	چوب را

مجموعه عام ایرانی

﴿در زراعت و اقلات و باغبانی و غیره﴾

﴿مثنی بر چهار کتاب﴾

﴿کتاب اول﴾

﴿ارشاد الزراعه﴾

﴿تصنیف قاضی مروی﴾

﴿در سال ۹۲۱ زمان شاه طهماسب صفوی﴾

﴿که حقیر عبد القهار مروی به نعم الدوله﴾

محسن

خدمت بملت

و انتشار علم در صدد

جمع اوری و تصحیح آنها برآمده

بقدر وسع چرا که این نسخه ها منحصر در فرد بود

و تعدد داشت تا از روی مقابله تصحیح و تکمیل شود و بعضی

لغات آنرا شرح نمود چون اصطلاحات فرس قدیم

بسیار دارد و اگر بملاحظه بعضی نواقص اقدام

بطبع آنها نمی نمود شاید آن اسخ مندوب

هم بکلی از میان میرفت

سنه ۱۳۲۲

حق طبع

محفوظ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين و بعد

بحکم آنکه المأمور ممتدور این عیارة کلمات تأمرادی بر مهیة اخلاصی بود
و ورق چند خیال نمود تأمرکس در ذراعت و حرانت و بختیاری و رز داری
و سایر مهلت دهقانی بیلوکات مرات و ولایت یواحی شروع نماید بر قواعدان
اطلاع مجموعها یواحی داند و او را در این امور مشکلی نباشد بدین سبب
این نسخه را ﴿ارشاد الزرع﴾ نام نهاد و ترتیب آن هشت دو صه اطاق
افتاد و هر روضه آن چنی است ایهنیت آئین مشتمل بر مزروعات و ناک و

اشجار و گل و ریاحین و غیر هسا که مزارعان فکرث یشه و باغبانان حکمت
اندیشه سر ترتیب و سامان آن حیرانند

﴿شعر﴾

صدید مرغزارش بر جوانب شکفته لاله زارش در خواصی
ز شبنم لاله را بخوی بر بنا کوش • و یازان غنچه را می در صراحی
انثارت میکند ترکس که می نوش • فال المسفوف لولا ت اما حی
و کیفیت و منفعت و مضرت و دفع مضرت حیوب و خسرویات و انبار و
اشجار و گل و ریاحین از آنچه در این نسخه منت شده هر یکرا بدستوری
که متعارف است مذکور تا هر جزوی محتاج بطیب و کتب طبع نشوند و
از خواص مجموع نیز آگاه باشند الناس از تمامات میان این ریاض انیسکه چون
بقدم اهتمام از بیان بگذرند و بنظر اعتبار در آنها بنکرند مزارع و باغبانی
را که در تربستان خون جگر خورده و در تفتشان جان شیرین بلب آورده
است مدعی یاد کنند و • ثنائی شاد گردانند ﴿و التوفیق من الله
و الامداد انه ولی الارشاد﴾

روضه اول در بیان دانستن اراضی مسکه حضرت الله تعالی سرفصله زمینی
را خاصیتی داده و بجه کیفیت غله و انکود و سر درخت و معدن و معرفت
زمین نیک و بد و صالح ذراعت • •

روضه دوم در بیان ساعت اختیار نمودن و احوال سال دانستن از ایام
هسته در هر روز که نوروز باشد و در محل پذیرا کردن و نهال کاشتن اینت
بیات کلام فسی انجمام حضرت ملک علام خواندن و دعای مهو نو و دفع
ملخ و کرم و وقت تخم کاشتن و محافظت پذیر و محل درویدن غله و چه وقت

بآب بار بردن و بجه طریق نگاه داشتن و جهة ضرورت باخوشه در آبسار نمودن و سالها از زن نگاه داشتن که خراب نشود و دفع مورچه و کبک و مکس و پشه و کت و علاج پشه گردیدن و گردیکی گزیدن

روضة سیم در میان زراعت نمودن غله واجناس

روضة چهارم در میان جوبه ناک کنندن و ناک نشاندن و بانگور آوردن و ناک بردن و غیرها و دانستن اسامی انگور

روضة پنجم در میان خسرویت از خربزه و هندوانه و بادرنک و خیار و کاهو و برواج و سیر و پیاز و اسفناج و ترب و کرم و بادفجان و تیل و وسمه و حنا و حظل و سیست (۱) و سه برکه و شغل (۲) و رودنک (۳) و سایر اجناس کاشتن و وضع و ضرر آن دانستن

روضة ششم در آبیان بذر نمودن لشجار و گل و ریاحین و آنچه قلم و پیاز و نهال است از گل و ریاحین و غیر آن بجه نوع کاشتن و بجه قاعده تربیت نمودن

روضة هفتم در بیسان اشجار و ناک پیوند نمودن و محافظت بیوت التحل و تخمین حاصل بعضی از خسرویت و غیره و محافظت گل پیش رس و بادرنک پیش رس و سلمان نمودن کلاب و عرق بید منک و کلقتند از قند و شکر و عرق پیونده و روغن گل و شیر و شکمش و شیر و تخمین و شیر و شکر و دوشاب کلر شک و اخلاقی و مربیات از غوره و بی و نهال و توت و لیجارو حلوا از ناقوت و مغزی و غیره و سرکه انداختن و سرکه الات ساحن و آب غوره گرفتن و قله (۴) و غیره و قلیجه حاصل نمودن (پیش از این)

(۱) یونجه (۲) شیدراست (۳) روئیس است (۴) ماست و اغوز است

• تاریخ کتاب ارشاد الزراعه •

آن را از ق دانا که ز قبض قدسی • آورده کل و لاله و حکم عجمی • در نهصد و بیست و یک از هجرت بود • کین نسخه دله پذیرم کردم قلمی

• روضة اوله •

در بیان دانستن اراضی که حضرت الله تعالی هر قطعه زمین را خاصیتی داده و بجه کیفیت غله و انگور و سر درخت می دهد (۱) معرفت زمین نیکو بود و صالح زراعت

(جالبوس) حکیم گوید که چون باران بر زمین آید زمین آن را نشف (۱) کند و شق نشود. دلیل نیکی زمین است و اگر در آن زمین انواع گیاهها رسد بود و قوی بود دلیل نیکی زمین است و اگر گیاهها باریک راست قد بود دلیل است که زمین بسته است. و اگر گیاهها ضعیف بود و راست قد نبود بر هم پیچیده بود ... دلیل (۱) معرفت آنکه زمین آب نزدیک دارد یا نه زمین را سه گز خزه کتد و دبیکی روین بروغن چربه میکنند هر روغن که باشد و قسری پشم پاک بر شکل گروهه مدور کنند و قسری موه بکند آرد و نصفی از این گروهه در این موم گذاشته فرو برند. و آن را در اندرون دیک نهید چنانکه دیک مجعل شود پس دیک را سر نگویند در آن خزه نهید و از خای که از آن خزه بیرون آید آن خزه را بر سازند و بکشند بگذارند و روز پیش از طلوع آفتاب آن دیک را بیرون آورند. اگر آن پشم بر آب باشد و دیک خشک بود دلیل آنست که آب نزدیک است و اگر آن پشم و دیک اندکی نمناک بود دلیل آن است که آب دور بود •

بدی زمین است •

(نوع دیگر) زمین را بکنند دو گز یا سه گز پس قدری کلوخ از منفر آن بگیرند و در هاون نرم بپاشند و در آب باران اغشته کنند چندانکه آب از سر آن بکفزد و همچنان بگذارند تا آب صافی شود اگر طم آب بحال خود باشد زمین نیک بود و اگر آب شور شود آن زمین شور و زار بود و هر زمین که خاک از راه بوی بد بود صالح زراعت نبود و زمینی که شور بود در آن هیچ درخت نباید مگر دوخت خرما و نخل و غیره (۱) (نوع دیگر) زمین را مقداری بکنند و همان خاک را در آن حفره بکنند اگر خاک از آن حفره زیاد آید آن زمین نیک بود و اگر خاک با آن حفره برابری کند آن زمین میانه بود و اگر از آن حفره کمتر آید آن زمین بد بود • (۲)

و بدانکه چون در زمین نخلک تخم زراعت کنند و نیک سبز نشود پس باید دانست که آن تخم در زمین خشک بهتر سبز می شود و اگر در زمین خشک بکارند و نیک سبز نشود آنرا در زمین نخلک باید کشت و اگر در زمین بلند بکارند و نیک سبز نشود آنرا در زمین پست باید کشت و اگر در زمین پست بکارند و نیک سبز نشود آنرا در زمین بلند باید کشت چو بعضی تخمها در بعضی زمینها بهتر سبز می شود و گفته اند که کدو و باقلا و ماش در زمین خشک زراعت کنند ضعیف بود و کرم پیخ آن برود و عدس و نخود و سایر (۱) سبزه است (۲) فرمکبیا بحربه چینی باشد اندک مدتی از کندن زمین و ریختن در حفره یا قدری زیاد می آید باختلاف حالت زمین و یا برابری می کند اما کم نمی آید

جیوهت در زمین خشک و نخلک هر دو می توان داشت و هر زمین که محصول آن نیک نمی آید چون یک سال در آن باقی مصری که آن را افساری نامی گویند بکارند بعد از آن هر چه در آن بکارند نیکو آید زمین ریز و در قسم است یکی آنکه ریز و خاک غالب است و یاران (۱) دو راه نافع است چون بذر نمایند تمام سبزی شود و آب بسیار بخورد چیه آنکه کم نگاه می دارد و زود میرسد و محصول آن ادنی است

دیگر آنکه خاک بر ریز غالب باشد شد یار آن سه راه مناسب است بفر آن تمام سبزی می شود و محصول آن نیز بر و اعلا است و بعد روز بیشتر از شش (۲) می رسد و زمین آن نیز بسیار آب بخورد چیه آنکه کم نگاه می دارد و هر چند آب (۳) بسیار دهند فائده دارد و در زمین مذکور جمیع محصولات خوب می شود • (شخربک) شیاران چهار راه نافع است چون بذر نمایند تمام سبزی می شود و محصول آن بر قاعده می آید و هر چند آب و آبیار بسیار دهد فائده دارد و ناک نیز در زمین مذکور خوب میشود

(سبزه ریز) بذر آن تمام سبزی می شود و آب بسیار بخورد و محصول آن نیک نمی شود فلذا درخت و نخل در زمین مذکور روشن می کنند و خوب می شود • (سنگ جل) شد یار آن دو راه مناسب است و بفر آن تمام سبزی می شود و آب و آبیار بسیار می بارد و محصول آن ادنی است و چون در زمین مذکور نخل و اشجار بکارند خوب میشود و شرط آنکه در نخلک در

(۱) شد یار و چند قسم است دوراه و سه راه و چهار راه و پنج راه و آن یعنی شیار

است که شخم زمین باشد و شکار نیز گویند

(۲) زمین سخت است (۳) سبزه و رشوه است (۴)

زمین مذکور آلت که هر ساله آبار کلی دهند که محصول نیک دهد
 (زمین دلو) - شد یاران پنج راه میدهد است چون بذر نمایند تمام سبز می
 کند اما در سالی که یاران بسیار شود محصول آن خوب نمی شود و در سالی
 که یاران بسیار باشد محصول آن خوب می آید و چون در زمین مذکور ناک
 کارند ناک آن روش می کنند و قریب بده سال انکور خوب میدهد و چون
 از ده سال گذرد ناک آن بواسطه تم بسیار پوسه (۱) شده بر می افتد
 (مفید سخره) - شد یاران چهار راه نموده در اول سال اگر بذر نمایند
 و یاران باشد تمام سبز نمی شود و محصول آن ادنی است و اگر هفت ماه
 زراعت نمایند و یاران شود تمام سبز میشود و محصول آن اعلی است
 (تغ) - شد یاران چهار راه مناسب است بذر آن تمام سبز نمی شود
 و آب و انبار بسیار می باید داد جهت آنکه نم نگاه نمی دارد و محصول آن اعلی
 است و شد یاران (۲) نمودن زمین آن بر نم مناسب است و انکور نیز در زمین
 مذکور خوب میشود و ناک روش نمی کنند
 (زور خاک) - شد یاران چهار راه نافع است اما زمین آن بی زور است
 و بذر تمام سبز نمی کنند و آب کم می خورد و انبار بسیار میباشد داد و
 محصول آن ادنی است
 (سبزه خاک) - را شد یاران چهار راه نمایند و زمین آن بی زور است بذر
 تمام سبز میکنند و انبار بسیار اگر میسر شود دهند و آب بد ستور می خورد
 و محصول آن اعلی است و نزد اسکناس عاقبت مفید است که در زمین مذکور
 تمام محصولات و ارتفاعات میگو می آید و زمین مذکور هنوز بر ارضی
 (۱) و نیبه است (۲) هموار

آنکه انبارت بخودت میدهد • دانه یکی هفت صحت میدهد
 دانه با بازی شیطان مصکار • تا که یکی هفت صحت میدهد و یاران
 و در فرصت درخت کاشتن کلام کریم حضرت ملک قدیم و حکیم واجب
 القلم را بخواند که ﴿ اصلها ثابت و فرعها فی السماء ﴾ آن اشجار ببرکت آب
 پرور دگر سبز شده بلند می شوند و افق با ایشان نمی رسد معنی آیت
 آنست که پنبه او در زمین است استوار و محکم و شاخ آن در بلندی
 در منافع است اما الله چنین آمده است که هر که زراعتی داشته باشد
 الحام بنویسد و در آب اندازد که بزرگوارت برود حضرت بحق سبحانه و
 و تعالی آن زراعت را ازافتن نگاه میدارد
 ﴿ ملخ ﴾ و آنچه زراعت را قصاص رساند بر جها و پاره کاغذ بنویسند و بر
 چهار گوشه زمین بر سر چوب بکشد بلاها بگرداند و دعا ایست ﴿ و جعل
 بینهم و بین ما بینهم کافل یشاءهم من قبل انهم کانوا لی شک منه مررب ﴾
 جهت مپوه تو - سکته بچند و خواهند که نواوه بکنند این دعا خوانند در
 شب اول ابی ابوهریره روايت میکنند که بودند آدمیان چنین که هر وقت
 میدیدند اول مپوه را می آوردند بسوی رسول مسلم پس هر چه گاهی
 که رسول مسلم میگرفت مپوه را میگفت ﴿ اللهم بارک لنا فی ثمارنا و بارک لنا
 فی مدینتنا و بارک لنا فی ساعتنا و بارک لنا فی مدنا ﴾ یعنی ای خدایا برکت ده
 ما را در میوه های ما و برکت ده ما را در مدینه ما و برکت ده ما را در بیابان
 ما و برکت ده ما را در بیابان خود ما
 جالبوس حکیم گوید که هر که تخم حنظل را باب بچو شاند چنانچه آب نیک

تلخ شود پس قدری نمک بر وی افکند و بکرد کشت افتادن ملخ از آن
حوالی بکر بزد

مر که ملخ سبز را که اندر میان کباه بود بکبرد و در میان کشت زار آویزد
دیگر ملخان از آنها بکریزد

مر که تخم را بزمه کاو پیالاید پس بکار د هیچ چیز بدان کشت زمین نکند
مر که کسبم یا جو یا ارزن کارد روزی باید کاشتن که بعد از سوی قبله آید
زیرا که چون باد از سوی مشرق بود آن روز زمین سست بود

و در سه وقت تخم باید کشت یا شبانگاه یا نماز پیشین

و روزی که تخم کارد چون ماه بر افزونی بود بهتر بود از آنکه بر کاست

و افلاطون حکیم گوید بهترین اوقات زراعت وقتی است که افتاب در اواخر
سنبله باشد و زراعت که در سنبله باشد باید که در زمینی بود که بجايت هموار
باشد جو این زمین هم نگاه می دارد و احتیاج نمیشود بانک زود آب دهند
و بعضی گفته اند اولی است که در میزان زراعت کند و در روزی که باد
شمال آید تخم در زمین نباید باشد جو تخمی که در این وقت باشد نیک سبز
نشود و باید تخمی را که زراعت خواهد نمود سه دانه زراعت کند بعضی
در اول زمان زراعت و بعضی در وسط زمان زراعت و بعضی در آخر زمان
زراعت تا اگر یکی را افت رسد دیگری سلامت بماند و چون در نیمه اول
ماه تخم بکارند بهتر بود و محصول بیشتر باشد

(دفع کرم) دیگر هر سکه خواهد که کرم نباشد در باغ و زمین حنار را
باب پیاید جوشانید و پیش از افتاب بر آمدن بکرد زمین افشانید و تخم حفظ
نیز مناسب است

و محافل بذر که افلاطون حکیم گوید است که چون برک درخت سرو یا
برک درخت جفتدر با تخمی که زراعت خواهد شد مخلوط سازند و در خانه
نگاه دارند هیچ آفت بدان تخم نرسد تا وقتی که زراعت خواهد شد
و چون استخوان قبل ریزه ریزه کنند و با تخم مخلوط سازند یا آن را در آب
بحوشند و آن آب بر تخم باشند و در افتاب خشک کنند و بعد از آن بجا
برند از همه آفات محفوظ ماند

و اگر کبر را بکشیاروز در آب اغشته کنند و آن آب بر تخم باشند و جامه
بر آن روی بوشند تا تخم آن آب را تلف میکنند و بعد از آن زراعت کنند
از همه آفات محفوظ ماند و اگر ضفیع که در بیرون آب بود بگیرد و همچنان
زنده در ظرفی نهد و آن ظرف را در وسط زمین و زرع دفن بکنند و
پساعت بگذارند و بعد از آن بیرون آورند از آنها محفوظ ماند و طعم
در ربع آن نیکو بود

و اگر عدس را با هر تخمی که بود مخلوط سازند و زراعت کنند هر آفتی
که باشد بعد رسد و آن زراعت از آن آفت محفوظ ماند غله و اجناس در
خانه پادرو باشد که بر قلعه سبز شود

و اگر ضرورت شود که بصحرا دو جاره باید نمود چون پکال گذرد
دو جاره خشک باشد بعضی دشت سوخته تمام سبز نمی شود

و اگر تخم داشته باشد تمام نابود شده اصلا سبز نمیکند

و آنچه خسرویت است هر يك را در خرطه نموده آویزند که باد هوا داشته
باشد و اگر در کوزه و گندو کنند سرش را باز گذارند که

باد در او تصرف نماید اما ملاحظه نمایند که موش تخم را بوج و نابود میکند

و اگر سرش را مضبوط سازند و دم گیر شده دلش قصار یافته سبز نمیشود.
و چون کندم و اجو برسد و نیم داشته باشد زود فروتنی تخصیص کندم که
طعمش شیرین بود و گاه آن چهار یا بهتر خورد
و اگر در آب بار کبر نماید تباه نشود و اگر در درون دانه او بریزد و اگر
نیز در صیف و لافز شود و در آب بار زود تباه شود و وزنش سبک بود
و طعمش تلخ مزه و آنچه در سحر گاه درون بهتر باشد از آن که در نیم
روز کرم •

و چون خواهند که خرمن کنند باید که موضع خرمن در بلندی باشد تا باد
بهتر فروئی حمل کند و باید که خرمن نزدیک خانها و نزدیک تریه زار و قایزو
بلغ و درو نباشد چو غبار خرمن زیان دارد برك درختها و میوه ها را پژمرده
کند هر چند که غبار اصافل اشجار را بمنزله بود
و موضع خرمن را اول آب باشد و بشت و چوب آرا بگویند تا از مورچه
ایمن شود و خاک گرم سفید یا خاکستر ریخته گردد بر کرد خرمن بریزند و تموری به
شوند که آن بکنند و باید که غله درویده را در خرمن چنان
بزنند که طول خسته بجانب شمال بود و آن طرف دیگر بجانب جنوب تا زود
و خشک شود و بعضی گفته اند که طرف خسته در زیر
کنند و آن طرف دیگر بیلا تا امرغان ایمن بود

و چون ز کندم و اجو يك شود ده روز مهرا بکند آرند و هر روز آرا بر
گردانند تا از افق محو ظاهر شود و چون خواهند که غله را در بار آورند
میش از طلوع آفتاب تا آن زمان که سرد باشد باید آورد
و در آب بار سوزا خها باید گذاشت از جانب مشرق و مغرب و شمال تا باد درون آید

دیگر است و فوائد آن بعد وی شمار است • چنانچه • اصح المتكلمين
و املح المتأخرين این یابین • در این باب فرموده اند
• شیر •

جستن کو کرد را حمر عمر ضایع کردن است • زور بر خاک سپه آورد که بکسر کیمیا است
(سرخه خاک) • شیران به راه • قلعه دارد زمین وی بیشتر آلت که
بذر سبز نمی کند و آنچه سبز میکند چیزی حاصل نمی شود
(شور خاک) بذر سبز نمی کند و نابود است

(شور ريك) راه ساله در محل یخ پنداب بسیار دهند که شوری وی
به یخ آب پیرون می رود و شیرین میشود و اگر یخ پنداب نباشد و ضرورت
شود چهار آب پی در پی دهند و بعد از آن زراعت نمایند و بسیار بسیار
باید داد و با وجود این ملاحظا کتر بذر سبز نمی کند و آنچه سبز کند محصول وی
خوب نمیشود اما در زمین مذکور پید و سفید دارد و قوت و چار و پشه خانه
نه و شتر و قدق و ختمی خطائی بلند قد و خوب میشود

غرض که در اراضی که صالح زراعت است استاد دهقان شد یار بهاری است
و شد یار اعلی الس که کارخ بسیار داشته باشد و کیفیت آن در دو قسم است
آنچه نیم باران شد یار نمایند بغایت خوب است و محصول آن نیکو می آید
و آنچه نیم باران نباشد که آب دهند محصول آن نیز خوب میشود اما بدستور
نیم باران نیست و آنچه سبز بر زراعت نمایند زمین آن را آب داده شد یار
نمایند که محصول خوب میشود و نیم باران شد یار نمایند و اگر در شد یار نیم
باران جو زنه زراعت نمایند اکثر جو زنه آن يك خانه و دو خانه خشک
شده پنه نمی زند و اراضی که غله زراعت نمایند آنچه شد یار بهاری نباشد

آببار دادن و بذر نمودن مناسب است چنانچه هر زمین معمور تر است
مقدّم آن بیشتر است •

﴿ روزه دوم ﴾

در بیان ساعت اختیار نمودن و احوال سال دانستن از ایام هفته در هر روز
که نوروز باشد و در عمل بذر کردن و نهال کاشتن ایست پنبات کلام قدسی انجام
ملك علام خواندن و دعای مبرور

و دفع مایع و کرم و وقت نغم کاشتن و محافظت بذر و عمل درویدن عهده
وقت بآببار بردن و بجه طریق نگاهداشتن و جهة ضرورت با خونه در آببار
نمودن و سالها ارزن نگاهداشتن که حراب نشود و دفع مورچه و کبک و
مکی و پشه و کنه و علاج پشه گریدن و گزیدگی کردم

در بیان ساعت اختیار نمودن جهة امر دهفت چون مقدمان عظما و حکما
که انوار علوم ایشان از مشکوة ﴿ وحی امیا علی نبیا و علیهم السلام ﴾
مقتبس بوده و از متاخران توفیق یافتگان ﴿ و ینکرون فی خلق السموات
والارض ﴾ اکامی یافته اند که احوال اجسام سفلی را با اوضاع اجرام
علوی نوع ارتباط هست بسی جلیل در روزگار طویل چندین فن متبر تدوین
نموده اند که هر وقت که خواهد قواعد بعضی از آن قنون توان دانست

و کلیات احکام آن را سال بسال بر سیل احوال و ساعت بساعت بطریق
حکمت تعیین نیک و بد نموده اند چنانچه اوضاع علویات بر چه منوال و احوال
سفلیات بر چه حال خواهد بود و از قدیم ایام الی زمانها اکثر از علما
کیار و فضلا روزگار در هر امر بشری ساعتی اختیار نموده اند افتتاح بدان
کار نموده اند پس ساعت اختیار نمودن را در جمیع امور خصوصاً در باب

زراعت از لوازم باید دانست که نزد ارباب فلاح و اصحاب دهفت بصحت
پیوسته که چون در ساعت نیک بذر نمایند محصول آن بنایت الله تعالی نیکو
آید و بهیچ آفتی نرسد (و بالله العناية و التوفیق)

جمله است برکناره شطرنج روزگار • بزی زینش خواندن و بلزنده کردگار
لیکن جوسنی است قدسی روا بود • اجبای سنت فضلا بزرگوار
بنا بر آن چند بیت از مدخل و منظوم که از آن ساعتی معلوم شود فراهم
آورده مثبت گردانید تا دانستن ساعات بر مزارع امان گشته او را مشکلی
نباشد

دانستن مه که در کدامین بر جنت

هر چه از ماه شد مثنی کن • پنج دیگر قزای بر سر آن
پس هر پنج از آن موضع شمس • کبر بر جی و جای ماه بدان

﴿ اجزاء ﴾

یکذشته زمه ضرب کن ای نیک سپر • در سیزده و سیزده اش بر سر بر
انگاه بهر برج نوس سی برسان • از منزل اقتساب تا جای قمر

دانستن طبایع بروج

بر چهارا تو بر طبایع دان • رنج تا بدان همیشه شایع دان
حمل است اتنی و شبرو کان • تور خاکی و جدی و خونه همان
طبع جوزا و دلو و به هوا • هست خرچنگ و حوت و عقرب و ما

مقلب و ثابت و زو جیدین بروج

بر فلك برج متقلب چار است • و اندرین باب حکم بسیار است
حمل است اول و دوسر سلطان • بزم میزان و جدی نیک بدان

ثابت آمد بوسف آبار دیگر • • • • •
فوس و جور او خوشه و ماهی • • • • •
کوب این حکم است بر من عین • • • • •
(اختیار ازراعه)

کر بود میل تو ذراعت را • • • • •
طلب ماه را بخانه خاک • • • • •
(اختیار الفرس)

در درختان تنائی اندر باغ • • • • •
ماه باید به برج ثابت در • • • • •
و ایات نباتات در محل پذیر نمودن و نهال کاشتن خواندن نقل است
از بزرگان دین که هر کس در محل پذیر افشانیدن با خلاص تمام آیه کلام
ملك علام من اسه را که • • • • •
حبه والله اضعاف لمن يشاء والله واسع عليم • • • • •
تعالی آن ذراعت را برکت تمام می دهد
چنانچه از معنی آیه بابرکت فرخنده رایت فهم می شود که هر دانه که در
زمین طیب بکارند و آن دانه برویاند هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه
شاخه از او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود و در هر خوشه
صد دانه که یکی را مقصد حاصل آمده باشد و خدای تعالی زیاده کرداند
این مقصد را بهفت هزار و بیشتر برای هر که خواهد از خفه کنند ما
بجسب بیت او و خدای بسیار بخش است که یکی را مقصد و زیاده میدهد خدا
دالست بشقه کنند ها و مزایم و نبات ایشان

آید و روشنی نیز بر غله افتد و حثک باشد و از جانب جنوب روژن نباشد
زیرا بادی که از آن جانب است کرم است و حرارت غله را که در خانه
باشد زبان دارد • • • • •
چهار بیان و مزبله و موشی که دیهان کار میکنند و از حمام و انش و خانه
و مطبخ دور باشد • • • • •
و آن کل که زمین و دیوار خانه بدن اندوده شود بجو عوض گاه بان کل مخلوط
سازند و اگر عصاره رك زيتون یا خاکستر بان کل مخلوط سازند از موش
مخلوط ماند و همچنین از او سایر حیوانات موزیه دور باشد و اگر زنبق
نمک بود بواسطه نم کنندم و جو و غیر آن بیدار نماید و انبسته و کرم دروی
افتد و مغز آن را بخورند و نا بود کرد

(عساقط کنندم) • • • • •
برك كاهو یا برك انار یا خاکستر خوب بلوط یا
کنندم مخلوط سازند در هر سدمین یکمین از همه آفات مخلوط نماید
و بعضی از دهاقین جامی کشاده میکنند و فر آن یکدرع در گاه آورند و آرا
لکد کوب کنند پس بکنندم در آن ریزند چنانچه يك ذراع از دیوار جاه
دور باشد و ما بین میکنند و دیوار نیز بر گاه کنند و هر دو کر که بالای
آید گاه و کنندم را لکد کوب می کنند تا چون از جاه مقدار سه ذرع نماید
آرا تمام گاه کنند لکد کوب کند پس روی آن را بگل محکم کنند اگر این
کنندم بچند سال یا زیاده نماید خراب نشود و گاه می باشد که کنندم بسیار مك
می شود و طعم آن می ماند چون بویا در زیر اندازند در آن خانه که باشد
از این افت مخلوط نماید
و اگر ضرورت باشد کنندم وجه را در خوشه گذارند و در آبار کنند

و بعد حاجت بیرون آورند و يك نمايند و صرف سازند بدین ترتیب ده سال یا زیادت از جمیع آفت سلامت نمایند و این قاعده از تعلیم حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام است در آن وقت که عزیز مصر را از آمدن مال غنیمت نگاه کرد و بدین تدبیر مدت مدید مردم را از قحط خلاص داد

و اگر خواهند که اوزن بسیار نمایند و در آبار خراب نشود مناسب آن است که آنچه خواهند با کل امیخته دیوار سازند و یا حشت مالیده عمارت نمایند سالها نمایند و چون ضرورت شود آن عمارت را ویران ساخته خشت و دیوارها اندك اندك در آب صکریخته اوزن را جدا سازند و گفته اند که اگر جاورس را با خوسه بزنند اگر صد سال بر آن گذرد فاسد نشود (محافظة جو) خاکستر مرچوب که باشد با جو مخلوط سازند خاصه خاکستر چوب غار که آن را جارس و همست گویند آن را از آفت نگاهدارند و همچنین اگر پودنه جویباری با آن بپایزند یا بستانان افروز (۱) با کج کوفته و بخته آن مقدار که سفیدی آن در میان جوسرخی شود جو از همه آفت محفوظ ماند و گفته اند که اگر سبوی سرکه که نيك ترش باشد در میان آبار جویباران بکشد از همه آفت در امان باشد

محافظة عدس و ماش و ملك و باقی چون یکی از این حبوب را در ظرفی بکشد که روغن در آن بوده باشد پیش از این یا اندرون آن ظرف را چرب کنند و خاکستر بر اطراف و حواله آن بزنند جنبه آن را پیوندند از آفت سالم نمایند و اگر آب دریا یا آب دیگر که تلخ باشد بر باقی باشد و بگذارند تا خشک شود بعد از آن آن را در ظرفی بکشد از همه

(۱) تاج جروس است یا ضمیر آن

آفت محفوظ ماند و بعضی گفته اند که این حبوب را در شی که هوا اندك نماند باشد بر زمین تنك بکشد تا اندك نمى پلن رسد بعد از آن آن را همچنان نماند در ظرف بکشد سالم بنامد (محافظة آرد) جو ب درخت سرور را قطعه قطعه بکشد و در میان آرد پنهان کند از هر جنس که باشد از آفت محفوظ ماند هر چند مدتی که بر آن بگذرد و اگر زیره و نمك نرم بگویند و با آرد مخلوط سازند هیچ آفت بدان نرسد

(صفت خیر) اگر بوره را در خیر بکشد آن نان نرم و خوش طعم بود و اگر موثر را بکشیاروز در آب اغشته کنند و منز درون آن را بفشارند و از آن آب آرد خیر بکشد آن خوش طعم باشد و آن را احتیاج بخیر مایه باشد و اگر شیره انکور شیرین را يك روز یا دو روز بگذارند تا جوش کند و از کف آن آرد جاورس را خیر بکشد و آن را قطعه قطعه کنند هر يك چند يك انگشت و آن را خشک کنند و چنان نگاه دارند که نم بدان نرسد در سفرها قطعه از آن در آب گرم بکشد و بدان آرد خیر بکشد احتیاج بخیر مایه نباشد و آن که از این خیر مایه باشد باه را قوت دهد

(دفع سایر گیاهها) افلاطون حکیم گوید که عصاره ورق البنج با يك تومس در ظرفی مخلوط سازند و بکشیاروز بگذارند بعد از آن پنج خار و سه گیاهی مضرى که بود بان طلا کنند آن گیاه نافع شود

و اگر خواهند که زمین از گیاه يك شود در وقتی که اقیاب در جویباران گیاه و خار آن را از پنج بر کنند و آن را همچنان جمع کرده بگذارند تا وقتی که اقیاب بحدی آید پس آنرا بر گیرند و در مزبله اندازند تا متفن شود دیگران گیاه در آن زمین سبز نشود و اگر فاس و آره که از آن گیاه

می برد از سر بسازند و آن را از خون بر سر کلان سال که آن را به ساز
گویند آب دهند هر گیاه و عصاره که از آن ببرد دیگر سبز نشود
و بعضی گفته اند که پیش از طلوع شمری پنج درخت خار را از حاله کتند
و آنرا بپزند و قیر و زفت با یکدیگر آمیخته بر آن طلا کنند دیگر سبز
نشود و نیز گفته اند که وقتی که ماه در محاق باشد بوقت شبانه یا جدی هر
گیاهی را که بپزند دیگر سبز نشود

❖ دفع مورچه و کبک و مکس و پشه و غیره ❖

❖ دفع مورچه از زمین ❖ زراعت و مریضخانه و غیر آن نیست که هر
که زیره را خورده بسیار و بخانه مورچه ریخته همه بپزند و با آن کل که
مورچه از خانه خود بیرون می آورد با کو کرد و سر که بیاید و بر مسدن
مورچه ریخته یکی زنده ماند

❖ دفع کبک و کتک ❖ آلت که هر که سوس و تخم جنفل و تخم را بپزند
و آب آن را هر یک افتاند کبک و کتک نماند و آب کو کرد را نیز اسکر
در خانه باشد کبک نماند

❖ دفع مکس ❖ آلت که هر که بلوط را با قرطاس و دانه کدوی
تلخ با پیچ کبر در خانه دود کند مکس نبرد هر که مکس را بر گردی
کردم ماله درد بنشیند

❖ دفع پشه ❖ هر که خواهد که او را پشه عذاب نکند چوب عصاره یا
چیز دیگر را با روغن دانه تلخ زرد آلو پیاده آلود و بر سر یا این نهاد پشه
نشویند نهد هر که را پشه گردی بود یک مشت سر یک باید کرد و در
روغن کلا بوشانیده بیرون آورد و نه کمتر کاندک کت بان سیر بیاید کوفت

تا همچون مرهم کرده و چون بر گردی کارد به شود

❖ احوال سال دالتن ❖

از ایل هفته در هر روز که نوروز باشد چنین بگوید خواجه رئیس او خد
العصر ابوالقاسم بن علی الحکیم القمیزی رحمه الله علیه

که خدای تعالی مرا صدویست و پنج سال عمر داد و در مسلمانان بر بهای
بسیار مکرده بودم در علم نجوم و احکام فلک را بفهمم تا بدالتن
این دوازده برج و کواکب و روشنائی آفتاب و ماه رسیدم و بسا عتد
زمان و وقت نحس و خوش و نشر و یازم و در هر روز که اندر آید احوال سال
دری چون شود و چه دلیل کند بسیار رنج بردم در علم نجوم تا بیکم گفته باز
آوردم بتوفیق خدای عز و جل هر روزی که بدالتن در آن عمری مکه
مرا بود هجده نوروز همچنین یافتیم که اندرین کتاب یاد کردم و من این
نوروزها تجربه کردم از بهر منافع دهافین و خداوندان کشت باید اندک کار
او چگونه خواهد بود و از غلات درخت و زمین چه بیشتر و کمتر و از سرما
و گرما و حال سلطان و رعیت و حال منکی و فراخی و حال کوفتند و با
زوکمان چگونه باشد و در این عمر که یافتیم تجربه کردم اندرین کتاب یافتیم
حاجت نباشد و هر چند بگذرد این منسوخ نباشد حسب الله و نعم الوکیل
❖ چون نوروز روز بکشد در آید ❖

انروز آفتاب را باشد فراخی باشد و محالست کمتر بود در میان مردمان و
پشه زار عداوت ایشان بود و فلزهای کوهی نیک باشد و کشتها چنان که بر آید
نماند باخر سال منکی باشد زود بگذرد و مرگ اندک بود و الله اعلم

❖ چون نوروز و شبانه باشد ❖

ان روز ماه را بود و ان سال فراخی نعمت بود و بذرهای بسیار بود و کار سلطان ضعیف بود و بعضی را دست بود و دولت پنبه زار ها را بود و گشتها چنانکه نماید نباشد و فالیز ها را افت رسد و گشت کوهی را دولت بود و گنجد و ارزن میانه بود و گندم شیرین بود و سرمای نخستین در ماه بود و الله اعلم

﴿ و چون نوروز سه شنبه باشد ﴾

ان روز صریح را بود و ان سال فراخی باشد و طعاهها و گیاهها بسیار باشد و زحمتها اندرین سال پدید شود و شفت از میان خلق بر خیزد و مادر و پدر و فرزندان با یکدیگر نزاع کنند و ملکی در مشرق گشته شود و بزرگان بسیار باشد و از غارت پنبه نبود و ایز ها کران شود و بیگامی کمتر بود و انکور فترده بسیار بود و برف باخر سال ابد سیلهای تیرامی بسیار بود و کسب نیکو بود و هندوانه نیکو شود و الله اعلم

﴿ و چون نوروز چهار شنبه بود ﴾

ان روز عطارد را بود ان سال خون ریختن بود و فتنه باشد و سختیها باشد و غلظتها باشد همه اقلیم و سلاطین بصلح و پنبه زار ها بسیار باشد و فالیز ها نیک بود و مرگ کردنکان را باشد و گرم و بک و معکس بسیار بود و باقی و مان و ارزن را دولت بود و درد چشم بسیار بود و الله اعلم

﴿ و چون نوروز پنجشنبه بود ﴾

ان روز مشتری را بود و کار سلاطین باسقامت بود و بد گواهی بسیار بود و فالیز ها بسیار بود و ان سال فراخی بود و پنبه و ران را نیکو بود و فالیز های کوهی اندک بود و پنبه زار های همرا بهتر بود و گنجد و انزخ

و عزت بود و سرما و باران بسیار بود و سیلهای فراوان باشد و مرگ کمتر بود و الله اعلم

﴿ و چون نوروز ادینه بود ﴾

ان روز زمره را بود و فراخ نعمت و گندم و جو ارزان بود و گشتها نیک بعضی جایها پنبه زار ها را افت رسد و دخل بیگامی بهتر بود و فالیز ها نیک باشد و فتنه آشکارا شود و مردمان بر یکدیگر غلبه کنند از ضعیف حال سلطان بود و غله فراوان شود و لیکن نگاه باید داشت و از آن روز حذر باید کردن که تنگی شود و بیماری بسیار بود و مرگ کمتر باشد و الله اعلم و احکم

﴿ و چون نوروز شنبه باشد ﴾

ان روز زحل را بود و ان روز و ان سال نحس بود و ناساز گاری ملوک باشد و زحمتها بسیار باشد و خون بسیار باشد دولت سلطان و دزدان را باشد و غلبه کنند بر یکدیگر ولیکن اندک بود گشتها و فالیز ها و پنبه ها نیک باشد و جو و جواری نیک بود و ارزن و هندوانه را دولت بود و سرما باخر زمستان بود

(در معرفت هوا و باران) چون قمر در شب سیم یا چهارم رقیق و صافی بود ان شب و دیگر روز هوا صافی بود و اگر در منتصف ماه قمر صافی بود و هوا صافی شود و اگر سرخ رنگ بود علامت فتنه است بد بود و اگر سیاه رنگ بود علامت بزرنگی بود و اگر آفتاب در وقت برآمدن صافی بود یا آنکه پیش از طلوع آفتاب قطعه ای از متفرق پیدا شود یا آنکه در وقت غروب آفتاب ابر نبود و بعد از غروب باقی از آن ابر باشد این

همه علامت تاجیر باران بود و چون قطره سحاب ظاهر شود مایل بحمره دلیل
باران بود (و بانگ کردن گنجشک) بر درختان علامت باران بود (و اگر
در شب سیم ماه یا چهارم فرمبسط و عریض نماید و هوا غبار ناک بود
(یا که آفتاب در وقت طلوع مایل بحمره باشد یا که در وقت طلوع آفتاب بر
سباه آفتاب را بیوشد یا در وقت غروب آفتاب بر سباه او را سباه بود این
همه علامت باران بود و چون دیک از بالای دیک پیه فرو گیرند بعد از آن که
طعام بخند باشد و در اصل آن در ریهائی آتش بسیار بود یا آنکه مرغ خاکی
خود را بسیار میخورد و بانگ بسیار میکند (یا که حراف) که او فرشته
رو گویند برگرد آب میگردد و بانگ بسیار میکند (یا که دراز دنبال)
رو مغرب بایستد و یک بی را با دست بر زمین میهد یا که اگر ک بشار بدهای
را آید یا آنکه موش در سوراخ خود چیرهای که بدختره نهاده بیرون میاندازد
این همه علامت باران است خاصه در اول ماه و در آخر ماه و چون برگرد قمر
مرخی حاس حاس پیدا آید علامت سرما بود (و اگر دود نر به سه دانه زرد
بامرغ برگرد قمر ظاهر شود علامت سرما است بود و بانگ حراف که گاهی
بسیار در درون خانه و برجستان کوشند در چراگاه از زمین و نمودن ووشنائی
چراغ مشاب طلمت این همه علامت سرما است و چون مرغان از درختان زیر
می آیند و در آب غوطه میخورند علامت سرما است و باران کی
(و در سالیکه درخت خود واصل بر بسیار آورد زمستان آن سال فراوان گذرد
و چون فراوان کوش روی مغرب بایستد و زمین دست میکاود و در آسمان نظر
میکنند علامت درازی زمستان بود (و گفته اند که در مابین پست و دوم
مهر ماه جلالی و پیم آبمنه و در مابین متصف جدی و متصف قلو و مابین

پست و ختم مابین ماه جلالی و نیم ابستندار مذ ماه از سرما ایمن نتواند بود
چون اغلب آن بود که در این ایام رودت در هوا ظاهر شود و اگر بوقت انگور چین
بایش از سقوط ثریا (۱) باران آید غله در آن سال بیشتر رسد و اگر بوقت سقوط
ثریا باران آید غله در آن سال بوقت سهود رسد و اگر بعد از سقوط ثریا
باران آید غله دیر رسد

(۲) احکام طلوع شری (۲) و آن کوکی است روشن از ثواب از دیماه
صورت جوزا و از ثواب کوکی از آن روشن تربست و درین تاریخ در
بسیزدم مرداد ماه جلالی طلوع او بود (و اگر در وقت طلوع او قر در
آید) باشد در آن سال ارزانی و فراخی میباشد بود لیکن حرب و خون ریزش
و قطع طریق بسیار بود (و اگر قر در سنبله بود) باران بسیار آید و چندگان
زین کار بسیار بظهور آیند و دواب و بهایم ارزان بود (و اگر قر در میزان
بود) زلزله واقع شود و ملوک را مصیبتها افتد و عوام را غمها رسد و هلاک بهایم
بسیار بود و گندم کمتر بود و دیگر محصولات و سر درختی بسیار بود
(و اگر قر در عقرب بود) در سخی مواضع و با طاعون پیدا آید و زنان پیر و
حیوانات موزیه بسیار هلاک میشوند (و اگر قر در قوس بود) باران بسیار
آید و ترخها گران شود و انگور را آفت رسد و مرغان بسیار تلف میشوند
(و اگر قر در جدی بود) طعام و خوردهای بسیار بود و اهل سلاح را ضرر بسیار
رسد (و اگر قر در ثور بود) گندم را از ملخ آفت رسد و قحط و مرض

(۱) طلوع ثریا در این زمان شب (۲۳) خرداد ماه جلالی باشد و سقوط آن
شب (۲۵) آذر ماه (۲) طلوع شری در طهران مقارن طبع کتاب
در شب (۲۱) مرداد ماه جلالی باشد و سقوط آن شب (۵) خرداد

و مرگ بسیار بود (و اگر قمر در حوت بود) بران بسیار آید و گندم و انگور
بسیار حاصل شود و بیماری بسیار بود (و اگر قمر در حمل بود) جانوران حشراتی
ببهار باشند و باران بسیار آید و گندم را آفت رسد و باقی
مطلوبات سلامت ماند (و اگر قمر در ثور بود) بذرانهای متغایب بسیار آید
و سرما بسیار شود و ملخ و حیواناتی که بمحصولات ضرر رسانند بسیار بود
و مردم را زحمت رسد (و اگر قمر در جوزا بود) محصولات نیکو آید و
میوهها بسیار بود

(و بدانکه اول رعدی (ط) که بعد از طلوع شمسی واقع شود) بعضی از اهل
احکام آن را اعتباری نموده اند و گفته اند که اگر قمر (در آن وقت در حمل
بود) حشر و قتال ظاهر آید و ترس و وحشت بر مردم مستولی گردد و جلای
وطن بسیار بود (و اگر قمر در ثور بود) جورا آفت رسد و سایر محصولات
بسلامت ماند و ملخ بسیار بود و زلزله واقع شود و پادشاه مرده الحاق بود
(و اگر قمر در جوزا بود) گندم را آفت رسد و سایر اطعمه سلامت
ماند و مردم متفرق الحال شود و هلاک غلظه بسیار بود (و اگر قمر در سرطان
بود) جورا آفت رسد و انگور کمتر بود و دراز دخیال بسیار قلمب شود
و در دلو و حوت بران بسیار آید (و اگر قمر در اسد بود) جو و انگور نیکو
آید و در گویه تا به جنگ و قتل بود (و اگر قمر در سنبله بود) از ملخ
آفت رسد و کشتیها غرق شود و دو پادشاه عظیم القدر محاربه کنند و مملکت
مردم زوال یابد (و اگر قمر در میزان بود) جنگ و قتل بسیار باشد و
مناکولات و مطبوعات بسیار آید (و اگر قمر در عقرب بود) قحط
و گرسنگی شود و آفت مرغان بود (و اگر قمر در قوس بود) بران بسیار

آید و رحمت پادشاه را دشمن گیرند (و اگر قمر در جدی بود) میوهها
بسیار بود (و اگر قمر در دلو بود) ترخنها کران شود و در کنار دریا قتل
عظیم واقع شود (و اگر قمر در حوت بود) گندم را نقصان شود و
موت اثار و اشراف بسیار شود و در بعضی بلاد قبل از طلوع شمسی به پست و
بیکروز بایکماه از مرغی که داعیه ذراعت آن بود دران سال در موضعی
ذراعت میکنند جدا و آرا آب میدهند و تربت میکشد تا سبز شود
و چون شمسی طلوع کند ملاحظه کنند آنچه از آن مزروعات سبز ماند در
آن سال نیکو آید و آنچه از مزروعات زرد شود نیکو نیاید

در بیان بعضی امور فلاحه که تعلق با وقت سال دارد
از منتصف فروردین تا دهم جلالی تا منتصف اردی بهشت ماه رزرا آب دهند
یکنوبت و در وقتی که انگور حیده باشد یکنوبت دیگر بشرطی که بر آب شود
بر بسیار آورد در این ماه رزرا بکولند (۱) خامه در موضعی که آب حکمت
باشد قلعی که در زمین است متوجه عروق رز کردند و آرا سیراب نگاه دارد
(از منتصف اردی بهشت ماه تا منتصف خرداد ماه در این ماه زیادهای
نک رز را بپندازد و آهن از او دور دارند و در آخر این ماه بای که انگور
نداشته باشد و زیاد بود بپندازد و ابتدای آب دادن سایر اشجار درین ماه بود
سوی درخت انجیر که در این ماه آب بسیار نیاید داد (و از منتصف خرداد
تا منتصف تیر ماه) دیگر بار رزرا بکولند و در کولیدن میالنه نمیکند و بمق
زمین بسیار در و بند و بیخ درخت را چنان خالی نکند از خاک که حرارت اقیاب
در عروق آن تاثیر کند (از منتصف تیر ماه تا منتصف مرداد ماه) چون

درین ماه ملاحظه فصله نك سكنته و هريك زيادت پندارند بهتر باشد
و انگور افزوده تر شود و اگر انگور بسیار بیرون آمده باشد و نك فو پند
انگور زيادت را پندارند و در این ماه درخت را پیوند کنند (۱) و در اول
شماره شام پیوندها آب باشند تا حرارتی که در روز بن رسیده بود بسبب تمارك
ان شود (از منصف مرداد ماه تا منصف شهر یور) اهل فلاحه در این ماه
تاکی که جهه نشاندن خواهند برید نشان کنند باین طریق که قبر در روغن
بگدازند و آن نك را بن روغن چرب سكنته تا از حرارت و برودت و پلان
ضروری بن ترسد و چون وقت رسد آن نك را ببرند و بنشانند (از منصف
شهر یور ماه تا منصف مهر ماه) در این ماه نك را آبار دهند و بعضی بجای
آبار خاك خشك یا خاصکتر دهند و درخت بادام و انجیر در آخر این ماه نشاند
و در آخر این ماه تا اول ماه آینده که انگور پیچیده فصله نك را ببرند و
میوههاییکه در زمان نگاه دارند در آخر این ماه و اول ماه آینده پیچند و
در این ماه زمین شیار کنند (از منصف مهر ماه تا منصف آبان ماه) اسکر
در این ماه پلان آید نك نشاندن نيك باشد و یکسال روزی افتد اما در
اختیار مذهب که نك نشاندن بار بستر آورد (از منصف آبان ماه تا منصف
آذر ماه) در بعضی مواضع در این ماه نیز نك نشاندن و درختهای دیگر که
در این ماه نشاند زود رسد و میوه زود بار آورد و درختی که مقصود از او
جوب باشد در این ماه پندارند (از منصف آذر ماه تا منصف دیماه)
بعضی از اهل فلاحه در این ماه فصله نك را ببرند و باید که در سه ساعت اول
روز و آخر روز ببرند تا از سرما ضرر نرسد و درختی که در این ماه برای جوب
(۱) وقت پیوند در صفحات ایران ماه جوزاست که خرده ماه پند

قطع سكنته بهتر بود و باید که قبر تحت الارض بود و در اول روز و آخر
روز ببرند تا جوب آن محکم تر باشد و خوره (۱) آن را بخورد و اندکی از اصل
و عروق آن دور بود و بادام و شفتالو و زردآلو در این ماه نشاند بهتر بود و انجیر
دیگر غیر نك که فصله او خواهند برید در این ماه بریدن مناسب است اما
دروزی برند که غصا ساقی بود و باد دور و باد شمال باشد (از منصف
دیماه تا منصف بهمن ماه) در این ماه نك دوساله یا سه ساله بکند و موضع دیگر
قل سكنته و نك بگدازد را نباید کند بهجه الكه عروقی آن ضعیف بود و اکثر
آن بود که در موضع دیگر سبز نشود و درخت مورد و غیرا (۲) در این ماه
نشاند و آن را از درخت بتكند چنانچه بعضی از پوست شاخ اصل با
آن جدا شود و گل و سوسن در این ماه نشاند (از منصف اسفندار ماه)
در این ماه درخت و رزرا آب بسیار باید داد و پیوند کردن بطریق غیب در
اجمه بود باین طریق که از میخ گزی (۳) درخت را سوراخ سكنته و شاخ
درختی که پیوند آن مطلوب بود در این سوراخ در آورند و محکم سكنته و نك
سه ساله را فصله در این ماه قطع سكنته و آهر بدان ترسانند از منصف اسفندار
ماه تا منصف فروردین ماه در این ماه درخت زیتون نشاند و فصله درخت
(زیتون در این ماه برند بعضی پیوند انجیر در این ماه سكنته و در این
ماه درخت انجیر از موضع بموضع نقل سكنته و بعضی درخت
انار در این ماه نشاند

- (۱) خوره جنوری است ارده
(۲) غیرا بنجد است (۳) جوب گز

● در بیان روشنی سیم ●

(در بیان زراعت نمودن غنّه) **کنیم کرم و تراست روی را**
 يك سازد و بگزیدگی شك دیوانه را فائده دهد اما بفساخ این مصلح وی
 کراویه است (۱) (بیت) کسب که رون آمده از شکاش فردوس * کرجك
 زده بینه بخود بهر همان است * آنرا اصطلاح آیت که آنچه محررا باشد در
 بسیار بیدار پنج راه یا چهار راه بر حسب دلخواه بدفعات نموده گذارند بیکه
 آفتاب نمود در آن تاثیر نماید (افلاطون حکیم گوید) که کسی که شهاب
 میباشد باید که طولی القاعه باشد و در وقت شهاب شکری در از دنبال سرافراز
 و باده تر باشد و کسی که پیل و تبر و مین (۲) کار فرماید میان بالا باید و باید که
 گوشه بدن او تازک نبوده و کسی که در از دنبال نگاه میدارد باید قامت و بلند
 آواز باید که چون در دنبال کله بود بر او ابل کله مطلع تواند شد چون سبی قصد
 میکند از آواز بلند او بترسد و آنچه محوط است که جزیره و پادشاهان بوده باشد
 چون محصول وقع شود نمایند و در غوزه زار **کنیم زراعت نمایند که زمین**
 آن آب بسیار میخورد و سبزه که آبیار باشد کم میدهند بدان مصلحت که غوزه در روز
 اعتدال دایم باشد پس بفری که در زمین مذکور کارند بنام سبز نمیکند و آنچه
 سبز میکند نیک نمی شود و اگر چنانچه جو در زمین مذکور زراعت نمایند
 خوب میشود و اگر چنانچه معلوم شود که زمین **کنیم زراعت نمایند** باشد
 آبار در میان شیار و باخراک (۲) ریخته رانند که چون زمین معمور و آبادان
 شود بفر نمایند که در زمین بی زور اگر بفر نمایند بنام سبز نمی شود و در
 محل بچند است که ترا سرما نیز خایج میکند و محصول آن بدستور زمین بر
 (۱) کراویه زبره روی است (۲) ظاهر آسمان باشد (۳) کلک و مبه

زور نمیشود و چون **کنیم سبزی زور را** آبار دهند چندان فائده ندارد
 غرض که زمین بر زور می باید که محصول آن بعد از آید و اگر مفسد شود
 آبار دو ساله که کهنه شده در زمین ریزند که فائده تمام دارد و در هر زمین که آبار
 شتر ریزند و بیشتر خواهند محصول بیک نمیدهد (در معرفت سبزه) (۱) سر کین
 هر مرغی برای زراعت و در حقیقت است الا سر کین بیک است و بهترین مرغ
 سر کین **کبوتر است** و بهترین ارواث روث دراز گوش است پس از آن
 روث اسب و اسر و بهترین اسار مرغ میش و تراست و بعد از آن سر کین
 کاه و سر کین خوک همه زرعها و اشجار را خشک کند سوی درخت
 بدام نفع که آن را نفع بود و سر ابل با هر کاه دیگر که مخلوط سازد نیک
 بود و شهاب نیک نباشد و بجهت سبزه درخت زیتون ارواث دواب و اسار
 و پس افکنده همه مرغان محوط باید ساخت و در موضعی که مرغ من جو
 و **کنیم و سایر اجناس** بوده باشد بعد با فلا محصول آن خوب نیاید و اگر
 کاه را در زمین آتش زنند و یا کاه گذارند که بوسیده شود محصول نیکو نیاید بعد
 کاه با فلا که هر چند در زمین نمیدهند است و حقیقت آن نزد دهاقین بخبره
 معلوم شده و اگر خواهند که خراک را در آخر سال بطریق سبزه گشت **کنیم**
 یا خود را زراعت نمایند زمین آن را آب داده شیار نمایند و نیم بدان شیار نمایند
 که اگر چنانچه در شیار نیم بدان زراعت نمایند بفر آن سبزی شود اما روش
 نمیکند چون زمین خشک میزاست و در وقت که سبزی شود آب نمیتوان
 داد و بدان جهت بفر صایم میشود و چون زمین را آب داده گذارند که زود
 نم شود شیار نمایند و بعد معلوم شود که زمین خشک میزاست بعضی گویند
 (۱) سبزه یعنی آبار است

که بکنیم را بکشیان روز در آب نموده بنر نمایند که خوب صیقل میشود
اما دانه وی باریک و حاصل وی خوب نیاید و انسانی بنری که مذکور میشود
مریک در محل بقرار جری بنساختن زراعت نمیشود و در موسی میرسد چنانچه
دعاقین صاحب تجربه دانه و مزارعان خیر اندیش مردوسه را تحقیق آن نمودند
ابلاطون حکیم گوید که بهترین تخم بکنیم آنست که رنگ آن مایل بسرخ و
زردی بود چون رنگ زرد و بزرگ و درشت و محکم و خوش طعم بود و باید که
باریک و لاغر نبود و تخم جو باید که بزرگ و محکم و سفید بود و نباید که تخم
بکنیم را بشویند چو اگر کسدم مقبول زراعت کند دانه او باریک و کم بود
و بهتر آن بود که چون ادراك محصول شود خوشهای غله که بزرگتر و دانه
تر بود جمع بکنند و محبة تخم نگاه دارند چو مر تخم که باین نوع بود دانه آن
بسیار حاصل شود و مر تخم که هست باید که نو بود و تخم دوساله مباح بود
و تخم سه ساله نیک نبود و تخم چهار ساله بکار نیاید مگر جاورس و ارزن
و اگر تخم ماش و عدس و ملك را بزرگین کار آلوده بکند و زراعت کند و
زود تر سبز میشود و بیشتر میرسد و بعضی از اهل فلاحه گویند که اگر تخمی که در دشت
حاصل شده در کوهیا بکارند و آنچه در کوهیا به حاصل شده در دشت بکارند بیشتر حاصل
شود و بیکو تر آید و بعضی گفته اند که سرکین بکو تر یا مر مرغی دیگر باشد با تخم مخلوط
بازند مر تخمی که بود حاصل آن بیشتر بود لیکن چون سرکین این مرغان
با تخم مخلوط سازند در زمین نمک بکارند و در زمین خشک بکارند با تخم سوخته
دقی حاصل نشود و گویند که از پوست گرگ غریابی سازند که آن را سی
سوراخ بود مر سوراخ آن مقدار که انکشتنی درون رود و تخم را از آن غریابی

فرو کشند بای آن بسیار بود : و تخم باین من در مقدار يك عبر (۱) زمین بکنیم
وقت دانه یا بخی دانه اختلاط زیاده از این نبود : و از جوجه دانه یا هفت دانه و از
بقی خوبت چهار دانه و بعضی گفته اند در بلاد سرد سیرا بیشتر باید بکشند
چه کلاه باشد که از سرما بعضی دانهها تلف نشود و گفته اند که کسی تخم می
باشد احتیاط نکند که در وقت تخم بکشیدن تخم بر شاخ کاه بپندارد چو اگر تخم
بر شاخ کاه افتد محصول نیک نیاید و ثان که از ارزان کنند در سوز بزند
بایستد و التماس بکنند زعفرانی خرب بخت و پنج من جو بخی که داس
و خونه وئی ترخ و دانه آن بزرگتر من من مرونی که از جو بخی خورده
تر و رنگ مناسب است بخوبی من من آنچه شد بازی است اول تمبرانی
و آنچه کاه و باد بجان زاز بوده بایستد جوق آبیار داده اند اول بحرب و لرزیدن
مریک از اول مرطبان است تا بتردم مرطبان و ملاحظه نمایند که بکنیم تخم
داشته باشد که در وقت که اگر چنانچه بکنیم خشک شود در خونه غلی ایستد
و ضایع نمیشود (سفید جبه) اول میزان بیست من و آخر مرطبان میرسد و
در محرا کلتن مناسب است (مسکه) اول میزان بیست من و چو مرطبان
میرسد و کاشتن وئی نیز در محرا مناسب است و ملاحظه نمایند که بکنیم آن
بزرگ دانه باشد که در وقت (سرخ بپاری) اول جدی بیست من و
آخر مرطبان میرسد و آن را نیز در محرا دارند که خوب میشود (نیک بپشتان)
از سرخ خونه و نباید خونه اما سرخ خونه آن خوب است و سفید خونه
دسانی که مرطبان بسیار خشک میشود در محرا کاشتن مناسب است اول میزان
بیست من و بتردم مرطبان میرسد و بکنیم آن نیز تخم دانه باشد که در وقت

(شتر دندان) که بقدادی نیز گویند اول میزان پست و پنج من و دهم سرطان میرسد (کب کنتم) اول جدی ده من و هفتم سرطان میرسد (کله کنتم) که مردانه آن يك نصف سرخ و يك نصف سفید است اول میزان پست من و دهم سرطان میرسد و بعضی از دهاقین کله حکیم را را گویند که اسکنگر تخمها با هم مخلوط باشد و آن را نیز که در اول میزان بذر نمایند خوب میشود و آخر سرطان میرسد (گل کنتم) که اصلا دانه (۱) ندارد و بیشتر در کوه پایه زراعت میباشد آن که قلب سرما دارد و هر چند سرما بیشتر شود نقصان پیدا نمیکند در اول اسب زراعت میباشد بقرار جریب پست و پنج من و در آخر سرطان میرسد تیک که کنتم در برابر سفیدجه است در اول میزان بقرار جریب پست من زراعت نمایند و آخر سرطان میرسد (پسپاه دانه) که بذر آن بسیار مایل است در اول میزان در محرا کارند بقرار جریب پست من و در آخر سرطان میرسد (سکبود دانه) که بذر آن زعفرانی و خوش رنگ است در اول میزان بقرار جریب پست و پنج من کارند و در یازدهم سرطان میرسد و چون در زمین ممهور بذر شود بغایت خوب می آید (بهاری فاین) که واره مشهور است کنتم وی ریزه و سرخ و سفید است و خوشه اش نیز بعضی سرخ و بعضی سفید است در محل کارند بقرار جریب پست من و آخر سرطان میرسد (سکبود لوزجک مک) اول میزان پست من و آخر سرطان میرسد (لوزجک جامی) اول میزان پست من و آخر سرطان میرسد و در برابر کنتم سفید چه است (سرخ خوشه) که از جاس سفیدچه است (۱) دانه خسی های سر نیز مردانه های کنتم دو خوشه

ودانه ندارد و در میزان بقرار جریب پست من کارند و آخر سرطان میرسد و باید که در سه سال خوشه کنتمی که دانه آن بالیده و صبراب باشد چه بذر از کنتم زار چیده سرو پای آن خوشه را انداخته مبدانه آن را که کنتم آن بالیده تراست نکاه دارند که چون از سه سال گذشت بذر تغییر یافته بیک دستور نمایند و بدان واسطه محصول آن خوب نمیشود و اگر خواهند شیلیری نمایند کنه (۱) نموده بر روی شیلیر بذر نموده بکنوبت زمین را رانده بل (۲) نمایند و کنه چنه آلت که جانی بی بذر نمایند و بعد از آن آب داده گذارند که چون از او نم شود دو نوبت مال نمایند و مباله در میان دهاقین آلت که اسکر کنتم بلند شده باشد مال نمایند که فوائد بسیار و منافع بسیار دارد و از جمله آن است که کلوخها که آفتاب نموز خورده در مریل پلشان شده بر روی کنتم می افتد و بمنزله انبار است و پنج وی در زمین محکم شده بر قاعده سبز میشود و چون تک بل سه واره شده کنتم در زمین بچه میزند و بر قاعده آب می خورد و در پلهها دهانه آب باز نمایند که چون سبز شود در محل دهانه باز نمودن کنتم ضایع نشود و نیسکو آید و اگر خواهند که سپاه کشت نمایند شیلیر را آب داده چون زرد نم شود مال حکر بعد از آن کنه نموده بذر نمایند و بکنوبت رانند و دو نوبت بشرح صدر مال نمود اگر راست آب باشد کرد بل نمایند و اگر تنده باشد کوجه بل نمایند و بعضی شیلیر را آب نمیدهند و کنه نموده بذر نمایند و بکراه دیگر رانده بعد از آن آب میدهند و چون زرد نم شود مال نموده اگر راست آب باشد کرد بل و اگر تنده باشد کوجه بل (۱) کنه خط خط (۲) بل پنی مرز

می نمایند . و آنچه شیار نموده باشد زمین از آب دانه چون زرد نم شده
 دو نوبت زاده مال نمایند و بعد از آن بذر نشود چگونگی دیگر زاده
 مال نمایند و بصری که در سیاه کشت مذکور شده بل نمایند و اگر خواهند
 که در جوی زراعت نمایند زمین آن را بش زده بر می روی جوی سه
 مرتبه بزار چرب پنج من زراعت نموده آب دهند و محصول آن بدینور
 شید باری و سیاه کشت می آید . و در سیاه و میزان که کندی و غفرانی و
 مروی را سیاه کشت نموده باشند بذر وی غبار برون می آید و بهتر از
 شید باری نیز میشود و در آخر سال چون بذر نمایند و سرما شود بذر ویرا
 در محل سبز شدن بچ میکنند و باور میکنند . و آنچه در سیاه و میزان
 بذر نموده باید که در دهم قوس آب دهند که بجايت دانه آن باشد و سیراب
 میشود و در محل رسیدن اکثر داس آن رخنه کلاه (۱) باشد . دو اگر آب بدهد
 ریشه آن قشور پیدا کرده برك آن زرد شده کرب (۲) میشود و سیاه
 کرب شدن آب یادین است و چون آب دهند محصول آن بقاعده باید
 و فوائد آن بدین موجب است . اول ریشه در زمین محکم نموده زود
 در روش میشود . دیگر در زمین محکم بزرگ و چون زمین برزور باشد
 مردانه ده خوشه و اگر مانه زور باشد پنج خوشه پیدا میکنند دیگر
 در جوت بلند میشود و در محل بلند میراند و در نور خوشه کیده کل
 میکنند دیگر در اول جوتا مثل (۳) میشود و در آخر جوتا میرسد
 و اگر جناخه در محل بچ باشد کندی نمیشود عوس و مر جا که کندی ببار

- (۱) کلاه ندر
 (۲) کمره غلب جابوب
 (۳) غله نارسیده است

صفت شده باشد طریق سهل از آنجا بر کنده جای دیگر میتوان کاشت
 و قصوری ندارد و محصول آن خوب می آید
 و چون حل شود اگر زمین سو (۱) داشته باشد ساو نمایند که دو
 فائده دارد . اول اینکه کندی زود در روش میشود و خوبی و لطافت
 آن ظاهر میگردد . دیگر آنکه ساو بهاری از زمین مذکور بر می افتد و در
 سال دیگر چون زراعت نمایند فائده آن محصول میرسد و اگر جناخه
 کداری که ساو در زمین مذکور بدر ریزد عیلاج نمودن اشکال تمام دارد
 و چون عیلاج نتوان نمود و ذرع نمودن آن زمین خلی از دشواری است
 و در هر زمین که ساو مشکک پیدا شود چون سبت (۲) و سیر بزرگ
 بر طرف میشود و اگر سبت و سیر کاشت نشدنی داشته باشند باید که مباد
 جوب را از جوب بچند سیاه کنند که چون زمین را شیار نمایند ساو مذکور
 از آنجا بر می افتد و آن مردود و سورت نرود هاتین تجربه محقق شده . بعد از
 آن اگر نشاء شده باشد حاك آب داده ملاحظه نمایند نمایند که مدار بر حاك
 آبست و اگر جناخه در حاك آب دادن جای نمایند که آب بدینجا برسد و آب
 سرد است نشاء شده باشد یعنی است که هرگاه آب دهند چگونگی آن موضع آب
 نخواهد خورد و مقرر است که خشک خواهد شد و اگر نشاء شده باشد
 کداری که آب طلب شود بعد از آن آب دهند

- پس در علم دقت آبیاری را از لزوم باید دانست خصوصاً در حاك آب دادن
 دیگر در هر چند روز که عمل آب دادن شود آب دهند و چون در
 (۱) سو کبای است (۲) سبت کبای است که بری
 رطب گویند

شیره برگردن شود قلعه آنست که در شب آب دهند که فائده تمام دارد و در روزی که هوا گرم باشد آب دهند که کثرت آن جوشیده و باریک می شود و اگر چنانچه ضرورت نشود و توبت آب رسد و در هوای سرد آب باید داد آب روان را از بای می کنند باز بنهند که چون هوا بیل بخنکی می کنند باز بنهند و اگر ملاحظه نمایند نقصان پیدا می کند دیگر ملاحظه نمایند که در محلی که باد باشد آب دهند که چون کثرت بر زور باشد بخارزد و نقصان پیدا کند و دانه بندد

و چون دلیل شود آنچه زعفرانی و مریدی باشد آب دهند و سایر کنند و اما چون دلیل شده باشد آب می توان داد که خوب رسد

اما دیمچه • کاشت آنست که بقرار جریب پنج من بذر میشود و بذر آن علیحدده است آنچه در میزان زراعت شود زمین آن

را در بهار شد بار نموده گذارند که چون عمل شود بر زوی شد بار بذر نموده رانده مال نمایند و آنچه در جدی و قلو زراعت می

شود زمین آن رانده بذر نمایند و توبت دیگر مع بذر رانند و زمین آن در گرم سیر که بلوکات باشد یستم سرطان و سرد سیر که کوه

پایه است یا زدم است • سرد و خشک است حدت اخلاط را بپردازد اما خاک است مصلح

وی شیرینی است • ما گول بی کشته از آن فیض رسانست از روزه فردوس که جو آمده برون •

اینی از هر جنس که باشد بقرار جریب پست و پنج من بذر می شود و ترش جو را در دهم است که تر ما هست زراعت نمایند که اگر چنانچه در

اول است مزروع شود اکثر خشک و تابودی شود و در میان دهاقین بسفید مرگ مشهور است و در آخر میزان می رسد و در آخر قلو که بهاری است زراعت نمایند در دهم جوزا می رسد و شد باری و سیاه کشت آن بدستور می کنند است • مشک جو • را در

اول سبزه زراعت نمایند و شد باری و سیاه کشت آن نیز بدستور می کنند است و در قوس آب دهند و دهم جوزا می رسد • شیرین جو •

را در میزان و حوت زراعت نمایند و آخر جوزا می رسد • ناخو جو • را نیز در میزان و حوت زراعت نمایند و آخر

جوزا می رسد • لوجک • را در حوت زراعت نمایند و در یستم جوزا می رسد • شوره جو • که از شیرین جو و نا

جو جو سفید تر است در حوت زراعت نمایند و آخر جوزا می رسد • سرخنی • که خطای سیاه دارد در حوت زراعت نمایند و آخر

جوزا می رسد • دیمچه جو • را که خسته دوپلو نیز می گویند در آخره لو چون آبی زراعت نمایند در آخر قور می رسد بیشتر از جوهای

دیگر و مدد دهقان است • جو سیستان • را در حوت زراعت نمایند که خوب می شود و در دهم جوزا می رسد

• مته جو • که از جوهای دیگر کلان تر است و در میان دهاقین به سیاه جو مشهور است در میزان و حوت زراعت نمایند و آخر جوزا می

رسد و قبل از این در بلوکات زراعت می شده و حالا در ولایت خواف زراعت می نمایند و خوب می شود • سیاه لوجک •

خسته دو پلو مدینه را در قلو زراعت نمایند و در یستم جوزا می رسد

• سرخ رنگ • مذنبه از خونه دو پهلو و چهار پهلو در دلت زراعت
می شود و در آخر چیده می رسد • قرا • سنگ • از خونه
دو پهلو و چهار پهلو بنسج ایضا • ذنبه • که در دو
زراعت می شود بفرار جریب پنج می و رسیدن آن در حشرم سیر به شمس
جوزا و سرد سیر دهم است • باقلا • که مری حرجر
گویند سرخ و تر است سرخه و باه را نافع است اما حوالت را کند است و در
مصلح وی بوده است (پیت)

و باقلا از جرخ بود جور و جفاها • باشد آتش بر سر هر کوهی دوانست
رسمی و میرزائی که به بغدادی مشهور است در هر زمین که زراعت نمایند
آن زمین يك حكر در وقت باید و در سال دوم هر چه در آن زمین
بکارند ارتفاع آن بکوبند و اگر آن زمین را در حاکمان نمایند هر سال
و دوم سال درخت را قوت دهد بواسطه آنکه شاخهای وی بمنزله بنبار است
و احتیاج بنبار ندارد و در محلی که باقلا کل کنند اگر
کسی در آن میان رود بیم بی ری است بواسطه آنکه متمسک است و تا غیر
تمام دارد و محل کاشتن آن منبسط است اما باید که ماه قمر محاق باشد
و اصطلاح در آب کردن باقلا است که باقلا را در خاک حکنی و غیر آن
مصیوط نموده سه روز در آب روغن گذارند و چون باقلا را در خاک کس
یا جوال نموده در آب گذارند ملاحظه نمایند که چون سه روز در آب باشد
بسیار زیاد می شود و احتمال آن دارد که خاک کس و حول را شکاف نموده
تاب شود مدتی که در جای ده می کنند سه می
در آب نمایند و زیاده در آب نمایند غرض که چون باقلا را از آب بیرون آورند

بکنوع فاشن است • احتیاج بنسج یار ندارد از عقب عوامل در
کند شد یک یک بذرت نمایند چنانچه در جریب باز ده می افتد و چون
بسمه سال نموده بل نمایند و در قوس آب دهد و دیگر کنارند که چون
باقلا کل کند و ما شوره (۱) بنسج آب دهند و اگر قبل از آن آب دهند
بدستور مانشوره می بنسج و زود بر يك و شسج بنمایند و بعد از آن در آب
دافن قصیر نکند که فایده بسیار دارد

نوع دیگر آنکه زمین را بند یار نموده پیش زنند و در هر جو به به منور
جوزقه زراعت نمایند حکه خوب رویش میکند اما باقلا باید که نزدیک
یکدیگر باشد و آنچه در جو به زراعت شده باشد پیش از کل نمودن
بطریق جوزقه سر زنند که بلند قد نشود و زود بر یار نماید و رسیدن آن
دوم جوزا است

• مشنک • که مری ملک گویند سرد و خشک است مولد سودا است مصلح
وی شیرینی

از دو ضرر خوان که مشنک آمم بیرون • دلسوخته و برونخا و موزعیان است
• کرملک • که در دفا رملک نویسد در منبسط بطریق مشنک جو زراعت میشود
و در قوس آب میدهند اگر سیاه کشت است و بفرار جریب ده می بنسج
و رسیدن آن در دهم جوزا است • حکج • که بکاوی
مشهور است در حوت زراعت میشود بفرار جریب ده می و آب بسیار
می باید داد و اصطلاح آنکه در صحرا زراعت نمایند که مثل نکیر و رسیدن
آن اول منبسط است • دسل • که تلخک مشهور است

(۱) مانشوره می است

و محل کاشتن آن در حوت قرار جریب پنج من در صحرا زراعت می شود
و رسیدن آن آخر سرطان است ﴿عس﴾ که ببری
بلین گویند سرد و خشک است جوشش خون را تسکین دهد اعصاب را
بدست مصلح وی گوشت ﴿تلم﴾

آمد جو عس درج کلام و به شرف یافت • منظور بنزد همه که خوردن کلان است
سبز و سرخ در دلو و حوت زراعت می شود قرار جریب سه من و زمین
آن میانه زور مناسب است و اگر زمین پر زور باشد بوته آن بلند شده بر
هر بوته اندک دانه می بندد و کاشتن وی بدستور بسیار کتب است و در
بازدم سرطان میرسد ﴿ارژن و جاورس﴾ سرد و خشک
و قابض است و خلط بد از هر دو متولد شود و مصلح ایشان روغن است
• ﴿پت﴾ •

در باغ بده نوع بود ارژن و جاورس • صد گونه ازو فائده برزگران است
﴿ارژن سفید و سیاه و رسی از آن سر و پشان﴾ • اما آنچه سفید
و رسی است ﴿بهاری در محل و تیر ماهی در بازدم سرطان که انکور
نخنی و تک پیدا کند بذر نمایند و این قلعه نرد دهاقین مقرر است
و شد بار را بل نموده قرار جریب هشت من بذر نمایند و اکثر دهاقین
بر آئند که پنج من حکافیت است اما چون بذر تمام سبز می
گردد زبانه بند می نمایند و بعد از آن آب داده چون زرد نم شود مال نمایند
و چون سبز شود آب دهند که باد نبرد و رسیدن بهاری بازدم جوزا و تیر
ماهی آخر سنبله است و آنچه سیاه است قرار جریب چهار
من در محل بذر می شود و کاشتن آن بدستور سفید و رسی است و در

آخر سرطان میرسد ﴿جاورس﴾ کاشتن آن بدستور ارژن
است و بذر آن قرار جریب پنج من قلم دوم بذر نمودن هر يك سکه
مذکور می شود و رسیدن آن متفاوت است ﴿شاه لاهر و لاه کال﴾
و در محل بذر نمایند و رسیدن آن آخر سرطان است مویک بهاری را
بر محل بذر نمایند و بازدم جوزا میرسد و تیر ماهی را در بازدم سرطان
و رسیدن آن آخر سنبله است ﴿سرخك﴾ را در محل زراعت
نمایند و رسیدن آن آخر جوزا است ﴿سفید و لولوخك﴾ بذر
نمودن آن در محل است و رسیدن آن آخر جوزا است ﴿غوره سر﴾
که در محل کارند و در بستم سرطان می رسد ﴿برنج﴾ خشکست
مافاق و در گرمی و حتی وی خلاف مسکوده اند بدن را فرم سازد و فواید
را بدست مصلح وی روغن • ﴿پت﴾ •

اه طب خشک برنج از چمن خلد • بسیار خورد آب جواز نشسته لبان است
زمین آن را شد بار سه راه نموده بهای مضبوط نمایند چنانچه بلندی يك
ذرع و پهنای آن نیز يك ذرع باشد و شد بار نیم باران و غیر آن که کاه شده
باشد فائده ندارد کور پنه و یا آبار بسیار می باید که محصول خوب آید اما
اگر کور پنه میسر شود بهتر است غرض که هر تك پل آن
کور پنه و یا آبار بسیار ریخته در اول نور آب دهند و عوامل در حیانه آن
را بده مال نمایند چنانچه لای و گل شده باشد و شالی را که دو روز در آب
نموده باشند بر روی آن قرار جریب سه من بذر نمایند و بکشی اووز گذارند
که آب و لای بر روی بذر نشیند و بعد از آن تا علی سکه رقع شود آب
روان در میانه آن باشد و چون در میانه آب سبز شود تا با نهمه روز خبر

دار بوده ملاحظه نمایند که جنك (۱) سریش آن را بزنند که قرمه
 بواسطه آن پیدا می کنند و اگر احیاناً کشتی بر روی آن بسیار شود که آب
 بسانی نکند دو روز آب را بزنند که چون کشتی خشک شود دیگر آب
 را بدستور دهند و در یازدهم میزان میرسد ﴿ مائش ﴾ بری
 کلبان و حج گویند در گرمی و خشکی مستد است حلهٔ آیت از و حاصل
 شود دندان را مضر است مصالح وی بادم ﴿ بیت ﴾
 مائش آمده در باغ چنان تازه و خرم • با خلعت میری که از و تازه چنان است
 از سبزه سر قندی و زرد هرپوه و سفید بخساری طایر کشتی تعجب تمام است
 که خوشبختی هر جانب میل مسکند روی بدان طرف دارد در زمین و یک سوم
 که آواز ریخته باشند کاشت مناسب است (و محل بذر نمودن وی)
 بهاری در محل و غیر مائی اول سرطان است اما اگر در یازدهم جوزا
 بذر نمایند بگاه رسیده به خشکی میزان نمی رسد و غصان سرما نمی یابد و
 بذر وی جریب سه من است از هرپوه و سر قندی و بخاری اما بعضی
 از دهانین جهة ملاحظه آنکه مبادا زمین خشک مغز باشد و یا بذر در يك
 کشته شده باز افتد بدست شود پنج من بذر می نمایند و در محل ساون نمودن
 مر که بسیار سبز شده شك می سازند و سر قندی کاشت بهتر از هرپوه است
 و اگر سر قندی را در بهار کارند دانه نمی بیند و تا بر ماه که هوا اندک
 خشک شود و اگر حتی بیشتر شود از سرما نابود می شود و اگر هرپوه را
 در بهار کارند خوب می بیند و چندان فایده ندارد غرض که سر قندی
 کاشت در تیر ماه مناسب است و بیکدفع میرسد و هرپوه را چون در تیر ماه
 (۱) کنگریت یا شبیه است

کارند خوب میشود اما بدقت میرسد و چین و فرام. آوردن
 وی اشکال تمام دارد و اگر چیده نفوذ غلاف وی شکافته شده دانه وی
 می پلند و آنکه بعضی کل میکند و بعضی دیگر بسته جهة آلت که سر قندی
 و هرپوه (۱) مخلوط زراعت شده و بذر بکشد نیست و بخاری کاشت فایده و
 حاصل ندارد و دالتن بذر آلت که سر قندی سبزه و لك و خورده
 و هرپوه مایل بزر دی و بزرک و بخاری سفید است و سفید کشت وی
 بهتر از شد باری است بواسطه آنکه چون در شد بزر بزر نموده آب دهند و
 هرگاه زرد نم شود مال نمایند اگر پوست مائش که نم کشیده باز میشود و نابود
 دیگر دانه اما اگر شد باز نموده مال کنند و بذر نمایند و مال دیگر نموده بذر
 سازند نهایت مناسب است و خوب سبز میشود و طریق سبزه کشت
 وی آلت که چون زمین خوراک را آب دهند و دو روز گذارد و روز سیم که
 بر نم باشد يك نوبت دانه مال نمایند و مائش را يك لحظه در آب نموده
 فی الحال بذر نمایند و بسیار در آب نگذارند که مبادا پوست وی باز شود
 و نوبت دیگر دانه باز مال نمایند و بل مسکتند محاطت و ابداری وی آلت
 که از بذر نمودن چون بیست روز بگذرد ساون نموده مر جا که مائش بسیار
 سبز شده باشد نیز شك سازند مسکه بهتر می بیند چنانچه در ذرع سه نهال
 زیاده نباشد و ده روز دیگر نیز بداغ آب گذاشته آب دهد چنانچه بگاه از
 بذر نمودن گذشته خوب نشه شده باشد بعد از آن آب دهند و چون از بداغ
 آب مذکور که ده روز انمود بذر آب دهند و بعد از آن مرغ دو روز آب
 دهند و چون در کل بقتن شود مر ده روز آب دهند مسکه کل وی بزرگ
 (۱) ظاهراً خصوصیت مروی باشد

و ما شوره خود بتمام به بند و چون دانه بند خبر دار باشند که قمری و جنوک دانه وی را ضایع نکند و سه ماه را میرسد (نخود) بر بی حص کوبند کرم و زراست رنگ روی را بگو سازد ریش منانه را مضر است مصلح وی خشتخاش بیت

با خلعت مله که نخود آمده بیرون • صد گونه خروتن از همه خلوتیان است (از رسی و کانی و سیاه) زمین آن شیخ (۱) رنگ و تنه و بلند هوا مناسب است در قوس که بچند باشد آب دهند که اگر چنانچه کرمی در زمین بند بر دوا کرد در محل بخ بند آب ندهند مگر نخود را ضایع میکند و در اول حوت زمین را آب داده چون زرد نم شود ششدار نمایند و مال نموده در جریب ده من بند نمایند و ملاحظه نمایند که زمین وی بر نم باشد که خوب سبز شود و اگر زمین دانه که خشک منز بوده باشد نمودن یک شبان روز در آب نیم مکرر آغشته نموده کارند که دانه های آن نرود شود اگر قمری غم جو بان ذراعت کنند زود تر برسد و اگر قمری راه شبان روز در آب آغشته کنند تا تلخی آن کمتر شود بعد از آن بپارند و بعد از آن دانه بل نمایند چون سبز شده بنیاد کل کردن نمایند آب دهند دیگر هرگاه زمین وی زرد نم شود آب دهند و زیاده از چار آب نم بخورد مگر ریش از کل کردن آب دهند بوی وی بلند شده نخود آن بر قاعده نمی بندد و در پای هر بوی که آب ایستد زرد شده نخود آن شکست میشود و اگر در زمین مفاک (۲) کارند بوی وی را مثل مکرر و در زمین وی آخر جو زراست (لویس) مکرر و تر است سینه و شش را نافع است خواب پریشان ارد مصلح وی روغن است (۱) شیخ سخت رنگ در دانه کوه (۲) مفاک کودال است

لویسانام برون پامه غنک زجنت داغش بدل و غمزده از هجر جان است (سیاه سر سفید) بذرا را بکروز در آب نموده در دهم نور کارند و بر جفت بیرون () و گوی سرخ و بجن منهور است (رسی و سیاه یک رنگ و ابلق) محل ذراعت جمله بسم نور است بذرا دو روز در آب نموده کارند اما مکرر از دهاتین جویه در جوزه و بدخان کاشته اگر علیحده خواهند که ذراعت نمایند بفرار جریب پنج من در جویه بذرا نمایند و تا آخر میزان جلتان کل نموده محصول میدهند (جواری) از سفید و سیاه سرد و خشک و قابض است خون بد از او نولد میکند مصلح وی شیر (بیت) از باغ بهشت آمده غنک جواری • سریش نم کنند مگر از بی جگر آن است • در محل زمین آن را ششدار نموده بعضی بطریق جو زقه تیش زده بر سه نم ذراعت نمایند بفرار جریب دو من و بعضی در کود بل ذراعت نمایند بفرار جریب سه من اما باید که زمین آن پر زور باشد که در یک جریب تخمیناً شش خروار حاصل میشود و در آخر سرطان میرسد و سال دوم هر چه در آن زمین کارند ارتفاع بگو دهد بخصی خریزه (حله) کرم و تراست بلفم غلیظ را دفع کند اما درد سر و بوی بزل ارد و مصلح وی کنکراست (بیت) حله که بیاض آمده از جنت فردوس • بسیار از او فائده اندمیان است در محل ذراعت میشود بفرار جریب پنج من و اکثر سیاه گشت است و آخر سرطان میرسد (کنجد) کرم و تر است بدن را فربه میکند و مصلح راست سبزد و مصلح وی است که و بر این سازد (بیت) بر مره (۱)

نافی که بود کتجد بسیار • چون چشم حلاقی شده ظاهر که بشن است •
 زمین آن را در اول نور بطریق کند. بل نموده جریب دوم نیم بذر نمایند
 بعد از آن آب داده گذارند که چون زرد نم شود مال نمایند و مروت که
 آب طلب شود آب دهنده و رسیدن آن آخر سرطان است (کاجیره) کرم
 و خشک است طبع را نرم کند مده را مضر است مصلح وی عمل است
 (یت) در سوز و گماز آمده کاجیره عجب یت • از جرخ جفا یت
 که پیوسته زین است • در شیدل بر نم خراط جریب پنج من بذر نموده
 مال نمایند و محل زراعت آن در حوت و حمل است و آب نیاید داد
 و در دهم اسد میر شد و کل سرخ وی را در سپر کوب نرم نموده آب زرد
 وی را ستانند و بکتابه روز مناسب گل در ظرفی گذارند و به
 از آن بیرون آورده دست مالیده بنم نام پاشان سازند و آنچه بماند که
 باقی بماند دستور اسازند زرد و به رنگ میشود و دیگر دست بر روی پور یا
 خشک سازند که خشک شود (کتان) مثل است سرفه را خشک
 و مده را به مصلح وی عمل است
 از جو در خشک کنه کتان پرخ زردی • چون طلق بپاژه که پتلب و توان است
 زمین آن را شدیلر نموده بل نمایند و در باز دهم حوت در جریب
 سه من بذر نموده آب دهند و چون زرد نم شود مال نمایند و در باز دهم
 سرطان میرسد (سیاه دانه)

کرم و خشک است بلغم ببرد و کرم را بدست • از کلشن فردوس سه دانه جو آمده
 شد و یت تا آنها که بهر سفره و خوان است • زمین آن را در دلو بطریق یازیل کرده
 در جریب یکمن و نیم بذر نموده بر روی وی دیک ریخته اگر نیم بدن تبلند آب

دهند و رسیدن وی در سرطان است
 (کراویه) کرم و خشک است بادها ببرد و مده را کوت دهد و شکم به بندد و مده
 نیکوتر از زیره بود اما بذر را خشک کند یت
 تا آمده در باغ کراویه زجت • شد قوت مرصع و دقا که طیان است
 در باز دهم دلو در جریب یکمن بذر نموده بدستور سیاه دانه محافظت نمایند و رسیدن
 وی آخر جوزا است
 (اجنون) کرم و خشک بود مده و جگر را بد زو ارد و نیکست یت
 اجنون بچمن آمده باغ فراوان • پیوسته دل سوخته زین حال خوشن است
 (زیره) کرم است و خشک طعام را بکوار و بدبش کنند بری گمون گویند یت
 زیره زجیان آمده بسیار نکو طعم • در باغ که چون خشک دهد بوی از آن است
 بذر و کلشن و رسیدن وی بدستور کراویه است (بادیلن) از مروی و روی
 و مده وی کرم و خشک و مفتح بادها بند اما لطافت روی بیشتر است بذر و کلشن
 و رسیدن وی بدستور کراویه است یت
 آمد بچمن بادیلن بس آرد و خرم • پیسته از آن را بخت بیمار شان است
 در حمل چون کارند و آب دهنند تلسی سال حصول میدهد و بر تلی افتد
 اما مناسب آنست که بذر نوی را بونه کارند و نه افشانند

• ﴿ روزه چهارم ﴾ •

در بیان جویه کنند و نیک نشین و بانگوز آوردن و بریدن و غیر آن
 (اما انگور) آبی وی کرم و تر است و پیوسته وی ببرد و تر و دانه وی مرده
 و خشک بذرا فریه کند مانه را زیان دارد مصلح وی کتان است و غوره مرده
 و خشک است تسکین حرارت و صفرا دهنده طاع است مصلح وی جو شبدن

(دردفع نكر) افلاطون حكيم كويد كه چون زن حايص برهيه بريشت نكبه
 كنند برابر ابرى كه از آن نكر ببرد نكر از آن موضع بموضع ديكر رود اگر
 نه كه دختر نكر خون جنين اول خود بان بك كرده باشد در طرفي در وسط
 زراعت يا وسط قريه دفن كنند در موضعي كه نم بان رسد آن زراعت و قريه از
 نكر محفوظ ماند و اگر مقدار بيش از پوست خا پشته نكر يا از پوست
 كفشار و درخت نكي بنند كه از ديكر درختهاي آن گرم بهتر بود از نكر
 محفوظ ماند و اگر آينه در برابر ابرى كه از آن نكر ميبارد بدارند نكر بر طرف
 شود و اگر خوشه انگور رسیده را استخواني بنند و آن استخوان در میان
 گرم بزمين فرو برند و همچنان بگذارند و ديكر بدارند نكر بن گرم سرور
 نماند و اگر پوست كفشار در گردن بپاي بگردانند بعد از آن از او در
 دروازه ان ديه ببرد و ان باغ بپاويند از نكر محفوظ ماند و اگر در زمين حفره
 بكنند و سلخافه (۱) زنند و در آن حفره نهج چنانچه پشته او بر زمين بود
 آن موضع از نكر محفوظ ماند و اگر موش دشتي را بگيرند و چهار پاره كنند
 و در چهار طرف قريه يا باغ در هر طرف يك قطعه از آن دفن كنند از نكر
 محفوظ ماند و جالينوس حكيم كويد كه چنه افت سرما (۲) بان جواه را
 بگرد و زيرا كنده كند اين بايد و جهت زاله بگويج پوست بوز

اجقون از درخت بپاويند و يا درخت بزرگتر بذر رزيا اندر باغ زاله بگردان
 باغ نكردد و بپاويند و بپاويند و بپاويند و بپاويند و بپاويند و بپاويند و بپاويند
 كويد و روت حيوانات در حوالی سررو ملت و معها جمع كند چون نودهاي حاك

(۱) سنگ پشته

بنيديست و خويشوي كه بر روی خيزن باشد

و چون دوشي كه هم سرما باشد شش در آن نودها زنند نود ان بزراعت
 و اشجار و نود از سرما شش ط مائد و در شب سرما چون زرد درخت را آب دهند
 سرما در آن اثر كنند و اگر در نود پشته ناك از باقاي بكارند چون باقاي رسد دانه
 آن بگيرند و اصول آن همچنان بگدارد از سرما متضرر نشود و اگر اكراره كه مان
 ناك ميبرد بزرغي بيه حرس آورده كنند يا بيه كوفته بار و غن مخلوط ساخته
 آورده كنند و همچنان بگيرند يا آنكه آن ارمه را بيه كاي با خون سفيد آورده
 كشد ان ناك را از ان ارمه ببرد از سرما محفوظ ماند و اگر خاكستر چوب ناك رز كه
 خشك باشد بخرم مخلوط سازند باقاي كه از ناك بپرون مي آيد بعد از بريدن
 و انرا در طرفي كنند و در میان ان باغ دفن كنند چنانچه راس ان طرف بماند
 اسنان باشد و سر ان را بپوشانند باغ از سرما محفوظ ماند انگور

(شهر) از باغ بهشت آمده انگور بصد نوع • چون خوشه بروين و رخ
 ماه و شان است • ناك نشاندن در زمين و يك بوم و سپاه بوم و سنگچال و
 پنج ريك و پنج ككه بلند هوا باشد مناسب است بواسطه انكه در زمين بلند
 بيان آب خوب بپرون مي رود و در زمين مناك چون بيان آب بپرون نرود و
 حوبه هالينوس نموده اصكر ناك آن صايح مي شود و بيان آب گرم از لوازم
 است و هر قطعه صكرم كه بيان آب ندارد حوبه و ناك آن صايح و مود
 مي شود و زمين بلند ناك از سرما اينس مي باشد و در زمين مناك سرما و صكرم
 تاثير بيشتر مي كند و هر انگور كه در زمين مناك باشد ترش تر باشد و در
 زمين بلند شيرين بود اما در زمين پنج انگور حوب مي شود و ناك روشن تر
 كند افلاطون حكيم كويد زميني كه صالح ناك نشاندن بود اوله زمين
 را يك ذرع حفر كنند و از اسفل آن حفره قشري حاك بردارند و طرف انرا

آنچه بکنه بر آب باران کنند و آن خاک در آن ریزند و بشویند و بگذارند
تا صاف شود پس اگر طعم و بوی آن محال خود ماند آن زمین نیک بود
و اگر طعم آن آب مبلشوری کند یا از آن آب بوی کره آید آن زمین بجهت
تلك نشان زمین نیک باشد و اصطلاح آنست که از زمین را نخته نخته نموده دو بر
اقلاب و تك و ریزند و يك جریب را هفت جوبه ساخته پشت بل را شش
ذرع و جوبه را يك ذرع و نیم گذارند و آنکه جوبه را يك ذرع و نیم می
گذارند سبب آنست که پشت بل برخاک شده ماند هوا باشد و عمق
جوبه آنچه دستور است در زمین محکم که نمک نباشد و ذرع و اگر نمک
و زرد بود بکنند جوبه اگر عمق آن از این کمتر بود درخت تك زود
سکته شود و بار کمتر آورد و حرارت اقلاب مواصل او زودتر کند و اگر
عمق جوبه بلند باشد قائم دارد و خاک جوبه را در میان پشت بل و ریزند
در لب جوبه ریزند بواسطه آنکه بلز در میان پشت بل می باید و نخت جهت
خار پشت در اول محل خود ریخته شود چون جوبه میکنند با تمام رسد
مرغنه را در آب دهند که زمین يك جوبه را آب شود و اگر محلی بلند باشد
خاک آنرا بردارند که باب ترازو باشد و بعد از آن درستی که اقلاب نمی
تابد جوبه قوجه (۱) میکنند بنیاد گشته و طول هر قوجه را جهت تك
کاشتن دو ذرع گیرند و عمق هر قوجه را بکنند و عرض آن چهار
دالک ذراع و لحدی سازند چنانچه هم ذرع از جوبه و دالک ذرع از لحد گیرد و در هر قوجه
که از هر دو جانب تك کارند فاصله میان آنها از امیری دو ذرع و فخری و سایر
انگورها بکنند و نیم باشد و بعضی فاصله را میان هر قوجه متفاوت

(۱) قوجه کو دال است

میکنارند مناسب آنست که فاصله را بنهایی از امیری دوزخ و سایر انگورها
يك ذرع و نیم سازند تا بهای باغ دربی راست بوده خوش نما نیز باشد
و محل تك کاشتن از یازدهم حوت تا یازدهم حمل است اما یازدهم حوت که
محل تك بریدن است افلاطون حکیم گوید تك را در اواخر حوت کارند
و قسب که محل آمدن باد دیور بود و بنی در آن وقت که انگیور چیده
باشند و بهترین اوقات جهت تك کاشتن بخزان است خاصه در موضعی که آب کم
باشد چه بسبب هم زمین آن عروق آن دوزمین زود بخ شود و بعضی گفته اند
که از اول ماه تا نیمه ماه تك جویان کاشت و بعضی گفته اند در دو روز
اول ماه و بهر آنست که در دو روز آخر ماه کارند و هر تك که در دو روز آخر
ماه کارند بهتر گیرد و آنچه از شجای درخت تك برای کاشتن خواهند برد باید
که در این دو روز بوند و در وقت تك کاشتن باید که قمر در نعت ارض بود
و و تاقی که جهت غرس خواهند برد باید که آن تك بن و درشت و سبک
بود و بلند هلی او از یکدیگر دور نبود و آنرا چنان برند که قمری از تك
سال گذشته در اصل آن بود و باید که از اعلی درخت و اصل بود بلکه آن
از نا کهنی اواسط درخت بود و باید که آن درخت نو نباشد و بسیار نیز قدیمی
نباشد جو اسکر نو یا قدیمی باشد بلر کمتر دهد و بهتر آن بود که در وقت
که انگیور نیمه باشد بیاض در آیند و هر تك که انگیور او بهشت و افزون تر
و بسیار تر باشد نشان کشته بقدر قمر که در آن سکته و چون وقت برسد
نود آن را ببرند و بعد از آن را پیوسته چنانچه باد بر آن عمل نکند و همان
زمان باشند و اگر همان زمان میسر نبود آن را در زمینی که اندک نمی داشته
بند و خشک نبود و بسیار نمک نیز نباشد زیر کشته و اگر ظرف مخالفین

پیدا کنند و قندری خاک نمناک بر روی زمین بپاشند و اگر سخاوت در این
 ظرف ارا از شهری بشهری نقل کنند و اگر بسیار بسجل (۱) گویند و
 شاخهای سبزه در طلا کنند بکاف در سر نگاه توان داشت پس اگر
 خواهند که ارا بکارند بکشتبانه روز قرا بگذارند و بعد از آن بکارند
 و چون خاک بریده در زیر خاک بکشند ارا چنان بکارند که سبز شود
 چو اگر سبز شود و بکار رود خشک شود

خاتمه افلاطون حکیم گوید هر دو طرف خاک را بشوین کاه
 تازه الوده کنند تا از کرم محفوظ ماند و اگر قندری از غون (۲) و بلوط
 بگویند و بعد از آن که خاک در حفره باشد بر آن زمین از آفت سالم ماند و بار
 بپاشد آورد و بعضی غنچه و کاه بخود و کاه غنچه و کامیلاً با هم بپاشد
 و چون خاک قرا حفره باشد ارا بر اصل آن زمین چنانچه پوشیده نشود
 تا از سرمای زمستان محفوظ ماند و بعضی يك صفت با قلاب بریان کرده
 در آن زمین و بعضی از آن عمل میکنند از شیره گرفتن انگور بمالد در آن
 حفره زمین اگر خاک انگور سبزه بود از خاک انگور سیاه و اگر انگور سیاه
 بود از خاک انگور سفید و در بهلولی اصل هر يك يك صفت برار حجم منی
 در آن حفره باشد بکاف خاک ارا خشک نمیدارد و در تابستان او تشنه
 نمیشود پس خاک نمناک که از آن حفره بر آمده باشد با سر کین کاه که خشک
 باشد بپاشد برید و حفره را پر کنند و سر کین بیخ آن را کرم دارد و بعضی
 بیخ خاک را بروغن فطران الوده کنند تا از کرم محفوظ ماند **الی هنا**
 چون خاک را برید در هر قوجه کرم شش نخ که بر هر جانب سه نخ که

يك (۱) وی سر بالا باشد گذاشته خاک زمین و سرهای نخ را اندک خاک و برید
 و باید بکاف هفت بند خاک در زیر زمین باشد و ارا يك گویند که اگر سرها
 شود سرها صیقل نهند و چون سرها گردد سرهای نخ را از خاک بیرون آورند
 که خوب سبز میشود و آنچه سبز نشود فی الحال عوض کارند از آنچه حفره
 عوض کنند محافظت نموده باشند و بعضی گویند بکاف ریشه دار کنند
 منابع است بواسطه اینکه خاک روی سه ساله و چهار ساله شده بد کرده
 بد روش است و قلم که يك ساله و رجه است چون کارند خوب سبز میشود
 و خوب روش میکنند اما افلاطون حکیم گوید که چون خاک از موضعی
 بوسی دیگر نقل کنند زود تر بار آورد و بیشتر انگور میدهد و آنچه در موضع
 او نقل کنند بکار بود که بین از سه سال بار آورد و بعضی بکاف نخ خاک
 را با رخی علیحده در يك خاک بکارند بواسطه آنست که جوی و قوجه کرم
 بکامل شده و در موسم بارانی بکاف ریشه پیدا میکند چون بیرون آورده
 در قوجه بکارند ریشه وی خشک و پاود میشود و در قوجه بعضی باز
 ریشه پیدا میکنند و بعضی خشک میشود پس اگر نخ خاک را در محل پریدن
 در قوجه اصل کارند بکاف آنچه ریشه پیدا کند و بر قاعده سبز شود و از
 اینجا بجای دیگر نقل نباید نمود مناسب خواهد بود و این دستور را عالیجاه سادات
 پناه **قائت منقبت اهل شاعر فضایل دثار دقیق آثار مجدومی امیر بسید**
صمدی بسطام محمود الشاهر بیک سید غیاث پیدا کرده اند فاطمه بعضی که
 در اول رجوع از کارند در کرفتن و سبز شدن آن دغدغه است بکاف از وقت
 بکشته و دستور آنست که در هر قوجه **ده من انبار کاه و باینج من**

گوریه که تلخه نیز گویند و سبب آن خوب است انداخته خاک شیرین
یکو جب بر روی آن ریزند لیکن مشهور است که تلخه که در قوجه
گزارند آنکو ران بدلم و زیر میشود (مدعا که به نیر مر جب قوجه) (۱)
از آن تلک که در محل انکور نشان کرده باشند بر اصل باشد بر روی آن
گذاشته خاک ریزند و در همان ساعت آب داده گذارد و چون تلک جو به
زرد نم شده باشد سر هر جو به که تلک گشته اند سر تا سر بالشتک
نموده و دانه زرع خاک ریخته بلند سازند و خاک کردن نهارا بزم نموده
چنان سازند که باد در کردن آنها در نیاید که بد سبز میشود و بنوعی ملاحظه
نمایند که هر که آب دهند آب در کردن نخ نیفتد که خنک میشود
و آنچه از روی بالشتک نخ زیاده باشد از سر هر نخ یک یک که عبارت
از بند است گشته زیاده را ببرند و قریب یک ماه آب دهند

و در مقصود آب ندادن است که تلک قوجه گل است و قلم در گل ریت
پیدا نمیکند چون زرد نم شود زینته پیدا نموده زود سبز شود و از بند هر
قلم که دو پیک و سه پیک سبز شده باشد به یک پیک بر زود آورده گذارند
و بند از یک ماه تا آخر اسد هر ده روز آب دهند و چون
سبزه شود هر بازده روز آب دهند بواسطه آنکه تلک آن پخته شود و هر سرما
خام نشود

و سال دوم چون حوت شود خاک بالشتک را بعضی در تلک جو به خشک نمایند
و بعضی بر آنچه قلم تکرر شده همان قوجه را بر زمین لور ساییده بدستوری
که مقرر است گشته محافظت نمایند اما باید که بالشتک را بلند بپند که آب
(۱) قوجه کوفال

و باد در کردن آنها در نیاید که بد سبزی شود و از سه قلم یک قلم را
بریده دو قلم بر اصل آورند و آنکه دو قلم بگذارند بمصلحت است که اگر
یک قلم صایع شود قلم دیگر بلند و از پیک نو هر قلم یک بند یا دو بند
گذاشته زیاده را ببرند و بعد از آن در تلک هر قوجه و کردن قلمها پنج من
ایار کلو ریخته شست سازند و در دهم حل آب دهند و در بیستم حل آنچه
بیک زواید از هر قلم بیرون آمده باشد چیده یک پیک آورند و چون آن
پیک چهار دانه ذرع یا یک کفرع بلند شود از هر جانب آن یک یک بر
دیوار جو به بکاه کل مضوط نمایند که نخ خود را به سر جو به رسانند و هر
هفته پیک زواید را بچینند و یک را گذارند که قلم در سایه آن روشنی
کند و در اقصای نمسوزد و در زمستان می افتد و هر قلم که از سر جو به
گرفته باشد از روی خاک تا نیم ذرع از سر جو به بالا ترین کهای زواید
آن را چیده یک سازند و زیاده بچینند که اقصای قلم را می سوزد و ملاحظه
نمایند که پیک زواید چنان چیده شود که ضرر بقلم نرمد و اگر چنانچه
بعد از آن از قلم مذکور پیک زواید بیرون آمده باشد بشرح صدر چیده
یک سازند و بعد از آن در سر جو یا یک آب و باز دهم یک آب دیگر دهند
و در سرطان و اسد هر ده روز آب داده در سبزه هر بازده روز آب دهند و
در میزان آب دهند که نخ تلک پخته شود

و سال سیم چون حوت شود از آب جو به تا تلک جو به از هر دو
جانب چهار انگشت تراشیده در تلک جو به ریزند چنانچه یکو جب خشک در
تلک جو به افتد در این سال و احتیاج بآب ندارد و از دو قلم که در یک
پوته است چون انکور هر دو قلم را هر نو انکور هر قلم که خوب و مطلوب و قلم وی بر زور

باشد محاطت نموده قلم دیگر را از روی خاک بریده بیک قلم بر اصل آورند و نخ زیادی و زنجیره آن قلم را بیک نموده لو (۱) سازند و در میان پل سر بر دارند و سر قلم را با عجا در خاک مضبوط نمایند و درین سال پشت پل را بشد یار نمایند که تاغ و زنجیر مسکه بعد از آن که در پشت پل سبز کنند و در خشتاک پشت پل مضبوط شود و باد آن را ضرر نرساند و آب بدستور دهند و از روی خاک که نه جویه است تا بحدی از سر پل بالا بیک زواید را بتمام حیدر در سر هر لوسه نخ یا چهار نخ در خور زور گذارند

● و سیل چهارم ● چون حوت شود از هر لو دو نخ به سر لویر (۲) برده انجا بر دارند و جبهه را در میان پل و بعد از آن پشت پل را خار پشته نموده جانب لویر را بکوجب از روی زمین اصل آخوره ساخته خاک آن بر سر خار پشته ریزند و آخوره نمودن جبهه لویر پشته است و دیگر یک جویه را شدید نمایند و دو نخ سر لویر را کشیده در خاک سر لویر مضبوط سازند که باد آن را ضرر نرساند و تنه ناک گنج نشود و هر ناک را پنج من آب را ریزند و در پنجم حل بیک آب دهند و چون سبز شود بیک جینی نموده در خان سازند که در هر پند که دو پند و سه پند بیرون آمده باشد بیک پند بر اصل آورند و بعد از آن پنجهای مذکور را تنک نموده بنوعی ملاحظه نمایند که پشت پل بر ناک شود و ملاحظه انکور نمایند که در این سال مدیخ ناک است و در سر جوژایک آب و یازدهم یک آب دیگر داده در سرطان و اسد مرده و زوسنه مر یازده روز آب دهند و چون انکور شیرین شود یک شدد یار دیگر نموده تا بیست روز آب دهند که انکور پیش رس را بر نمایند و بعد از آن سایر

(۱) پشته و لب (۲) پنبیل بزرگ سر کشاده و گودال

انکور ها را یک آب داده شد یار دیگر نمایند و گذارند که نخ ناک پخته شود و اگر آب دهند و قلم دارد ● اول ● انکه انکور مشک می شود ● دوم ● نخ ناک در روش می شود و در سر ما حنر می کنند چون پخته شده رمدن از شد یار نمودن بسیار آست که ● اول ● ریشه ناک بروی زمین بپزند و هر گاه لویر بپزند ریشه آن بریده ضایع نشود (دوم) انکه ناک بر زور شود و در هوای خشک ناک جویه را شد یار نمایند که ریشه ناک را مبادا سرما صایع کنند و ناک خشک شود

● و سیل پنجم ● چون حوت شود اول ناک را از سه نخ فرا خور زور بریده جانچه فخری را سه پند و امیری را شش پند و پیدانه را چهار پند وانی را نه پند و صاحبی را چهار پند و نخشی را سه پند و شاه انکور را سه پند و خطیلی را سه پند و رواج را بدستور این و ملاجی را سه پند و سایر انکور ها را فرا خور زور گذارند

زواید را ببرد و سر کلاغ و دل کلاغ که بر نخ ناک باشد بتمام بریده یک سازند و اگر گذارند مورچه با کرده منز ناک را می خورد و ناک خشک می شود و جالبوس حکیم گوید در معرفت فضول ناک و فضول ناک عبارت است از ناکهای باریک که از اطراف وجوانب ناک اصل بیرون می آید هر یک از آنها مسکه انکور نداشته باشد بدست قطع کنند و آهن بان رسانند و فضول ناک نور را البته قطع باید کرد و بعضی از اهل فلاح از فضول آنچه قوی باشد قطع کنند و همچنان بگذارند

اما وقت ناک بریدن مابین اول دلو و اول حوت است و بعضی ناک آن وقتی برند که انکور حیدر باشد و برك ریز بود و این اولی است چو ناک قوت می

کبرد و انکور اینده قوپر میشود و در بهار تا که بریدن پیش از آن که انکور او بیرون آید تا که را ضعیف میکند بپای آن که در آن وقت از آن می جکد و سرما زود تر در آن تأثیر میکند و بعضی گفته اند که بریدن تا که در خزان بهتر است اما از هر تا که آخر از فصله آن که می باید برید چهار تا که در خزان ببرند و دو تا که بگذارند که در بهار ببرند بجهت آنکه سرمای زمستان گاه باشد که بآن موضع بریده اثر کند و یک دو چشمه آن را خشک کند و آرد که بآن تا که برید تیز باید و تا که بریدن در وقت فصلان نور ماه باید و بهتر آن بود که در عراق بود

- فصل -

و اگر چنانچه تا که بر زور باشد و کوتاه ببرند و چون تا که شده انکور نمی دهد و مشهور است میان دهاقین که چهار تا که تا که بری و تربیت و دو تا که انبار و آب ماری و نخ زیادتی و زخمیده که سز شده باشد بنام بریده یا که سازند و بعد از آن از تا که جو به یک وجب کل بر داشته لوبر بندند و انبار و خاک شیرین و برند و از هر دو جانب جو به خاک ترشیده و بر روی آن و برند و پشت پل را گردانیده بطریق شد یار نمایند که غلب سز نشود و از اول حمل تا یازدهم جو را آب بدهند چنانکه تا که در دوش نشود و در سایه برک کل انکور میریزد و بر قطعه می بندد و بعد از آن آب بدستور دهند و چون قوجه تا که بکوجب بلند شده از سهاله و نخ تا که کهنه که از یک بند سه پنک بیرون آمده باشد هر کدام که انکور داشته باشد و بر زور باشد گذاشته و باید را بر طرف سازند دیگر هر گاه خواهند تا که را انبار دهند اگر لوبر نخواهد بست اول تا که جو به را رشد یار نموده بعد از آن انبار دهند و در

سالی که تا که جو به خاک و داشته لوبر بندند شد یار نمودن متسلب نیست انبار دهند دیگر اگر خواهند هر ساله انبار کاو دهند و اگر هر ساله میسر نشود در هر دو سال یا سه سال یک انبار کاو دهند و انبار کاو ماند که گفته باشند و تازه تا که را فایده دهد و اگر انبار بدهند و تا که شده انکور بدستور نمی دهد و چون خواهند که دیو تا که را فرغش (۱) کنند در حوت از هر یک آب نیم نوع بالاتر قوجه میکنند و از سرخ یکساله سه پنک گذاشته یک ذرع را در تا که قوجه گذارند و انبار ریخته خاک بریزند و قبه نخ تا که را خاک بریزند و غلظ تا که را که غرغش کنند و اندر تنه تا که نبرند که آب خوردن وی از تنه تا که است و در عراق فست آن بنوعی که مذکور شد سی و نهام نام بجای آورند که حضرت الله تعالی برکت بسیار و فایده پنهار غایت میفرماید و رسیدن انکور از اول سرطمان است تا آخر سنبله و لسانی انکور بی نهایت است اما آنچه در لگوکات مذکوره در چهار بنی که حدام آن تا لبعاء ثابت بناه معالی دستگاه محمومی ولی المی مد ظله العالی در قریه خزان از بلوک آلجان که شاه است از باغ جان ساخته و بکهای و کار تا که و ریاحین درختان میوه دار و درختان دیگر از سرو و سنوبر و بید و چنار و سفید لر چمن چمن جدا نموده بر جانب یک نخسه انکور و رشخا رخا و حور رسانیده اند که غلظ تا فلان و دیده و نایان در آن حیرت است صد نوع انکور واقع است

(۱) دوشنی که دفن کنند تا بهج اکبر بر کنند بجای دیگر نعل کنند

در تشریح چهار باغ مذکور و دعای دوام دولت اند پیوند

عالبجاء ثابت پناه مخدومی ولی التمی

مد ظله العالی

نیست چنین باغ بر روی زمین • روشن از دیده و مخدوم بین
مقل عیش است و مقام فراغ • مست در افاق چنین چار باغ
هشت هشت است نشانی از او • باغ ارم هست بیانی از او
سبز بساطش جو بساط فلک • فاخته و بلبل ششش ملک
لاله بطرف چشش تا نمود • داغ نهاده بدل مر حدود
سوسن او از پی چشم بدان • نبل کشید بر رخ بوستان
ناجوی این باغ بوجد و خروش • سکنه جو سکان فلک سبز پوش
از صفت قامت مرد و پاهای • می کنند اندیشه ما سکوتهای
کلین آرا جو بگردون سر بست • هر گل از آن نورده اختری است
سبزه آن چون خط خوبان لطیف • ایمن از اسبب خزان و حرف
سبل او چون سر زلف بتان • غلبه یز آمد و غیر نشان
غنچه آن تا گل خند آن شده • روح فرا چون رخ جان شده
در چشش رسته بهر سو گلی است • سوخته مر گل او بلبل است
هر طرفش یا سمن و استرن • جز سکنه به سر از چین
مرنگ آن جز گل و مر کلاه • بهر بخت ز حور شد حوادث پناه
زلف هر جوی سفیدار و بید • داده ز طوبی و ز سکوثر نوید
چشمه نوشش بثل سبیل • آب ده قلم و در پای نبل
اب بلوح چشش تا رسید • جدوی از سم بهر سو کشید

نوکس این باغ ز روی فراغ • بر کف خود مانده به شرت ایام
لاله جو آن عیش ز نوکس مدید • همچو صراحی ز زمین سر کشید
هر شجرش بر لب لب روان • داده ز طوبی و ز کوثر نشان
صف زده اشجار بجز و نیل • بلوی هم راست جو اهل نماز
شاخه مر یک که بود مبهوه ناک • روی نیل است که دارد بخاک
از گل و از مبهوه این بوستان • یک بیکش شرح و بیان چون توان
جوبه تا کس که در اید بچشم • روشنی و نور فسر اید بچشم
نخشی و صاحبش لعل لب • فخری و آیش جو در خوشاب
از صورو خوشه بیداده اش • حوت پروین شده دیوانه اش
چون دم از بوم بنوعش خبر • هست جو نوعش ز عدد بنظر
انچه منش دیده و دانسته ام • بت شده انچه توالیه ام
هست جد نوع کر این خاک پاک • حوت اتکور بر اید ز ناک
انکه چنین باغ دل او بر ساخت • طبع بی تربیتش نیز ساخت
راست نکردی چمن چون چنان • کر کشدی لطف حقش همشان
تا که جهان را بود این اب و رنگ • سیر فلک را و زمین را در رنگ
تا از او توده غسبر بود • تا فلک و سکنه خضر بود
تا بفلک سیر سکنه مهر و ماه • تا دم از سکوثر و زهر اکیاه
پایه قدرش ز فلک بکشان • و انچه مراد است بدانش رسان
جاء دهش بعد و عمر تمام • حالی از اسبب و خلل والالام
و این صورت نرد عاقلان ظاهر خواهد بود که انچه بنظر شریف خدام
عالبجاء ثابت پناه در آمده تحقیق و تصحیح آن فرموده باشند در آن دغدغه

و شمه نیست و التفصیل هذا حلبی از حبیبی که فاه وی کلان و
 سیاه است و بکاه میرسد و سرخست که دانه وی خورد است راجه
 از رسی و سفید و خواجه بر انداز میدانه از رسی و خل دار و فوشنی
 و پورانی شاه انکور از رسی و پورانی ای از رسی و بلوچی نخشی از
 تر و ماده و خواجه بر انداز صاحبی از سفید و سرخ از تر و ماده یا قوی
 از تر و ماده لعل یک دانه که نزدیک بخیریت کل بر طشت
 تر باندنک فخری از رسی و ماده و قندزی و سیاه و شانی و جهان
 آرائی فخریه از رسی و قندزی از جایی ملاجی سنگفت امیری
 مکه از سرخ و قندزی و خواجه بر انداز اوسی از تر و ماده و زرد
 بستان مایش خایه که یک خیه خروس و ازق دیش فرعون گزوده
 کس هم بگویند از سفید و سیاه شکرک شکرچه از رسی و امیری
 فرا جاده از سفید و ماده فوشنی و سیاه رسی سیاه سرکه کلاب انکور
 استرادی تیغ علی سکوی علای دارانی سرفندی علی کاکلی و
 بهشتی و علای بخاری انگشت عروس میان سرانی سیاه پستی طابقی
 سرخچه سفید چه دیده کاد تلجی ترشزی و قبی ترشزی سبزک
 خالدار کاخی غوره شیرین دل کبوتر قبی سرخ قندزی از نخشی کرد تر
 سرخ حصاری رنگین تر از صاحبی خرد تر از قندزی است سرخ کرد
 نازک قندزی زرد خرد تر از سیاه انکور زرد بلند قد مار انکور
 شیر غای ارنش عالی سیاه کردن صغونه که بطریق سنگینک است اب
 آورد سرخل با خردی تخت جوز انکور حیار انکور ابر می
 حشم مژه بلخی حبیبی نام سرخ اند خودی محمودی مشهور به کندمانی

شاهان که از جنس انکور سیاه است برای فانی که نزدیک بآنکورد است جلای فانی که
 بآنکور سیاه است خیری فانی که خورد تر است آنکور است و شاه انکور میرسد فلم
 انکور و خرم انکور فندهاری
مرو صبر بجمهر در میان خضر و پاش از خربزه دهند وانه و باد ننگ خیار و
 کاه و در پواج و سپر و پیاز و اسفناخ و ترب و کرم و باد بخار و خرها و نخل و
 و حنا و خنظل و سبب و سر برکه و شغل و در و دنگ و سایر اجناس کاشند
 نفع و ضرر آن دانستن شر از خلدین خضر و پاش مدبیتا هر یک بطریقی که
 از او راحت جانش
خربزه شیرین و کرم و تر است رنگ را مانده دارد و غشبان که دل شود آکوبند
 ارد و بصغیر اما بل مزبور و مصلح وی ترش است باز بخیل پرورده و بپزه وی سر
 و تر است لشکی زان باشد و در نفع و ضرر یکی اند **شعر** از خربزه نازک و از
 طم چو فندش فریاد و فغان از همه سبز خطرات جالوس حکم گوید چون
 چون چوب سپید بسوزند و خاکستر از او در فالینرا فاشند کرم نباشد و اگر کرم فالینرا
 بر چپیند بخوشانند و از اب هم در فالینرا باشند کرم مان دیگر هم بمیرند و چون نخند
 خنظل زانینر جوشانده و در سرد هنه که اب بغالینر و در دینرند کل و کرم
 در فالینر پیدا نشود و افلاطون حکیم گوید در دفع کبابی که از تر بر وی دیوانوس
 گویند این کبابی است که در فالینرها پیدا شود و در دیگر فالینرها پیدا
 شود غاصبت او آنست که چون پیدا شود از زراعت را خشک و فاسد سازد
 و اهل فلاح از آن اکل فالینر هیچ چوبی از چوبها را فلی که از آخر زهره کوبند
 آرند و یکی از آن در میان فالینر یا آنکشت زار و در و برند و چهار بر چپا طرف

دوس که عالمی بگویند و از آن

بکلی از انشوه
 نگادارد و دیگران از
 شبها کنند و بکاهان بال
 و از این دوسو مایه که بر
 دامن فادر باشد هر وقت
 که خواهند سماعول
 که از او است جل و معالج
 اما باید که کسه بود و معول
 و زمانه بناد زراعت کنند سوا
 سیر و سنا و شلید که در
 زراعت کند و وقت خل
 مثال از بخار خرد و است
 و فی که از آن تلخ و مایه
 ساعت بود و دوسو مایه که
 فایده بین فالینر و تر و زرد
 و سیلاب سیاه هد چنانچه
 روی زمین هرگز به م نباشد
 هر زمی که در زمین بپای
 و هد را انبساط سیاح با
 شود و قدری که در تابستان
 داشته باشد و باد بر آن عمل
 باشد از احساج با کربا باشد
 و اگر کشت و در دانه
 کند و شانه روز و از آن
 و از هاب بر زهره و دوز بکار
 زهانه باشد

زهره بکار

در زمین باشد پیر و زمین چکان و سبز خط و طاری و غیران مناسب است که
 اوزن را پیر ما می باشد چنانکه چون زمین از آب پیا داده اند کل و مثل یک
 و چون محل شود پاره ذاه نموده انبار یا شوره بر روی شد پاره هوا نمودن
 نوبت دیگر راست و کشته و خند و عدلان ملکش نموده پیش رفتند و تخم را چهار
 در آب نموده زمین پیش زده را اگر
 دوم بر سر هم بر یک روی جوید بجا افتاد و رونه به پا چکان بذر مزد و تخم
 چنانچه از چکان و سبز خط و طاری و غیره در هر ذریعه جلالت باشد و بر روی
 خاکستر را یک در بند و یا کلوخ گذارند و چون بر یک سرخ و خاکستر پاریک رسانند
 این اده چون پیل نمودار شود و در سازند و زواید را بچینند و آب دیگر داده
 پای چلیک فوج زده بکا مه سازند و یک هفته گذارند که تن فوج خشک شود
 و بعد از آن در هر فوجه قندی انبار بکوبند و بچنه اگر انبار بکوبند پیش از آن
 شوره و اساندر پیش از بند و سپاه آب نماد و چون در زمین شوی فوج زده را یک
 جل خال برداشته بر روی انبار بند و بر روی خاک تخت بسته معالجه نمایند
و سفال جبر است که بچ در جلالت را نر نموده بعد از آن خاک غلب جلالت را
 در کردن جلالت کشید و سوار سازند دیگر بعد از بند و زاب دهند و بعد از آن
 هرگاه آب طلب شود آب دهند و سپیدن حریزه از آب پیا و زمستانه از اول
 است تا آخر بنده

ببیند از یک و یک
 درخت خوزه
 فوج و غری
 کوه

چکان اند سوز سفید و طاری محل کاشتن ان پانزدهم حوث تا شری
 است اما باید که جهت ملاحظه سرما چون ده روز از پانزدهم حوث گذرد که بذر
 کرد باشند بکوهه دیگر در میان بذر نمایند و در روز دیگر چون کز بدد فیه
 دیگر بذر نمایند که اگر چنانچه بغیر و سرما ضایع شود بعضی دیگر میاند **اولی**

است

است که کشته زمین چکان روی بر آفتاب اگر نوزد دیگر کشته زنده بر زمین
 و بذران بفرار جرب بکسر **سبز خط** از سوز و سپاه پست کرنی
 و محوید و ملاجه و ملکی محل کاشتن از اول حمل تا پانزده روز است و بذران
 بفرار جرب بکسر **طاری** از اندرون سبز سوز و اندرون سرخ رس
 و اندرون سفید و چنی و سفید محل کاشتن و بذران بدست و خط سبز است
و زمستانی زمین از اردو محل بچ بند یک اب داده گذارند که چون محل از
 شود شد پاره واه نموده مال نمایند و در هر ذریعه کشته نموده بیکش
 جوبه سازند و بذر را اگر دوته روز و داب نموده باشند و ذریعه دو بذر
 هر دو غلب جوبه در فوج که بذر و می نمایند خاک خشک را برداشته بنم
 و بر جوب جانر یک نموده کارند و اندک خاک نمک بر روی آن بزنند و چون
 کفالت شود آب داده بعد از آن هرگاه آب طلب شود آب دهند **خسروی**
 از پیش رس و رسبکه مشهور به بقر است بخاری اندون سبز که غلظت بکوبند
 و اندرون سرخ و اندرون سفید و سفید و چنی و سفید و طاری محاکما
 ان از بیستم حمل تا دهم ثور است و بذران بفرار جرب نیم من **کله**
 از سوز و اندون سرخ و اندون سفید و اندون سبز که شری بکوبند
 و و کلی محل کاشتن و بذران بدست و خسروی است **در جزایع**
 محل کاشتن و بذران بدست و خسروی است **ابدالی** از سوز و اندون
 سبز و نرید تا که موج دار و اندون سرخ است و محل کاشتن و بذران بدست
 خسروی است **یموری** از سوز و سپاه بشر ابدالی سوز و طاری
کرنی بشر ابدالی است با **اسپی** از اندرون سفید و بیرون زده
 و اندون سبز بیرون زده و کله فولا ماخر الدین و مکس محل کاشتن و بذران

بکند

بدستور خسرویت سفید اندرون سفید بکله اولیاء مشهور است
 محل کاشتن و بذران بدستور یا شیخی است **الجریسی** از اندرون سفید
 با اندرون سبز و اندرون سرخ محل کاشتن و بذران بدستور خسروی است
بابوی اندرون سفید و اندرون سبز محل کاشتن و بذران بدستور الحی
 و سی است **مکای** بشرح ایضا **محوی** سفید بلند اندرون سرخ
 محل کاشتن و بذران بدستور یا شیخی است **ساق خوانون** بیرون سفید
 اندرون سرخ تر شتر شتر خسروی است **رساند** شتر بیلد مروی محل
 کاشتن و بذران بدستور خسرویت **دیمیر** زبیر از اندرون سفید مال نمک
 و بعد از آن کشته سازند چنانچه فاصله میان هر کشته یک ذرع و نیم باشد
 و دو ذرع دو فوج نه بذر نمایند **هندوانی** سرد و تر است آب شکی
 و آب کین دهد اما فایده است مصلح فند با کلاب **شعر**
 ناخریزه شهر بچرخش ملک نوشه وای جگر خسته لاک
 آذر سو و قرا قاش و زرد مشهور بمکه و کدو سرد ساق خوانون و اندرون سرخ بد
 مجموع بفرار جریب یکم است و محل کاشتن از نیم محل تا آخر و است بدین نوع
 که زمین از آنکه یک بوم بوده باشد بذر نموده مال نمایند و در هر دو ذرع کشته
 نموده بیکش جوی ساخته و در هر ذرع و بذر که دور و دور است بود باشد کارند
 و در سپیدن از دم سرطان تا بآنکه هم میزان است **بای ترنگ** که بمری فند بکند
 از شتر و رسو و خیار که بمری فند گویند سرد تر بدینها زانیک باشند
 و شکی باشند و هر زن که فرزند دارد و شیر او کم شود تخم خیار را با فند نرم و
 با شانه بخورد شهری زیاده شود اما بادرنگ و خیار در هضم اند مصلح ایشان نمک
 باب کامه یا انار

شعر بای ترنگ

مجموع

هم چون دل هشاو بود رنگ گرفته **بجاری** مثل آب کیم شان است
شعر خیار

با خلقتا چید سبز آمدن اما این رنگ نکور شک هم کوزانست
 زمین داشتند با نمون سبز نموده اینا با شوره بردوی از پنجه نوپ و بکر زانده پیش
 زنده و بذر از پنجه بهاری است دو محل پنج روز و پنجه پیرما هفت است و راست
 دو ذرع و اب نمایند و زمین زاده بهار و پیرماه اب داده و زرد و نیم بر سر
 بر یک وی جوی به بافتاب در دوزخ چهار فوج نموده در فوج سه بذر کارند
 چون بعضی سر بکلونخ یا خاکستر سازند تا خرابی همد که بنام بیرون آمد و پنجه سبز
 شود و من کارند و بر وی جوی دیگر که نعل است در پیرماه بذر بزرگ کاشته و بنام
 است و بلند هر یک در جریب نیم من و بلند بزرگ پنج اسنار از مجموع که در فوج
 دو صد و سه عدد سبز شده باشد و عدد اولند و فاعده است که چون کفر
 شود اب داده پیش از آنکه آب را بدهند و اب بکر داده خال جوی به پیش جوی
 و برود که تر هست و پیش جلند بردوی اینا تخم سینه سفالجه نمایند
 نوع که خاک خشک حطب جلند زاده کردن جلند کشته سوار سازند و بهار
 و بعد از این و زو پیرماهی را بعد از ده روز اب دهند و چون جلند دند
 شود بچوب پاکار سرزند که دشتک پیدا سازد و خوب به بند و ناخن بوی
 نرساند که طبع شود و رسیده پنجه بهاری است آخر شود و پنجه پیرماه است
 آخر سینه و در محل بادرنگ و خیار باز نمودن ملاحظه نمایند که از خیار
 نرسد که نیاید رنگ و خیار و خشک شدن جلند بواسطه است و در بهار
 که شل کرد و فریب یک ماه باند همد که شل بر طرف شود و بعد از آن چون انار
 و اب دهند سبز شده بادرنگ و خیار خوب میدهد و چون بادرنگ بهاری

انام

با تمام دس و پنجه جلالت را قلم نموده ایستاد و آن هند که با دندان شیر ماهی نیز می دهد

کاهو که بجز خنک و سرد و تر است خواب آورده و خون صاف کند اما چشم را مصلحت مصلح وی که در این است **شعر**

و نکش اگر ببرد در طبامه کاهو چو سینه دای دل صاحب مرغان

ز بین ازاد و میوان پل نموده بطریق پیان ذرا عت نماهند اما در بین آن نباید نشست و اگر در زمین ناستان به راحت نماید و آب ریای کاهو آب سرد بر آن نهد و می شود و در جریب ده ایستاد که ناست و آب بر روی آن باشد آب هند و در حوت میانه از آب سوزن نموده ایستاده و چون حل شود اگر نرم باز آن نباید آب دیگر دهند و اگر غریب یکدیگر باشد بر کنند شک مانند چنانچه یک دهنه در قوس در یک وجه و نهال و دهنه دوم در دود و در چهار نهال باشد مناسب است و در هر یک که کاهو شک باشد از لجنه و در لور سم زیاد به از میان بر کنند بدستور نهال هوض میوان کاشت که مساوی باشد و چون کاهو برسد یک مشت خاک بچنه در میان هر یک ریزند و سه روز گذارند که زنده شود و بعد از آن بزند و هر شب که شبنم بر کاهو افتد چاشتگاه در میان کاهو نریزند که شبنم خشک شود و اگر در میان کاهو زار و دود چون دست و جامه بپاشد کاهو سبک شود و رسیدن آن اول ثواب است و چنه بذر کاهو را گذارند که در حوزا کل کند و چون برسد بذر از فرازم او نند که بذر اصل است و اگر بطریق کرم روی پایان از آبیده کارند سبز شده بذر حاصل میشود اما چون این بذر را کارند کاهوی آن بلند نمیشود و نا بود میگرد **دیواج** سرد بود شکم را بپزند صفرا و خون نباشد **شعر**

بناحد سیمین به چمن آمده دیواج دل میرد از جمله مکر ساق بان است

و چون دیواج گذارند زمین را پل نموده بذر او را در اول حوت که در دود و آب نموده بپزند کاشته اگر نرم باز آن نباید آب هند و چ وی تا که قرنه کو بپزد قوس را بپزد کاشته ۲ دهند و چون بر ناعده محافظت نماید بذر سال چهارم و پنجم و سال سیم دیواج دهند و طریقی برودن دیواج از کره که در افق است سزده که در لیس باشد است که در هر سال در جلی زمین از آبیده چون نند نم شود لیس سوزنه کوش نموده خاود خاشاک که در میان آن سبز شده باشد مساوی نمایند مدو و بسند بر آورده خاک بر بالای قرنه ریزند و چون دیواج سر بخاک رسانند باز بپزند ساخته خاک ریزند و از اول حل تا نازدهم تو که دیواج کره و سکره میرسد هر سه روز آب دهند که نازک و پر آب باشد و چون دیواج تمام شود یکتاب دیگر داده اما حذو دیگر آب دیواج و قرنه هار بسک نشان نموده گذارند که هر قرنه که در این سال دیواج داده سال سیم محصول خواهد داد چنانچه در میان دهافین به نذایش مشهور است و ایچ دیوان سال محصول نداده باشد در سال آینده بدستوریکه مذکور شد محافظت نماید که بنبات حضرت الله تعالی محصول خوب دهد **حنظل** و کرم و خشک بود نیم را بر د و سودا سبک کند و در د عصبها را مفید است و چون تخم وی را جوشانند آب ی نیل تلخ شود اگر بکشد افشاند تلخ و کرم را ن حوالی نباشد و چون در خانه افشاند یکک و کنه نباشد و هر جا که کارند بهشتی تمام دارد **شعر** بسیار مفید آمد حنظل سوی کلارد بستان شد و خرم و در اساماناکا

در اول ثور زمین باشد یا نموده بیکش چوبه ساخته بدستور دهند و آنه در هر نوع دود بذر که در روز دلب باشد کارند و بسپرد وی را خراسان است و روشن و صورت بکسور دهند و آنه است اما خورد میشود و بقیات تلخ است **قرب** کرم و تر است طما هضم کند و سبک است غبار که دل شود اگر بپزد و مصلح وی که

و اگر خواست که بزرگ کاهو سفید بود و در سوزن بپزد ندوی بک خشک بر نهد و ببرد و اگر کاهو آب بر کنند و موم و دیگر نباشد و آب هند و در طول یک شمشیر و خاک از حوت و در کنند اما اصل ظاهر شود و از آب سکرین کار نماند بپزند از آن ازاد و زهر نکند و آب هند بکند ازاد و سوزن و حنظل بپزد و کند و سبک است بپزد و در داه موم که از مبر بالامان منو کند سفید و از سوزن و آن نهند کاهو بپزد و در زمین بپزد و بزرگ او بزرگ شود

اما هر که ضرب را بگوید و این را به با مقدار بخورد نقش از کرم می آید
شعر از باغ جناز آمد تا لب بگلشن شدینت هر سوز چو چل و چل
 از سرخ خوار می رسید و میان زمین از ابطر بویان نجان بل نموده بند را بک
 دوزد را ب نمایند و بر سرزم بفراد جریب پانزده اسناد دود و کاند و محل کاشتن
 ان بهاری در نور و شیر مناسبت است و چهار ماه می رسد اما بند از ازا
 زمین پر دند کاند و اگر زمین به نوز باشد انبار دگر در زمین نریزد که سوراخ
 سوراخ به شود و در هیلوی جویبه شک سازند که مفید است **پایان و سپهر**
 و بعضی نیز جای سر بل و میان بل نیاز **شعر**

و اگر تخم زیت و کس و در نیمه
 سوز که شیرین بود از کشته
 سه روز بعد از آن وقت
 کنند از ترب
 شنبه

چون سر نیاز آمد با سبک سبک هر یک جنبه نان خورش کادگان
 از سبک و مله و سبک و کوهی از سانی و کوهی می رفتی که بطریق شلم است و بر
 ندارد کرم و خشک است اشها و باه و اناخ است اما در د سراد و مصلح می سرکه
شعر آمد از باغ پنا از چن خلد بومنه نیاز از ش بهمه اهل لاقا
 آنچه میان سالی کاشته به شود **اول** در سرطان که جریب چهار من بند است
 من بک اسفناج هر پوه مخلوط ذراع است نمایند و سر بل از ازا و من بند کشته که دوش
 نموده باشند کاشته و بل بر ویان بنهند و ب کنند و بعد از دوزد و سه
 به دی دهند که خوب میز به شود و بعد از آن ساد نموده انبار دهند و در میان
 و منستان هر گاه پنج بند باشد به هند که فاند تمام دارد و اب بازان و بر فاند
 ندارد و بر ک پیار که زرد و خشک میشود بواسطه آنکه آب نخورده و پسند
 پاز سبز در پانزدهم حوث و اسفناج در سنبله است و آنکه بند بسیار می نمایند
 دو وجهه دارد اول آنکه در نموده بند به تمام سبز نمیشود دیگر آنکه چون سبز کرد
 میشود مناسب است که بند بسیار کاند که از آن فاند باشد و آنکه پیاز را

و اگر در وقت کشتن کرفس
 است و در وقت کشتن
 تم بر داره و در وقت کشتن
 نموده در زیر خاک کنند کرفس آن
 زیت فوی بزرگ نموده اگر در
 پنج کرفس از خاک عالی کنند که
 در آن بزرگ و خاک بر روی کنند
 و آب به کرفس فوی کرده و اگر
 تخم کرفس در آب بکشد و بعد
 ان ذراع کنند کرفس از آب
 فوی شود

بر یکسند شک بند نمایند بواسطه آنکه پنازان بزرگ شود و در سنبله که
 بر دوزخ کاند اول پناز پنه است و پانزدهم حوث می رسد زمین از ازل نموده
 سر بل در میان بل کشته سازند و در جریب ده خوار کاشته سر بل از ازا و من
 نیم کشته و بخش نموده بند نمایند که خوب میز میشود و چون با تمام رسد اب بند
 و بعد از چهار روز انبار داده اب بکشد هند که چون از میان انبار سبز شود مناسب است دوم بذ است
 که زمین از ازل نموده در جریب چهار من یا یک من بند اسفناج پوه مخلوط ذراع است
 و سر بل از کشته بفراد جریب و من نیم بشرح صد بند نمایند و چون با تمام رسد
 بر ویان د پنجه اب هند و دوسه اب بکشد دی دهند که بنک سبز شود و بعد
 انان ساد نموده انبار دهند و پانزدهم حوث می رسد و پانزدهم من بل بند نمایند
 و در جویا می رسد و پنازان بالیده به شود و نریز نمیکشد و آنچه بنابر است که در ابی
 حوث کاشته میشود زمین از ازل نموده بفراد جریب بند یا یک من نیم و بعد از
 مشه کنیم من یا یکدیگر مخلوط ذراع نمایند سر بل از اکریم بخی داسنار و بار
 نه نیم من ذراع نمایند و بر ویان یک پنجه اگر نیم بازان باشد اب هند و
 ان ساد کردن و انبار دادن و اب دادن بواجی خبر دای باشند و رسیدن ان سبز
 در سرطان و خشک دناخ سنبله است **سپهر** کرم و خشک است خوار
 عزیز باز بکد که ساد مانع را مضر است مصلح وی روغن است **بلک**
 خوش طعم بود و چو مشکست **بلک** ده ها شد و خرم از دکان
 محل کاشتن از سنبله است تا میزند و کاشتن بر سه قسم است **اول**
 آنکه زمین از ازل نموده بند نماید و بل پاشیده دانه دانه در شب خاک نمایند
 و این فاحله ادنی است بواسطه آنکه اگر چنه خشک کردن کاند چون بند در
 روی زمین می نمایند و تاب کرم ندارند اگر ضایع شود مگر آنکه سبز کنند شود

و در موی که در آن سبک
 که خاک آن سبک و سبک
 که بوی و اگر خواست
 که سبک و اگر خواست
 و سبک و اگر خواست
 و سبک و اگر خواست
 و سبک و اگر خواست
 و سبک و اگر خواست

دیکر آنکه طریقی پیاز دین میان سالی است که مذکور شد و این فایده است که
 سبز با خشک کنند شود مناسب است دیگر آنکه زمین را بر باد آب کشند و پیش
 زنند و بر سر منم دو مرتبه زراعت نمایند و چون خشک کنند شود اعلا است و
 بمیزان بدین موجب با خنجر بل باشد زهر بود چون سبز بر کنند شود صد پیا این
 و چون گذارند که خشک بر کنند شود صد من غوری که خشک بر کنند میشود از آن
 فایده آن بزرگ و پوست وی مایل بر سرخ است صد و پنجاه من و آنچه جوهر باشد
 دو مرتبه در یک جب یک یک دانه از هر یون هشاد من غوری صد و بیست من
 بذر نمایند و چون با تمام رسد آب دهند و اگر چنانچه دوسه روز که آب ندهند
 اگر ضایع میشود و در ساو کردن و شور و آب دادن بفضیله نمایند و آنچه خواهند که
 خشک بر کنند شود شور مع انبار داده انبار نمایند که در پیه آن سوخته اکثر
 ضایع میشود و زمستان که بچ بید نمایند آب دهند که آب باران برفت فایده آن
 و در هوای گرم ندهند که جو شید و ضایع میشود و در میان های این مقدار است که
 سر را چهل شوره و چهل آب دهند و چهل شانه بید چهل جز را تخمنا حاصل میشود
 اما آنچه حالا رسمی است باز در خرد حاصل میشود و رسیدن آن را آنچه سبز
 کند شود حل است و آنچه جمعه خشک کردن گذارند جو را سبز که جمیع محصول
 ها که انبار و آب بیاورد دهند و بدینور محافظت نمایند حضرت شاه تبارک و تعالی

کرم برنجی که بمرید کرم و خشک است در دشت و سرفه را مانع است
 و چشم صبیح را مضرت است مصلح وی گوشت فربه
 اندکرم بچی و صد فایده آورد در فایده سرفه و کرد و مبال است
 اکثر در سر بل پیاز بناری که در حوت کاشته میشود کارند و اگر چنانچه علحق
 خواهند که زراعت نمایند و یک جریب یک من و نیم بذر کفایت در اول حوت

اگر خشک کنند و با آب سالی است که مذکور شد و این فایده است که
 سبز با خشک کنند شود مناسب است دیگر آنکه زمین را بر باد آب کشند و پیش
 زنند و بر سر منم دو مرتبه زراعت نمایند و چون خشک کنند شود اعلا است و
 بمیزان بدین موجب با خنجر بل باشد زهر بود چون سبز بر کنند شود صد پیا این
 و چون گذارند که خشک بر کنند شود صد من غوری که خشک بر کنند میشود از آن
 فایده آن بزرگ و پوست وی مایل بر سرخ است صد و پنجاه من و آنچه جوهر باشد
 دو مرتبه در یک جب یک یک دانه از هر یون هشاد من غوری صد و بیست من
 بذر نمایند و چون با تمام رسد آب دهند و اگر چنانچه دوسه روز که آب ندهند
 اگر ضایع میشود و در ساو کردن و شور و آب دادن بفضیله نمایند و آنچه خواهند که
 خشک بر کنند شود شور مع انبار داده انبار نمایند که در پیه آن سوخته اکثر
 ضایع میشود و زمستان که بچ بید نمایند آب دهند که آب باران برفت فایده آن
 و در هوای گرم ندهند که جو شید و ضایع میشود و در میان های این مقدار است که
 سر را چهل شوره و چهل آب دهند و چهل شانه بید چهل جز را تخمنا حاصل میشود
 اما آنچه حالا رسمی است باز در خرد حاصل میشود و رسیدن آن را آنچه سبز
 کند شود حل است و آنچه جمعه خشک کردن گذارند جو را سبز که جمیع محصول
 ها که انبار و آب بیاورد دهند و بدینور محافظت نمایند حضرت شاه تبارک و تعالی

نیم از بل نموده بذر نمایند و بر وی از یک و پنجه اگر نم باران نیامد اند
 و از ساو کردن انبار دادن و آب دادن بواجی خبردار باشند و وسیله وی در آن
 سرطان است **بازی امر شکر** که و خشک و هاضم است و در اخوت دهد شیر
 زیاد کند و بر کرم پد کی ز نور مرهم کنند نیکین دهد

شعر بادام نر هاضم و شد و دانه ها محو بل از نر همه معشایان است
 اکثر در حوت و سر بل پیاز کارند و اگر خواهند که علحق کاشته شود زمین ازاد
 حوت بل نموده در یک جریب یک من و دو ما سواد بذر نموده و یک بر وی وی
 بپزند و اگر نم باران نیامد آب دهند و از شام نمودن و انبار و آب دادن بواجی
 خبردار باشند و وسیله وی و سرطان است

اسفناج که بخار و اسفناج گویند سرد و تر است سرفه سینه و اینک بود اما
 در مضم شود مصلح وی یک ما است **بلبل** یا اسفناج از جن خلد رسید
 نسکین حرارت دل شعله زان است **سالی** که میان سالی و بهاری میوزا
 بل نموده بذر که شب در آب بوده باشد و صباح بر وی بل افشایند و یک
 و پنجه آب دهند بدین موجب از آب دادن ساو نمودن و انبار دادن بواجی
 خبردار باشند میان سالی که بذر و هر یون است در سبزه بزار جریب چهار من
 بذر نموده سر بل یک من و نیم بذر بزرگ سر و نر بزرگ کارند و از میوزا رسید
 بهاری که مشهدی است اول حوت تا آخر حمل بزار جریب و من و سر بل و
 از بزرگ سر و نر بزرگ یک من و نیم بذر نمایند و پنجاه روز میرسد **شرب**
سرخ حکم نر جارد که مذکور شد اما لطیف تر است **شعر**
 چون بزرگ سر و سبز و لطیف آمد در باغ مقبول حکما و هم از غرض است
 اکثر در سر بل پیاز و اسفناج کارند **شرب** که و خشک است طما

خواهند که
روح که دزد
بزرگ شود و برابر شاه
اندر خواب کند و کند
چنانچه میان او و سرشاخ
اصبع می شود و چون بگوید
سرشاخ با طرف نسبت بود
اندر راه و در غایت
ی بنده بود و در سرشاخ
می شد اگر کسی از کل بنده
و داند و داند و نکند
چیزی بنویسد پس از طرف
در دشت خانه برسد و سر
بالک و چو خود بود در آن
خند چون بزرگ شود برابر
خوش شود و آن کتاب
بر او ظاهر باشد اگر در خانه
لازم می آید که در حوالی
حضر که سیر زاع همان باور کند
چند که بگردد و آن مرغ
دشت بر میان مرغ خاکی
کن شو کند و بخند که
دانه از تخم که با تخم
خیزد و آن
کند
و از شویا بد که طرف

دو که خورد و است و سبز کند میشود صراحی از سر کلان و کرده آب یک شمع
روغن تا شکندی کاج که در صبادی طرفه کدو جنبه کدو بنای مطیع کدو
هند و آن کدو شلی خم کدو دو کدان کدو **امامی** زمین از این نزد
شاه جوی نمایند و پشت پلان چهار زرع مناسب است بد را زاده روز دوازده
در هر دو روز آب زان نامند و در بعضی مواضع در شهر میگذارند که کدی
ان شهر می شود و چون پانزدهم حوت شود زمین از آن اگر هم باران نباشد آب داده
روز نهم بر سر هم بر هر دو روزی شاه جوی بخانها ماب در دوزخ و تخم سرنگون
کارد و اگر پانزدهم روز با آب باشد اکثر سبزی میشود عرض که در جویا نیز
بدر شود و آنچه سبز نشود عوض کارند و چون کفترک پای جلب که از احدی مغای
نمود از آنک هر چه بر یک میل خاک برداشته و در دوازدهم نکند از آنکه جوی
خشک شود و بعد از آن انبار بسازند و آب هندی که خوب ببندد و آب نشکی
ندارد ضایع میشود **صراحی** و غیر زمین جلد را بکزر معال
دلت و انبار مع سفال در میان بخت مسطح سازند و بعد از جوهر نمودن اگر هم
باران نباشد آب داده در پانزدهم حوت در دوزخ و بدتر سر هم کاشته و بپزند
جست بند و بر فاهد محافظت نمایند و رسیدن کدوی
کند میشود اول جویا و صراحی و غیره که خشک میشود از میزان **باز** که بر جویا
و مغد و جصل و دغذ و جدن گویند که و خشک است مرغوب طبع است اما
سودا ارد و جرب را زباده سازد و صلی و دغذ است **باز**
باز بخان است آمد مرغوب پیر فرموده عالبی همان بر کتار است
از سحر و سمرقندی که کرد است و سبزه واری که سبید است و شیر باز بخان مشهور است
مکه که سبید بلند فداست دو بیستم دلو بزرگ و دوزد و آب نموده در زمین که

امان و وی و پناه باد و نو کیر باشد بار نموده بل نمایند که مثال دوزمین نو کیر
دود و خوب میرسد و اگر زمین نو کیر میسر نشود هر چه پناه باد و امان باشد
هم تواند بود و بعد از آن بدو نموده رطوبت نرم رود خانه بزرگ باشد و همان
اب هندی و در آب انبار دادن نصیبت نمایند و چون نهال برسد هر چه پناه باد باشد
زمین راست بار نموده بر آب آب که ساخته پیش رفتند و ملاطفت پناه نادان است
که باد کل یاد بخان را می اندازد و بدین جهت باد بخان نمی بندد چنانچه در میان
منه و است که باد بخان در زمین پناه و کود خاک رویه کوهی مع انبار کاوی
در پانزدهم سال و مناسب است و در بیستم نوزدهم از آب داده در میان آب
نزد دوزخ سه اصل نهال کارند چنانچه در جرب دوازدهم در نهال کاشته شود و چون
سه روز گذرد ملک آب هندی و هر چه که نهال گرفته باشد عوض کارند و سه روز
چون گذرد ملک آب بیکر دهند و بعد از آن کردن نهال را در میان زمین ساخته بدین
اب گذارند و چون بیست روز گذرد و آب داده سال نمایند و انبار دهند
چند انبار بسازند هندی فانت تمام دارد اما باید که انبار بسازد در زمین خالی
و شد باز که باز بخان زراعت خواهند نمود نیز باید که چون در زمین جوهر است
نهال کارند و پیش از آن که باز کشت سوخته به نام سبز میشود و آنچه سبز شود
روشن میکند عرض که انبار بسازد و پیش نهال کرد و چون کاشته باشند بدین
که مناسب است و در سبزه باز بخان پانزدهم حوت و نهال آن چنانچه ماه باز بخان
میدهند و حجه بد را باز بخان پیش رسد که بخی گویند نشان نمود چون برسد
نگاه دارند که چون کارند و دوزد و بد و اگر باز بخان سر شاخ را گذارند چون گاه
شود بر سر بردارد و چندان فانت بد همان نرسد **کرم** و **کرم** که در خاک
است در دشت و سینه را بنکوا است اما چشم از آن دارد و صلی و دغذ و کوشه

ملک اندکرم دو گنج مهر ملوک سر برهنه دار همه پیر جهان است
 اگر خواهند که به جریب از راحت نمایند و استار بنده کتاب است بنده داد و
 روز در آب نمایند و در اول حوت زمین را بیل نمود بطریقین و باز بخان کاشند
 خاکسریز وی آن دینند و آب دهند و هر بازند و روز که بگذرد اگر نرم باران نیاید
 ملاب دهند و نهال زار را تا آخر بهار کفایت است و اگر خواهند در میان
 پیله باری کارند که خوب میشود و از آنجا بر کنند جای دیگر نشاندند و آب
 ندارد بمصلحت آنکه پیله سبز کنند میشود و کرم را در زمین مذکور و بسنود و
 نمایند و چون در نهال زار کشته شد باشد و اول بود نهال را بر کنند و اگر
 زمین که سبک است از باده باشد معبر شود و اسباب باشد سبیل در کرد بیل
 جا عالی نموده و در ذرع ملک نهال کارند مناسب است و هر یک که نهال کاشته شود آب دهند
 و چون پنج روز گذرد نهال خراب آید بعد از بازند و روز داغ آید خاکسریز دهند که
 نافع است چنانچه و پای هر کرم ملک بیل خاکسریز دهند و انبار دهند که مثل پیدا میکند
 و هر هفته که نشه شود آب دهند و در اول جو زمانه لایزال کردان نموده و تا زمانه
 و در سبیل بیل کردان دیگر نموده انبار کا و با خاک دویه کوه دهند که اگر نیاید
 دیگر دهند نمینند و در نموز انبار دهند که بواسطه کرم هوا مثل میگردانند و چون
 مثل پیدا کنند داده و در آب ندهند و بعد از آن چون آب دهند بر راه وی چنان
 دست کنند که مثل بر طرف می شود و رسیدن آن در میزان است و چون غریب
 شود ملک برک از هر کدام بر کنند بر بالای همان گذارند که شبنم نهند و پنج نمیند
 و ضایع نشود و چون کرم شده مرده است یکی آنکه رسید است و دیگری نیم
 بنده است که در جاده در عرض نیست و در خواهد رسید و دیگری نه رسیده که
 بر آن در دو پیرسد در فوس مناسب هر یک مالکی زمین زاد و بیل خالبر

داشته بمصلحت آب دادن شبیه دار سازند که آب در میان کرم نه ایستد و بعد
 ازان ملک ملک کرم زامع اصل بر کنند راست با پهلوی هم گذاشته خالک بر روی
 آن بپزند و بر روی آن کرم دوشه برک گذارند و اگر سر مایه باشد ده برک است
 است و بعد از آن دو آب دهند که ضایع نشود و ملاحظه نمایند که آب به برک نرسد
 نرسد و با آن کرم با چون جدا نمایند هر جا کارند بندهان حاصل می شود

پودن باغی

مصلح وی لغایات

بلیت

چون مثل خن بری دهد بوننه دنیای آباد و بولش چون جمله مکان
 زمین ازاد را فتاب بدستور بیل بنفشه که لوله پلاست بیل نموده نهال نوچه در
 جریب صدم کاشته آب دهند و محل کاشتن در حوت و غریب است
 اما در غریب کاشتن مناسب است و در بهار که پودنه بد و پودن میرسد
 پشت بیل را اگر جای خالی باشد و بسوزنی کوش نموده گذارند که بلیت دقاند
 خوب می شود و بعضی هر ساله که در بهار جوشش می نمایند انبار می دهند اما
 مناسب است که هر نوبت که پودنه زاد و زنده ساز و نموده انبار دهند و در هر
 و در آب دهند که در نموز پودنه از تشنگی ضایع می شود و آنچه نموز شده
 است که چون بیدارند در زمین معور کارند و مرید و خوب میشود اما جهت
 نهال میکانند و بعضی از آنها چنین زمین ازاد سابه بیل نموده نهال میکانند
 و این دستور ازاد است حمله آنکه بوننه زاد و سابه کرد چه کرد و بر لایان ند و نشو
 و بلیت نیز ضایع میکند **طرحون** که مشهور بلخان شده کرم و خشک است
 جوشش دهان نابرد اما در دکل و در مصلح وی بلیت شاه نون است **بلیت**
 بلخان که بیایع آمد با نلف پشته از سیر خال هر طرفش نهال است

۲
نیمه
در

نهالان بدستور پودنه کاشه به شود و بذر از این پودنه پودنه به توان کاش
اما جمله اسانه به نهال میکارند و سرشاخه را از ریشه برید و داخل جوی خاکی
توان کشید که بستان شود و از آب دادن و ساق نمودن و آب دادن بواجی خبر داد
باشند **ریحان** که بنام بوی مشهور شده میباید که در دل و معدله را قوی

دهد و منافخ خشک را بیدار کند و کلی کل بنام **شعر**
ریحان بنام از قریب آمده و باغ و ناز که بویش شده چون مشک نازان
زمین از پیل نمون اول شود و بر پیش من بذر نمایند و برب بر دیان بخت
اب دهند و نوع دیگر نهال از این طریق نهال باذ بخار بر سرینم کارند و هر نوبت که
دروند ساق نموده آب بیاورد که در ریشه به طلبد و در نوبت اول که دروند
بلندتر آید و در نوبت دوم که نازدی قوت یافته به چوبینه بذر بعد از دو روز بکارند
که فایده تمام دارد **شعر** که بعضی نازدی نوبت آید که نوبت **شعر**
حاشا نر تاسیر و لطیفه امدا از خلد ریحان بدیل سوخته اند و کاش

کاشتن آن بدستور ریحان است و بعضی با دانه جو به را کوبند و وی مشابهت
و کل بیادام نره و خاصیت بسیار دارد و بهترین سبزه است **بادریچ**
کر و و خلسه است معوی دل و معدله بود و در سردی و آب است مصلح وی جمع
عرب است **شعر**

بادریچ بوی تازه قوت دلها با نام نره بی دل و زین خفته به کاش
در دانه عرب بسیار کارند و در زمان حضرت خاقان مغفور شاه رخ میرزا در بلوکا
مذکور بسیار میکاشته اند و حالا بر طرف شد اما در نیشابور نیز در بعضی مواضع
میکنند و طریق کاشتن وی آنست که در اول سبزه و با در اول حوت زمین زایل نموده
بفرار جوی به سبزه سه سر و در حوت یکم نیم بگذرانند و بر روی وی بپاشند

اکرم باران نباشد و هندو از ساد کردن و آب را ب دادن بواجی خبر داد باشند
و رسیدن بذر از داخل سرطاری است و اما مدتی بخت در و میمانند و طریقه در
نرسیده است و هر نوبت که دروند مناسب است که ساق نموده آب را به هند
کندنا که در کتب طب کرات نویسنده کرده و مراست بواجی را فایده است
و منافخ را مضرت مصلح وی روشن **شعر**

بانیغ دور و در هر جهه دفع مضرها کرات که تا امله شش پر زان
بطریق بسیار میان منالی در سبزه و زراعت میشود اما بذران بفرار جوی
شعرا نازدی من و در یک بوم هشت من و هر نوبت که رسیده باشد اگر ز مین
باشد نذر و نذر که در هر جا که پاره وی کند تا آید سر که شده بدستور شود و چون
نزد من شود اگر خاکی داشته باشد ساق نمائند و بعد از آن از روی خاک در و بذر
آب بزنم و خاکش بر روی بخت دست کشند که خوب بیرون آید و چو ریحان
انگشت بلند شود آب دهند و چون بر فاعله محافظت نمایند تا سه سال محمول
خوب می دهد و ناز بود و نیک شگویی از بسیاری ساق و محکم شدن زمین
مناسب است که در هر دو بعد از ساق و آب بزنم تا خاکش بر دهند که زمین و
نرم دل شده خوب بزر شود **شعر** که به هر بخت کوبند که در

است چشم با فایده دهد و بدن را قوی کند اما منافخ است مصلح وی شیرین
نامک **شعر**

شیرین ز بهشت آمده و بوجلی نوشت بخوابی نفخ که حکیم هر دان
محل کاشتن وی در سبزه است زمین از پیل نموده بذر در زمین شش یک من و نیم
پن من و ده استار کاش است و چون بذر نمائند آب داده کدانند که چون
نم شود مال نمائند و بعد از آن چون خوب نشسته شود آب دهند و ساق نمائند

زین که در کتب کرات
نزدک باید که در
آب بزنند و چون
نرسیده باشد
نزدک باید که در
نزدک باید که در
نزدک باید که در
نزدک باید که در
نزدک باید که در

و انباران از خاک رو به کوچه است و رسیدن وی در غریب **جزر**
 کرم و نر است پشت و باه را فوت دهد اما خون بسوزاند مصلح وی آب گلاب است
شعر چون بر خاک خزان کشی جز از ستم چرخ بپاشد زرد که کوفی را
 محل داهن انچه نمیزی است دم جورا و انچه زمستان است اول اسد بدین نوع
 که زمین را چنار راه شد بار نموده بر آب کند ساختن پر خاک و بلندش زنده جز
 وی بزود میشود بعد از آن آب آده زرد نم شود بر سر دنگ آب بک دست بچک کل خور
 خط کشیده بدست دیگر میان خط را کشاده سازند و بفرار جوی بکس نیم یک یک
 در آب بون و شش من خاک بر او اضافه نموده باشند در میان خط درین دست
 خط کشند که روی بک پوشیده شود و روز دوم آب دهند چو که بزرگ روی بزرگ
 و نیم بزرگ درسد که اگر چنانچه آب بر روی بزرگ درسد سبز میشود مگر آنکه در آب پی
 در پی دهند که خاک روی بزرگ خشک نشود و بلند سبز شود و چون سبز شود جوی
 را سپاه آب نمایند که آب در گردن جز را افتد و هر جا که آب در گردن جز نیفتد
 باد میبرد بعد از آن چپ و راست که عبارت از سه پایه است ننگ نموده چنان
 سازند که در میان هر یک فاصله باشد و ساد نموده گذارند که خوب نشسته شود
 بعد از آب دانه انبار دهند و رسیدن نمونی آخر زمستان و آخر خرداد
 است **شور** که بر پی شست گویند کرم است معده پاک کند و نه اردن
 را بدست مصلح وی **شعر**
 که چون خط خوبان بچشم شوند بمید گشته پریشان چو سر زلف بستان
 میان سالی آن در اسد سینه و بنای در پانزدهم حوت داهن می شود بدین
 نوع که زمین از پیل بک نمایند و یک و انبار بر روی آن ریخته آب دهند و بعد از آن
 فرا جویب میان سالی سه من که در رو به شود و بنای آن دو من که یک در رو به

شود و زمین هر یک در بیستم یا آخر ثور یا از بخان برسد اما باید که میان سالی را
 در میان زمستان که بچ نمید باشد آب دهند که فایده دارد و اعتماد بر این بازان
 نمایند **شعر**
شعر بپا بود جوزفه ناخس لطافت محتاج بدش او کداند و جحانات
 از سفید و مله رسو و مک و خود رنگ محل کاشن آن دردم ثور است آقا انچه
 است زمین از اول زمستان که بچ نمید باشد آب دهند که اگر کرم داشته باشد
 میبرد و بعد از آن شد بار پر کلوخ زانکه که بچ نیر بوده شد بر افتد و کلوخ که
 برف و باران خود خاک آن کشته و پر زود شود و در زمستان اگر پی و در سر خود
 کل و بار نرزد و نرزد در زمستان مال کرده انبار ریخته ننگ سازند که در برف و
 بازان زمین انبار ریخته شود و در حمل و ثور زمین داهن ناه نموده پر خاک
 و بلند پیش زنند و سه روز گذارند که داغ شود و چون جوی بر فاصله خال نشسته
 باشد در دنگ وی دوش شده کور و بسپار بسپار پرنه اید و اگر زمین کلوخ
 دارد و کم خاک باشد بر فاصله سبز میشود و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
 است و پانجم حنظل و پانجم جبهه آنکه کرم در جوزفه را سپید نشود و آب تمام
 و بعد از آن زمین را آب آده روز دوم بر سر نیم در یکو جب سه بزرگ کارند چنان
 چه در جریب دمن کاشته شود و روز سوم تاخر آب دانه گذارند که نمودار شود
 دیگر ساد نمایند **شعر** در دنگ شود و سنان وی که سبز است اندکی
 از پاپان پیدا کرده میل بجانب لا نموده باشد داغ آب دهند و با آنکه گویند که
 عید روز مفرز رسیده و با گذشته سند سازند و اگر گذارند که سانی وی تمام
 سرخ شود از جل و بالش ماند و جوزفه وی خورد و کم پنبه اید و آب دادن
 داغ آب نشکه از آب پنبه جویب چهار انگشت دور باشد و نم بر پنبه جویب

رسد تریه شک ریاید و اگر بلند است دندان و ش افتاد بلند می شود و بعد از آن
 چنانچه در هر هفته یک بار بنوعی دهند که بزای در کردن جوهر بنشیند بواسطه انگیزان
 زرد و زرد و شیماندا ما باید که آب و آن نیز نباشد و هرگاه داند سواکت و در
 راست بچون آب میا یار سدا ز پان تا بالا دهند بنده نماید که نمای شاد آب
 و یکدست شود خورد هر نوبت که آب دهند بهین سوز خواهد بود تا نهال
 بنمای سبک فدا شد و در زمین شد چون در آنها بکوبت پنج بند نمایند
 بنمای جو بهایک دست می رود و هر نوبت بطریق زمین راست آب احتیاج دهند
 سبز باز کردن ندارد و بکر هرگاه زرد نم شود آب دهند و قاعل السنکه زمین جوهر
 در روز اعتدال داشته باشد و چون شانه گد در جوهر زار پیدا شود آنچه بلند باشد
 سرزنشند و آنچه خورد باشد بعد از دست و ز که بلند شود نیز سرزنشند که نمای
 یک فدا شد و دستک پیدا سازد و زور بیار نمایند چون دستک بلند شود دستک
 دایم سرزنشند که دستک دیگر پیدا سازد و اگر جوهر سرد دندان و ش می افتد و چون
 دستک پیدا سازد و در روی زمین شک می شود و اگر کل که بند حجه ناید
 افتد و کم باز آید و در محال کل کردن در هر هفته یک بار که کل وی نباشد
 و بر قاعل به بند و چون کورک ببندد و نمودار شود در هر سه روز آب دهند
 آب بسیار بخورد و جوهر وی پر پینه و نرم آید و جوهر پیدا شود بسیار سازند
 و هر نوبت بدین طریق آب دهند و ملاحظه نمایند که بر کای بنمای می رنگ باشد و اگر مو
 کم آب خورده باشد شاد آب سازند تا بکرنک شود و رسیدن وی از پانزدهم
 است تا پانزدهم میزان و آنچه صحر است که بزمن حران کارند چون ذوق ندارد بکوچک
 بلند شود سرزنشند که دستک پیدا سازد و اگر کارند که بلند شود و بفرقی که در
 میان دهافین مشهور است دم دو با به شود و بدستور و قاعل بار نمایند

و محافظت بنویس است که مذکور شد و پینه دانه را حجه عم از چوب و دانه جوهر
 سفید چنانچه از آن پینه وی نرم باشد جدا سازند و جوهر پینه دانه است که در سبزه
 رنگ باشد و از جوهر پنج خانه و سه خانه نگاه دارند و بعد جوهر بسیار است
 اگر چه پر بار می آید تا پینه و در رشت است ملاحظه نمایند که بدو از جوهر
 سفید پینه نگاه دارند که چون سال یکریزد و نمایند جوهر وی بگاه باز شود
 بدو از جوهر چنانچه از رشت و ملاحظه بنموده اند و جوهر خود رنگ
 را در بالا آب سفید گاشته در پان آب نکالند که پینه وی بد رنگ می شود
 آنچه صابون کارند و اول حمل در زمین انبار و بچنه شک سازند و آب دهند
 و چون پینه زرد نم شود شاد نمایند و اگر نتوانند زمین را هفت راه نمایند
 و بعد از آن شاد را بدستور سبک پل کرده و در جریه من پینه دانه که
 یک روز با انگوزه و غیره در آب بوده باشد بدو نمایند و آب دهند چون
 زرد نم شود مال کرده کارند که سبز شود و بعد از آن ساو کرده بدستوری که
 مذکور شد قاعل آب دهند و اگر در اول انبار نداده باشند بعد از قاعل آب باز
 بیاورند و انبار دهند و آب داده بر قاعل محافظت نمایند
شمس الابرار از هر وی بخار هندی کرم و خشک است بدن و خشک کند
 و چنانچه از آن یک سازد مصلح وی بادام شکر چون خرم و دل شاد کند مدد
 هست کل و خرم و قاعل زخمان است هر وی داد و اگر در میان جوهر
 کارند و اگر خواهند علمند باشد و بهین نور زمین را آب داده چون زرد نم شود
 شاد بار نموده مال نمایند و بعد از آن و یک جریه و من بدو نموده باز شاد
 نموده و پل کنند و چون سبز شد یک جاب بلند شود ساو کرده انبار و آب
 دهند بکر هرگاه آب طلب شود آب داده بر قاعل محافظت نمایند و رسیدن

وی در میزانت و بخاری داد اول نور بدستور یک در کتب هندی نوشته میشود
 و در لوله پاک کاشته اند و هند و میزانت که تخم بند و بخته شود در وین بند
 بسته که از آن که خشک شود بعد از آن هر یک را شکسته پوست وی باز نمایند طب
 و طبابت چه و آنچه خواهند سازند هندی داد و حمل بدستور جوز و در لوله پل
 کارند و تا جلی که یک و جب بلند شود و بسته هند بعد از آن هر عمل که نشه شود
 این هند تا میزانت که تخم بند و بخته شود و اگر میزانت بوم بوده باشد غنیا
 چهار ذرع بلند می شود و دیگر در وید بندها بسته که از آن هر عمل که میزانت
 یک ماه در آب غوطه بخورد بعد از آن خبر کبریا که پوست وی خوب باز می شود
 او در پوست وی با باز کرده شده در آب کز از آن خشک شود بعد از آن طب
 و هر چه خواهند سازند و ما اینصاف سبب است پناهی غنای دستکاهی بخود
 از پوست وی در لوله چه منشر فرموده بود که اسنادان مالی نافع رسانیدند
 که عمل غافلان و دیدن پنهانان ملجاف و نازکی وی چنان بود غرض که پوست
 کتب هندی و بخاری جسم و لطافت خوب دارد و در ستر فند کاغذ خوب میسازند
 چنانچه شامه می شود **باب در کاشتن آن در حمل است**
 و بدستور کدو و بر جفت میروند اما بذر وی پنج روز آب بوده باشد که خوب می
 شود **شعر** از کلش فردوس فدا شد مجود بر وال اگر رفته او بخته زان
 زمین و بر یک ذراع مغاله نموده یک و انبار بخته جو به سازند و آب داد
 و در دویم بر سر نیم بر کروی جو به بختا فتاب در ذرع چهار فوجه نموده
 و در هر فوجه بذر نمایند و بدستور بذر یک که مذکور شد محافظت نمایند
 و پس از وی در جوتا است **طریق کدو** سرد و تر است صفر و مهر
 تا شش کین دهد بلغم مزاج را بیدار است محل کاشتن آن در حوض است و آن پستور

جفت میروند اما بذر وی در ذرع اب ماند و هر دو روز آب تازه نمایند که
 چون کارند خوب سبز شود **شعر**
 چون طرفه کدو آمده مقبول ز جفت نزد هم از خورد و کلان طرفه را
 اما زمین از یک ذرع مغاله نموده یک و انبار بخته جو به سازند و آب داد
 و در دویم بر سر نیم بختا فتاب در ذرع دویدر کارند و چون بلند شود جفت
 بندند و پسیدن وی انور میزانت **باب در کاشتن آن** محل بذر کاشتن آن
 است و آن نیز بر جفت میروند **شعر** بذر بختا نامزد آمد جو بوری
 بر جفت کشید سر و نظاره گان است بذر وی داده روز در آب کرده
 آن و آب ذرع مغاله سازند و انبار بسیار بخته جو به نموده آب هند و در دو
 بر سر نیم در ذرع سه بذر کارند و در جوتا میروند **سبب است** که بذر وی
 و باه و شیر ذرا کند چون بگویند و بر رسته که غبار است از زیر دست و پا
 که خاص باشد و با نمای اعضا که خام گویند مرهم کنند فائده دهد **شعر**
 در باغ سبب است اما بذر تازه و خورا کز خرمیش صحن چمن همچو جان
 محل کاشتن آن سبب است و حمل است اما سبب است مناسب است بذر را از آب کدو و در آب
 بعد پرون آوردند و بر یکین بذرده من خاک اضافه نموده و در زمین هموار آب
 کارند و در زمین نند نکارند که شاداب نمیشود و از آن جبه سبب است و در جوتا
 میشود و پلهها را باید که مضبوط نموده ملاحظه نمایند که چون پنج شش سال همانند
 در محل بیداری و بران نشود و سبب است جبه کم اب نقصان باید و نقصان وی
 دو نوع است اول آنکه سبب است را اجتناب میکرد دوم آنکه سبب است از نور و در
 افتاده شاد بسیار پیدا کند و بعد شد از نمودن چاه دیگر نداشت غرض که هر
 کاه سبب است و آب دهند پلهای وی پر آب می باید که شاداب شود **و لیست**

ابند هند که در میان خاک و بیلک دوش خوب می کنند و در سال بیم دسیدت
 وی در جواز است زمین را آب داده چون زدنیم بود بیل کردن نموده و در
 دنت زادن میان خاک سپردن او دند بیل طبعان کرم و خشک بود کرم
 را اول و خشک بود در دوم **شعر**

از گلشن فردوس که بیل آمد بپرو زبانی ابواب هم سیم شان
 در اول حمل به سوزن پناز بیل منوره در جریب جهه بیل چهار من و جهه تخم سه
 من که بکری و داب بود باشد در زمین پر زور و بر نمایند و روی بدن را بر یک
 پوشین اگر نیم باران نباشد آب دهند و چون محل شود سا و نموده اب انما
 دهند و اگر جهه بیل کاشته باشند تا ضرورت نباشد آب ندهند که بدو
 میشود و اگر جهه تخم باشد هرگاه آب طلب شود آب دهند و سه ماه را می رسد
 و آنچه جهه بیل کاشته باشند چون و ماه گذرد بلبند شود پیش از آنکه تخم برینه
 و رنگ او پیروز نشد و روی دهنه بلبند و چون در ساه خشک شود بگا
 وی را از شاخ جدا کرده در پناه گذارند که در باران نشود بعد از آن بر کاه صفا
 آب شکر کم نموده بلبند بگذارند که رنگ خود باز گذارد و آب صاف کرده در
 تخم که نیم دوزخ از رنگ وی بالا نرسد و باخ خورد نموده باشند بزند و ارجاست تا
 پیشین بکند که نار و زرد بیکر گذارند که بیک صاف شود و سودا خورده را باز نماند
 که آب مشابیه و در بیل بماند بیکر آب راد و نه نموده در وی بک باخا کسر
 بهن کرده بیل ذاب را کای وی بزند که زود زود آب خورده باز دهد بعد از آن بسر گذارد
 برداشته و در غار باران بیل و سرخی کای جهه خوشتر که حل ساخته چون بیم
 خشک شود کلیه خود ساخته با غار چند روز را فتاب گذارند که خشک
 شود **حنای خشک** سرد و خشک است سوختگی را بکند باشد بهر بیل

بود که بغایت سبز بود در حالی که خود باشند **شعر**
 تا آمد و در باغ حنا بادخ زبنا پیوسته بدست همه کل پریشان

در اول حمل تخم زاده خوبتر کرده در غار بک ماه گذاشته در هر پنج روز آب تازه
 نمائند که بر فاعله نیم باغه بیدار نمایند و در سپردن آید و در جریب جهه کاشته
 که در اول نور بدین سوزن پناز بیل های خود بیل دنع و نیم و پاد و دوزخ و دوزخ باشد
 زاست سافند و آب بر اندوزید و با بر روی آب باشند و میزان هر سه هفته روز
 روز آب دهند تا پیش زدن و سبز شود و بعد از آن بک و دوز در میان آب دهند

تا بکند شود

و بکری بکری شود

ایضا نرم کا و دهند

دیگر هر کاشته شود

دهند و باید که هر

اب و صابا باشد

اگر لای باشد بر ک

خشک و شود چون

بکری بکری شود

در هوای گرم و تاب

که بوشیل صنایع

شود و بعد از آن

بلند شود و

خواهند آب دهند

چون نزد بک بک کردن سد و دیده و سنهای خورد بینه و سابه او بزند تا
 خشک شود بعد از آن افشانند آنچه باشد حنا شود و اگر جهه تخم باشد گذارد
 که کل کرده تخم بند **حنای سرد** و تر است خشکی را فاعله دهد و در
 پانزدهم حمل بکری جریب سه من بک که بدست دوز در آب بوده باشد و هر پنج
 اب تازه نموده باشند کارند و اب ندهند که از اب دادن بدنک بی شود و پیش
 از کل کردن بکری کوفته اندکی زمه بلور کوفته را بر وی افشانند
 بعد از آن بر دست مالند و زمه بلور کوفته را اندک اندک بر دست باشند
 با یکدیگر مخلوط سازند و خطه بر آید خوش رنگ شود و اگر جهه بک باشد اب و در
 گذارند که کل کرده تخم بند و **شیر خشک** کرم بوی و رنگ وی لطیف **شعر**
 خوش رنگ آمده کرم سبزه در این باغ شرمند و بروی خوش سرد فدان
 در اول حمل زمین وی را بک کرده در جریب جهه صاف بک و در غار بک بک روز
 اب بوده باشد و روی بک را بر بک پوشیند اگر نیم باران نباشد آب دهند و چون
 بک و زکند و بلبند شود ساه کرم ابر و اب دهند و بک را ضرورت نباشد
 اب ندهند که از اب دادن بک بدنک بی شود و پیش از کل کردن باید در و

و در دو مین شود اما دوی اولش خوش رنگ بنفش و دوم دوش خوب است
 و هر وقت که روند سنهای خورد بسنه در سابه او بزنگه خشک شود بعد از
 انافشانند برکهای وی و سبه میشود و اگر چینه غم باشد که از نکه کل کرده
 غم بندد و **سهم تر** که موز بود در حمل بزد نمایند بفرار جویب مشرین
 که یک روز در آب بوده باشد و با میزان برکش چیده به شود و زنگش خالی از
 لطافت بنفش و برنگ خشک وی رنگ ندارد و انشا که هیچ وی در زمین باشد
 هر سال سبز شد بدستو محمول میدهد **شعر رنگ نیل**
 هر چند که نیل آمده با حسن لطافت این خوب و چند هر از نیک است
 در حمل بدستو نیل کل کرده در جویب سه من که سه روز در آب بوده باشد
 بزد نمایند و رنگ بر بالای ان افشاید اگر نیم بازان نباشد آب هند و چون محل
 شود سنا و نموده انبار و آب هند و دیگر هر که آب طلب شود آب دهند و بزرگ
 بدنگه کوفه جهه رنگ بر نیل اضافه نمایند سلطان است **بیداجیر**
 که موشل بود و محلل باد هاست و بفری خروغ گویند **شعر**
 خروغ بچن آمده از مهر فواید بسیار از او سود و نقصان بکرات
 در حمل بزد از آنکه روز در آب نموده در جویبه کاشنه چون محل شود سنا و نموده
 انبار و آب هند دیگر هر که آب طلب شود آب دهند و رسیدن وی دز میزان
 پوری **عرو سگ** بفری کا کج گویند طبیعت آن سرد و خشک بود اگر که
 درختان دوزی پل شمال و زدن از پرفان خلاص نمایند و اگر زن بعد از طهر هفت
 دوز هر دوز هفت جعفر و بر منع این کنند و مجرب است دوی جگر و شانه و
 کرده تا بیکو بود و او را بول کند **شعر**
 دل غریب بچن آمده کبرده عرو سگ فان است که افشای از او دان نمایند

در حمل بندوی خاد و در و در آب نموده در جویبه کاشنه چون بلند شود سنا و نموده
 انبار و آب هند و دیگر هر که آب طلب شود آب دهند و رسیدن وی در میزان
 و **سبوق** که موز بود در حمل بزد نمایند بفرار جویب مشرین
 که و و زاست و تا رسیدن سرد و زاست و در تنق و ضرر حکم خربزه دارند و سبوق
 دستوی بپا چور سید از خن خلد خوشبوی از او شد چون ناز جنان
 در اول حمل زمین را پیش از دما کریم بازان نباشد آب ده روز دوم نیم را
 که چنان و ز در آب نموده باشد بر سر نه بر یکری جویب بپا آب در فوج
 سر نه را با چنان بزد کارند و بدستور خربزه چکانی و سبز خط محاطت نماید
 و رسیدن وی در سلطان است **شکیل** که بقتل مشهور است در آب
 و منفعت حکم سبب دارد **شعر** شکیل بچن آمده چون خرم زینا
 منز که دندان که و هم زمیان **شعر** عمل کاشنان بکدغه حمل است و دفعه
 دیگر چنان زمینان را بپا نموده در جویب پنج من که بکر و ز در آب بوده باشد
 سبب بزد نمایند و بکد دوی شود چون سرها شود از غایت نازکی نابود میگردد
 و هر ساله سنا و است که بدن نمایند و کاشنان و فغان ناز که کل ان خوش
 رنگ خوش نمایند و منظور خورد و کلان است و حجه تکلف بعضی اجناس و رنگ
 مد کرده کارند دیگر هر که هر که کا که سوخته و لاغری باشد چون بوی دهند و فغان
 فزونی خوب میشود و در ولایت بنابر بسیار کارند و الله اعلم **شعر**
 و چند **شعر** در بیان بزرگو **شعر** کلا و
 را بچن این علم و باز و نهالت از کل و را بچن غیرها بچن نوع کاشنان و بچه فغان
 زینت نمودن و مجموع را از آنچه بزد نموده باشند که سبز شد و پیا که سبز میشود
 هر کدام را چنانچه تفصیل خواهد آمد محل و موسم است هند که خوب سبز میشود

نمایند اینچنین

براب باران نماید که راجع و بذراختار و پیاوندان فائده نمیدهد و باران صاف
 غله و اجناس است چنانچه درها و این هر بارانی را اما اخر حوت بمنزله باران باران
 کرده اند چون حمل شود اگر باران نیز باشد غله و اجناس را آب باید زد که در
 شوند و بعد از نوروز از باران غله و اجناس را فائده تمام نمیدهد و دلیل
 بر آنکه پیاوند راجع و بذراختار و غیرها از هر یک محل و موسم آب باران
 که چون لاله کوهی زاد باغات کارند هر یک آنکه بخورد لاله آن کلان و سیراب
 شود و آنکه آب بخورد لاله آن ضعیف نماند و طرود ندارد و محل غالب
 کاشن است چنانچه در فوس است در فوس که بک درین میشود و دلیلش آنست که در
 آب سرد درخت منوجه پیشه است هر جا کارند پیشه این درخت نموده مستحکم
 شود و در کفرین و سبز شدن آن شبهه نیست اما در میان مردم دلو
 حوت رسم شد افلاطون حکیم گوید که درختی که در خزان کارند اصول
 و مروان زیاد میشود و در چنگکه در بهار کارند زیاد در شروع و احوالی
 میشود و در وقت کاشن درخت باید که فیر و محاف باشد یا تحت الارض جوهر
 درخت که در این وقت کاشنه شود باد بیشتر آید و بیست و بلند نشود و هر
 درخت که در باد بادی نور فیر کارند باد و رقی که فیر و الارض بود آن درخت
 بسیار بلند شود و اگر آید و نقل کرد در درخت بزرگ از موضع بموضع
 آن موضع را نقل بان خواهد کرد و هر چند چهار ذراع و طول و عرض همین
 بر بعضی شاخهای آن درخت بایستد تا سبک شود پس اصل اند درخت را
 کنند و از باهیه مروان برکشند و آهن بگردان زن مانند آن در چنان بگرد
 که مروان در زمین کشیده نشود هم چنان بیادند و درخت رخنه دهند و ملاخص
 کنند که این شاخهای آن در موضع اول بجانب مشرق بود این زمان نیز چنان

باشد و بر این بناس شاخهای بک و عروق از چنان است تا آنکه بر هم بچسبند
 و بعد سرفین بدان حرکت کند و خاکی که از آن خف برآمده باشد بدان خف و بزند و
 بچ این درخت را از ته موضع ستون دهند تا از باد شکر نشود و در سبوی بر
 مدد و طرف اصل اند درخت کارند و فیران سبویها را سواخ باریک کنند تا
 از آن ترشح میکنند و هر وقت که آب کم شود بر آب کنند تا دو ماه بدستور عمل کنند
 بعد از آن اگر نمیکه پیشتر آب بخورد آب دهند و خشک کردن درخت چون خواهند
 که درخت خشک شود و دهان تا پیر حدس کنند و چنانچه برناشاپس هم چنان است
 در دهان نگاه دارند تا شاخها را بد درخت از بدن آن بگردان درخت خشک شود
 و اگر درخت دایه پیر یا سوراخ کنند پس چوب کزیری بر میان سوراخ به تراشند
 و در آن سوراخ فرستند چنانچه از آن طرف بیرون آید آن درخت خشک شود
 و اگر میخ آهنین در آنش کنند چنانکه سرخ شود و در چند موضع متعدد اصل
 آن درخت فرو برند خشک شود و اگر میخ اند درخت خالی کنند چنانچه مروان پیدا
 شود و شاخ کو سفند که گمنه کشته باشند بیرونند و میان مروان درخت از آن
 کنند خشک میشود و اگر خواهند که بار درختان زیاد شود سر کین بگویند آب کنند
 و در شاخها درخت مالند بسیار آید و اگر حصاه بر لاله باقی زاید درخت باشد
 باران درخت بسیار شود و اگر درختی با بیاد و درختی ببری بدست کرد و در
 بر میان دهند و استنها از بر مالند و بر سیل فیر بجانب درخت می آید و فضا آن
 کند که درخت را بلند آید و دیگری بایستد و جانب میکند و میگوید که این
 را میبنداز که در سال بلند بیاد آید و درختی که این معلوم میشود

معرفه مویکریان با رخت برین

در میان غله کاهی میباشد که دانه سپاه کرد از آن چون اندانه با غله مخلوط کرد

که هر چند زمین از نرم و نال است و در دشت می شود و بلند نموده و در دشت می رود
 نوع است اول چون بوس شود دانه های داغ روز در آب نموده و فلان بخت بد
 وی را به بیل کشیده نموده کارند و اگر زمین سخی باشد آب در حد که زمین وی محکم
 اکثر سبز نمیشود و اگر دلت بوم بوده باشد آب دهند که خوب برون بیاید و در
 پنج بند کاشتن بواسطه آنکه دانه از آن بکافه در محل سبز شود و چون از آن
 سود و فواید شود که بیک نشانه شد باشد آب دهند اگر پیش از جوز آب
 خشک میشود دیگر هرگاه دانند که نشانه شد باشد آب دهند و آب دادند
 و ملاحظه تمام نمایند که مبادا بمال خشک شود و بر فاضل محافظت نمایند که خوب
 دوم در جوی بکهنه در آب نموده و در آنجا که در محل سبز میشود اما احباب
 بمال فواید دارد است و در سال اول اگر آب انبار بر فاضل با فتنه بکوه محافظت
 نموده باشند و ضرورت باشد بمال وی را بر کنند هر جا خواهند میتوان کاشت و
 چون سال دوم بمال از آب سبز و زنه نموده و انبار دهند که بمال دوش
 پیدا میکند و خوب میشود و نهان و ساله کاشتن مناسب است و چون
 درخت زرد الو بد کبر و بد پیوند است در هر فوج و نهان کارند که
 اگر بک مال و کاشتن و پیوند نمودن بصورتی پیدا کند بمال دیگر بوده
 باشد و مجموع با یکدیگر برسند و درخت زرد الو را هر جا کارند آب بسیار
 دهند که از خشکی ضایع میشود اما باید که آب بیای درخت نرسد که
 میشود آنلاطون حکیم گوید مضل که در اسفل بمال یا در موضع غیر مناسب
 آید بدست قطع کند و آهن بان رسانند چون بمال نادر و ساله شود آهن بان
 رسانند و الا ضعیف شود و اگر بمال بمال بود سستی دندان نادر است باید
 و درخت میوه را در آن غرض بمال دهند و نزدیک با صاف درخت باید و نشاید

منصل بدوخت بود و در سال چهارم نوبت پای اشجار را بگویند درخت
 زمین **زنبون** درخت زنبون بموجب غرض آن بمبارک است و از آن جمله گفته اند
 که کسی که درخت زنبون بکشد و محافظت آن میکند بسیار که بر هر کار روز
 باشد تا از درخت بار بسیار آورد و از آن منفعت تمام یابد و اگر بخلاف این باشد
 از درخت بار کمتر آورد و از آن منفعت نه یابد و در بعضی بلاد روم کودکان
 و بزرگسالان قلم تکلیف نموده فرمایند که زنبون بچینند و از آن خبر بزرگ
 بسیار یابند **معرفه غرض نخل و زنبون و مری که در صلی**
 آن باشد چون کرمای تابستان با خورسند و روی نخلان خند بفرسود و در پی
 پیدا شود درخت زنبون توان نشانند و بهترین اوقات غرض آن میان اول غروب
 و اول فوش است و در بعضی بلاد در بهار نیز درخت زنبون نشانند و زمین
 آن زمینی باید که سر مای آن بسیار بود و زمین سفید و بی کاه بود و خشک و بی
 نمناک نباشد و نشاید که زمین شوره زار و زمینی که خاک آن سرخ باشد به
 نشانند و زمینی که در بلندی نباشد و باران حمل نداشته باشد و آب
 کرم بود مناسب زنبون نیست و زمین آن هر چند بلند تر بود بهتر بود **معرفه**
حفره درخت زنبون اول زمین نادر همه کلبه پاک کنند پس حفره
 آن زمین کنند و یک سال حفره بگذارند تا بیک خشک شود چو هرگاه چنین بود
 آن درخت بهتر بکسرد و زرد نموده باید و اگر پهل باشد مدت دو ماه هر روز
 قدری کاه خشک و نه دانه حفره بپوزانند تا خشک شود و هر چه حفره دو
 ذراع باشد ذراع باید و میان هر دو حفره باید که سبزه باشد و در میان اگر حفره
 درختهای دیگر که بلند میشود میتوان نشانند **معرفه نشانند نخل**
زنبون باید که هر دو راست بود و از درخت جوان که هر ساله بار آورد و

نهال بلند و غلط ناله بکاله باید و بعضی از چنان نشانند که تمام در زیر خاک
 شود و بعضی چنان نشانند که بعضی در زمین باشد و بعضی در بالای زمین آنچه
 باین نوع نشانند باید که ملاحظه خاب شریف و غریب آن کنند که در غرس بهمان
 نوع باشد که درخت حاصل بوده و آنچه در زمان بهار و ايام مطر نشانده نشد
 باشد هر روز در بار بار باراب باید دار و چوب باز در طرفه افرو برند و از
 بان چوبها بیدند تا باد از آن رخت ندهد و چوران حفرة پارخانه کرده باشند
 لکه کو بکنند تا محکم شود و بعد از آن از به بل شپارد کنندگی و چون شاخ زبون
 بجهه غرس برزد باید که از آن نیز برزد چنانچه پوست باز نشود و هفت روز در زیر
 نمناک بزم کنند و بعد از آن بنشانند و روز بیستم البته از آن کشتن باید و پنج تا
 که در زمین خواهد بود بجا کسر و سر کس کا و از آن برینا کاپند و آن خور و برود
 و خاک پرسیانند و باید که در آن خاک سنگ و سفال نباشد و درخت زبون در
 هر یک سال یک بار ز باد سنا دند و بعضی گفته اند در هر دو سال و هر یک
 وادرات درخت زبون و نفع دهد و سواى سرفین ادری که لزا ضرر رسانند
معرفه آنچه باور زخت زبون باور بسیار شود
 ساق درخت زبون را بزمنا سوزانند و شاخ از درخت زبون بپند
 بار آورند که غلط آن بیدان ثعبه بود و هر شاخی از طرف دران ثعبه در او نند
 چنانچه از طرف دیگر برود و هر دو ابیوت تمام بکشند هر یک از جانبی تا هر دو
 دران ثعبه بقایب محکم شوند پس آنچه از آن شاخهای درخت از جانبین برود
 امده باشد برزد چنانچه از پوست درخت آغوشیده نشود و از طرفین آن شاخها
 چیزی بر درخت نهاد نباشد پس هر دو طرف ثعبه تا بکل آن خالص بیا کاپند و بر
 کداندان درخت باور بسیار آورد و این عمل را بقیع گویند و اگر پنج درخت زبون

سرفین بر کپراست

بکاوند تا هر دو آن پیدا شود و عصاره و درخت زبون صحران با عصاره و درخت
 بلوط دران حفرة و نیز چهار نوبت باین طریق عمل کنند چنانچه میان هر دو نوبت
 ده روز باشد درخت بسیار آورد و اگر چند دانه با فدا که دران کرم باشد
 در اسفل حفرة درخت زبون کنند بعد از آن حفرة را پر و رو و خاک کنند و
 آن درخت ساقه شود مگر آنکه باد شداید و بدان که اگر کرم درخت زبون را که
 بچینند بعد از آن فضلهای شاخهای از زیر بزد و سال این بار بیشتر آورد و
 این بر بجز بهر معلوم شده است و الله اعلم
بازی امر خجندی معتدلت سرفه زینک بود بدیهه است مصلحتی
 شکر را انگبین جالینوس حکیم گوید اگر کرم کزین بخورد و بر کرم کزین بمالدند
 تمام دهد **تسع** بادام خجندی و از آن عشق چشمش
 بیمار هر گوشه و دهان گران است آنچه بزرگ شود و از روی ما از روی هر روز
 و خجندی در حوت و در و زرد آب نموده و در نمایند و کاشتن و محافظت نمودن باید
 زرد الواست اما درخت بادام هر جا که کارند آنچه است و شاخ آن بلند شود ریشه
 آن بیمار شود و در زمین جاموده خود را بنیم میرساند و آب خوردنش از آنجا است بد
 سبب باین در بسیار احتیاج ندارد و مناسب است که نهال خجندی کارند که زود
 کل میکند و رسمی بجا کل نموده در سر ما ضایع میشود و آنچه از هر دو درخت که
 پای جوش گویند جالینوس حکیم گوید که در هر موضع کارند و سبز شود اولی آن بود
 بموضع دیگر نقل کنند که خوب و خوش میکند و آنچه ظلم از شاخ درخت بادام کند
 که بعضی از پوست اصل آن جدا شود کارند و اگر با آن درخت بادام شلخ از خاک حله
 کنند تا هر دو آن ظاهر شود و سر کپن خوک نرم بگویند و دران نیز ندیس بحال آن را
 بپوشند هر یک سال یک نوبت باین شود عمل کنند بادام شپرن شود

عزس بادام اند
 ابتدای خزان تا اول
 چله مستان بادام زان
 نشانند و هر یک موضوع دران
 تادام نشانند و بعضی است
 و ماهی مثل بادام نشانند که در
 و درخت بادام و سبب است که
 و درخت بادام بکشند چنانچه
 آن پوست اصل آن جدا شود و آن را
 نشانند و بعضی شاخ درخت بادام
 کلمه مراد آن باشد بران
 بکشند و نشانند و بعضی است
 نشانند باین طریق که درخت بادام
 غرس کنند با فدی عمل با این
 سازند پس بر شاخه درخت بادام
 از آب عسل کنند بعد از آن
 و طرف بادام آن بجا بکار کنند
 و اگر بادام بکشند و دران درخت
 بر آن آورند و از ساق و آن درخت
 آنچه خواهند بکشند یا بپوشند
 و بعد از آن درخت و درخت پوست او
 نهند و کرم حکم جید و فدی کزین
 خاک و خاک با هم بپاشند و درخت
 و نیز دران بادام دران حفرة باشد
 چنان درخت بسیار بپاشد و مغر هر
 مادی از نفس بآن کانت ظاهر
 و اگر با آن درخت بادام تلخ را
 حلالی کنند تا هر دو آن ظاهر شود
 و سر کپن خوک نرم بگویند و دران
 و نیز باین بکار آن را بپوشند هر یک
 سال یک نوبت باین شود عمل کنند بادام
 شپرن شود

سَقَنَ الْوَسْرَ وَزَانَتْ كَرَمَ مَزَاجٍ رَامِبِنْدَ اسْمَاءٍ مَاتَنَاقِخِ اسْتِصْلَاحِ
نَجْمِ بِلَدِ رَدِّ اسْتِجَالِ الْبَنُوْمِ حَكِيمِ تَرْكِ بِلَا خُذْ بَادِ

شفا الی سبب بود چون لبی دارد دندان زبیده بلبش آب حکان است
شلیل دیکفیت و منفعت و مضرت و دفع مضرت حکم شفا

شعر

در باغ شلیل ایام چون غارض خوبان بر بود دل از جمله اگر شیخ زمان
شافلند در خواص حکم شفا الوداد شعر

چون شافلنك آمد و دباغ ماون بچاره شلیل انشد و رخ فردا زان است
 نزد بعضو از بهال کادان است که در حلیکه شفا الو و شلیل و شافلنك رسید
 باشد و بمنزله طاف هر یک نموده باشند و آنها را مع شیره در همان ساعت
 سیر بخاک و پایان بالا نموده بدین نمایند که بقیات خوب سیر می شود و اگر ملاحظه
 بدو نمودن نمایند اکثر سیر نمیشوند اما آنچه نزد هابین اصطلاح است دانند
 زایک ماه در آب نموده در تونس بشرح صد کاهند و بدستور زود الو و حافط نمایند
 و وجود بد نمودن اکثر سیر نمیشود و غرض که دانها را زان کاشتن مناسب است
 و دخت شفا الو و شلیل و شافلنك را هر جا که انداخت ابار بسیار باید داد و
 شیره ان نیکو نمایند و روش نمیکند و طریق بهال کاشتن شفا الو را در پیوند نمودن
 بشرح نوشته که بجه نوع کاند و بکدام فاعله پیوند نمایند

افا زه خوشن در ترش سرد و خشک جگر که در زانک و ساعصاب ابد است مصلح و
شیرین و شیرین معتدل است جگر را اینک است مرفود و شقیقه را ببرد و در نهان
منقلب صفر شود و مصلح و افایزش جالبز من حکیم کو بد هر که پوست افاد آنکو
و حکام بخوشن اندر مانا لک کنند از ترش و پالنه شود هر که پوست در خشا فاد آنکو

موت
و در میان آن باید باشد و باد
موی که سرش را از خاک بردارد
چشمه پند بپوشد و کلاه شود
و از دوا دلها باید نشاند
انکه کرد زهر رخسار
سیخ نشاندها بخال
شد و چون
در

شمالی اوروپ
اور ان کا میں انکے پر
شمالی اوروپ
ہر وقت شود

مفت
غیر از حصار
چیز بی و سپید گاه دارد
نشانند زمین بود که جنگ باشد
ساله بنزد و زمان نشاندها
ن بودی که نزد یک سبز شد
چین با شد و کشته اند که در
و در خط مرز و راه محبت دارد
محمد با حق و در خط مرز
مفت و دیگر

و ابان بخورد که مکدر دانه را برسانا کنند و در طوبی نچرد هر جا نوری که ماز خود
و سخاوت او هر چند و دکنه مازها از انجا که بگریزند شاخ بز کوبی را همین صفت
گویند **شعر** ازاد عجب نبود خنده شیرین **شرح** او اولی ندان بیان آن
از میخوش و ترش و شیرین و سپاه پوست بیدانه و از خند و ارد سنانی لایحه بزد شو
دانه ازاد و حوث که از انا را بر و او اند بر یک مالمه چنان سازند که پاشان شو
و بعد از آن بذر نموده و در یک بر روی آن بزنند و آب دهند و بر فاعده محافظت
نمایند و اگر چنانچه دانه آن خشک باشد و آب نموده بشرح صد کاوند و پنجه
قلم کاشته شود در اخر حوث از بار خانه شکسته سرگون کاوند که بهتر میگردد
و بار بسیار او در و نیرند که مناسب نیست و بعد از آن در زمین بپند که هوا یک
بوم بوده باشد در قوچه چهار قلم سرگون خم نموده خاک بزنند و قلم را از حوث
و اطراف درخت شکستند که حوث کاوند بسیار آید **جالبوس حکیم** گویند چو
قلم را سرد با کاکارند بر دبا دامه کم بار نیرند و اگر سرگون کاوند چنانچه
فروع آن در حفره بود و در دبا دامه و انا را نشو شود و اگر نیاز غنصل در پای حوث
کاوندانه وی شو شود و در دشتی که کل کند پای از ابل گردان نموده قطعا آب
ندهند تا و تبیکه انا ریه بندد و بعد از آن پیل گردان دیگر نموده لباد بزنند و آب
دهند و طریای ادا ناست که در هر سه روز با چهار در و ذیل دستور
آید هند که اگر چنانچه بغاوت آب خورد انا را ناکثر شکافه و نابود می گردد
و باید که در پای هر جن حوبه باشد که بطریق اناب خورد اما ملاحظه نمایند
که آب و گردن درخت بپزند و بعضی از دهانین در محل سبز شدن پای حوث
انرا بطریقیکه جالبوس حکیم گفته پیل گردان نموده جرم پیزه و خاکستر انا را
ایمنه بزنند و بجزیه نموده اند که شاخهای در درش شده انا را بسیار خوش

ونك

زاد

فقط

لہجہ اوردو

و درخت را که صیفی باشد
و درختان سرها و دانه و زوایا
کند از این جهت که در دانه و زوایا
میرشد از سر تا محوطه دانه که
تا کنتر حلقه باب مخلوط سازند و
هر چند در دانه ای از این باب
درختان را در دانه و دانه و دانه
شود اگر چه قوی که انار در حد بر که
کند و در دانه و دانه و دانه
که در آن درخت کردند و اگر چه
وقت نشاندن این درخت کرد
که به نال آن خزه مثل چمنند
یا پیاز غصه در دانه و دانه
بنشانند این درخت را سرنگو
نشانند چنانچه در دانه و دانه
و در خزه بود اما در آن نشو
و اگر چه انار که نشاندن
این که از آن نشو کند و درخت
چون او دانه و دانه و دانه
چندند بلوغ و اما بکل پاله
و در دانه و دانه و دانه
و نشاندن چنانچه از آن مقدار
سه انگشت بر روی زمین
چون سبز شود چنانچه بر بالای
بود و در دانه و دانه و دانه

ماش

نك مبد هدا ما خاكستر چنه خوش رنگ شدن انا است و اگر درخت انا
 ناز منان تواند خم نموده خار و خاشاك بر نالای وی گذاشته خاک و بزند که از
 سرما اس باشد و بهار که در خنده سرما بر طرف شده باشد بیرون آورند مناسب
 خواهد بود بواسطه آنکه تاب مرماند و اگر چنانچه سرما انحصار باید درخت
 را از وی خاک بزند که اندک که تا با نر دهم جزا بعضی از شاخها بشرب میشود و
 سال دوم گل نموده بار مبد هدا و آنچه سبز نشود از شاخها بشرب و اگر چنانچه از
 روی خاک بشرب و آب و انبار باید چهار سال داد و بار مباد عرض که در بر بخت
 نمایند و باید که انا را در کاش دهند چنانچه بته فلم یا پنج فلم باز انا انا بزند
 و خوب هدا و در میان باغبانان مشهور است که پنج فلم زیاد و سه کم است چنانکه
 حکیم گوید که اگر سبک مرده درخت وی در خاک کند بار وی کلان آید
 و اگر درخت وی را از جای بجای دیگر بگردانند بکوشش و بار بیشتر آید و اگر چنانچه
 کسیکه انا را بیدانه گردان فلم که خواهد کاشت نصف از وی شکافه مغزی که
 در میان آنچه روی باشد بیرون آورد و آنکه آن شکافه را بر هم بچد و بن آن شاخ
 داد و فوجه گذاشته از شوان سه انگشت بر روی زمین باشد و خالید بزند چون سبز
 شود آنچه بر نالای شو بود بشرب و آب مبد هدا را با لاش کند چون ببار انا را از آن
 بود و اگر چه انا در شرب را از خال خالی کند و عرو و از آن بر بخت خوراک الود کنند
 و بولادی بران بزند و باز خاکها در آن موضع بزند انا را در درخت بشرب شود
 سرد و خشک است معده قوه دهد اعصابه بدست مصلح وی کلان
 جالبوس حکیم گوید که شکم را بر بند هر یک از طعام خورد ثقل بود از معده
 کند

بانش کند چون ببار انا
 انا را
 بجز بورد و اگر
 جع انا در شرب را از خاک
 خالی کند و عرو
 از آن بر بخت
 خوراک الود کنند
 بولادی بران بزند
 باز خاکها در آن
 موضع بزند انا را
 در درخت بشرب
 شود
 سرد و خشک است
 معده قوه دهد
 اعصابه بدست
 مصلح وی کلان
 جالبوس حکیم
 گوید که شکم
 را بر بند هر یک
 از طعام خورد
 ثقل بود از
 معده

به آمد خوش طعم که در طعم چاود نیست انفعبه نیست از هم نامش بران

از شیرین و شربش در میتوان نموده و ناله ای خرب میبرد و انا طین میگویند که طین
 میزان کاشت خاک را در حوض یا بای ناله ببرد و آنکه نموده ببار رسد از آنجا که
 ناله پای جرش اگر نوچ در ساله باشد ببار و موسم که مذکور شد کارند خا بزرگ
 نو بیکه چون ناله پای جوش کارند و سبز شود و اولی آن بود که بموضع دیگر نقل کنند که
 خوب روش میکند مناسب است و چنانچه آنکه درخت به ران به کوبند آنکه کفر
 آب بسیار باید داد و از هر درختها بیشتر بخورد و چون آب کم باید شمره ان خشک و خورد
 ده غده و دستوانت که هر غده یک به ران به هند چنان سازند که یک نوع ساقی
 در آب باشد و هرگاه که زمین آن خشک کرد و باید بکشی همان فرا اب هند و طریقی آنکه
 به زاب کار جوی آب کارند که سوسنه اب به پای باشد و اگر به دندان انا و خشک بود
 و دیشه وی نقصان یافته هر گاه وی زدیده شود در آب دادن ملاحظه تمام نما
 و اگر خواهند که در زمستان نگاه دارند چون از زمینی بیرون آمدن سفید شد باشد
 آبیت و زاب ناله بعد از آب داده تا بپست دوزد بگر گذارند که بر فاعله برسد و
 باز نمایند و اگر در این ایام آب دهند بعضی کل پیدا نمون بعضی دیگر شکافه ضایع
 میشود و چون بدین نوع عمل نمایند آن بار در خوش طعم باشد و چون بخانه
 آورند مناسب است که اگر پامان خانه و یا با لا خانه باشد باد و دنیاید که باروی
 خشک نموده به طراوت میسازد و اگر چنانچه باشد هر یک ناله در میان پخته
 و اگر بسیار باشد بر روی دین نر که شک نموده باشند چیده در میان ایشان
 باشد که بجز بملوی بکد بگر نباشند که اکثر کل پیدا کرده ضایع میشوند و بر سر به
 ناله است که اگر زمین وی نرم نباشد از کرانه خورازار با فله یا پانش سپاه و یا
 و دبه شود و پرده روی و اینها پاک است و آنکه از انا با فله بد رنگ می شود
 شعر مینا شکاند خسا زدم کر کوی که به آوی کرد و چون شوی پرده شد

که در دست بر نه نشود و اگر چرخ درخت الوی از خاک خالی کند و عروق از آن جدا
 شلای می آید و بعد از آن از آن حالت می باشد سبب از درخت نشود و اگر کرم
 دوازده گوش که نه باشد با خسته کند بک سبب از آن به ریخ آن درخت نیز باشد
 و در بین دست و عمل کند هر آنی که درخت سبب بود همه زایل شود و اگر چرخ درخت
 سبب تا پنج شاخه ای آن بر هر که کا و آلوده کند سبب از درخت از کرم محفوظ مانا
 و در پنج درخت سبب نزد یک بر روی زمین کرمی پیدا میشود که پوست درخت
 را می خورد و درخت را خلت میکند آن موضع را بر کرم کاویا لایند از آن کرم
 محفوظ ماند و اگر در مسالی چنان فوبت پنج درخت سبب یا بر بولادی کند چنان
 یک شرم بر زمین فرو رود و در یک سبب سرخ شود و اگر باد درخت شفا از زمین
 عمل کند و رنگ آن نیز سرخ شود و چیز سبب شفا لو برد درخت حکم شود و در
 نزد یک درخت پنج شرم بر زمین فرو برند و شاخه که در صوبه آن درخت باشد بر زمین
 تا نزد یک بر زمین سد و بر آن میزند و سبب ای در زیر آن بنشیند چنانچه حرارت
 افتاب را آن اثر میکند و باشد و حرارت آب سبب و شفا الوی میرسد باشد
 سبب و شفا الوی چون برسد سرخ باشد

اله ناله سه و نه است صفر است کبر و عدد است کند و مصلح و
 کل ناکست جالبوس حکیم کو بد سر بود و شکر بکشاید شهنواز که کند
 از گلش فردوس بود الوی الوی مطلوب صفر و دای دل و جان
 نهال وی بدست و امرو از پای جوش که عروق درخت است از نوچه دو ساله حاصل
 میشود و در حوت کاوند جالبوس حکیم کو بد که چون پای جوش کارند سبز شود
 مناسب چنان است که بموضع دیگر نقل کنند که خوب دوش میکند اگر خوا
 بد زینت به توان نمود و نهال خوب میرسد اما بد زوی یک ماه در آب بوده باشد

هر چرخ درخت از آن نموده باشند
الو مخار در کیفیت و منفعت مضرت و دفع ضرر حکم الوی الوی دارد و
 اما چون بر نهال سبب نمایند بلیس میکند و در سرطان میرسد بسیار خوبی
 شود نهال وی از پای جوش است که از عروق درخت ویند و هر جا کارند سبز شود
 اولی است که بموضع دیگر نقل کنند که خوب دوش میشود در اول فوس و حوت
 کارند و اگر خواهند بد نیز میتوان نمود و خوب میرسد بد زوی یک ماه در آب باشد

و هر چرخ درخت از آن نموده باشند
شرب شریف کویم از الوی بخارا شهادت و شکر راحت و شفا کان
 که بلرزه مشهور است بر یک و طعم یک لاس خورد در آن کلاس است
 در کیفیت و منفعت و مضرت و دفع ضرر حکم الوی الوی دارد اما چون بر نهال سبب
 نمایند بلیس میکند یک دفعه در سرطان و دفعه دیگر در سبب میرسد و آنچه
 سبب میرسد بسیار خوب میشود و نهال آن از پای جوش است که از پای درخت
 اما هر جا کارند سبز شود بموضع دیگر نقل کنند و در حوت کاشته میشود
 بد زینت به توان نمود و بد زینت ماه در آب باشد هر چرخ درخت از آن نمایند

موبول امید بخش شریف فانه آورد صد که فرج زو بدل غنیمت کان
 از سرخ و سفید صورت و طعم شریف است و در منفعت و مضرت
 و دفع ضرر حکم الوی الوی دارد و در سبب میرسد و نهال آن از پای جوش است که
 غرق درخت بعد و هر جا کارند و سبز شود بموضع دیگر نقل کنند و در حوت کا
 میشود و بد زینت میتوان نمود اما بد زوی یک ماه در آب باشد و هر چرخ درخت از آن نمایند
شعر موبول به چمن آمد خوش طعم و ملون هر یک بصفا چون در دبا فون عبا

مرمجان

که در طایف کان ملاروت و در بلوکات مذکور شاه نون است از باد
که پدید آید و رنگ شاه نون است چو بر بنهار میل نماید پس میگوید و در سبیل
میرسد نهال کارند و بدین نیز میتوان کاشت که بدین وی پنج روز داب بوده باشد
اما چون هر جا کارند پای جوش بسیار پیدا میکند و نهال وی بلند نمیشود **شعر**
مرمجان بگلزار بود نایب شادون
خون حکمران چون دل عاشق و آن

سماق

سرد و خشک است و قابض اعصاب است و در معده و شش
بهر دل مجروح سماق است بیرون بسیار نکو باشد و به از دیگران است
نهال وی بدستور الوالو از پای جوش که آن عروق باشد و کاشتن آن بدستوری که
مذکور شد حاصل می شود و در حوت کارند و بدین وی که پنج روز داب باشد نیز
میتوان کاشت و نهال خوب میرسد

زرک

سرد و خشک است جگر و معده را قوت دهد اعصاب را تضعیف است
معده و شش را
نیک است به تر زهره موه باغچه در فایده هر دل خسته جگران است

شعر

نهال وی بدستور امرود از پای جوش است که عروق درخت باشد و کاشتن آن
بدستوریکه مذکور شد و در حوت کارند و بدین وی که پنج روز داب باشد نیز
توان کاشت و نهال وی خوب می شود و بعضی گویند که فلان نیز میگوید و آن غلطی است

تمام دارد

انجیر

گرم و تر است شکر مثانه میرد و احداث سببش کند دفع وی بسیار
جالبهوش حکیم گوید و بدینیه و سرفه را برسد و جگر و سپرز را سود دارد اما انجیر
سفید بهتر بود از سرخ و ترهیز بود از خشک وی و چون بسیار مداومت نماید
دندان را زیاده دارد **شعر**

در شل است

انجیر را در آب جوشانند و بنوشند
در آب جوشانند و بنوشند
در آب جوشانند و بنوشند

انجیر بهشتی که شده و رنگ دلها
مقبول از آن ترده هه جنبان است

از سفید و سیاه و سرخ و زرد و درخت انجیر را از عمر باشد و زود مرغ نگیرد
و کاشتن آن بر سه نوع است و در موضعی که کارند باید که نهال باشد و سنا بر نبود
افتاب بر آن حمل داشته باشد و در کاراب و زمین نمناک نباشد چه بسیار است
و نم درخت انجیر را زیاده میدهد اول پای جوش است که از عروق درخت حاصل
میشود و نوچه در ساله باشد نهال کاشته می شود و قدر فلان است که از سر نهال
انجیر را در حوت مع پیچیده و کارند شود بدین است که در حوت انجیر را در نهال
روز در داب باغشته کنند و بعد از آن دو شبانه روز دیگر در داب بماند و داب
نان به بدین پس تخم انرا با سرکه کین کا و مخلوط سازند و آن را از لوبخ بشکل دانه
چیزی بسازند و این تخم و سرکه کین کا و بر آن بسالانند و نهال مستطیل بد زمین بکنند
که عرض آن یک شبر بود و آن را در میان دران نهال کنند و هر جا که کنند و همان لحظه
اب دهند چون سبز شود همان بکارند تا بلند کان یک ذراع شود پس از آن
موضع آن را بموضع دیگر نقل کنند و چون بلند وی آن سه ذراع شود بموضع که خوا
ان را نقل کنند و شاخ انجیر را خواهند که کارند سه روز و اصل انرا در داب بماند
کذاشته بعد از آن کارند و اگر سرکه کین نازک کا و الوده کنند و بعد از آن کارند
بود و بعضی در اسفل نهال انجیر که در خزه بود و بعضی با سه بیضه نهال با سه
اورد و اگر شاخ انجیر سبز نکون کارند چنان چه فروغ شاخ انجیر که هر یک از
درختی بود و لون او مختلف بر یکدیگر نبیند از لوبخ دو شاخ را در یک خزه کار
بچین آن بر خاله و دوت داب کنند و اب دهند چون سبز شود فروغ سبز شده
را به لوی هم آورند و حکم بر هم بندند و بکارند که تا به هم متصل شوند پس اگر جدا
هم چنان بکارند و اگر خواهند از او دوی زمین برند و بموضع دیگر نقل کنند

چون

و گفته اند
که اگر بر درخت شاخ
درخت انجیر که در زمین خواب
بود چیزی بپوشد چون باران
بر انجیر آن چیز را شست
نکند شود

موضع نقل کرده بموضعی دیگر برند و دمای جوش را است که از عروق و دشت بید و هر جا
کانه سبز شود اولی آن بود که بموضع دیگر نقل کند شور بید است که در پانزدهم روزه که
ده روزه داب بوده باشد کانه در محل سبز میشود بر فاعله محافظت نمایند و
چون نهال برسد هر جا خواهند کانه

عناب معدل است چون صاف کند و سرفه را بر داماد هم اصلاح
وی موز است **شعر**

هر دانه عنا بکرا از شاخ نماید ز کپک نکو چون لب با قوت لبان
نهال وی یکدفعه از پای جوش است که نوچه دو ساله باشد و دفعه دیگر بید
که بد ماه در آب باشد و هر چند زین آب نازه نمایند و چون محافظت کنند نهال
خوب حاف لایه شود اما اکثر از دهافس جهله اسانه نهال از پای جوش نوچه
دو ساله در قوس کانه

خرما کر بود خون دانه کاند و شهورت افزاید یکی دندانه نهال کند
شعر خرما بچای مد چون شکر در دفع مرصه که شاخ جوشان
انچه بید است و در محل سبز و زرد آب نموده در حوت کانه و در دشت مسنان بر بالا
ان خار ساخته مد پوش نمایند که از سبب حاضر نباید و پر کاوش دهند که بلند
شود و انچه نهال از عروق و دشت است جالبوس حکیم گوید که در هر موضع که
کانه ملا خطه تمام نمایند که از سبب حاضر نباید و بر فاعله محافظت نمایند اما
زین وی شور باشد مقدار دانه کانه زمین را خرد کنند و پر خاک و دشت داب کنند
و نژدی منک مدان سرفه بپزند پس دانه خرما و دشت از داب آغشته کنند
بعد از آن هر دانه را به طول لایه بد و نصف کنند پس هر دو نصف را در پر خاک و دشت
بنهار کنند چنانچه باطن از اصناف بخان فقران خفه بود و دسر با دین نا

بجانب قوز و هر دانه را بکند و سبز شود و بعد از آن دو سال اگر خواهند ان را در هر موضع
بگذارند و اگر خواهند بموضع دیگر نقل کنند و درخت خرما را بکند و تمام است هر یک
لب نوبت با بان از آن خاک خالی کنند و جزوی منک در آن بپزند و اگر بخای منک و دوی
شراب کهنه بپزند خرما خوش طعم تر بود و گفته اند که بعضی اصناف نخل را با بعضی منک
پس چون رجاو هم باشند بار بیشتر آورند و چون رخت خرما که ماده باشد و بار نیاورند
و قدوی از شکوفه درخت مذکور بران نهند بار آورد

نوبت شیرین وی گرم و نراست طبع و از نرم دل و دمع را بید است و صلیح وی ترش
نوبت شکرین طعم که از ارمیناد طعمش شیرین چون لب نازک بدندان است
ترش وی که شاه نوبت است سرد و خشک است دفع صفر اکند بر هضم شود و صلیح وی شیرین
شده نوبت که نامده از دوشه رضوا چون بده عاشق همه خوابی بکانه است

اما نهال شیرین بر سه نوع حاصل میشود اول عالم است که از درخت حاصلی باشد دوم نهال
که از عروق و دشت روید و الاضون حکیم گوید که چون در موضعی کانه سبز شود اولی آن
که بموضع دیگر نقل کند که خوب و ش می کنند شور بید است که زمین را زاشد بار نموده
و بکانه بپزند و کر بپای نمایند و چون حوت شود بدندان نازد و دشت داب نموده بشویند
که دانه دانه شود بعد از آن بر لب بر هم زده بکند نماید و بر دوی آن دین بپزند و آب دهند
چون در حوت بکند نشود در جود از نوبت رسید بشرح صمد بد نمایند و چون یک ساله
شود چهار انگشت از دوی خالی گذاشته شمه نازد نمایند که نوچه پیدا سازد و چون نهال
رسد هر جا خواهند کانه کانه نوبت بپزند چون نمایند که بغایت علاست بمشابه شیرین
و لطیف میشود که از آن دو شاب بپزند و از نوبتهای دیگر نیز که شیرین بود دو شاب
بخت و شاه نوبت را اگر بید نمایند نیز سبز شود اما دستور است که چون نمایند در
پوند کردن مذکور خواهد شد

فَسَوْءَ اَكْرَمَ وَخَلَّتْ اَسَدُ مَنَافِعَ وَحَكِيمًا يَنْكُتُ مَنَافِعَ مِنْ لَحْزِ رَابِدَاتٍ مَصْلُوحِي رَشَدِ
شَعْرَ مَكْبَادٍ دَمَّابِ نَهْ دَرِ اَبْرَافِ بَخْدِ بَرَاهِلِ جَبَابِ كِه چو سَافِ خَنَدِ زَنَانِ اسْتِ
اِنْجِه بِنْدَ اسْتِ دَانِه اَز اِنْجِه رَوَزِ دَرِ اَبِ نَمُودِه دَر فُوسِ كَارِ نَدِ وَفَسُو دِهَانِ بِنْدِه
مَنَاسِبِ اسْتِ وَچُونِ نَعَالِ يِ بَرِ سِدِ هَر جَا كَارِ نَدِ بِلَافِ هِنْدِ دِدِ بَكِرَابِ نَدِ هِنْدِ
كِه اَبِ يِ زَا زَانِ دَارِدِ وَا كَرِ هِنْدِ بَدِ سُو دِ بَرِ نَوَابِ بَارِ زَانِ دِرِ بَرِ كَنَافِ اسْتِ وَ
وَا كَرِ دِ خَنَانِ بَارِ نَدِ هِنْدِ پُونِ دِ نَوَانِ كَرِ نِ مَاشِرِ نَبُكُودِ هِنْدِ وَا بِنْدِ نَالِ اسْتِ كِه اَدِرِ
دِرِ خَتِ رَوِ بَدِ كَاشِنِه بِلَافِ هِنْدِ دِدِ بَكِرَابِ نَدِ هِنْدِ

فقدون کرو و نراست دماغ و باه را بینک است معد و ابد است مصلح و
کلاب

فقد و که دهان بستن خود بد چوبیست فارغ ز شکست آمد و دامن آمان
 محل کاشتران در فوس است اما بوی زاده روز داب نمایند و بعد از آن بگذرانند
 آب بیرون آورده شکند اگر نم بمغز وی نرسید باشد گذارد و چون نم بمغز نرسید
 باشد از آب بیرون آورده دلبسته نم دارد پیلان هفت در میان اینا راسب گذارند که
 مغز وی تپش پیدا کرده پوست را شکافه بیرون بیاورد و بعد از آن دوزنق کارند که
 بنکو باشد و چون بروید و ساله شود از لجا برکنده هر جا خواهند کارند و از اطراف
 و جانب آن پای جوش بسیار میشود تو چهای دوساله وی زایل کند هر کدام که ریشه
 در بیرون یا بد بطریق نال در حوت کارند و آنچه ریشه نداشته باشد بدستور نال
 در هر وجه چنانکه پیشوان کاشت و خوب نمیشود و نیز بدستور کل شترن که در
 خواهد شد دوزمین فرزند شوان کشید اما ملاحظه نمائید که پای جوش
 کنند اندیشه دار و قلم فرزند نمیکرد و اشجار از آب اینا بسیار باید داد که
 شتران بنکو و نیز لانه باشد عالموس حکیم گوید اگر خوابی بار بیشتر آورد نزد پل آب یا

فستق کج که شکاف بود در اندک
بشم زد و پیچید و از غایت
شکافند چنانکه
شود
بجایش بالا بود و در غایت
بهاران آب دهند و شکافند
که پیوسته با دام و درستان بکشد که گرانه
چون خار از دیک بکشد که
شکافند با پیشر
آوردند

تندلیک درخت سیب بامدکات
 درولاندر از زرد و سرخ در کیفیت منفعت و مضرت و دفع مضرت حکم نمیدارد
 از بهر هی امتد دولانه بکل زار نابوی هی بایدا تان وصل کان است
 هتالان بکدغه از پای جوشد و ساله است و دغه دیگر فام که از نوحه درخت
 باشد و بزدان در محلی که درولاندر برسد با گوشت وی کاشنه و ای خبردار باشند
 کرم و خشک است در اعصاب بلغم زایر در چشم و انار پلنگ کند مصلح
 فلفل
 شعر
 دی نه

مراد از قلقل که بدان باغ نموده گویا که چو خال درخت بستان
درختان مانند درخت مالک است و بار یکی آن بهمان دستور و اکثر در پای درختها
که بلند فداست کارند و آب اینها بسیار دهند تا بران درختها با لاد و شمع
مانند خوشهای آنکور خورد باشد و سبز چون بافتاب گذارند که خشک شود
سپاه گردد و درخت قلقل را از عمر باشد و اگر خواهند بدو را نزد حوت و
کاشا مانعین آن دین بوم باید که زود دوش گذارند و هفتین چنان اسماع
افشا که در زمان حضرت خاقان مغفور سعید شاه رخ بهادر خان نادانه
و هاندر باغ لکنی از باغات سلطان کاشنه بوده اند و بطریق که مذکور شد
مشاهد نموده اند

مشک بند معنای دل را فوٹ دهد عقل نفع است شعر
مشک بند بید زده صد پنجه چو کبر از پنجه و بی را حشیش خسته کار است
از سو که بید و بیه دار که پنجه کبر مشهور است مثال آن فلک است و فلک جالبین
حکیم است که در حوث سزگون کارند و اگر بر بالا کارند که مرد و دخت وی افتد
و پنجه نیز محو شود اما هر جا مشک بید است آن مانند پش پل باشد ذریع و جوی نا

لایع و نیم گذاشته و نام از هر دو وی جوی کارند و اگر میسر شود قلم بچند
 مناسب که هر یک از پر بوی ریخته از رسمی حاصل میشود و هر ساله پای قلم
 و اسیل کردن نموده انتظار دهند که نوحه های خوب پیدا سازد و مثل بیدار
 بوی مالین میشود چنانچه سال گذرد در محلی که مشک میدهد و مد قلم های
 و از روی حالت برین محافظت نمایند تا نوحه خوب سازد و مشک میدهد
 و بسیار دهد و اگر گذارند که شاخهای کهنه شود و مشک بیدار بیکو نمیشود
 و عرفه که از این بکشد خوشبوی نباشد و اگر میوه ها را که بر این بوند نمایند
 و نازک و ایداره خوش طعم و لطیف بود

چهارم سرد بود پوستی با سرکه بجوشند و دندنان ببرد شکر
 و باغ جنا را مده از بهر مناجا بر داشته کرده است قایم هر سال
 درخت چنار درخت بشاک است و عظیم بزرگ میشود چنانچه مشاهده میشود
 نهال از کاشته محافظت نمایند اما فلان باید که یک ساله باد و ساله زیاد تر باشد
 که سبز شود و اگر نیاز باشد در کفر و سبز شد با کف غلظت و چون گرم
 درخت افتد با آنکه ریت در پای آن بریزند بر طرف نمیشود تا آنکه درخت
 که گرم از میان خوب پوست مینماید از پی رفته بیرون آید بر طرف میشود
 حضرت خاقانی سلمان مکان در باغ جهان ادای باغبانان را باین نوع تعلیم
 فرموده اند و این قاعده خاصه طبع لطیف آنحضرت است و اکثر اندوخته که بدین
 نوع بخوبی نموده اند بر طرف شده و از این طور حکیم گوید که اگر بچ درخت را از هر
 کاویان بکشند از کرم و آفتها نماند شود اگر بچ درخت را حفر کنند و از او حفر
 ای را بکین بکوشند بیا لایند همین منفعت حاصل آید و اگر با حفر درخت
 بکشند هیچ آفت با درخت نرسد و اگر به سرطان بکشد و در طرف آب بند

فصل درخت چنار
 چنانچه چنار از درخت که جدا
 شود قدری میسوزد و بخت منصف
 شاخ جدا شود و از درخت بکشد
 چنانچه از شاخ جدا شود و این
 رسانند هر شاخ که با بر این
 رعایت کنند و بکشند
 خاتمه

مهر پوشند و در روز دوازدهم تاب بنهند و از این آب بر درخت پاشند هشت مثقال
 از همه افشانند و هر سال بکوبند و بزد و سود عمل کنند و درخت چنار و از
 عمر باشد چنانچه استماع افشاده و مشاهده نموده شد و سبب دازی هر سال
 دی است که بچ دی حکم است و در پشه آن خود را باب به رسانند و کثرت درخت داد
 که بر درخت چنار نرسد نموده و ملاحظه تمام نمایند بکشد و نرسد بکشد
 درخت ناله است و چنانچه آنکه ناله را چگونه بوند نمایند و بوند نمودن نمیکند
 خواهد شد چنانچه حکیم گوید که ناله را بچ درخت نماند نمودن نمیکند
 مینار ایشان مشابهت تمام است بحسب خوب و برک و بکی شاخ و چون درخت
 چنار نوحه که برابر ساق درخت شد باشد آنکه بوند نمایند آنکه درخت
 و سود مند بود و بکشد و بکشد

سفید از سر و سفید از کستانی و عمر میفرندی که در هزار نرسد و در
 میفرندی کند و دال سرد و نر است شجر ناسانی سفید آمد و در باغ سفید
 چاره دل از دیدن او و در طراست نهال سر و سفید از کستانی که
 لطافت و نمایش خوب دارد و بهر بخت سفید است تمام است و در حوت گاه
 میشود اما در تابستان در بخت روز نمایی درختان سفید از آب دهند
 چنانچه آب از پائین اشجار گذران باشد و اگر بدین سوراخ ندهند برک اشجار وی
 نجران آورده اکثر از کرم مضایع به کند و در زمستان که بچ بند باشد بچ بکش
 به در پی دهند که فایده تمام دارد و در تابستان و زمستان هر چند آب دهند
 درختان خوب میشود و نقصان ندارد و اگر بکارد جوی کارند بهر خواهد
 بود و اگر خواهند که درخت کل را بر درخت سفید بپوشانند و درخت
 که نهال سفید از فرمان بردار باشد سر او را ختم سازند چنانکه پای جوشن

و کله اهر باک بدستور یکا ز عنب بلبل کمرسد بشیخ نوشته شد تا معلوم کرد
و التفصیل فدا ماله اول بود شعر از باغ جنان است تا اکل ماله
صوت ز خوشی دل و دم جامه دوان

کلنج برک که بشک شعر است اول بود شعر
از جنت دوزخ و سن سید کلنج برک خوشبوی و نکو چون رخ دنیا صفا
دعنا از درد و سرخ اول بود شعر با خود دل و چهره زرد آمد و حنا
زان میکشاید اینها که ناز یکم نماند
سرخ در سی که کلاب کمر زددم بود شعر با چهره برافروخته در باغ گل سرخ
بلبل شد ز دیدن فراز کان است

ما الوری انبار سی کلاب کو بند بیکوز زبان نیز بوی که طعم تلخ بود و ضعیف
ان سرد بود و گوشت گرم بود و این قول جالبینوس است و گوشت سرد بود در اول و معتدل
بود در دوطوب و پیوسته مایل بر طوب بود معوی و مانع و مسک صداع گرم بود
بوییدن طلا کردن و عود دل و معدله بدهد و بوییدن خوردن و طلا کردن
و لشه را بخت کند و دود چشم را ساکن کند و حرارتان بنشیناند و معوی چشم بود
و چون بر سر و زیند خنادر اغلیل کند صداع را ساکن گرداند و بسیار بوی خوش
موی را سفید گرداند و مصلح وی جلاب نبات

ابرش از جنس کل سرخ که خالهای سفید دارد بازدم نور شعر
از صنع الحی بچون ابرش کل کون زیبا و نکو چون غنچه دهان
صابون که در غنچه نیز کوبند بازدم نور شعر
آمد کل صابون در باغ رخ فروخت زان دوی کو منظر صاحب نظران
الشر ابرش بازدم نور شعر

در دوی ستراب
مردمان بود و در کون کون
مضه بود و در دوی ستراب
نیز او بکمال صد از دوی ستراب
و منقطع غیر آلوده گشته و در کون
خند و سران گونه را بکل نم کشند و
کوزه را در زینت بپوشانند و بپوشانند
هم چنان زده بماند پس هر وقت که
خواهد از این برون آوردند
از کوزه و در غنچه
چندین
شکفته کرد و نازد بپند

تا افش ابرش از این باغ برآمد صد کون الم دودل بچهره فدا است
زرد صد بر تپیم نور شعر
از باغ جنان آمده و نسیان که کل کند دشت رخ خوب همه کلان و شادان

الشی قبهک که صد بل است بپیم نور شعر
الشیخ برک بپیم نور شعر
افروخت کل آتش ناچهره و زیبا انشردل غمزه غالبان است
لشیرین بیت و بچم نور شعر
بپیم که بیباخ امل با طر مشکین دل خون شد سوخته که مشک از آن
سر صد بازدم نور شعر
باردی کو آمده تا اکل صد بل صدراع از دیر دل کل چهره و شادان

نقدای که بر رخ اندک مایل است بازدم نور شعر
آمد کل بنزدای و از جمله نفیض اسودگی چشم همه دد کشان
مشکین که جگر نامه مشهور است و کلان بطریق کل ز کس صدر کش اول
در صحن چراملاست تا اکل مشکین به تاب بود ز کس بیاد انا است
فاز فان که کلان کوبانست و در باغات بسیار کاند و پای جوش بسیار بپند
اول جودا شعر

آمد بچمن تا اکل فاز فان بلطاف پیوسته بخوبان جهان جلوه گان
لشیرین از سفید که رسواست و سرخ و ماله که با باغات میوه
و بر طر شده و سفید کلان بیت بپیم نور شعر
تا بچهره کل بشر را دد بکلزار فراش صبا هر طرفش مشک فشان
و کفیت مال را لشکه بل شاعر مرچه از دد حوت بطریق نر ضل و دمنبر کشید

چون سال گرد شود شاخه مذکور را از بونهریم بر نموده گذارند که ریشه پیدا نماید
و سال دوم از آنجا بر کنند هر جا خواهند کار کردند و هرگاه بونهر کل جکل و کهنه شود
کل بدستورند همد و فرسوی که کل با تمام رسد از روی خاک ببرد اما فستون را بنهند
گذاشنیرند که نوحه پیدا نموده کل بدستورند همد کل خوش ماهه را اگر ببرد بیشتر
است که خشک میشود و اگر خشک نشود بدستور بیشتر و شش میکند و چون
با تمام رسد مجموع را استاب نماید که اگر گرمی داشته باشد میرد بعد از آن آب بدستور
دهند و استاب نماید که ضایع میشود
ربا چین بسیار نیکو آمد در باغ و چمن خوشبو بومی که چمن هر چنان است
بیشتر که بمریج بنفشه گویند بنمای سرد و زرد و سرفرا تاغ باشند
تاریف مس سالی بنار بدینفشه افتاد ز با بخود و فدن چو کمان است
گود از صد بر نه و رسمی در خوان و سمین چون بدن نمایند سبز می شود لیکن معهود
است که نهال کارند بدین فاعل که زمین را دانند و یک دین که بنفشه در
و یک بوم خوب میشود و محل نهال کاشتن از این است دفعه از سنبله تا خوراسان
و دفعه دیگر از ثور تا آخر حوت و برد و نوع بل می نمایند بعضی لوله بل نموده بر سر
ایا زهره و روی بل چنان بونهر از نهال زهره زهی کارند و سال دوم خاک سر
بل را در پیش نهال کشند تا نهال در میان بل جاگیرد و بعضی بل را در وجه میان
که سر بل از هموار بوده چهار دانگ و نیم ذرع و یک جوهر بگذارد و در میان آن
نهال کارند چنان یک فتنار در میان فتنار در کار باشد و در طول فتنار سه میان نهال
بدستور عرض خواهد بود و بعضی معنی بل می نمایند و بدستور در وجه نهال کارند
و چون نهال کاشتن مجموع با تمام رسد بنویسند دهند که تمام بل نام براند از روی
که خشک ماند معز ز سنبله نهال سبز خواهد و باید که در سایه درخت باشد اگر

سایه درخت معتبر نشود و یک جوهر از کولش نموده تخم بوسان افزود باشند که سایه
پیدا نماید و هر سال و سرطان سنبله و ثور ساو نمایند و در نوبت ریل انبار
بر روی آنها باشند یک دفعه در میز بود دفعه دیگر در محل که کل با تمام رسیده باشد
و در هر سه روز آب دهند و آب و استاب دادن انصاف نمایند و رسیدن کل
انچه نوحه است از پیش است تا حوت و انچه در کهنه است از دلو است تا حوت
منزلی انچه بدستور نمایند میسر از لوله بل نمایند و از هر دو جانب بر
سر نهال آب که بدستور است روزی یک بار نموده باشند بطریق کشتن سر بل کارند و
انچه رسم نهال هر جا خواهند ببرد و انچه نهال است زمین از این لوله بل نموده
دفعه دو نهال کارند و استاب بسیار دهند که بونه دی بزرگ میشود و گاه
بدستور نهال آن در حوت رسیدن کل آن از ثور است تا حوت
کل زینیا در صد بر نه و سبوی که شش بر نه است بیشتر از همه کلها میرد
در فصل بهار که در میوه کل زینیا و خمار چو زینیا کوبه که خزان
کاشتن پیازان بدستور تر کس است که مذکور خواهد شد و رسیدن انچه رسو است
در سنبله و انچه صد بر کس است
سورخان که بعضی سورخ گویند طیف دی گرد و خشک است چنه مصل
منقرویی را مکیلاب ساوید طلاسان تاغ بود و کل وی بطریق کل زینیا است و
حوت میرسد و کاشتن پیاز وی بدستور کل پیاز است و محافظت وی به همان طریق
شعیر سورخ باغ امده پیش از همه کلها دانست نشانی که چمن باز جوان
نرغفران که بمریج جاوگر و خشک است و او را همد و مصلح حقون بدن
باشد اما مضمت معلا است مصلح وی بادبان روی جالوس حکیم در سرد
آرد و شوی که حکم شد باشد باز خنوبه باشد نر مکن **شعیر**

مازعفران از گلشن فرو برید و صد گونه از او فایده شریفان
 زمین از پل نموده بر میل کشته زنند و پیاز از آن در میان یک وجب فاصله گذاشته
 بفرار جریب سه خروار از آن میزنند و آب دهند و اگر زمین بسیار باشد از عقیق
 عوامل در کشته شد از شرح صد فاصله گذاشته کارند اما پیاز از آن در میان
 هر نه یک پوست آوند و اگر چنانچه مع پوستها و با آنکه پوست کارند پیاز از
 ضایع میشود و در سال اول بنار آن از خاک رویه کوجه است و سال دوم
 کا و با خال رویه کوجه مخلوط ساخته و در میان آن بپزند که اگر چنانچه این
 دو سال تمام انبار کاود دهند پیازها سوخته ضایع میشود دیگر هر سال
 در میزان آب داده زمین آن چون دند نم شود بر سر او زنند و کوشن نموده خاک
 و خاشاک که در میان آن سبز شده باشد ساو نمائند و ملاحظه نمایند که در محل
 کوشن نموده پیاز بر سر او زنند نقصان نیاید و بعد از آن آنچه توانا باشد با کاود
 دهند که پیاز زعفران در آب طلبد و چون زود باید زعفران خوب
 میدهد و مشهور است که انباروی چنان به باید که اگر بیخ من سنگ در میان
 زعفران داراندا زنند در میان انبار نهان شود و بعد از آن با کاود انبار میکنند
 دهند که پیاز آن پیروز و آب دهند و کارند که چون کل با تمام رسد آب دیگر
 دهند و بعضی گویند در سال دواب بخورد در میزان و عقیق بعضی
 سخن است که بعد از کل دادن اگر بزرگ باز آن پیاز باشد تا حمل هر ده روز یکبار باید
 داد که پیاز آن بزرگ و سیراب شود و چون بر لب پیاز رسیده زرد شده باشد
 دهند و نگذارند که چون خشک شود پیاز آن ضایع به شود دیگر آب ندهند
 میزان که کل پیدا میشود و اگر چنانچه در آب انبار دهند پیاز آن سوخته
 بنامه بود به شود اما اول ثانی نزد هافین صحت پیوسته و اکثر بدین

عمل نمایند و زمین کل آن زعفران است و مرغی بر بیست و روز کل میدهد
 کل چیدن آنست که صباح یکا که کل آن غنچه است سر غنچه را راست گرفته با آن
 آن را بنام از سر پیاز برون آورند و اگر سر غنچه را کج گیرند با آنست که سفتند
 بیرون نمی آید و چون کل در مکان ریشه زعفران را بیرون آورند با آنست که
 بپاشند و بدین سبب زعفران خوب با عقیق می نمایند و در فرود خن نقصان میدهد
 و اگر چنانچه افتاب بر کل آمد پیاز با پای بنام از سر پیاز برون نمی آید و چون
 ریشه های زعفران سفت باشند از آن زعفران جمندی کویند و اعتبار تمام داد
 و از یک من پیاز که بر روز باشد نیم من کل و از نیم من کل و نیم من یک سار
 زعفران حاصل میشود و چون دوازده سال گذرد که پیاز آن در زمین بسیار
 شده باشد کل آن بیک باز نمیشود و در بخور بزرگته مکارند که چون محل شود
 کارند و در سال اول که بکارند کل آن یک دهد و در سال چهارم بدین شکل
 دهد و افندی از موش و خرگوش باشد اما موش بیخ از بخورد باید که خبر
 دار باشند و چون واقف شوند که موش پیدا شد علاج آن کنند که اگر بر روی
 او نند و اگر بچر کند و بسیار شوند باندک زمانه همه را نابود سازند و آن بزرگ
 معلوم شود که بعضی باریک به وقت دند شود دلیل بود که بیخ از موش خورد
 و دفع موش با نوع توان کرد که چون سوزاخ موش ظاهر شد در پیش سوز
 آتش درگاه بدم آهنکری بپزند از هر سوزاخ که دو دیر و نایب از مضبوط است
 که تمام موشان بدو کشته شوند و اگر بیخ آهن از عقیق فنه و کوبیده میدا
 توان کرد نیز شاید و خرگوش بزرگ از آن که بعد از کل بیرون آید بخورد و وقت
 باشند که بزرگ پیاز که خرگوش خورد دیگر در آن زمین کل نمیدهد مگر آنکه در

جای دیگر فصل نمایند و اکثر دهانین بدین نوع محافظت نموده اند تا از آن فایده

خاصل شد

ترکیش معند بود و در کرم و خشکی سله و مایع بکشد **شعر**

اچشم کت به چمن ترکش رهنما دید به آمدن سر و فلان است
زمین از لوله بلع خورده آب هند و پیاز وی داد در میان یک و جفت صله گذاشت
برهم ده بیزان و عفر و فوس کاند چون با تمام رسد آب هند و دیگر هر
سال در بیزان آب ده چون زدند نم شود سنا و نمایند و بعد از آن یک و
انبار داده آب بکشد و هنگامه سبز شد کل بزرگ و خوشبو دهد و اگر چنان
چند در بیزان باز شود اعتماد بر آب باران نمایند آب هند که زمین خشک مغز
برسم باران سبز نمیشود چو آب ندهند پیازان ضایع میشود و بعد از کل دادن تا حمل
ده روزه و در یک آب هند که پیازان بزرگ و سیراب می شود و چون پیازان در یک
بسیار شود و محل تنگ کردن باشد در جوار بکند نگاه دارند که چون محل شود
بکند و در سال اول کاشته شود بعضی کل نکند هر چند بیرون آید و بعضی
کل کند و در سال دیگر پیاز پیاده بتمام کل دهد و تا پیاده کل نهد و در سال
مجموع پیازها آب بخورد و در بیدن کل از آن صبر کند و در سوز از عتر است نادر
ایلی سوسن کرم و خشک است کلف که ناش را گویند ببرد **شعر**
بر چمن چمن آمده چون ایلی سوسن از فصل بهار و کل و زرد نشان
پیاز از در بیزان و عفر و فوس در لوله بلع کاند پیازان چون در زمین بسیار
شود در محل تنگ کردن باشد در جوار بکند نگاه دارند که چون محل شود کاند
و در بیزان یک و انبار داده آب هند و در دلو سبز می شود و در بیدن کل از آن پیاز
دلو است تا پانزدهم حوت

لاله کوبه و باغ و دود و در کوش و کاکلی و زرد افی و کاکلی اما لاله کوبه

و باغ تا که شفا یابا العنان گویند کمر است شیران در چشم کشند حلقه داسنه
دادند و اگر لاله را بگویند و آبش در بعضی طلا کنند چون بلع را باز داد و اگر بوی
در سر کنند در شیفه را باز داد و اگر لاله را بخوشانند و با دهن نانه و موی
مانند موی سیاه گردد و اگر آب لاله کوبه را در چشم کشند شب کوی را ببرد
در صحن چمن املا کمر لاله سیراب افشانه بخون دل خونین کفایت

کوشی

انند و در سرخ و سفید و نارنجی و باغ از یک رنگ و سی و دود
مشک که سرخ و سفید است و ابلیشیز که گویند پیاز از در بیزان و عفر و فوس
لوله بلع کاشته چون در زمین بسیار شود و محل تنگ کردن باشد در جوار بکند
نگاه دارند که چون وقت کاشتن شود کاند و در دلو سنا و نموده یک و انبار داده
آب هند که کلان بالیده و خوب میشود و در بیدن کلان از کوبه و باغ در محل
خمری کوش محل پیاز کاشتن در حفر است اما در سر کاند که کلان خوب
بانشود و آب ندهند که نم یازان کفایت و در بیدن کلان در محل است
کاکلی که ننه آن یک ذرع بلند میشود و در کوبه بعضی شش کل که پیازان
برزد و است و بعضی چهار کل سر کون میشود و کلان از لاله باغ رنگین شود
در شش است و قبل از این در بلوکات می بود و حالا بر طرف شده و پیازان بدستند
لاله کوبه و باغی است کاشته محافظت نمایند و در محل میرسد

زرداقصی

محل بذر نمونان در بیزان است و کاش در جوار میرسد
و غلاف بذر وی در خلاف نماید و ضایع میشود
کابلی که برک نهالش بدستور شفا یابا است و نهالش بهمان دستور بلند
میشود و کلان دوانده رنگ است **شعر**

در باغ انواع بود کاله کابل
 از سبند سرخ و حلز و کلز و فریزی پیازی کل شفا لوی کل بار و ادخوانی و کلکوی
 و خنخاش و مله محلی و نمودن و ریزان است و کل دی و کل خنخاش و مهر سنگ طلا
 بلندش چون لیل باشد فراهم آورند که چون خشک گردد بدو روی و خلاف نماید
 و ضایع میشود

سوسن کرم و خشک است کلفت که نامش را گویند ببرد و بکوبدش حبت کاخذ
 و نل کردن بقات خوب است **شعر**
 با جبه زبانه که بود سوسن آزاد
 کبود از خجری رسمی و صحرای سفید و لیمونی بدان در دلو و نهال آن در
 کاشنه میشود و رسیدن خجری کبود آن شود و سوسن کبود و صحرای و سفید در جل
 و لیمونی آن شود و راست

سپهری بذران را در حوت کارند و نهال شرم زدع بلند میشود **شعر**
 در محس جمن بین کل زنبای پسر
 و بکش بر یک کب هند و سلبه مانند است و نل کشر نزدیک است بکل نار و بیج
 است و پاپار هر یک کشر از اندون سفید است و در میان بیج بر یک کل بار یک پیتر
 و خلل از لاله نیست و در جوزله دمد

شفایون در کیفیت و منفعت حکم لاله دارد **شعر**
 خوش و نل اگر آمد در باغ شفا یون
 دسو که کلان اصباح ناچاش کاه است و در طبیعه که به شیرینی مشهور است کلان
 سه و دوی استند و بین از ایل نموده هر ساله در میزان و غریب بذر نمایند و در یک
 بردوی آن پاشید و هند و رسید سوسن آخر حمل و در طبیعه آخر ثور است

همیشه بهار سرد و خشک است طلا کردن بدو صفر را تسکین دهد **شعر**
 آن کل که هست بودش فصل بهاران
 زود از صبر یک ضلعه سپاه و رسو و سفید که با بونه نیز گویند و بکود بذر آنرا
 بک در دزد اب نمایند در حوت کاشنه چون بزر شود بطریق مهال در نور هرجا
 خواهند کارند و بر فاعله محافظت نمایند و میزان مهال وی را که بزرگ شده
 باشد از دوی پنجه برده اب هند که بر فاعله سبز شده کل خوب هد و از دوی
 خاک بزرنگه اکثر سبز میشود

خنخاش سرد و خشک است سرفه و خون بر آید اخش دانیک است شش نا
 بد است مصلح وی مصطکی **شعر**
 کمرنگ بزرنگ آمد خنخاش زانبر
 این ها بجای نیست اگر نلک فدان

از قره که بر کش سرخ و سفید است و هر چه از لعل و سرخ و سفید و خطابه
 ملون از صبر یک و شش بر یک و چهار بر یک کنکره دارد و ساره لعل از صبر یک
 کنکره دارد و ساره و چهار بر یک کنکره دارد و ساره کلاری از صبر یک کنکره و
 و چهار بر یک کنکره دارد و ساره و شش بر یک سانه کلکون از صبر یک کنکره دارد
 سفید از صبر یک و چهار بر یک کنکره دارد و بین از ایل نموده اول سنبه بفرار
 ده اسناد بلند نمایند و در یک بر دوی آن پاشید اب هند و هرگاه سنا و نمایند
 انبار بسیار داده اب هند که خنخاش و در سبب طبلد و چون نور باندن
 وی بلند شده کل های خوش رنگ بزرگ میدهد و دانه وی خوب اید و رسید
 کلان در دود و دانه در جوز است و اگر خواهند افون بگردان چون غوزه وی
 دلیل شود و اثر خوشی آن ظاهر باشد در میان پیشین یا کی ته خط با چهار
 خط نازک بر غوزه وی کشید که از دند و ملاخه نمایند که ضرب برده تخم نرم که تخم

همه
 ظاهر مفسوس
 باشد

نابود میشود بعد از آن در صبح روز دوم سیر کند کند
 افون برداشته جمع نمایند و در سایه خشک سازند و در افتاب بگذارند که به نزد
 میشود و چون بر فاعله ملاحظه نمایند از یک جریبانه روی صدم و افون ده
 اسناد حاصل میشود

زینون کرم است و در خشکی معتدل و دماغ زافانده دهد **شعر**
 زینون که بیاض املک آنکف زینا مشک املک و بیدل و از جزیان
 از رسو و ناری پیاد ازاد میزبان و عرق فوس کاشنه بدستور در کس محافظت نماید
 و کاشن زینون و سوسن لپو به نزد یکدیگر مناسب است بنفشیدن زینون و سی
 در میزبان است که آب به دهند و قره کشیده وی بخورند و رسیدن کلوی و از جی

اول جزیان

چمن افروز کاشن از بدستور بوستان افروز است که مذکور خواهد شد و
 رسیدن از جزیان است تا آخر سرطان **شعر**

بهر بود چون چمن افروز بکاشن بر اهل دکان این همه نان نازک آن
نیلوفر سرد و تر است خواب اودد باه و امراض مصلح وی کلفتد **شعر**
 از هر کم خویش مثل نیلوفر کاه نان جامه کیو دامنه کرمانجیان

ان سفید و سوسو بدنا از این روز در آب نموده در محل کافد و چون سبز شود جزیان
 میرو و بواجی خردار باشند و رسیدن در جزیان است و کلان از جزیان است
کل قرنفل بهر بود چون نیلوفر مثل منظور بنزد همه از به بیکان
 از صبر و رسو که سفید جگری و لعلی است و نهال ازاد در محل کاشنه بر فاعله
 محافظت نمایند و رسیدن از جزیان است و بدین وی تا ابرماه

کل خطه خرد که در کیش طی خیری نویسد بعضی کرم و بعضی سرد کشته اند بنا

سکین

که چمن بر هو کردن نافع باشد و اگر ایش در سر کنند و در شنبه زاباز دارد **شعر**
 دباغ بد نوع بود خج خرد صد زینت از او و چمن خج جمان

الواش بدین موجب است از رسو و صبر و سرخ و جگری و لعلی و کل شفا الووکل
 کاشن و نخودی و لپو به و زرد و سفید و مله بدنا از این روز در آب نموده بدین
 ماه میزبان و عرق میزبان کارند و رسیدن کلان از جزیان است

لاله خطا هر حسن لطافت که بود در همه کاهها دلاله خطا به است که محرمه

ان است زمین از یکدفعه در روز که بگاه می رسد و برک وی نماید و نموزید
 دنک میشود و در صفا و دیگر در اول سرطان که در آخر سال میرسد و خوش رنگ
 شود بل نموزید نمایند و در یک بر روی آن ریخته آب دهند و هرگاه ساق نمایند
 نمایند آن آب دهند و نهال از این بدستور بوستان افروز هر جا کاشن بکشد و رسیدن
 وی میزبان و سرطان و شیر ماه میزبان است

لاله کلکون می که این را بادی می شود است بدستور لاله خطا به کاشنه
 محافظت نمایند و بر کاشن در شیر ماه خطای سفید و زرد پیدا میکند

و بسیار خوش مناس است **شعر**
 چون لاله روی به بچرامه کلکون کر لاله خطا به شد رخ زرد از آن
بوسا افروز سرد و خشک است حرارت معده و جگر را ساکن کند و معده

و دوده پاک سازد و ادعای بول کند و دفع کند **شعر**
 چون نایج خرد سامله از جزیان فردوس پوشه بخورد صاحب نظران

از خوله و نایج خرد و دم و دباغ زمین از این کرد یکدفعه در روز بدین نمایند
 کلان بگاه می رسد اما کلان در نموزید دنک میشود و در صفا و دیگر در اول سرطان

بک

بدن مانند کله‌ای بکاه می‌رسد اما خوش رنگ و لطیف می‌ماند و بعد از آن بپایند
 بدو پنجه ابرو هند و نهال چون برسد در هر جا که کند زمین را بکند و معالجه
 بخور کوسند و آب آرد بسیار بپزند و خوب و شرب می‌کند و پنجسایج درج بلند میشود
 چنانچه در چهار نایغ آن حال بسیار ملاحظه نموده و رسیدن وی بهاری در سطح
 و شیرین است **شعر** سبیل ز قند
 از سبیل نیا و از آن که نعلش از سبیل جمل خورشید نشان

کلان بزدی نماید است و برکش از یک زامری و شکین مانند و خوشبو است و نای
 آن برابر جز هنگ میشود و چون نیا را ن خدی برایش گذارند بوی خوب دهد و
 و بهمانکه پیازش از آن باشد کوفته و در شاش کلاب کشی که از آن دوی مرغی حاصل
 میشود که بوی وی بمشک براری میکند و در سرفند بطریق کلاب در شش کرده
 می‌باشد میانه‌ی یاد در غریب رک رک میل کاشنه بدستور لاله کوبی محافظت نماید
شیرینی تا از چمن غله سبیل کل شب کو اباد از او صحن چمن و دود
 بسیار است کل وی نعل کور است و در روز اندک بوی دارد اما در شب بوی
 بسیار است چنانچه شب از دود آنک فرسنگ بوی می‌یابد و در اسفراز
 بسیار است هر ساله بدوی یاد در حوث کاشنه بر فاعل محافظت نماید
سمن از ماله و سبیل و سرخ که خوش بوی است و کل سر بر که گویند
 و کاشنه بدو نهال از شرح مذکور شد **شعر**

بازلف بریشان که سمن در چمن آمد جمیع دلهای همه فخر نشان است
نافرمان بدوان داد و میزان و غریب کارند و سبیل آن در نور است
 از سمن زرد و سفید و کلکون و ماله **شعر**
 نافرمان است آن کل نافرمان کس نیست زامری بر و از پس سر کرده زبان است

نار خندان سرد و خشک است و از بول کند و درخ سوزش مشابه و کر
 هفت دانه حب وی زن فرو بزند منع حمل کند **شعر**
 بر چشمت که نار آمد خندان و دلا و نر چون غنچه بکلهای چمن خنده زان
 و در حوث پانزده روز بیدان زاد را بکریه و هر پنج روز آبکی تازه سازند که صفا
 نشود و در حمل کارند و چون سبز شود بر چشمت میرود و با جوی خبر دار باشند و سبیل
 آن از سرطان است تا آنکه در نیکین میشود و بقاء ندارد

خبر و جله که سوسنی نیک است و در فروش بسیار باشد
 و در بعضی مواضع بلوکات مذکوره نیز پیدا میشود و نهال و کل وی مشابه است
 بخوبی خبر و اما کل و نهال وی خورد تر است از خنوخال و براد داو و حوث و بیدار
 و آنک روز در آب نموده و در آخر حوث کاشنه بر آید خبر دار باشد
 خرد که ام به چمن بارخ نیا خنی است از او بیدار از آنک در آن
کل روغن کاه که در یک خاف نوبستند و بعضی از مردم کل خله گویند که مرد
 خشک است بدو نرادر حوث کاشنه بر فاعله محافظت نماید و رسیدن او

بود است **کل کاسنی** سرد و خشک بود **شعر** از فاند و نفع کل کاسنی در
 اسودگی خواطر بیمار نشان است نهال آن فاد حوث کارند و با جوی محافظت نماید
کاو زبان کرم و زرد بود قلاع کوکان که خوشش و هار گویند ذایل کند و شو
 دل بود بدستور کاسنی کاشنه محافظت نماید **شعر**

کاو زبان بهر بل سوخته خاشو نیار در صحن چمن بین که کل کاو زبان
نیکسیر سرد و تر است سرفه را ببرد و مشابه نفع رساند نهال وی نیم درج
 بلند میشود و کل آن از غواته و خوشبوی است در حوث دلوله بل کاشنه و یک

و بداد ایت مند و بولجی خبر ایتا شد و در هر سه روز ایتا دهند

کیوی کل در سینه بند نمایند و بر فاعده محافظت نمایند
بسیار از کواکل در باغ کبود کل میا طرک و خجری نیز زبان است
کل زوز که زرد است و بلند میشود و خورد مران لاله است مثال آن را
در حوت کارند و بواجی محافظت نمایند **شعر**
امدکل نور و زنی در باغ خرداد از لاله که از خون لی کوه گانان است
کل النک که بر لسان بدستور کل بنفشه است اما کل آن بعضی سرخ و بعضی
زرد است مثال آن را در حوت کاشته محافظت نمایند **شعر**
امدکل زینای النک از جن خلد زیبا است از او هر چه در شلخرا
حشو پچان لب جوئی که به کریمه مشهور است اصل کل آن یکو و سیاهان
ند و مثال آن بدستور حشو پچان است اما بر دخت نمی بخور و رسیدن کل آن
پانزدهم جزا است

از کلش فردوس کل کریمه خوش رنگ امید پچان هم از حشو پچان
روضه هفت در میان اشجار دانه میوند نمودن و محافظت
بوت الحل و پنجهن حاصل بعضی از خضر و پات و غیره و محافظت کل پیش در باد
پیش در سنا مان نمودن کلاب و حرفید مشک و کلند از قد و شکر و حرفی
بودند و در دهن کل و شیر و کش و شیر و زنجبیل و شیر و شکر و و شایب کار نک
و افتاب و مر سیات از خون و می و شاه لوت و لیما و خلوا از مافوت و میتر
و غیره و سرکه انداختن و سرکه گات ساختن و آب غوره گرفتن و فله و پیرساختن
و فله حاصل نمودن

پونمون اشجار و مالک و ضلعه شاخ بلایع نوبی صافع

این جمله متناوب نوبی
اشجار ممتعه و غیر ممتعه چنان بجز به معلوم است که فزاید و نند نمودن
اشجار بسیار است و بسیار دانست که میوند نمودن با نوع است و کدام طریقی بهتر و کدام
تر است و هر نوعی را چه خاصیت و هر درختی کدام نوع میوند مناسب است و هر درخت
و مثال را در کدام موسم میوند میتوان کرد و هر میوندی را چگونه باید کرد و هر درخت
را بر درختی میوند نمایند که میوند نباید نمود یعنی است سبز نخواهد شد و معلوم
است که مثلاً آن چه خواهد بود و میوند کرد و اشجار حجت لطافت میوه است و
آن بر و وجه است **و جراول** آنکه میوند درختی که هم جنبه او میوند کنند
هم چون برک زرد الو علی هذا القیاس **و جردن** آنکه بر لکه درختی بر جنبه
دیگر میوند کنند مانند آن که بر لکه زرد الو بر درخت بادام و آنچه حشر از خدام عا
جاء نقابت پناه اسماع نمود و شته در حشر نیز بر آرد و تا غافلان و کاملاً را
از آن بهره تمام باشد و در همانان و باغبانان را حقیقتاً معلوم کنند و در
در آن کار که عموم را نافع بود بگویند و میاندان برده نوع است **نوع**
اول آن که چون میوه درختی به طعم بود و خواهند که خوش طعم
خوب کرد و از درختی که میوه آن خوب باشد بر آن درخت میوند نمایند تا لطیف
کرد و **نوع دوم** آنکه درختی که بر کم آورد و از درختی که برادر باشد و میوند
آن احلی بود بدان میوند کنند که بار آورد و لطیف کرد **نوع سوم** چون درختی
را که شیره آن خورد باشد و خواهند که شیره آن بزرگ شود از درختی که شیره آن
بزرگ بود میوند کنند که میوه آن بالید و خوب شود **نوع چهارم** آنکه اگر
خواهند که رنگ میوه میل کرد چنانچه آنکور و لوت سیاه را خواهند که
سفید کرد و یا آنکه سفید و سیاه سازند بر لکه درختی که سیاه باشد بر سفید

و یکدام درختی
به توان نمود اگر
فواعدان صاحب
روغ باشند و هر
مدتی

پوند کنند با آب شود و علی العکس نوع پنجم آنکه اگر خواهند جبهه شریح
 و تخت بربک درخت انواع میوه ها باشد بر شاخ نوعی دیگر بپوند نمایند
 نوع ششم آنکه اگر خواهند که درختی پیش رس بپرس شود و از جنس غلات
 آن بپوند نمایند نوع هفتم آنکه درختی آب طلب باشد مثل بید و درخت
 باشد که کم آب بود بر آن درختی را بران بپوند نمایند که آب که طلبد مثل امرود
 یا عکس آن نوع هشتم آنکه اگر خواهند که درختی که گوناگون است باشد مثل در
 الو و دراز عمر کرد و از آن درخت دراز عمر بپوند نمایند مثل فستق و غیره که
 بر می دهد نوع نهم آنکه بعضی درختها باشد که غرض و فایده از آن درخت
 بربک بودند ثمره مانند درخت نوب حبه ابریشم که چون ثمره آن بسیار باشد
 بربک آن کمتر بود از درختی که ثمره کمزد و بپوند کنند تا ثمره آن کم شود و بربک آن
 بهتر گردد یا بر عکس نوع دهم آنکه چون خواهند که درختی را بپوندند
 آن را بد درخت بید مثل بپوند کنند بیدانه کرد و بپوندانست که اگر بپوند
 موضع دو واو و رند و چند روز در میان شود طریقی او در دران است که بربک
 بپوند را باز کرد و در محلی که هوا گرم نباشد در کوزه آب ناریسید کنند و سی
 کون را مضبوط سازند و زمان زمان آب بر کون میپاشند تا باشند تا بدان
 سد و چون بیرون آید در آن محال بپوند نمایند غرض اینست که باغبان در باغ
 و درخت بی بپوند نکند از آنکه فایده پیش از آن است که درختی را کرد بربک
 شاخ به ترا که هر طوری است بر بربک میوه بپوندند و اکثر از
 و هائیکه از علم بپوند یا خبر اند چنان گفته اند که فایده بربک آنست که درخت
 و هائیکه که در آن درخت است فایده بربک آنست که درخت را بربک بپوندند
 نداد با شفا الو بپوند کنند ثمره بپوندند و غرض از آنست که بپوند با آب

در این کتاب
 که بپوندند
 که بپوندند

یکند و درخت شفا الو باب بسیار احتیاج دارد و آب او خوب میشود و گویند
 اگر آنست که دانه ندارد و اگر دارد از هم شکافته میشود و مناسب بپوندانست که
 محکم بر چوب محکم بپوند نمایند و علی العکس بپوند نمودن بر چوب است
نوع اول آنکه بپوندانست که در درخت و فصل بپوند میشود در جوی و لغز میزان
 اما اگر میل از جوی بپوند نمایند در کرفس و روشان و خد خد است و آنچه
 سبز شود کم بار خواهد بود آنچه در جوی است بدین موجب است
نوع دوم آنکه بپوندانست که در جوی است فایده آنست که نوع
 بسیار که بهار خانه از جانب آفتاب که پوست آن بپخته شد با شکر داشته اند
 موضعی اگر خواهند که بپوند بپرسد در روی مال که نرم داشته بپوند
 و بپوند را از میان نوحه مذکور از هر یک که رسید با شکر داشته اند
 نمایند که در روی بپاشد از روی چوب برداشته شود و هر یک که دلان بر
 بماند اعتبار ندارد و باید که بپشت از آن نوحه که بر فایده نرسیده و پامان نوحه
 که نازک نیست بپزند و بپزند که بپزند است و اگر چنانچه بپوند نمایند و سبز شود آن
 درخت که کم بار خواهد بود و بپزند و هائیکه چنین معلوم نموده اند و بپزند
 را بر نهال بپزند و با بر شاخ درختی بپوند نمایند که نازک بوده باشد و اگر
 درخت بلند بپوند نمایند و در دیوار آید و بپزند بپزند بپزند بپزند
 نرسد مناسب است چنانکه درخت آن بار بسیار آید و درخت درخت بپزند
 طریقی که بپزند بر شاخ درخت و یا نهال رسیده و الف بپزند شمال
 آن کشید ملاحظه نمایند که سر کار بپزند و آنکه الف بپزند شمال
 کشید بواسطه آنست که در محل نندی باد شمال نوحه بپزند که نازک است که

نشود و در هر جوانی بکر ز نسل با شاخه درخت که پیوند نمایند از تنگ باد شمال
 می تگند و بعد از آن چون دو الف بجانب شمال کشند چوب را خم نموده بنام
 چای پلک نزدیک نموده و در هر الف دو پلک در پوست چوب در آورده پلک بالا
 را بجانب بالا و پلک پائین را بجانب پائین میل دهند چنانچه از خم کارد گذشته
 جبهه خود جای شانزد و طاسمه نوک نایب که باریک باشد روی هر الف محمد
 سر شاخ را از محل که پیوند نموده اند پلک و جب گذشته شکسته زود بر پیوند نمایند
 و اصل خبر مذکور که نال پلک به سر شاخ دو اند و پیوند زود سبز شود و اگر سبز نماند
 بریده خشکی پیدا کرده پیوند نقصان یابد چوب نال از وی گذران نباشد و
 آنکه هر نال و شاخه درخت دو پیوند نمایند و چهار پلک دارد بدان مصلحت است
 که البته پلک پیوند خواهد گرفت و نال مابود نخواهد شد و از چوب پیوند خبر داد
 باشند که پیوند بعضی بآن زود و زود که زو زاست و بعضی بیست روز که بر زود
 سبز میشود و از محل دیگر سبز شود که نوجه پلک از زود و روش خود میماند چون
 پیوند سبز شود و پلک نمودار باشد پوست نال از وی آن چون باز نمایند و چون پلک
 پلک پلک و جب بلند شود بر پوست نوک پالک به بلندند که مبادا در نماند و شکند
 و چون محل شود شکسته سر شاخ را از وی پیوند برند که بر پیوند متصل شود و
 در شرماء نیز نیزند که پیوند در سر ناقصان نماید
شالونوت از دانه دار و بیدانه فاعل آنست که درخت وی داد و روی خاک
 پیوند نمایند که اگر چنانچه بلند پیوند نمایند اول پیدای سازند و بعد عاقل و
 نواهند که لوک درخت ظاهر نباشد نال از پیوند نموده فرزند کشند و فرزند
 را از جانی بجای نقل نمایند که درخت آن کم باره شود و محل پیوند هم خوراک
زردالی که او اعش بدس موجب است که بول کلاغ مشهور است غرض

مغز پلک پیوند درخت زیتون
 شکسته پوست آن چنانچه
 پوست آن را بر شاخ
 کنند
 بکوبن و پیوند
 می کنند و زیتون را آن
 پیوند کنند و اگر پوست آن شکست
 از درخت اسوار کشند
 بعد از آن شاخ
 زیتون را
 آن پیوند کنند
 و پیوند کردن درخت زیتون
 است به نوزاد و بکن بره چوبی که
 محل پیوند بکشد باشد
 ضرورت
 زاده
 از پیوند های دیگر نیز که درخت زیتون
 با پیوسته است و مثل شالی دارد
 و بعضی پیوند کردن شاخ زیتون
 درخت اسوار کشند
 زمین این ستر
 بود

شیرین و پیش دس از دانه تلخ و شیرین و سفید و قرمز و باین پیوندی حکم و آبرش
 نال یکی کای مالا به سفید چه بلبل لیمو که خنارک که بشیر نزدیک است آن
 جابه که فرخ نیز گویند سبز جفت فارسی مهر نگار گلگون چکانه شغالی غرض
 روشنی شکل شتر آن به چینی بازای جهان از آن حاکمی الوان محل پیوند مجموع
 بآن زود هم جوز است و شری که در لوت پیوند کردن مذکور شد پیوند نمایند و
 چون زرد الوی پیوندی را با دند الوی پیوندی وصل نمایند موه آن خوش طعم
 بزرگ میشود و اگر درخت زرد الوی را درخت الوی پیوند کنند باز او
 اثرات کل گویند اما باید که نال زرد الوی پیوندی از موصی موصی نقل نمایند
 که اکثر بدک است و اگر سبز شود و روش می کنند
شلیل از آبرش و سفید و زرد و سرخ و شغالی آنکه از سفید کرد که
 خوب است و سرخ و سبز که خوش طعم نیست بر شغالی و زرد الوی پیوند نمایند
 و طری پیوند نمودن شغالی الوی آنست که نال وی را هر جا خواهند کاشت
 بپسند و جوبه نال پلک در معالک نموده کارند و نال دوم ملک زمین پیوند
 نمایند چون پیوند از زمین نیم ذرع بلند شود جوبه را مسطح نموده پلک بلندند
 و غرض و مدها آنست که هرگاه سر شاخ وی دوی بخشکی آورد از روی خاک
 پیوند نوجه خوب میسازد و احتیاج بر پیوند کردن ندارد
کلاس در منفعت و کیفیت و مضرت و دفع مضرت حکم الوی بالود
شعر کلاس شکر طعم که شد و نال دلهای خوش رنگ و کوچک و لب
 شیرین سخنان است اما الوی پیوند میتوان نمود و اگر الوی بالود را بر الوی بالو
 پیوند نمایند موه آن بزرگ و لطیف است
بهر بر دانه و سب پیوند میشود و سب بر به و بعضی می رابرید

و مثلت بید پیوند نمایند چنانکه اشجار مذکور اب بسیار جذب نمایند
به اب بسیار بخورد پیوند اشجار مذکور مناسبست چون به دایره و کانه
پیوند نمایند سالها بمانند و محصول میدهد اما درخت می چون کهنه شود
و به ان بدستور سابق بزرگ نشود از بالای پیوند بریده پای انرا کوشش نمایند و
شوره که از خانه کهنه های قدیمی حاصل شود بزرگ ساخته در پائین ان درخت
نوع خوب پیدا نموده می بدستور سابق بزرگ شود

سبب برآمدن و آمدن بر سبب پیوند به شود اما سبب برآمدن پیوند
نمودن غلبه انداد و سبب دایره و کانه اسکند پیوند می توان و د و اگر سبب
ناووت سبب ترکیب کنند سبب سبب اند و درخت بر سبب پیوند توان کرد و اگر
نارنج دایره شاه ناووت پیوند نمایند و اسباب سبب بن موجب است

دستور از سرخ و سفید اصغیرا خالدار مالایه کلوخ سبب خشر که خط های هر
دادد لعلی شکر سبب بخوش شست سبب مشکان از سفید و سرخ میر و آنچه
نایب کلایه پتیک گرمه جعفری خلیجانی فره کردی که اندک تر شست داد

امرو سبب است امرو و د و امرو و بر پیوند به توان کرد و اسباب
ان بدین موجب است که د و امرو و چنی کلوخ امرو گرمه شایه شکر که دهر
امرو و مسودی که کل از بطریق کل صد بزرگ است

ناله سرفندی که بزرگ میشود او ش سرفندگی به ندان سرفندگی و چون
امرو و مروی دایره امرو و د و س و غنیه پیوند نمایند کل وی خوشبوی و لطیف
میشود و امرو و د ان با انکور و د و جهر میرسد

الوانکور سرد و تر است صفر ساکن کند معده را مضرت مصحح
شیرین است **شعر** خوش طعم نکو املاوی چهر انکور

و بعضی گفته اند که اگر سبب
بر درخت نارنج با بر درخت
الوانکور کنند

د و نوبت بار آورده است

باین طبع که میخ کزین سرخ
با پستان را شش کنند و با
عل چاک که شست

بهره دهنده
بهره دهنده
بهره دهنده

اماد از او هم حکم درخت چنانکه بر درخت الو و بادام و شفتالو پیوند نمایند اما اگر
شفتالو پیوند نمایند الو انکور ان لطیف و براب و بزرگ میشود و لیکن الو انکور
بر بادام پیوند نمودن چندان اعتبار ندارد و الو انکور چون بر درخت الو پیوند نمایند
دانه ان بر شاخه ای ایستد لیکن درخت الو به جوش می افتد و مناسب چنان است
که پیوند را فزینت کنند تا به جوش بر طرف شود و فزینت را از جای بجای
نمایند که درخت ان کم بار میشود و اگر شاخ سبب بر درخت الو پیوند کنند سبب
ان سرخ بود و اسباب الو انکور بدین موجب است که الوجه نیز گویند و مان
وی خوب است اسبابی بنشاید وی چون بخته شود خوب است زده کلبه
کرده الو یا با خاجه دسی سفید سیاه انشود و پندی سفید بکانه شفتالو بزرگ
الو پیوند میشود بطریق که مذکور شد اما سبب ان بر وجه است سرفندی سرخ
شاخه حال دارند زبانت کل علی ملکی و سفید آردی کاردی اندرون سفید و
اندرون زرد آردی کاردی دسی طبع سرفندی که رویه نیز گویند سفید اندرون
و وجه شفتالو که با انکور و د و جهر میرسد

انجیر اگر انجیر بر درختی پیوند نمایند که مناسب است اشته باشد انجیری
خوب میباشد و آنچه بخره شده است پیوند انجیر باوون مناسب است و بغایت خوب
میشود و لطیف میباشد لیکن انجیر را بر مال ناووت نزدیک تر پیوند نمایند که بزرگ
روی زمین بخره زنده و هر ساله دند منان مجاد و خاشاک و خال پوشند که
سرما ضایع نشود و چون بهار شود و د و د خضر سرما باشد برون او دند

عناب بر عناب پیوند میشود
سیحند بر سیحند پیوند به شود و تر و دهان مغر است که چون پیوند
نمایند میوه ان شیرین و بالیده و نیکواید

بهره دهنده
بهره دهنده
بهره دهنده

بهره دهنده
بهره دهنده
بهره دهنده

بهره دهنده
بهره دهنده
بهره دهنده

و جوز بر جو پوند میشود و پوند چینه است که شمران بزرگ و خوش طعم

مثلاً اگر اکثر میوه ها را بران پوند کنند خوش بوی و نازک و ابدار و لذیذ

بود مثل امرو و غیره

کل بر درخت بید و سفیدار پوند میشود و بر یک پوند کل کلهای ملو

پوند میشود

نایسن نند و سفید و کبود بر درخت که مناسب باشد پوند میشود و نمود

مثل بید و سفیدار و لوت و ارغوان

ارغوان سرخ و سفید بر درخت بید و سفیدار و سب و دیگر درختها

پوند میشود و ارغوان سفید را بر سرخ پوندی توان کرد و خوش نماست

شیرخوان چون بر درخت شکر که در بعضی مواضع کج گویند پوند نمایند

خوب می شود و مدار تمام پیدا می کند بواسطه آنکه پشه خوان زود خشک و

نابود می شود و آنچه در زمین است چون پوند نمایند سرشاخ را نشکند و

کدام که در دنیا چون بنک سبز شوند شکند

شیرخوان بنک پوند است و وقت آن از بهیسم حوت تا ماه حمل است

و شراب پوند است که بنک سبز شده باشد و کیفیت پوندان بدستور بر پوند

شیرخوان است که پوند است که در اول حوت بدین موجب پوند می

شود لجه درخت نوچ است که برابر ساق دست شده باشد مثل افاد و ذرد

و به و لوت و غیره ها از روی خالک بنک و جب گذاشته میروند و با آنکه کله

بر نمایند و از میان دست بایسکه سرهن با ساطل شکاف نموده چینه و حیا

ان درخت و فله نوچه و لجه درخت بزرگ باشد معوض کله بر نمایند و بجه

و جوز بر جو پوند میشود و پوند چینه است که شمران بزرگ و خوش طعم
مثلاً اگر اکثر میوه ها را بران پوند کنند خوش بوی و نازک و ابدار و لذیذ
بود مثل امرو و غیره
کل بر درخت بید و سفیدار پوند میشود و بر یک پوند کل کلهای ملو
پوند میشود
نایسن نند و سفید و کبود بر درخت که مناسب باشد پوند میشود و نمود
مثل بید و سفیدار و لوت و ارغوان
ارغوان سرخ و سفید بر درخت بید و سفیدار و سب و دیگر درختها
پوند میشود و ارغوان سفید را بر سرخ پوندی توان کرد و خوش نماست
شیرخوان چون بر درخت شکر که در بعضی مواضع کج گویند پوند نمایند
خوب می شود و مدار تمام پیدا می کند بواسطه آنکه پشه خوان زود خشک و
نابود می شود و آنچه در زمین است چون پوند نمایند سرشاخ را نشکند و
کدام که در دنیا چون بنک سبز شوند شکند
شیرخوان بنک پوند است و وقت آن از بهیسم حوت تا ماه حمل است
و شراب پوند است که بنک سبز شده باشد و کیفیت پوندان بدستور بر پوند
شیرخوان است که پوند است که در اول حوت بدین موجب پوند می
شود لجه درخت نوچ است که برابر ساق دست شده باشد مثل افاد و ذرد
و به و لوت و غیره ها از روی خالک بنک و جب گذاشته میروند و با آنکه کله
بر نمایند و از میان دست بایسکه سرهن با ساطل شکاف نموده چینه و حیا
ان درخت و فله نوچه و لجه درخت بزرگ باشد معوض کله بر نمایند و بجه

از روی خالک بنک و جب گذاشته میروند و میان سرشاخ شکاف نمایند و چنان قلم
نوجه که اگر فله خفا کند و با آنکه با شکند بگری عوض آن باشد بشرح که در برگ
پوند امده از بار خانه برده چنان سازند که بلندی هر قلم بنک و جب باشد با آن
از زیر بنک شکاف درخت بکار دازند و در جانب بشود و از بنک سازند و ملو
پوست نمایند که برده نشود و بیرون قلم که بر پوست درخت متصل شود لکه
خواهد بود و قلم را تا آنجا که زخم کار در رسیده باشد در میان درخت مدادند
چنانچه پوست قلم و درخت در برابر یکدیگر باشد بدین قاعده پوند نمایند و اگر
درخت بزرگ باشد چون افاد از میان شکاف بیرون آورند پوند را مضبوط
میگردانند و اگر نوجه باشد به شوشک جودانه تا نوک پیچیده محکم سازند و میانند
درخت را که خالی است بنک گذاشته ملاحظه نمایند که آب باران در میانند
در بناد و بیرون بنک و کرد درخت را در کل گیرند و نوع دیگر چنان توان
بود که میان درخت را شکاف نمایند و پوست گردان را پنج شش محل از درخت جدا
نموده پوند قلم بشرح صمد را آورده بطاسمه پوست لوت به بندند و قاعده
سبز می شود اما چون به رابرد و کانه اسکند پوند نمایند سه سال دایه رسد
سه سال دیگر بار به دهد بعد از آن کم بار و به روز میشود و آنچه بر بنک پوند باشد
چهار سال دایه رسد و بیست سال دایه رسد و غرض که بر بنک پوند به بهیسم
و شیرخوان ماشوره پوند است که در سمرقند و بخارا و خوارزم و آن
بدین نوع عمل نمایند و چون پانزدهم جوز اشوند پوند از بار خانه برداشته بطریق
ماشوره پوست بنک را از پوند جدا ساخته بر هر شاخ خواهند نمود و سر
شاخ قلم کرده برابر ماشون پوند پوست در برابر داند و عوض آن ماشوره پوند
را در آورده هر دو سرش را با طاقه لوت باید چنان مضبوط پیچند که بار در در میان

در

دنیاید و چون سبز شود طاسه نوٹ را باز نمایند و بعضی خاصه نیز بچندو

خوب سبز شود

تالک دستور فاعده انشکه چون خواهند پیوند نمایند پیش سالان پای تالک را میل گردان نموده انبار دهند تا تالک بفتوت گردد و پیوند حطانه کند و چون پیوند کنند بیکر یا بیکل گردان شود انبار دهند و کیفیت پیوند آن دو قسم است

فصل اول بفاعده که در قلم پیوند میخورده اند و اصطلاح وی انشکه چون تالک چهار ساله یا پنج ساله شود پیوند باید نمود و هر شاخ که بزرگتر و اصل آن باشد از پائین بریده پیوند بر آن کنند تا بک آن شده نخ اصل تالک گردد و چون هر ساله تالک را شاخهای سبز را باریک بود هد اگر شاخهای بالا پیوند کنند بیشک پیوند بریدن از میان برید و لا برین ندهد و بر اصل بنشیند و در سالی که سرد باشد نخ تالک را ضایع کند چنانچه خشک گردد و چون چنین باشد پیوند باطل شده باشد جرم و ساق آن پیوند کردن بهتر باشد و مع هذا اگر تالک را بک و جبار خالی برود او دره چون سبز شود پیوند آن کنند مناسب باشد بجهت آنکه چون کهنه گردد و از برین ماندن آن از روی خاک بپزند تا نوچه بیرون آید و پیوند باطل نشود

و اگر کسی خواهد که انکور دانه را بیدانه کرد و نوچه تالک را شکافه مغزی که در میان است بیرون آورده باز نخ تالک را بر پیمان ببندند بر هم چسبند چون انکور بدهد بیدانه باشد و نوع دیگر چنان تواند بود که از آن قلم که خواهند کاشت نصف از زیرش بدو شکافند و مغزی که در میان آب خود آن باشد بیرون آورند آن گاه آن شاخ را بر هم بچسبند و بر آن قلم زاده نوچه گذاشته خاک دیزند چون بار آورده دانه باشد خالینوس حکیم گوید که اگر خواهند که انکور بیدانه شود تالک را زشت

کند

کنند آن قدر که در زمین خواهد بود چنانکه چشمهای آن بحال خود بماند و آن مغزی که در جوت آن بود بیرون آورند چنانچه اصل خوب تالک خواستین نشود پس آن تالک شکر را بر روی هم نهند و از تخ انرا محکم بپزند و بر سر کین تازه کا و الوده کنند تا انکور این تالک را دانه میفشود و اگر نیاز عنصل بگویند و این تالک را با آن الوده کنند عرض سر کین کا و دشوان دزد در بر هم چسبند و بعضی اول بر شوی این تالک فلذی رطب که پیوسته باشد بپزند و بعد از آن از بنوخ ببر بپزند و بعد از آن که از یکا بپزند در هر هشت روز فلذی رب غب یا عصیر یا بخلوط سازند در پنج آن تالک بپزند تا آن وقت که سبز شود

فصل دوم بدستور دیگر خال را در میان حل به نمایند انشکه در نوچه چون تالک چنانکه تالک و نیم ذرع نوچه بپزند تا از سر آن نوچه انفر نازل است که قبل پیوند نمودن بنشیند بریده بعد از آن بکارد میانه راست انرا شکاف نموده از بند بکند تا انکه پیوند آنرا از سر نوچه دیگر که نازل بوده باشد و انکور آن ظاهر باشد در داشته مازکی بر پیوند را بریده پائین آنرا از هر دو و ششوه دار تراشیده از محل که زخم کار در پییده باشد در میانه آن نخ تالک که پیوند می نمایند در آورند و بعد از آن با یکدیگر در میان پنبکی تا ناب یک مرشبه بر آن بچسبند مرشبه دوم بر یکدیگر که بر آن نخ باشد پیوند زاده میانه آن بچسبند مرشبه دوم را کی که بر آن نخ

باشد پیوند زاده میانه آن بچسبند مرشبه دوم بر یکدیگر که بر آن نخ باشد پیوند زاده میانه آن بچسبند بر پیمان مضبوط نمایند و بر یک از محل دیگر هم به تواند بود اما بر آن همان نخ را که بزرگتر نشود و پیوند در میانه آن باشد تا نه به ایستند و پیوند را فائده میدهد مناسب است و در هر مرسته دوز خیر گیرند که از محل دیگر نیز نشود چون نیم ندع بلند شود و پیمان را باز نمایند که در میانه تالک جا نگیرد

چون پود را بر فاعل محافظت نماید در همان چند روز انکور ظاهر میشود
سازد و چون حوت شود در دوی آب جرم نموده ان برید و رافریک کنند که
اصل پیوند در زیرت خالک و پشه پیدا سازد و اگر چنانچه فرسنگ نکند از محل
دیگر سبزه شود و پیوند از خشک می کشد

معرفه حله که ان از یک ناک بته نوع انکور بیرون اید سوزان از درخت
مختلف بگیرند هر یک دود زرع هر یک زاشن کنند و جو که بمشبه ناک و مغز
ضرر نهد و بعد از ان یک نصف از این قوام ترکیب کنند چنانچه جانب مغز هر یک
باشد و انرا بلوخ به بندند و شو انرا بر کبریا و الوده کنند و بعد از ان بکل پاک
خالص الوده کنند و بکار چنانچه بگذرد در زیر خاک باشد و یک ذرع در زیر
و دو هفته روز اب بر اصله باشند تا اوقت که سبز شود و چون انکور بیرون آمد
لیسه لون مختلف بود

معرفه حله که ان انکور خاصیت بکرو بوی دیگر مدیون ناک زاشن
کنند و مغز ان بیرون کنند با نوع که پیشتر معلوم شد و قدوی نریانی بجای مغز
او کنند و هر مغز را بر روی یکدیگر نهند و به پوست درخت بپایند و ان طرف
که در زمین خواهد کرد نریانی الوده کنند و انرا بکارند و در هر هشت روز قلد
نریانی مداب حل کنند و در پنج ان ناک در نریاند تا اوقت که سبز شود چون انکور بیار
ایمان انکور و عصبر و دوشاب سرکه و موزاد همیشه شفا باشد اگر کزیدن
جانوران و اگر بر ان ناک بگویند و بر کزیدن جانوران هندی نافع باشد و اگر خوب
انرا بگویند نرم و بر سبزه و با شیر کارد و ان روغن با و مخلوط سازند و بر کزیدن
جانوران نهند نافع بود و اگر در جوف ناک بعد از ان که مغز ان بیرون آورده باشند
داروی مهمل کنند و بکارند بهین طریق انکور ان و هر چه از ان انکور حاصل

شود و مهمل است و اگر شک ط... کند و در جوف ناک نهند بقوض مغز
و بطریق مذکور بکارند انکور ان و هر چه از ان حاصل شود بوی مشکند مد
معرفه حله که ان انکور پیشتر رسد یا در نریان که در ناک بپسند
باشد بیوزند و در ظرفی کنند و قدوی اب ناریان اضافه کنند و انرا بشویند تا بپزد
شود و در ان وقت که ناک به نریان طرف ناک کبریا شود با ناک سالانده
انکور و در نریان و اگر بپزد و نقل انکور با هم بگویند و روغن نشا بپزند قدوی
از ان در پنج ناک که در روزه بود بپزند انکور ان و در نریان رسد و اگر کل انکور انرا بپسند
بکارند که تا منفعش شود و در پنج ناک در نریان هوض سجاد بکارند انکور ان با ناک

و ان انکور در نریان
معرفه حله که ان انکور و ناک ناشن چون وقت چیدن انکور شود با ناک
درخت انرا بر یک خشک کنند و شاخ انکور را تا بخوشه ان نخویسانند چنانچه
خوشه نریان ان یک رسد متصل بر یک نشود و انرا بر سر من و کاه بپوشند بوی
که با ناک کمران اید بر پاید و انکور نریان انکور با ناک نماند و اگر ظرف بپزند
و در نریان درخت ناک نهند و شاخ درخت ناک با انکور در ان ظرف نهند و ان ظرف
را بر چلو بر زمین هفت و سران طرفه با جاشاک یا بچینی دیگر محکم کنند ان انکور
نانه بماند و اگر خوشه انکور در کوزه هندی و انکونه طبر درخت ناک با ناک نماند
فواشم و زنبند و سر کوزه را بچم محکم کنند ان انکور با ناک نماند اما ناک
چیدن احتیاط تمام باید کرد که پیش از وقت چیدن نشود چو اگر پیش از وقت چیدن
شود سر ناریان ناک زودتر کند و در سالانده بار کثیر آورد و وقت چیدن
انکور ان زمان است که تخم ان سپاه شود و چون تخم سبز باشد وقت چیدن ان بخور هر
چند شیرین شده باشد و چون دانه انکور بپسند و تخم ان پاک بیرون اید و چیدن

شم انکور بر آب نافع مانند وقت چیدن باشد و اگر در آن غلبت حکم باشد محل چیدن
 آن نیست و چون اندک سوسپد کند وقت چیدن باشد و در وقت انکور چیدن
 قمر در سرطان باید پاد پاد رسد پاد در میزان یا قمر یا جدی یا دلو و اگر این مقرر
 شود باید که قمر نافع النور بود و تحت الارض
اما طریق کاه داشتن انکور چنان است که از اردو روزی کاه اندک هوا صاف
 بود و بعد از آنکه چنانکه در روز یکشنبه و شنبه آخر شود زمین خشک شود و پیش از آنکه
 چاه یا سات مانده بود بفرود با قناب و انرا از کاه نیز برید و انکوری که نگاه خواهد
 داشت چون رسید شود بر چینه و بعد از آنکه رسید شود انرا بر بار بسیار
 گذاشت و بعد از آن هر دانه که نرم باشد و نیم آن بود که فاسد خواهد شد از آن
 جدا کنند تا دیگر را بفار خراب کنند و انرا چنان بپاویزند که خوش ها بهم متصل شود
 و بعضی اصل خوش ها را بقبر یا لایند تمام زمستان ناز بهمانند اگر خواهند که آن
 زای روی زمین چینه اول قدری کاه یا فلا پا کاه عدرس یا کاه جوا کاه از خون
 بر روی زمین نعل کنند و انکور بر روی آن چینه و بعضی اندرون ظرف بپیر
 بپا لایند و تراشه چوبی که ناز به بریده باشند یا ارد جاورس مخلوط سازند و یک
 طافه انکور به نهند و از این تراشه و ارد جاورس بران میریزند و طافه دیگر به
 نهند تا آن طرف پر شود و بعضی خوشه انکور را در غلتاب که با خر مخلوط
 بود آغشته کنند و بعد از آن از این روی کاه چو نهند و بعضی انکور در خانه او
 که در آن خانه کندی بود و حصار کندی بان میرسد و انرا ناز نکه میدادند و بعضی
 آب باران را به جوشانند تا سه ملک از آن کم میشود و انرا در ظرف آبکینه یا
 ظرف رنگین میکنند و بعد از آن خشک میشود خوشهای انکور را در آن ظرف به
 نهند و طرف را بکج به کشند انکور ناز به ماند و متغیر نمیشود و انرا بپسایند

ارض را تنوع میدهد و اگر چوبی بر سر خر نهند و انکور بران چوب بندند و در
 او بزند چنانچه بجز نرسد و سرخ بپسند انکور تمام زمستان ناز بهمانند و بعضی
 گفته اند که اگر انکور را همان محله بچینند و در ظرف سفالین بپاشند و سر انرا بک
 محکم کنند میباید ناز بهمانند و متغیر نشود
معرفه بزرگترین چوب انکور برسد اصل خوشه انکور را بک ناز بهمانند و بعضی
 کنند چنانچه منقطع نکرد و چندان بکند انکور بهای خوشه بنیم خشک شود
 پس انرا به چینه و در سابه بپاویزند در خانه که خشک باشد و در دیان خانه
 در دیان پیر قدری ناز خشک در ظرف کنند و ان خوشه هم چنان در آن ظرف
 بپاویزند و بزرگترین ناز و خوش طعم بود و مدت بسیار بماند
معرفه چندین نوع نیکو داشتن ان چوب نون میل
 بسیار کنند انرا بچینه پیش از آنکه سرها بسیار شود و انرا در روزی بچینه که هوا
 صاف بود و در روزی که هوا غماک بود و باران بود انرا بچینه مکرر بعد از آنکه
 خشک شود چون چنین کنند و در غن بیشتر حاصل آید و انرا با هستی چینه چنان
 چهره شامی درخت شکسته نشود و از جوی فرو نهند بلکه مشابه کریمه او
 جوب بسیارند و بران با کاه روند و بدست به چینه و چون خواهند که انرا به
 جبهه خوردن محم سانند انرا از قطعه به سواخ کنند و در ظرف سفالین کنند و قند
 نمک ساقه بران بپزند و بکند تا غمک کراخته شود پس از آن ظرف بیرون
 او اند و در ظرف دیگر کنند و غسل و صبر هب و برک نایب در آن ظرف کنند چنان
 چه زینون در آن پنهان شود پس هر وقت که خواهند بیرون او اند و بخورند تا نان
معرفه بزرگترین و عین نون چوب نون میل
 انرا بدست به چینه هر روز ان قدر به چینه که در یک روز و غن توان گرفت

معرفه
 چوب نون
 میل
 چوب نون
 میل
 چوب نون
 میل

و همه بیکار به چندی پس از او روی جامه در افتاب نهند تا اندکی خشک شود و بر یک
 و چوب که در آن میان باشد از آن جدا کنند پس با آن طریق که مذکور شد نمک بر آن بپاشند
 و بپاشان از آن کم کنند بر وجهی که دانند اصل آن نشکند پس از او در موضع که عصر خواهند
 کرد بپزند و چیزی ثقیل بر آن نهند تا دو غن بیرون آید چون دو غن باشد طفل
 زیاد کند تا قدری دیگر دو غن بیرون آید و هم چنین در طفلان زیاد می کنند تا
 و فو که دو غن بماند و بهشتر از دو غن بود که اول با بیرون آید پس از او در خم کنند
 و قدری نمک و بوبه بگویند و در آن خم بپزند و از آن بمساکه از چوب بنون بود میخسارند
 مدینه بکند از آن تا ددی آن در اسفل خم جمع شود پس صلبه آن بر گیرند و در ظرف
 آبگینه کنند و اگر آبگینه نباشد در ظرف سفال بکشند پس از او در موضع خشک
 نهند که باد شمال بر آن عمل داشته باشد چو باندک حرارتی در او متغیر شود و
 اگر قدری نمک کمر کرده و بر آن کرده در میان دو غن بپزند یا قدری از عرق
 درخت نارنج بر آن کرده در آن بپزند طم آن بعبایت خوش شود و اگر قدری اینسور
 که از آبادان رو به گویند در میان دو غن اندازند طم آن بشوید و اگر طم آن
 بشوید بر هر بنیاه من ده من دو غن خالص بپزند و در سفال اینسور در آن اندازند
 طم آن بپزند شود و اگر دو غن بدوی شود قدری چوبه بنون دیزه بپزند و بنا
 قدری نمک و در خور کتان بندند و در میان دو غن اندازند و سه نند بکند از آن
 بعد از آن بیرون آورند و دو غن صلبه کنند و در ظرف دیگر کنند خوش بوی شود
 و اگر از آن جو خشک با هم و در آن نمک بر آن کرده بگویند و در لثه کتان بندند
 و در دو غن اندازند با آن طریق که مذکور شد بپزند شود و اگر خشک بپخته زاندر
 نهند تا بعبایت گرم شود و در میان دو غن اندازند بوی بد از آن ناپسند شود و اگر
 حبأ الخضراء و جوز و بادام و گندم هر برابر با هم بگویند و دو غن آن بکشند

ان چون منقبت دو غن بنون بود
معرفه محافظت قلع
 در جمیع امور بیکر مذکور شد و اگر سبب بپزند و فو که تمام نرسیده باشد و
 اندکی محکم بود و از آن بکل خالص بپاشند و در سایه نهند تا اکل خشک شود و بر یک
 آثار بر روی زمین بپاشند و از آن بر روی ممتد مدینه مانده و اگر سبب مد
 برک جوز بپزند و در میان جو پنهان کنند تا زه بماند و اگر از او در برک جوز بپزند
 و یک بپاشند و در افتاب نهند تا یک خشک شود تا زه بماند و اگر در ظرف
 نهند که در آن شراب بود تا زه بماند
معرفه محافظت امرو
 و اگر شراب انکور که خود بیرون آمده باشد از انکوری که با لای یکدیگر ریخته بود
 در ظرفی کنند و امرو در آن ظرف نهند بسیار بماند و اگر تراشه چوب که از آن
 بریده باشند بر روی زمین بتک کنند و امرو در آن روی نهند چنانچه یکدیگر
 دور باشند مدت دراز بماند و اگر بر یک جوز کوفته بجای تراشه چوب کنند همین
 خاصیت دهد و اگر امرو در او در برک جوز بپزند و آن را بکل پاک خالص ملطخ سازند
 باز بماند
معرفه محافظت از او در عصر بپزند تا زه بماند
 و اگر آن را در ظرفی نهند
 و با ظرف در خم شراب و پزند تا زه بماند و اگر آن را بر روی تراشه چوب نهند مدت
 بر حال خود بماند و اگر بر یک در برک جوز بپزند و بکل خالص که با جو مخلوط بود ملطخ
 کنند و در افتاب نهند تا اکل خشک شود مدت تا زه بماند و سبب از آن بر همین
 طریق نگاه توان داشت و بی در خانه که میوه دیگر باشد خاصه انکور و نگاه
 نباید داشت بسبب آنکه بوی آن میوه های نزد ابر مرد کند

مَعْرِفَةُ حَافِظَةِ الْوُ ازاد و طرف سفال نو کنند و آن طرف را عصی
انگور شیرین کنند چنانچه عصیر از بالای آن بگذرد پس طرف بکل محکم کنند مگر

مَعْرِفَةُ حَافِظَةِ الْوُ ازاد و طرف سفال را عصیر کدابخه ملخ سازند
و بعد از آن بپاویزند مدت دراز نازد بماند و اگر نازد بر بار بگذارند و چنین
بکروان را ورنه و بر پستان بچیند و آن را یک ملخ سازند تا سال دیگر نازد بماند
و اگر در همان وقت که نازد بر چینند و از درخت آب فرو برند و در آفتاب بپزند
تا نمک آب خشک شود و نگاه دارند مدت ناز بماند و چون خواهد که بخورد
از آب بپزند و اگر نازد و کوزه سفال و بنهند و سر کوزه بیک محکم کنند و در

موضعی نهند که نم نباشد مدت بسیار بماند
مَعْرِفَةُ حَافِظَةِ الْوُ ازاد و طرف سفال سازند و بنهند مدتی ناز بماند و اگر
دو روز چو نهان کنند مدتی ناز بماند و طعم آن عطر شود
مَعْرِفَةُ حَافِظَةِ الْوُ ازاد و طرف بیکه نهند مدتی بماند طعم آن عطر
نشد و اگر آن طرف پرباشد منع شود و طرف را پس سازند

مَعْرِفَةُ حَافِظَةِ الْوُ ازاد و طرف سفال را عصیر کدابخه ملخ سازند
و بعد از آن بپاویزند مدت دراز نازد بماند و اگر نازد بر بار بگذارند و چنین
بکروان را ورنه و بر پستان بچیند و آن را یک ملخ سازند تا سال دیگر نازد بماند
و اگر در همان وقت که نازد بر چینند و از درخت آب فرو برند و در آفتاب بپزند
تا نمک آب خشک شود و نگاه دارند مدت ناز بماند و چون خواهد که بخورد
از آب بپزند و اگر نازد و کوزه سفال و بنهند و سر کوزه بیک محکم کنند و در

و یکی را در اعلان انجیر از تقعر محفوظ ماند و اگر انجیر خشک در صومعه بپزند و آن
صومعه در شوران بپزی و بپزند همان لحظه که نان بیرون آورده باشند و بکشد
بگذارند تا حرارت آتش بپزد و در آن نایز کنند پس آن را بیرون آورند و بگذارند
تا خشک شود و در ظرف سفالی نو کنند از عفت محفوظ ماند و اگر انجیر را
با چوبان بچینند پس اندکی درخت کج را با قدری نمک بپاویزند و بر آن
انجیر بپاشند و در آفتاب بپزند تا خشک شود بعد از آن ازاد و طرف سفال
نو کنند و بکل محکم کنند و در سایه نگاه دارند از بعضی محفوظ ماند و بعضی از
انجیر سرکه گیرند بان طریق که انجیر خشک با سر در ظرفی کنند چنانچه نصف آن
ظرف پر شود و نصف دیگر از آب جوشیده بر کنند و در موضع گرم نهند تا معطر
شود و ترش کرد پس آن را صافی کشد سرکه بود نمک ترش و بعضی از سفال
بمثل این طریق سرکه گیرند چنانچه نصف ظرف را پر از سفال لوی بپاشند
هم چنان بادانه و بعد از نصف سفال و چوبان کرده کوفته با آن اضافه کنند و
بگذارند تا معطر شود بعد از آن اندکی آب بر آن و بپزند چنانچه بسیار بپزند
و پنج روز بگذارند و بعد از آن صافی کشد سرکه بود بپاشد ترش

مَعْرِفَةُ حَافِظَةِ الْوُ ازاد و طرف سفال را عصیر کدابخه ملخ سازند
و بعد از آن بپاویزند مدت دراز نازد بماند و اگر نازد بر بار بگذارند و چنین
بکروان را ورنه و بر پستان بچیند و آن را یک ملخ سازند تا سال دیگر نازد بماند
و اگر در همان وقت که نازد بر چینند و از درخت آب فرو برند و در آفتاب بپزند
تا نمک آب خشک شود و نگاه دارند مدت ناز بماند و چون خواهد که بخورد
از آب بپزند و اگر نازد و کوزه سفال و بنهند و سر کوزه بیک محکم کنند و در

بادام برد و غش شود و من چیدن آن بود آن را به چسند و پوست ظاهر را
باز کنند و آن را به منکاب نشوند و در افتاب نهند تا خشک شود چون چسند
کنند مغز او سفید بود و در وقت به پیا بماند و قاصد نشود و اگر بادام را به چسند
و چسند و زرد زرد برگاه کندم پنهان کنند پوست خاک آن به زخم است از آن جدا شود

در این کتاب
در این کتاب

بختن جنات صلی الله علیه و آله خضر باق غیر که در این باره پیا مانده باشد
و محافظت تمام نموده باشند و خدای تعالی باده از این نیز میدهد برای
دخواهد محبت بنشاند
بای نجان چهار ماه میدهد و هر هفته یک چمن میشود بفرار جرب
شیر مزار عدد

خبر بزرگ از فرار شمار بختن میشود
جو نرفتن را بفرار جرب آنچه اعلی باشد سه خردار و اوسط و خردار
سرد خشت از فرار بختن است
انکس از فرار بختن که در روی آب پشت پل و لوهر است
کشتن خشک بفرار جرب آنچه اعلی باشد و خردار و اوسط صد و پنجاه
بلی رنگ از بزرگی و رسمی یک ماه بار میدهد و در هر روز یک چمن میشود
بفرار جرب دو هزار عدد

خیار بیست روز بار میدهد و هر روز یک چمن میشود بفرار جرب و هزار عدد
پیار بفرار جرب آنچه خشک برکتد چهل تا هشتاد و آنچه است چهل
تا شصت من

چقند بفرار جرب ز منقاص صد خردار صد من و بهاری چهل تا شصت من
کا هو از فرار شمار است
شکم بفرار جرب پنجاه و هشت من بزرگ که بفرار جرب پنجاه تا هشتاد
مرب بفرار جرب هشتاد تا شصت من
باز از بزرگ بفرار جرب پنجاه تا شصت من
من لوی بفرار جرب چهل تا شصت من

کدوی خوردنی بفرار جرب پنجاه و هشت من
طرخون از اول عمل ستمایند و در هر ماه یک در و میشود بفرار جرب و پنجاه من
بهر ماهی با از اول سنبله سه روز و می نمایند مرد و صدمان
و بجان با از اول سرطان و ماه میدهند و در هر ماه دو در و میشود بفرار جرب
پانزده تا شصت من

کنند تا یک فقه که بهاری است از اول حمل سه ماه میدهند و در هر ماه سه در و میشود
و هر دو بفرار جرب دو بیت من و دفعه دیگر که بهاری است از اول سنبله سه ماه
میدهند و در هر ماه دو بفرار جرب سه در و میشود بفرار جرب پانزده صدمان
پول نه بهاری با از اول حمل سه ماه میدهند و در هر ماه یک در و میشود و هر
در و بفرار جرب پنج خردار و بهاری با از اول سنبله سه در و میشود و بفرار جرب
انصناج بهاری بفرار جرب پانزده تا شصت من و بهاری که سه مرتبه باز میشود
بفرار جرب بیست تا شصت من

کرم رومی بفرار جریب بچا بخت من
 کرم رومی بفرار جریب بچا بخت من
 شوی تراهی که سه درو میشود بفرار جریب پانزده بخت من بهای
 که درو و میشود بفرار جریب شش بخت من
 کل سرخ از دم نور تابیت روز کل چید میشود و بیت عده
 بنا ساز و هشتصد عده بک من است که بچین میشود
 نهال زری الو غیره که در نهال زار بچین نمایند یک دوز در یک دوز
 را چون شمار نمایند بچا اید نمای نهال را که مر نموده مکسر سازند و بدان
 دستور حساب نمایند
 سببست در هر درو بفرار یک جریب ده هزار صدق از کندن درو
 خصیل بفرار جریب بیت خوار صدق
 طریق محافظت نمون کل سرخ پیش رس نهال دی راد
 پای دیوار شمال که در بر افتاب است بک دوز قاصد گذاشته کارند و در تابنا
 هر ماه یک آب هد و اول فوس نصف شاخ را که این سال دیگر است از روی
 پنج چهار انگشت گذاشته ببرد که در بهار جوشت نماید و سال دیگر کل پیش رس
 خواهد داد و اگر بدستور معطر بعد از کل دادن در نور ببرد بزدن و در نهال
 داد اول شاخ آبش این سال که برید نشد از درو بماند و کل پیش رس ببرد
 و شاخهای برید در بهار کل میدهد و آن سال دیگر از کل پیش رس بماند و نصف
 دیگر از شاخ را بنا را سب و خاک نموده سر شاخ ببرد و دیوار کشند و از شاخ
 بک دوز اید و بچین سر شاخ را که دارند که زود کل پیش رس هد و از اول فوس
 تا محلی که کل پیش رس هد هد و از آب هد و درختی هوا بند بپوشند

بنا ساز و هشتصد عده بک من است که بچین میشود

گاه افتاب باشد باز نمایند و ملاحظه نمایند که مثل از نور و کل میدهد
 دشت و سر بیل از باد زنگ پیر سرانکه در بهار و چله بزدی را
 در کاسه که از انبار کاه ساخته باشند و در نور خشت شد باشند و به
 و انبار در میان آن رخنه کارند و اگر افتاب باشد کاه را در زیر نهاد
 با افتاب ببرد و شب بخانه ببرد چون خنکی بر طرف شود کاه را با جلیت (بش)
 در فوج که داشته بکار بندند و آب هند و زود خوب میرسد
 کلاب کرب بر چهار نوع است اول — دشتی است که کوزه های
 خوش رنگ و بزرگ باشد و خاصیت کوزه بزرگ آنست که چون گرم شود کل و
 عرو نمود کلابی با عدال بیرون آید و در دشتی ملاحظه نمایند که
 روی دشتی در سایه باشد که هر چند خنکی بر شسته میرسد و کل بسیار
 بیرون می آید و اگر دشتی با افتاب باشد خوب بیرون نمی آید و در محل انش کردن کوزه
 بک دستور کرده شود و کل مناسبان است که نان باشد و کوزه در کون بماند
 بواسطه آنکه اگر کل بسیار باشد بعضی سوخته و بعضی خام بماند و از این جهت
 کلاب منابع میشود
 و طریق انش کردن آنست که هر چند خشت باشد و انش با عدال کنند و
 اگر انش بیز کنند کل سوخته کلاب نیز منابع میشود و در انش کردن چون
 سر شسته گرم شود دیگر انش نکنند و در ب دشت و در کشته را بسته چون نصف
 کلاب بیسته اید بیسته هر کوزه را برداشته کلاه را شورش دهند که کل شور
 و از بیسته را بکارند که کلاب بیام بیرون آید و بزرگ کل در کوزه نموده انش کنند و
 کلاه را باز نمایند و در کس بواسطه آنست که علم انش علم کشید کوزه ها زود گرم
 شود و اگر چنانچه بعضی از کوزه ها نیز بک باشد کلاب را جدا ساخته در
 میان

مانش کردن کوزه کلاه است

میان کلابها نرینند که کلاب با ضایع میکند و در میان کلاب با نشد و بافت سبکی
 ابر سیاه اندازند که سوختگی و برای بیرون برد و کلاب با نشی احتیاج به
 گذاشتن ندارد و کلاب را با بافت صاف کرد و در پیشه نمائند و همچنین از
 ده من کل پنج کلاب حاصل میشود

نوع دوم از مدیست که اکثر در دیک چون سرنیک پزند و اگر
 دیک مس پزند چون انش نیز شود کل سوخته کلاب بد طعم و بد رنگ میشود
 و دستور آنست که اول دیک چون را گرم شوی نموده اگر سباهی داشته باشد
 پاک سازند و بعد از آن روغن دینه چرب کرده لپنی ارد بر بالای آن بزنند
 و آنک انش کنند که بنمای سباهی وی بیرون رفته پاک شود و در چهار نوبت
 که کلاب بپزند دیک را شسته پاک سازند که سباهی نداشته باشد کلاب
 بد رنگ نشود و باید که دیکها بنمای برابر باشد که کل دیک دستور پزند و
 دیک دستور انش کرده کلاب بردارند و باید که انش نیز نکنند که عوض کلاب
 اب بافتابی می آید و ضایع میشود و هر دیک هشت من آب بکشد و دو من نیم
 آب پنجه یک من نیم کل بر بالای وی بزنند و طبق سفال میان سوراخ لپنی
 نودال بر سر دیک نهند که حرارت دیک بیرون نرود و نوزنی که اصلش بکند
 و نوزنی که کج است دایک و نیم ذرع بوده باشد میان نوزله و نوزله را اندک کرباس
 بچسبند خیر که رند و باز کرباس بالای خیر که دایک و نیم ذرع بوده باشد
 بچسبند بر میان پنبه مضبوط نمائند و نوزله و نوزله را بر سوراخ طبق گذاشته
 خبر بپزند و با انش را در اندرون مشرب مس بکنند که مشرب در تغار بوده باشد
 گذاشته و ذرع کرباس چیزی بر دهان مشرب
 نوزله بچسبند و باید بر بالای مد کور بچسبند گذارند و بعد از آن خشت پا و چینه

نوزله
 کردن نوزله

فرز که بر دهان مشرب و بالای نوزله است گذارند و ملاحظه نمائند که باد و
 مشرب در بناید که خنکی بد دیک رفته کلاب خوب بیرون نمی آید و چون اب تغا
 گرم شود کلاب را بردارند بعد از آن کل در دیک کرده اب تازه در تغار بپزند
 و بدستور یک مد کور مثل باز دهان مشرب را مضبوط سازند که باد و
 اندرون مشرب در بناید و آهسته انش کنند و در هر دیک که یک من نیم
 کل و دو من و نیم اب بزنند چهار من هیمه سوخته میشود و همچنین از یک من نیم
 کل نیم من کلاب حاصل میشود

نوع سیم حرانی است که بافت سفید را بر سر طشت گرفته وی را مضبوط
 سازند و کل را در آن ساخته بر بالای ابنت و پنجه پشت طبق مس معلق کرده و اگر
 بر سر طشت راست باشد گذارند و حرارت کل بیرون نرود و آنکشت در میان
 و پنجه روغن سازند و چون خوب گرم شود کلاب را بافت گذاشته بنک طشت
 میرود و این کلاب نیز خوش بوی خوش طعم باشد اما هیمه در میان طبق نوزله
 که کلاب بی دود رنگ میشود

نوع چهارم کلاب مکر است که کلاب اعرض اب در دیک کرده کل را بر
 وی بزنند و انش نیز نکنند که کلاب بی دستور کلاب را مدی بیرون آید
 کلابی که بدین دستور بپزند بغایت خوشبوی خوش طعم آید
عرف بد قشک بد دستور کلاب داشوی زمندی حاصل میشود
 و محافظت وی همان طریق است

کل همد اما پنجه بپزند سازند یک من فند و در نه ساخته با چینه
 استار کل تازه که پنبه نموده باشند بر هم مالین حبل و زرد و اناب گذارند
 و در هر چهار روز کلاب بروی پنجه لک کنند که خوب میشود و اهل کوبند

آنکشت و قال

بافت با هم مانع

شکرده بر م زرد

نیم من مناسب و اگر کل خشک باشد پنج استار را بکوبند پادست بمالند و بکلاب نم کرده نزدیک مد و ساعت گذارند و پیشه ملت من قند و ستره جوش دهند

و اما آنچه بشکر سازند ملت من شکر را نیم من است صاف کرده جوشانند بعد از آن پنج استار شیر را با پنج استار آب اندک اندک بر روی جوشیده دلت افشانند که از جوش نماند بعد از آن آهسته آتش کرده چون نزدیک جوش در آید باز شیر بر روی افشانند و در دلائی سپاه که بالا آورد بردارد و چون کف سفید ظاهر شود دلت را از سر بر داشته شیر را در کرباس ریخته صاف سازند و در روی را جدا سازند و باز شیر را بر آتش نهاده جوش دهند که تمام پدید آید و اگر شیر نباشد سفید تخم مرغ را با آب صاف کرده در دلت ریخته و در آب کرم و بزیزند که می بندد و پیشه صاف میشود و بدستور قند چهارده استار کل فربه کرده بهمان دستور محافظت نمایند

عروق بوی فربه را می گیرند آنست که بکین تلف شکر را با ده استار پودنه مع جوب که ریزند که باشند مخلوط در کون کلاب نری نموده آتش با عدال نمایند که عروق وی بدستور بیرون آید و اگر آتش شیر باشد تلف و پودنه بعضی سوخته و بعضی خام بنماند و بدین واسطه عروق بدستور مضایع میشود و چون عروق از دست بیرون آید بمرکز بقاشق بر تلف مرکب که در اندرون کوزه داشت ریخته اند بود نه نیز صاف نمایند و شورش داده آتش با عدال کنند باز عروق را جامل و عروق کل را خن و دهن کجند و من و کل و از ده استار تازه بیکد در میان دهن دیزند و جمل روز با شیشه در افتاب باشد و هر سه روز بجز آن کتد که خوب میشود و اگر کل خشک باشد پانزده درم در نیم من آب خربزه

نار دلت به پنج استار و پادست کتند و ده استار و دهن کجند صاف نموده جوشانند

نار دهن نماید شکر گشایش گرفتن است که ملت من کشش را نرم کوفته چهار استار حاک شیر بر روی با شیشه دو هم مالند بعد از آن ملت من را شیر کرم ساخته اندک اندک از کوفته کشش جدا کرده در آب اندازند و دلت کخته پوشیده چون بر آمد بپاشد آب صافی را بر دهنش ریخته و در کرباس کرده که از اندک شیر وی بچکد و بعد از سفید ملت تخم مرغ را بر روی زده جوشانند و در دلائی وی بالا آمد بردارد و اگر خواهند شربت و با بالوده سازند و بنوعی لطیف میشود که با شیر قند بر آید و مرتباً از غوره و بهی شاه نوک و زرد و نار غوره است که چون در دلت باشد سکنه صاف سازند و بر هر دهن ملت من دو شاب صاف نموده در دلت کرده سفید تخم مرغ زنند و آتش کرده چون بر جوش آید دلائی و در روی بر داشته بعد از آن چند آنش کنند که بر سه من با دلت بعد از آن دلت را بر داشته آب دارد لغار کنند و روی دلی با پوشید و در افتاب گذارند و در هر روز و زک کرده قوام پیدا سازد و اگر غوره مزین شیرین باشد احتیاج به دو شاب ندارد

لهی از آنچه رسید باشد در سیر کوب کوفته ابی را از ابفت گذارند صاف سازند و سفید تخم مرغ بر روی زده در دلت کرده آهسته آتش کنند و دلائی و در روی دلت آمد بردارند و بعد از آن در لغار کرده چون سفید لای در نشیند صاف را بر داشته در دلت و ریزند و آتش کنند که بقوام آید و در افتاب گذارند احتیاج ندارد شاکل و نرک و انار اب کوفته صاف سازند و در افتاب گذارند که قوام پیدا سازد اما دهن هر سه روز و زک کنند

بخت به پودنه

زرد زک

شیره کونجبین است که اگر یک من باشد آب حبه حلوا و من و پالوده سه
 مرد و طبق ریخته بعد از آن شنبلیله را در بزنند و فی الحال خارش را بکنند و اگر
 آب بردارند و در طبق دیگر گذارند و بر جالت آب باشند که اگر شیرینی داشته
 باشد برون آید و بر شیر و بزنند و اگر در خوار بر داشتن امثال نمایند شیر
 وی تخم مزه میشود و دیگر سفید تخم مرغ خام زرد و لک کرده بروی ریخته
 دیک و بزنند و لک کنند که بر جوش آید و باز سفید و زرد و تخم را اندک اندک
 بر جوشند و ای افشانند که از جوش نماند و بعد از آن آهسته آتش کرد چون
 نزدیک بجوشد را بدد دیگر سفید و زرد و تخم مرغ بروی افشانند و در دلا
 سبکه بالا آورد بکنند و بردارند و چون کف سفید ظاهر شود دیک را بر زمین
 نهاد و چندان گذارند که آنچه لای مانده باشد رنگ دیک نشیند صاف وی را
 برداشته دیگر باس ریخته صاف سازند و بعد از آن هر چه خواهند بزنند
و شیره شکر است که بر یک من حبه حلوا و من و پالوده سه من اضاف کرده
 جوشانند بعد از آن شیر را که آب آشته باشد اندک اندک بروی جوشند و پاک
 افشانند که از جوش نماند و بعد از آن آهسته آتش کرد چون نزدیک بجوشد
 آید باز شیر را بروی افشانند و در لای سبکه بالا آورد بکنند و بردارند و اگر
 شیر متبر نشود و ضرورت باشد سفید تخم مرغ هم میتوان بود و چون کف
 سفید ظاهر شود دیک را بر زمین نهاد و شیر را در دیگر باس ریخته صاف نمایند
 و در دلا و لای را جدا سازند و آنچه خواهند بزنند
و شاپخا از انکوری و موی و افشایی اول انکوری است که انکوری
 را در دم سبکه حبه دو شارب پاکش باز نمایند و بعد از آن آب و سایر انکوری
 را و کار و شکش شرب خراب آرد و در خراب بالا حبه انکوری لک کردن و چهار خراب

در پان حبه شیر و دو پر خاب کلان که انجا شیره لک کنند یکی در میان که شیر و خانه
 با بخامی آید و یک پر خاب خورد که یک و نیز کو بند حبه تقطیع بدین نوع کرد و
 پر خاب انکوری لک کردن را خوب که برابر سدر میل بوده باشد بهلوی هم چپند
 و بگو حیار شسته بری را بر لای چوب چیده شش خوار انکوری که مو بر و از میان
 چپند بمصلحت انکه شیر بمیدهند و شیر انکوری جذب مینماید و یک پر خاب
 ریخته لک کنند و از انجا شیر در یک پر خاب پان میباشد و چون شیر با تمام
 رسد بیست پنج من خالت شیر بر شیر زده صاف را در پر خاب میان گذارند
 و از انجا با بکرد آن برداشته در دیک ریخته کرم صاف نمایند که دو شارب سفید
 و پاکیزه باشد و بعضی صاف نمی نمایند و آنچه در و مانند باشد در جوالی که خوار
 بسیار داشته باشد چنانچه جو زردی توان شکست و وی را جوال دان گویند
 و بزد تا صاف وی بکشد و آنچه تقطیع باشند که انکوری شیر داده را گویند
 پر خاب شک و نیز ریخته شک بر لای آن گذاشته یک سدر بگردانند
 بپزند که لک اندازد و شیر تقطیع تمام بیرون آید مجموع را در دیک دو شارب
 بزی بزنند و لک کنند و میان دو شارب تا سار جوش باشد لک کنند که بر
 و چون دو شارب سیدان سبار و شارب بکجوش بر میآید دو شارب با کرم برداشته
 در چرخ خانه بزنند و بچرخ لک کنند که سفید شود اگر دو شارب را زود انداخت
 بیرون سازند سوخته صاف میشود
و دیگر موی را جوشانند در سرب کوب نرم کوفته باب کرم در پر خاب
 بزنند و خالت شیر بروی زده صاف برداشته در دلا و جوال دان ریخته
 صاف سازند و تقطیع موی را نیز در پر خاب صاف مجموع را با قدری تخم که در ریخته
 کرده باشند در دیک کرده جوشانند

بلکه در موداخ دیوار
 و بالای سبک باشد گذار
 یک سر

افشای است که از آنکه در سبیل شستن من را شکسته بچیناد و من را
 و بجا من را حاصل می شود اب صافی را در رفتار کرده برد و من را اسرار خاک شیر
 و سبیل و زرد و تخم مرغ و تند و شب گذارند و صباغ بکاه اب صاف را بر
 در دلت کنند و سبیل و زرد و تخم مرغ زده بپا دهند و بعد از آن نشتر
 مرکب در دوزخ باز دهد بکنیکر برداشته چون گفت سبیل ظاهر گردد و دلت را
 انبار با پا آورد و در رفتار کنند که لای در دلی نشیند صاف وی را در طبق
 کرده بافتاب گذارند و لای را در خریطه کرباس کرد چکانند و ان صاف
 نیز در افتاب گذارند که قوام پیدا کند

که شیر دی و شایب است و آنچه مند باشد مرغی گویند
باز بجان را با پا پا برداشته در میان کار زده دلت لخته در اب خنک
 گذارند و بعد از آن بیرون آورد گذارند که اب وی بچکد و دیگر در شیر
 که نزد دلت بقوام باشد سه نوبت جو شایند و بعد از آن در شیر که قوام داشته
 باشد جو شود هند و خوب داغ سازند که هر چند در کوزه بماند صانع نشود
 پوست هند و آن را پوست کرده الفالت برین اگر کریمه باشد
 دلت شبانه روز و اگر شیر ماهی باشد چهار شبانه روز اب هک نموده بر
 آورد و بنوشند و بعد از آن یک شبانه روز در اب شیرین گذارند و بیکر بنوشند
 و در اب شیرین بپوشد هند و بیرون آورد گذارند که اب وی بیرون رود و
 دیگر شیر جو شایند که بقوام آید و خوب داغ نماید که نشسته در
 مباد و شایب نوازند و چون دوسه جو شود دلت را بر زمین نهند
سبیل را پوست کرده میان بردارند کریمه را فی الحال بشیر انداخته
 دلت جو شود هند و بیرون آوردند و دلت لخته گذارند و باز بشیر جو شود هند

بقوام آید و زمستان را در اب دلت جو شود و دلت لخته گذارند که هفت
 شود و بعد از آن در میان شیر جو شود هند و شب در میان شیر گذارند
 صباغ جو شایند که بقوام آید و خوب داغ نماید
کلاس را در شیر جو شایند و بیرون آورد خنک سازند و بعد از آن
 باز در شیر جو شایند خوب داغ نماید
کلید را پوست کرده در شیر جو شایند بیرون آورد خنک سازند
 و بعد از آن باز در شیر بپوشد هند که خوب داغ شود
جلی را پوست کرده میان بردارند و در اب دلت جو شود هند و دلت
 لخته گذارند که هفت شود بعد از آن در میان شیر جو شود هند و شب در میان
 شیر بگذارند و صباغ جو شایند که بقوام آید و خوب داغ شود

کرو را پوست الفالت برین دلت لخته در اب هک نموده بیرون آورد
 بنوشند و بعد از آن در شیر جو شایند بیرون آورد خنک سازند و باز در شیر
 جو شایند خوب داغ نماید که بقوام آید
الو بالو در روز و شب گذارند که هفت شود بعد از آن در شیر جو
 بیرون آورد خنک سازند و باز در شیر جو شایند خوب داغ نماید
حلوا قاقوش را نیز دلت شایب با دلت من اب دلت کرده جو شایند و بعد از
 آن ده اسرار نشاسته را اب و بزند که شیر مانده باشد و دست و دلت بکند
 و از ابفت گذارند صاف سازند و دلت که از جو نشسته باشد و بخت
 شود اند و هسته انش کنند لوك لوك نشود و ده اسرار و روغن کاجیر را که
 داغ کرده باشند اندک اندک بروی بچینه جو شایند که بچینه شود و اگر روغن
 و داغ نشازند و بر طعم میشود

کاجیر
 بزدی است سفید رنگ
 با کجند با بون

و باد امر را در آب کرده پوستی باز نمایند و در میان پنجه بعد از آن رو
 طوی کرده شک سازند مثل و لکچ استار و عن دینه را در دلت کرده چون
 داغ شود دلت را در زمین نهاده گذارند که اندک خنک شود بعد از آن دلت
 را در مبدی پنجه خام را بر روی بپزند و چنان سازند که بروغن اغشته شود
 و دیگر دلت را بر سر بار نهاده اندک اندک نشکند که اند بر آن شود و دیگر نیم
 مرد و شاب سینه را که کلاب مثل اضافه کرده باشند بر روی پنجه چندان گذارند
 که با یکدیگر مخلوط شود و بعد از آن در غارها طرف دیگر غوده کف مال سازند
 و بعد از آن از غریال گذارند که نرم باشد و در طوی شک سازند و کاغذ بر روی
 وی پوشیده بعد از آن کرباس بر روی وی باشد و لکچ و مثل زنند و پسته و غیر
 نرسانند مخلوط سازند و باز لکچ و مثل بسیار زده و شک طوی سازند
ز لوب ده استار آرد بپزد پنجه را باد و استار و نیم خمر مایه صبا
 با یکدیگر خمر بی کوفته گذارند و چون برسد نیم روز ده استار آرد بپزد
 بر روی اضافه کرده چنان سازند که آرد بجز مخلوط گردد و نماز دیگر نازده شده
 آرد بپزد بر روی اضافه نموده مخلوط سازند و در سحر بپزد پنج استار نشسته
 با یکدیگر خمر و کوفته زعفران بوی اضافه نمایند و یک خطه گذارند و خمر بپزد
 زابری پنجه مجموع بوج کوفته باشد که از قالب بیرون رود بعد از آن کباب
 نازد و با بر پنجه داغ سازند و خمر را از قالب زلوبا پنجه زلوبا فاد و میان
 دو عن گردانند بر آن سازند و کمر از میان دو عن برداشته در میان بشرد
 دو شاب که شش من بوده لب نداشته باشد و کمر نداشته باشد چنان سازند
 که در میان بشرد افشانه شود و بشرد را جذب نماید لطیف میشود و اگر زلوبا
 خنک شود و در میان بشرد گذارند بشرد بر میگیرد و خنک میماند

حلوائی نیکو دو من زردک را پاک کرده بزردک تراش تراشید پنج
 استار اهل را در آب کرده چون صاف دلت خطه را بوی گذاشته چون تراشید
 زردک شکسته شود بپزد و در باب شیرین شسته گذارند که آب بپزد بعد
 از آن سه مرد و شاب را با یک من آب رد دلت کرده جو شایند که فوام پیدا کند بعد
 تراشید زردک را در شیر جو شایند که تراشید زردک بر هم چسبند بپزد و در
 در طوی شک سازند و پسته مغز و مثل و کلاب بر روی اضافه سازند
حلوائی هندو سه من پاک کرده بزردک تراش تراشید و در
 اهل را در آب کرده چون صاف شود یک ساعت در آب بگذارد که تراشید
 پوست هندوانه شکسته شود بپزد و در باب شیرین شسته و گذارند که آب
 وی بپزد و بعد از آن چهار من و نیم دو شاب را با یک من و نیم آب رد دلت کرده
 جو شایند که فوام پیدا کند بعد از آن تراشید پوست هندوانه را در شیر
 جو شایند که تراشید پوست هندوانه بر هم چسبند از دلت بیرون آورده و در
 طوی شک سازند و پسته مغز و مثل و کلاب بر روی اضافه سازند
مغزی سمن از یک دلت که هشت من دو شاب سوراخ
 اول بر آن کردن مغز جوز مغز راف داد و در شک دلت شود و اندک مایه
 بسوزد و با سوسنفت دادن احتیاج نیست اما ملاحظه نمایند که نسوزد و
 با دام مغز را در آب کرده پوست وی باز نمایند و با سوسنفت دهند که سببا
 نسوزد و پسته مغز را با سوسن جوز مغز دهند و از هر کدام خواهند چهار
 من کفایت است
و خمر مرغ را حمل جدا تا زرد و وی را جدا کرده گوش کشی کبریا
 لبی زلوبا که اضافه نمایند خواهند پنجه و سمن را با شک آب پنج کبریا

کوفته در آب نموده باشند بچوب کزبالت کنند و سه نثار کف میشود
 پنج جهت آن است که حلوا سفید شود و اگر هیچ نداشته باشد حلوا شکری ماند
 میشود دیگر دو شاب و لالت نداشته باشد در دلت کرد. اندک اندک انش
 کنند و کفش را بردارند و بعد از آن سفید را در دلت کرد. انش کنند و کفش را
 و آنچه بر کرد دلت می ماند باشد بکجه را سفید در میان دلت در بزند که بیاید
 برسد و اگر رسید باشد اندکی در ساه بر سر چوب نموده لحظه گذارند و چون
 ناخن بر روی زنند اگر شکند رسید و اگر ملام باشد انش نموده باز کجه زنند
 که برسد و بعد از آن مثلث و مغز بر روی زنند در هر طرف خواهند نمائید
 ملاحظه نمایند که اگر قطره دوغن قبل از رسیدن در دلت حلوا چکانند
 در هم نمی آید و صناع میشود

بهره که گفته اند در
 به این جهت

لشملی سه من از دمیید بچنه را با دلت من و پنج اسنار
 و وزن دینه در دلت کرد. اهسته انش کنند که بر پا شود و اگر انش
 بپزد باشد زرد میشود و بعد از آن دو من و ده اسنار دو شاب را در دلت
 کرد. انش کنند و کجه زنند که قوام پیدا کند و دلت را با پاان گرفته
 گذارند که خنک شود و بعد از آن سفید پنج عدد تخم مرغ را لالت کرد و در
 میان دو شاب و بزند و بر سر را گذارند و اندک انش کنند و کجه زنند
 که سفید شود و نفثه وی بر پا شود نالت طبع را بر دهن کا چرم چرب
 سازند و نفثه را در نالت طبع و بچنه گذارند خنک شود و بعد از آن نفثه
 را کشتن بسیار نموده هر نوبت که حلقه سازند در میان ارد شیر که گذارند
 که ارد بوی چسبد و باز نفثه را کشتن نموده چون حلقه وی کلان شود در هم
 آورده در میان ارد شیر که گذارند که ارد بوی تمام مخلوط شود و پنج و در

هوای

هوای کرم بسیار و در خنکی که میباشد

حلوائی از دلت من و شلب که تخمنا لالت من نفثه حاصل شود فاعدا
 پنج عدد تخم مرغ را که زرده وی را جدا کنند و سفید را با اندک اب بچنه که بچنه و کوفته
 در آب نموده باشند بچوب کزبالت کنند که دلت نثار کف میشود و پنج
 جهت آن است که حلوا سفید شود و اگر هیچ نداشته باشد حلوا شکری
 مانند میشود دیگر دو شاب را که اب نداشته باشد در دلت کرد
 اندک اندک انش کنند و کفش را بردارند و بعد از آن سفید را در دلت کرد
 انش کنند و کجه زنند و آنچه بر کرد دلت می ماند باشد بکجه را سفید
 در میان دلت در بزند که بیاید برسد و اگر رسید باشد اندکی در ساه
 بر سر چوب نموده لحظه گذارند و چون ناخن بر روی زنند اگر شکند رسید و اگر ملام باشد
 انش نموده باز کجه زنند که برسد بعد از آن دو من و ده اسنار که بر بکسر نفثه بر من ارد و بچنه
 دلت با لالت لحظه بر سر انش گذارند که با هم مخلوط گردد و بعد از آن در جوش نالت بکایزند
خلوای بر دهن پنج عدد میوه رسمی است که اول دوغن را که بکس باشد داغ کرد. دلت را
 بر زمین خند و بکس ارد بر روی دوغن و بچنه با دوغن مخلوط سازند و بعد از آن دلت
 بر سر را گذارند انش کنند و چون ارد بر پا شود باز دلت را از سر بار گرفته دو من
 دو شاب با دو من اب که صاف کرده جوش داده باشند بر بالای دوغن دارد و بچنه
 را با زبر سر را گذارند انش کنند نه بر دهن کشته بچنه شود اختلاعی است که بکس و دهن
 داغ کرد. دلت از سر بر زمین نهاد و من دو شاب که با دو من اب صاف کرده جوشانند
 در بسیار دوغن بچنه بعد از آن دلت را بر سر را گذارند انش کنند چون و سر جوش دهند باز
 دلت از سر بار گرفته می پنج اسنار و سفید خا بچنه را بر روی دوغن و شیر و بچنه مخلوط
 بکجه گذارند و باز دلت را بر سر را گذارند انش کنند که بچنه شود بنایت ناز و خوب میباشد

حلوانج بدین روغن را داغ کرده دلت را از سر بار گرفته دلت من برنج کوفته
و پنجه بر روی و غن و پنجه با روغن مخلوط ساخته و دلت را باز بر سر بار
گذاشته انش کنند و چون ارد برنج بران شود دلت را از سر بار گرفته و من
دو شاب را با دو من آب ریخته و دلت نموده سفید تخم مرغ زده جو شانند و من
کرده بر روی ارد برنج و روغن بپزند و باز دلت را بر سر بار گذاشته انش کنند
و کچهر زنند که بر روغن کرده و چون دانند که حلوا تخم می شود اندک آب پنجه
انش کنند که بر فاعل و نازک کرد

حلوا اماج دلت من ارد را اماج مالیده در افتاب خشک سازند
و بعد از آن نیم من روغن را در دلت کرده داغ سازند دلت را از سر بار گرفته
اماج را بر روی و غن و پنجه بران سازند و باز دلت را از سر بار گرفته
دو شاب را که با دلت من آب جو سزاده صاف سازند و بر روی اماج روغن
پنجه دلت را بر سر بار گذاشته انش کنند که بر روغن کشته پنجه شود

حلوا پاشاک ده اسنار روغن را در دلت کرده داغ سازند و دلت
را از سر بار گرفته دلت من ارد بر روی و غن و پنجه بران سازند و بعد از
آن دلت من و شاب که پنجه اسنار کلاب با آب داشته باشد بر روی ارد
روغن پنجه انش کنند و کچهر زنند که پنجه شود و بعد از آن دست
مالند که با شان می شود و دیگر پسته مغز را مخلوط کرده اضافه حلوا سازند
حلوی صابون نجاری در اسنان ده اسنار روغن سپید و در
زمنان ده اسنار دمنه را در دلت کرده داغ سازند و اگر دمنه و سپید را
اب سازند چون جز فله سفید باشد بر دارند که روغن سپاه نشود و بعد از
آن دلت را از سر بار گرفته پنجه اسنار ارد بر روی و غن و پنجه چون ملایم باشد

دلت را باز بر سر بار گذاشته انش کنند چنانچه پنجه دلت نکند و دیگر
در غنار کرده بدست لست کنند که سفید کرده و دو شاب با آب و شاد دیگر
پنجه دست زنند که بقوام آمد و کلاب پسته مغز و مشک اضافه نموده
بر روی و غن بپزند و باز لست کنند که خوب میشود
حلوا کردی دلت من کردی پاک کرده را با آب من بشیره که آب نداشته باشد

چندین جو شانند که تمام تخم کدو را بد
حلوا شکر با لاله اول بکین شکر را صاف سازند دیگر نیم من روغن
را با دلت من ارد بران سازند و از دلت بیرون آورده خنک سازند و دلت را
خوب شویند که چربی نداشته باشد دیگر شکر را در دلت کرده سفید
حله تخم مرغ زنند که سفید شود و دلت به سپر خوب لست کنند و ملا خطه
کنند که زرده تخم مرغ و روغن بشیره اضافه نشود که غنی نباشد و بعد از آن انش
کنند که خوب بقوام رسد و اگر خوب بقوام نرسید باشد باز انش کنند که بقوام
رسد دلت را بر زمین غاژ لست بسیار کنند که خوب سفید شود دیگر ارد
بران کرده را در دلت بر روی نقره شکر و پنجه شوزا اند و از دلت بیرون
خنک سازند و بکارد قطعه قطعه سازند

سرکه انداختن دل انکودا دانه را در سرکه میزبان شسته در روغن داغ
گازند و دلت هفت روز وقت نموده بعد از آن اب بر روی انکودا بپزند چنانچه
بر روی انکودا گردد و چون در جونا سرکه برسد اگر خواهند صاف ساخته
در روغن دیگر بپزند و پودنه باغ را در دمنه نیم خشک نموده در روغن انداخته
زنجبیل و دارچینی و فلفل را کوفته در روغن خطه انباشت نموده در میان سرکه
او بپزند بفاصله خوش طعم و نصیف میشود دیگر مویر را چون شسته در روغن

کذارند و هر يك من ذاد و من آب بزنند و در هوای گرم يك ماه را سرکه خوب
 رسد و اگر زمستان باشد آب را گرم نموده بزنند و اگر خانه گرم باشد و ماه را
 میرسد و در تابستان سرکه را در خانه خنک نگاه دارند و در زمستان در خانه
 گرم بواسطه آنکه سرما و گرمی را ضایع میکند و بد طعم و نابود میشود و
 چون پنج چند باج کرب را قطعه قطعه کنند قطعه های باریک و در میان خمر
 اندازند بعد از سه روز سرکه شود و اگر سرکه بغایت ترش بود و خواهند که ترش
 شیرین شود يك سبوشیره با دو سبوسرکه مخلوط سازند و از باجوشانند تا
 ثلثی از آن کم شود و صاف کنند و بپشت روز بگذارند ترش شیرین شود
 و اگر دو سبوسرکه و يك سبوشیره مخلوط سازند و سه سبواب جوشیده با
 آن صاف کنند و هر را بجوشند تا ثلثی از آن کم شود و بپشت روز بگذارند سرکه ترش
 شیرین شود

و اگر سرکه بغایت ترش باشد قدری تخم انکود که خشک باشد در ظرف
 سرکه بزنند و سه خوشه انکود ترش شیرین در آن ظرف بزنند و سران ظرف را
 محکم کنند و سه ماه بگذارند بغایت ترش شود و اگر بعضی سرکه در ظرف بود بر
 بپزند و باقی را بجوشانند تا ثلثی از آن کم شود پس آنچه از آن برگرفته باشند با
 آن صاف کنند و در ظرفی کنند و هشت روز بگذارند آن سرکه بغایت ترش شود
 و اگر نخورد راب بجوشانند و آن آب صاف کنند و در هر ده من سرکه يك من از آن
 آب بزنند آن سرکه بغایت ترش شود و اگر خواهند که سرکه بر خال خود بماند و شیرین
 نشود يك كف فلفل نرم بپايند و باب نارنج بپاشند و در ظرف سرکه اندازند
 بد طعم نشود و اگر مقدار دو كف فلفل را گرفته بر صحن بپاشند و از آن سرخسری که
 بر سرخس سرکه بود بپايند چنانچه در زیر سرکه پنهان شود و هشت روز بگذارند

سرکه عامه هر صفا
 بعد از آنکه جود داشته
 کنند سبوشیره و سبوسرکه
 من سرکه ده من از آب
 آب بزنند و يك كف
 فلفل بر پا بکند و در
 آن بپزند تمام سرکه
 شود بغایت ترش

سرکه الانشاخن پیاز میان نمونی برود و نوع هست از سوسن و خمر
 اولد سوسن و پای پیاز برداشته سه روز افتاب گذارند که خوش بکشد و مرزبانی
 در سرکه انداخته گذاشته بعد از ده ماه بیرون آورده شویند و بعد از آن در سرکه خوب
 اندازند لطیف شود و در وقت اختراع که چهار روز در آب رسد پیاز خشک را حلقه
 بر نموده سه روز در افتاب گذارند که بیک خشک شود بعد از آن اگر يك من
 دو شاب باشد با نیم من آب در يك کوزه چون بر جوش آید پیاز را بر روی آن چیده
 شیر را پیاز جذب می نماید بیرون آورند و دو من آب سرکه مناسب و شاب بپزند
 پیاز بزنند خوب می شود

پوی با نفع که نانه باشد پاک کرده با باران جدا سازند و سرشاخ اثر
 در سرکه اندازند و يك من بودند و چهار من سرکه کفایت و باریک من بودند نیم
 من بنقا و با موز و پاکش نیز چنه خوش طبعی در میان سرکه گذارند
کبر و جگر و شایخه که خارش چیده باشند يك شبانه روز در آب نمک
 نموده چنانچه هر ده من يك من نمک در آب بوده باشد بعد از آن بیرون آورند
 شویند و يك شبانه روز بگذرد و آب شیرین کنند و باز بیرون آورده شویند که
 اگر زیاد در نمک آب و آب شیرین باشد از خاصیت خود میمانند و ثلثی سرکه که از کبر
 باشد مفید است و مناسب آنست که سه روز در آب گذارند که هفت شود و

بعد از آن در ظرفی نموده آب سرکه بر بالای وی بزنند
بادی مرکب را کاه زنده آنچه ماری باشد يك روز گذارند که هفت شود
 بعد از آن نمک سوده بر بالای آن پاشید يك روز در لغا رچه گذارند و بعد از
 آن بیرون آورده با آب شیرین شویند و يك روز در روی بویاد رسا به گذاشته
 بعد از آن بر روی تلف سرکه کشند که در خم بوب باشد چنانکه در روز رسد و

بعد از آن بیرون آورده و در ظرف چیده آب سرکه بر بالای وی ریزند و صبر نمایند
 که چینه نانگی زیاده ازده روز نماند و آنچه پخته مانده باشد بعد از خنک شدن
 یک شبانه روز در غلغاب کشیده و بعد از آن بیرون آورده و یک شبانه روز
 دیگر صفت سازند و بعد از آن سرکه کشیده و نصف باشد که در آن روز
 به آب پیستد و بکسر هرگاه آنچه خواهند از بالای نصف بر داشته و در ظرف پیچند و در
 و کبرش که غلغاب بوده باشد بر وی از چیده آب سرکه و نیزند که خوب میرسد که
 تا لیسان بوده باشد یا نرزد و روز و اگر نه لیسان باشد یک ماه نماند و اگر نه
 که از روی نصف آنچه ضرورت باشد بر داشته و شرح صدر رسانیده صرف نماید
 که در وی غلغاب و در غلغاب کشیده آب کشیده باب شیرین شود و در سابه

کروش
 شکبات

بازنجان از دسی و اخراج اماند سی بر دو نوع سامان میشود اول
 دوم میزان که هوامیل تجملی کرده باشد و پوست وی محکم شده باشد پانز
 فاشنه در میان سه شکاف نمایند و سه روز در غلغاب کشیده و چوب برین
 آورند باب شیرین جوشانند بعد از آن باب بکسر که اندک دوشاب داشته باشد
 که تلخی وی را بیرون ببرد جوشانند و بیرون آورده هر یک من دوشاب را جله
 چاشنی و سولسار لب پنجه جوشانند و از دیک بیرون آورده دو من سرکه بر
 اضاف کرده و بجعل و بیرون ببرد و جود را گرفته نیز بر بالای آن ریزند و بنام
 خوبت و اگر خواهند و بجعل و بیرون در دست در میان بازنجان میتوان نمود و
 بکوشش یا بودند باغ میان بازنجان نه بنیدند و در هر چه خواهند که
 فالحال سامان شود بازنجان را با جوجی که مذکور شده یا با آن برداشته در میان
 یک شکاف نمایند و در یک دیک مناسب بازنجان آب ریزند خوب بر بالای

وی چندین مرتبه و بعد از آن نصف سرکه را بر بالای جوبین ساخته بازنجان بر
 بالای وی چیده و در چوبه کوفته و از بالای وی باشند که محل جوشانیدن بسیار
 مهران شود باز اگر خواهند که بازنجان چندین مرتبه سرکه و دوم سرکه
 بعد از آن نیز نصف سرکه بر بالای بازنجان جود آورده بازنجان چندین روز در چوب
 فاکوفته بر بالای وی باشند و بعد از آن سرکه یک دوشاب اندک که بر جوش
 آید و دیگر داشته اندک که بر سر بعد از آن بازنجان را بیرون آورده سرکه کشیده
 و در بجعل و فلفل و دارچینی و بیرون ببرد و جود را گرفته بر بالای وی باشند و با
 را بدستوریکه مذکور شد بر بالای وی ریزند خوب می شود و اگر خواهند آب یک
 نگاه میتوان داشت و صاب میشود

و آنچه اخراج است از پیاز و انکور و دان است که اول پیاز را حلقه
 کرده بعد از آن بازنجان را پایان برداشته در میان دوشکاف نمایند و در روز
 سابه گذارند و بعد از آن یک من دوشاب با نیم من آب ریزند کرده چون بر جوش
 آید اول بازنجان را جوشانند و مهران سازند و بیرون آورده خلط سازند و بعد از آن
 پیاز را یک جوش داده و نیز بیرون آورده خلط سازند و دیگر بیرون آورده و در دوشاب
 سازند و انکور کشنی و تخم زرا و تلوتسه تلوتسه سازند و بعد از آن اول فلدی
 و در یک خجه گذارند و بدفعات بازنجان و پیاز و انکور و بجعل و فلفل و بیرون ببرد
 برنگد بکسر چندین و بعد از آن چاشنی دوشاب ساخته که چهار دیک سرکه و در دیک
 دوشاب باشد در خجه ریزند

اشترقاق را که از صرا و در و در آب شیرین کرده بعد از آن برین
 آورند و پوست کرده حلقه بر نمایند بطریقی که مجموع برابر باشد بعد از آن جوجی
 و در دیک در غلغاب باشد و از بیرون آورده و در دیک که آب نموده

بعد از آن بدوی بود با خشک سازند آنچه خواهند در شهر جوشانند و بقیه را
 هرگاه خواهند در شهر بپران جوشانند فرض که در اسناد و باب است که اگر آب
 جوشانند که به نیم کاسه اید باز بپران آورده آبش گرفته با هشت من سرکه
 جوشانند که با نصف شود و چهار من دوش آب سفید در دین بر روی اضاف کرد
 جوشانند خوب می شود و بعد از آن در کوزه کرده تا آب آن اگر بمالد ضایع نمیشود
اب غوره ساغان نوکی در وقتیکه انکور کشی بدی شود غوره
 امیری را که بر آب و خوش طعم است و اگر ضرورت باشد از سایر انکور ها
 بعد از انکور سیاه که اب غوره بد رنگ و بد طعم میباشد شسته دانه ساخته
 در سیر کوب کوبند و ابی را از آن بپزند تا بماند و بعضی گویند
 که در آفتاب گذارند و سر شسته را بر پنبه مضبوط نمایند و بعد از سه روز
 صاف شیشه را در شیشه دیگر کربانند باز در آفتاب گذارند و در آن
 ابفت گذارند و نیز در آفتاب گذارند و نوبت دیگر بعد از یک ماه صاف نموده
 از آفتاب بپایه برند و در هر شیشه دو عدد زنجبیل را که در و بخش نموده باشند
 گذارند که خوش طعم می شود و بعضی گویند که آفتاب بی زنجبیل رنگ میکند و گاهی
 آنده من نموده پنج من اب صاف حاصل میشود و باید اب غوره را که در شیشه
 نگاه دارند هم وقت لبا اب باشد و اگر قدری از پنبه بردارند بقیه را در شیشه
 خورده کرد است و اگر ملاحظه کنند بطریق اب لمود طعم و ضایع می شود

آنچه در هر شهر
 صاف کرده باید در آنجا
 گذارند و نوبت دیگر
 بعد از

در صافخانه است

فلوینر حنک (فله) زده تخم مرغ را با شیر نان بیاید اینچ
 و یک هم بیاید تا نکه بر سرش هاد و اهله اهله الش می باید کرد تا بپزد
 و فله کرد
پلیر سبب تخم مرغ را با شیر نان بیاید اینچ و بر سرش زهر باید گذاشت

فیلحه حاصل نوک اول بجه فیلحه چوب را که کج خوب شده
 باشد نرماده جدا کرده تراشیده سر و پایان فیلحه نیز است نماده سر فیلحه و پایان
 وی کند است و بر پیمان کشیده پنج روز در محل یاد دو آورند و بعد از آن زمین
 و آب زده فیلحه را زاع و پیمان از صبح تا پیشین بر روی زمین اندازند و
 بعد از پیش باز در محل یاد دو آورند و آنچه برده فیلحه بیرون آید و جفت شوند
 در خرجه کریاس که برک بیداشته باشد گذارند و چون تخم حاصل شود و تکه
 ترش و شیرین شده باشد بر مخ آب شسته بر خرطه خور دانیست نموده یک انگشت
 آنده نمایند و خرطه را در کل سر شوی که رنگ مکس تخم را ضرر نرساند و در آب است
 دیدار دو روز در میان پنبه نموده در جای گرم گذارند و چون
 خواهند که تخم را بردارند در شب نو روز تخم را در لکه نموده و اب حله مروارید
 و یک عدد فیلحه و یک عدد جویک حله اسفنج چنه مینت و آنکه بلور زود
 و خوب بیرون آید در میان بپزند و از صبح تا پیشین که هوا خشک باشد
 در بغل نگاهدارند و بعد از آنکه هوا گرم شود در میان پنبه هر جا خواهند
 گذارند و چون گرم بیرون آید که زاباقاب و برده در روی بالشتک
 سازند بپزند تا سه نموده بیکه برک نوک و اگر دیر نشود برک خوب و کلان
 بر بالای ایشان گذارند که برک حسند و برک زابرداشته در فوطی گذارند
 تا سه دفعه که بیرون می آیند جدا جدا نگاهداشته محافظت نمایند و تا
 روز هر روز برک دهند آنچه گرم اول بیرون آمده یک وقت و آنچه دوم و سوم
 بیرون آمده دو وقت دهند که برابر یکدیگر شوند و باید که تا آخر که فیلحه جدا
 شود هر چند شام اسفنج سوزند و چون در فوطی خوردن خواب نمایند که نه

فیلحه سر و پایان است
 بپزد که باید
 کجست پوست صاف
 و دانه های

از زده
 خلاصند

نوازش و بیدار شوند بروح حضرت ابوب صبور دعا کرده بعد از آن برك برآید
ایشان گذاشته ایشان را در غریز نال و سبدها پهن کنند سازند و در وقت
برك دهند و آواز ده و در چون بخواب دوم روند و بیدار شوند بوی کرده
باز در سبدهای پهن و غیره نال سازند که هر چند نال بے شوق بے حلق
و بالیده بے شوند و بعد از آن هر روز سه نوبت ناله آواز ده روز برك دهند و
چون بخواب سوم روند و بیدار شوند بوی کرده بعد از آن سپر و کشتی را کوبند
در چهار کج خانه فیلچه بر روی دیوار مضبوط نمایند و خانه ایشان بآید که غنک
و باد رو باشد و آنچه برك خورند دهند که برك شوند و وقت نمایند بعد از آن
ایشان را بر تخت و شاخ نمایند و در این ایام که خواب می شوند روزی یک نوبت
و باد و نوبت برك دهند که آنچه در خواب نشده باشند برك خورند و برك
بیارند دهند که هر ما که خوابند در میان برك ضایع نشود و چون از خواب بیدار
بگردانند باز بخورند مشغول میشوند آنچه برك خورند دهند و در
برك دادن تقصیر نمایند و سر شاخ هفت درخت را مع برك دسته بسته ایشان
را باز نموده و در چهار کج خانه گذارند و خار خرجه در میان و بر تخت و شاخ
نیز گذارند که پندار فیلچه بنشیند راست و پنجه پا نرده روز را با تمام مهرسد و
چه کرم مانده باشد از تخت و شاخ روی چین نموده بجای دیگر برند و برك دهند
که ایشان نیز کار خود با تمام رسانند و در خانه و آتاسه روز بربندند و
کسی در خانه نرود و روز چهارم بقیلچه حدن مشغول شوند و یک اسناد بزد
را چهارده خروار برك گفایند و آفت گرامز موش و مورچه و مار و حشرات
و کرم و کمل است و باید که هر کس را در خانه فیلچه نگذارند و ملاحظه نمایند
که کسی نظر ناپاک بر فیلچه نبندد از دوان کس که حاکم است نموده باشد نیز در محفل

[illegible]

برك فطرت سار و شمان خردار باشد كه دست نيك ميكرد فطرت سار و شمان
آمدن فطرت اكثرا بد و واسطوا السعد و ابن اسر اكي تمام ميطلبند و آنكه بعضي
گويند كه در اول حال يك از آنها آورده و دست نيك ميكرد كه چون كرم از
مال مردم پرورش تا بيدار و بنا و اخلاص هر نتيجه خواهد داد
انديشه نمايند كه از برك خيري بديشان نهد كه حضرت امام نعلي برك تمام
ميدهد و اگر احباط نمايند برك و فائز ندارد چنانچه شاهد ميشود
و گفته اند انما بنا كه فخر بر نموده اند شعرا از قبله خواهي بياي و حضور
كارت بر لاديد و خالي و حضور باخي نماز و نديهي برك جزام
بالب برك بروج ابوب صبو محافط تنوون و بوشن
كه حضرت جلال الدين در كلام قدس
خود از اين معني خبر ميدهد كه و اوح ربك و الهام فرستاد پروردگار تو الي
بوي و توان عمل يعني در دلشان افكند (انما تخذي) آنكه فرماييد (مناجاة)
از شكاف كوچهها (بونا) خانه اي سوس و ملشادي از اسناد بحسب صنوع و
فصاحت (ومن الحجر) و از ميان درختان بنو خانه كبريد يعني در كوه و شجره اي
كنيد و في كرم صابحي و مالكي داشته باشيد (و يما يقرشون) و خانه كبريد از آنچه
مردمان بناي كند يعني نالكان شما چون كند و عمران اما عمل طبعي نكرد و
خشك سرد مزاج زايگوست كرم مزاج زاييد من مصلح دي و نر شمس
از شهدا طيف خوش را كيزه و شش طعم و چيد كنم و بعضي خوش تر است
فاصله چنان است كه اگر خواجه صاحب خانة كبري زاد در ميان باقصاب برند و در آخر
عصر بقل نمايند و در تابستان آخر خوش از قصاب بياي برند و اگر ضرورت
واقع شود كه در غير اين روز عمل نفل بايد كرد شب رجب خانه كبري زاييده فرياد

فرسخ برید خانه قدیمی خود را فراموش نمیکند و تلاش می کنند
و بدین واسطه اکثر ضایع میشوند و اگر خواهند که از اینجا نقل نمایند باز شب
در ب خانه ایشان را بنه بهر جا خواهند برد و اینجا که خانه جبهه ایشان نزدیک
میشود از هر خانه تا خانه دیگر سه ذراع فاصله گذاشته سر در پس می افتد
جبهه اسبابه آمد و شد ایشان و اگر چنانچه در خانه ایشان ملاحظه نماید کنند
و ایشان را در آفتاب گذارند در میان ایشان کمر سفید میداد شود که از آنرا
پوله میکنند و اما در آن کمر است که مودعه در خانه ایشان راه می یابد چنان
چه بعضی ضایع می شوند و بعضی دیگر خانه را باز گذاشته به هر طرف می روند و
چون زمستان شود خانه ایشان را با آفتاب برده پناه سازند که برت و بادان
تسلیش ندهد و خانه ایشان را بعد پناه دیوار شمال و عمدتاً چینه می شود
پوشند که سرما ضایع نکند و بعد سر را در محافظت ایشان می کشند و چون
زمستان ذخیره ایشان می کنند و کل بار نزدیک باشد خواهی سران که در میان
ایشان می باشند و شناختن ایشان است که کلبران پناه زن و کمر و قداند
و پیش از آنکه یک یک را کشته بیرون می آورند و از آنجا فیه می شود که ذخیره
تمام کرده اند و نوع دیگر چنان فیه می شود که کوش بر خانه ایشان گذارند اگر
ذخیره دارند صدای تمام دارد و اگر ذخیره ندارند صدای دادند و چون
فیه شود که ذخیره ندارند فادسی زایل می شود و سریند و گذاشته از روی
آنکه بر می آیند و در میان دو شاب چاشنی می زنند و در محلی که آفتاب
باشد بر دیب خانه ایشان گذارند که طعم بر می آید و چون در میان کل پدید آید
بر طرف سازند که دیگر جبهه خود طعم پیدا سازند و فاده ایشان را است که
در زمستان در ب خانه خود را بموم خورده می سازند و موم را در میان از در ب

خانه ایشان بر می دارند و خاصیت انوم است که اگر کوش کوی در کد قد روی
فیه ساخته در کوش آنکس گذارند حضرت الله شفا میدهد و دیگر در هر سه
سال خانه ایشان را نو سازند و خانه ایشان از کد و چه شوشن و پاکد و با
صند و و خورده می باشد و در سر طاق چون از خانه بخانه نقل نمایند خانه دیگر
ایشان را بر داشته و در ذراع دو برده سر خانه را باز نمایند و خانه نور انجای
کهنه گذارند و لکه دود نمود بدین ب خانه ایشان برند چنانچه دود در خانه
بحد و دست بر خانه کهنه ایشان زده آنان جا بخانه نو نقل نمایند و ملاحظه
پادشاه نمایند که بواسطه دود ضایع شود و شناختن پادشاه است که خوش شکل
و بلند قامت و پیش نهاد و در ضرر می رساند و هر جایی که می یابد کلبران می
نماید بدان جانب میل نمایند و نشانی آنکه پادشاه بخانه نو در آمد است که
در بانان بدرب خانه آمده پیر می زنند و دیگر بعضی شانه ها که جای غسل است
نازه است سفید است و آنچه کهنه است سیاه و رنگ است سفید و از آن
خام برداشته بخانه نو گذارند که بدان آنس که کبرند بعد از آن سر خانه را مضبوط
نمایند و یکبار از پانزدهم محل تا آخر نور جوانه می دهند و در پانزدهم شاه بچه
که می دهند تخم ساد و از ده هزار کلبران می باشد چون چهار خوب شده باشد شاه
دیگر در نور می دهند و جوانه دوم که بد و هر شهر است جبهه ان می دهند که در
زمستان نیز ذخیره کلی داشته اند و اگر به هزار دهند غایب خواهند بود و مناس
است که پادشاه ایشان را ضایع نموده بقیه کلبران را در میان مادوان
و نیز و اگر خواهند در خانه کهنه دیگر که موم داشته باشد مع پادشاه ایشان
تا جاد کنند که بدان آنس که کبرند و از زمستان بیرون آمده غسل می دهند و
نشانی محل جوانه پرانیدن یکی است که صد خرم می رود و موم می شود و دیگر

شیر

تعمیر و ترمیم



جمع شدن کلان کینه و جوان است بدو بخت بد و دیگر سرور اما خیر خلا
 از اندرون خانه و هر روز از خاست تا نیم روز منتظر باشند که محل را بندن
 جوان اگر چنانچه بلوک جوانه موافق بوده باشد شوند خال خشک را کرده نمود
 بجای آن همان باشند که فرود آمده و درخت باد بوار نشینند بعد از آن که درخت
 ایشان آورده و اگر بر شاخه درخت نشیند شاخه را ببرد و افشاند بر شاخه
 دود نمایند که دیگر بر شاخه نشیند و اگر بر بوار نشیند نیز دود نموده بچوب
 فاش آهسته فرام آورده دفعه دهنه دگر و در نزد و چون دو جوان از
 دو خانه بیرون آمده بر یک جا نشیند گفت جدا کردن و گرفتن آنست که ای
 دهنان کرده برایشان باشند و پادشاه هر یک را گرفته در میان آورده نموده
 سر از مضبوط نمایند و چون کلان پادشاه خود از تمام دارند هر بلوک جوان
 بر کرد پادشاه خود نمایند و اگر یک پادشاه زامید اسماخته کیندا جناح پیدا
 ساختن پادشاه دیگر نیست باند دودی کلان ایشان از هم جدا میشوند و
 بعد از آن هر یک بگردد و در او رند و کرد و از زمین نهاد خاطر محلی جمع نمایند
 که در میان محل خود استاده باشند بعد از آن سر کرد و مضبوط نمایند که اش
 آمد شد خود بدین خانه فرار دهند چون شام شود در ب خانه و مضبوط نمایند
 و هر جا خواهند برفت دیگر چون جویا شود فهم نمایند که در خانه ایشان خبر
 زمستان جمع شده باشد و دانشن نیز که کلان جمعه زمستان جمع نموده
 باشند است کلان از درون بیرون آمده بر در ب خانه به نشیند چون در
 درون خانه جای نمایند که منزل گیرند و آنکه از وزن کرد معلوم نمایند که در
 خالی یا بر الای خانه ایشان گذارند و اگر از مضبوط نمایند و کرد و از فرآورند
 کلان و بیاورند و اگر چنانچه کلان زود داشته باشد و بهار خوب شد باشد

منجنا از خانه و کرد
 که بر الای خانه باشد
 پانزده من پاره من
 عمل و پیش
 قدما الکتاب یعقوب
 انوار الالباب
 فی الاصل شرح الای
 فی شرح و تفسیر و
 ما بعد الای
 فی شرح الای
 فی شرح الای



جمع شدن کلان کینه و جوان است بدو بخت بد و دیگر سرور اما خیر خلا
 از اندرون خانه و هر روز از خاست تا نیم روز منتظر باشند که محل را بندن
 جوان اگر چنانچه بلوک جوانه موافق بوده باشد شوند خال خشک را کرده نمود
 بجای آن همان باشند که فرود آمده و درخت باد بوار نشیند بعد از آن که درخت
 ایشان آورده و اگر بر شاخه درخت نشیند شاخه را ببرد و افشانند بر شاخه
 دود نمایند که دیگر بر شاخه نشیند و اگر بر بوار نشیند نزد نمود به خوب
 فاش آهسته فرام آورده دفعه دهنه دو کرد و بزد و چون دو جوانه از
 دو خانه بیرون آمده بر یک جا نشیند گفت جدا کردن و گرفتن آنست که ای
 دهنان کرده برایشان باشند و پادشاه هر یک را گرفته در میان آورده نمود
 سر از مضبوط نمایند و چون کلان پادشاه خود از تمام دارند هر بلوک جوان
 بر کرد پادشاه خود نمایند و اگر یک پادشاه زامید اسماخته کبریا چنانچه بدو
 ساخن پادشاه دیگر نیست باند دودی کلان ایشان از هم جدا میشوند
 بعد از آن هر یک بگردد و در او رند و کرد و از زمین نهاد خاطر محلی جمع نمایند
 که در میان محل خود استاده باشند بعد از آن سر کرد و مضبوط نمایند که اش
 آمد شد خود بدین خانه فراد دهند چون شام شود در ب خانه و مضبوط نمایند
 و هر جا خواهند برفت دیگر چون جویا شود فهم نمایند که در خانه ایشان خبر
 زمستان جمع شده باشد و دانشن خبر که کلان جمعه زمستان جمع نموده
 باشند است کلان از درون بیرون آمده بر در ب خانه به نشیند چون در
 درون خانه جای نمایند که منزل گیرند و آنکه از وزن کرد معلوم نمایند که در
 خالی یا بر الی خانه ایشان گذارند و اگر از مضبوط نمایند و کرد و از فرآورند
 کلان و بیاورند و اگر چنانچه کلان زود داشته باشد و بهار خوب شد باشد

مجتبی از خانه و کرد
 که بر الی خانه باشد
 پانزده من پادشاه
 عمل بدست
 قدما الکتابه
 انوار الالباب
 فی احوال خیر الابرار
 فی شریک و غیره
 و ان بعد الابرار
 للبر فی التبت علی
 حکیم عالم